

نصرت الدوله فیروز

از رویای پادشاهی
تا زندان رضاشاهی

تألیف

دکتر باقر عاقلی

نصرت الدوله فيروز

از رویای پادشاهی
تا زندان رضاشاهی

تألیف

دکتر باقر عاقلی





تهران: صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۸۳۶۹

نصرت‌الدوله فیروز

تألیف: دکتر باقر عاقلی

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ اول: پائیز ۱۳۷۳

حروفچینی: آزمون

لیتوگرافی: آرش

چاپ: خورشید

تمامی حقوق برای نشر نامک محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۲۱	فصل اول - خاندان فرمانفرما فرمانفرما، عبدالحسین، ۲۴؛ فیروز فیروز (نصرت الدوله)، ۲۹
۳۳	فصل دوم - وزارت در کابینه متزلزل کابینه دوم وثوق الدوله، ۳۵
۳۹	فصل سوم - طلوع و غروب کمیته مجازات ترمیم کابینه و تغییرات تازه
۴۶	فصل چهارم - پایان جنگ جهانی اول و کنفرانس صلح ورسای ایران و کنفرانس صلح ورسای، ۴۸؛ نصرت الدوله وزیر امور خارجه، ۵۰؛ نصرت الدوله و تأسیس مدرسه عالی حقوق ۵۱
۴۷	فصل پنجم - قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس نگاهی به روابط روس و انگلیس با ایران، ۵۳؛ قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران، ۶۵؛ سواد مراسله ضمیمه قرارداد فوق، ۶۶
۵۳	فصل ششم - مسافرت احمدشاه به اروپا ملاقات احمدشاه با پدر و مادر و برادران، ۷۵؛ نصرت الدوله سفیر ایران در استانبول را برکنار کرد، ۷۶؛ نصرت الدوله و ممتازالسلطنه، ۷۸؛ تلاش نصرت الدوله برای اعطاء نشان زانوبند به احمدشاه، ۸۴؛ نامه مورخ بیست و یکم اکتبر ۱۹۱۹ لرد کرزن به سرپرسی کاکس، ۸۵؛ نصرت الدوله و مطالبات ایران از کمپانی نفت، ۹۱؛ نصرت الدوله و کنفرانس صلح ورسای، ۹۳؛ متن کامل یادداشت رسمی راجع به دعاوی ارضی ایران، ۹۳؛ پیوست یادداشت، ۹۸؛ نامه مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹ لرد کرزن به سرپرسی کاکس درباره دعاوی ارضی ایران، ۱۰۴
۷۳	فصل هفتم - تزلزل در کابینه وثوق الدوله نصرت الدوله و لرد کرزن، ۱۱۸؛ وثوق الدوله از کرزن ستایش می‌کند، ۱۱۹
۱۱۳	فصل هشتم - نصرت الدوله و کودتای ۱۲۹۹ نصرت الدوله کاندیدای کودتا، ۱۲۷؛ نصرت الدوله در رأس مخالفین کودتا، ۱۲۹
۱۲۷	فصل نهم - حضور در قوه مقننه وکیل دوره چهارم، ۱۳۷؛ افتتاح مجلس چهارم، ۱۳۹؛ طرح اعتبارنامه نصرت الدوله، ۱۴۰؛ مدرس از نصرت الدوله دفاع می‌کند، ۱۵۰؛ سلیمان میرزا مخالف دوم، ۱۵۴؛ نصرت الدوله از خود دفاع می‌کند، ۱۶۴؛ نقش نصرت الدوله در مجلس چهارم، ۱۷۳؛ نصرت الدوله نایب رئیس مجلس، ۱۷۴؛ اکثریت و اقلیت در مجلس چهارم،
۱۳۷	

- ۱۷۴؛ نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی، ۱۷۷
- ۱۸۳ **فصل دهم - مجلس پنجم**
والی فارس، ۱۸۳؛ نصرت الدوله در مجلس پنجم، ۱۸۴؛ نصرت الدوله وزیر عدلیه سردار سپه، ۱۹۲
- ۱۹۹ **فصل یازدهم - نصرت الدوله و وزارت مالیه**
عضویت در مجلس ششم، ۱۹۹؛ وزیر مالیه، ۲۰۰؛ دکتر میلسپو و نصرت الدوله، ۲۰۴؛ جدال نصرت الدوله و دکتر میلسپو، ۲۰۸؛ مراسله دکتر میلسپو به ریاست وزراء راجع به ختم خدمات خود، ۲۰۹؛ جواب مراسله دکتر میلسپو، ۲۱۱؛ گزارشی از نصرت الدوله وزیر مالیه به تیمورتاش وزیر دربار، ۲۱۷
- ۲۱۹ **فصل دوازدهم - برکناری و توقیف نصرت الدوله**
دیو چو بیرون رود فرشته درآید، ۲۲۶؛ ناروی داور به نصرت الدوله، ۲۳۱؛ دستگیری و حبس صارم الدوله، ۲۳۳
- ۲۳۹ **فصل سیزدهم - محاکمه و قتل نصرت الدوله**
وضع دیوانعالی تمیز، ۲۳۹؛ آغاز بحث و جدال، ۲۴۰؛ آخرین دفاع نصرت الدوله، ۲۴۵؛ پاداش، ۲۶۶؛ محاکمه مختاری، ۲۶۸؛ چگونگی قتل، ۲۷۱
- ۲۷۷ **فصل چهاردهم - علل و جهات محاکمه و قتل نصرت الدوله**
مطبوعات فرانسسه و پرونده سیاسی برای نصرت الدوله، ۲۷۹؛ بازداشت نصرت الدوله، ۲۸۴
- ۲۸۵ **فصل پانزدهم - قضاوت درباره نصرت الدوله**
مکتوبی از ادوارد براون به نصرت الدوله، ۲۸۹
- ۲۹۱ **فصل شانزدهم - بازماندگان**
عباس میرزا سالار لشگر، ۲۹۴؛ سرلشگر محمدحسین فیروز، ۲۹۵؛ محمدولی میرزا، ۲۹۹
- ۳۰۱ **فصل هفدهم - فیروز فیروز (نصرت الدوله) در آئینه تاریخ**
نصرت الدوله فیروز (سعید نفیسی)، ۳۰۱؛ نصرت الدوله فیروز یکی از مقتولین نامی (عباس اسکندری)، ۳۰۷؛ اولین محاکمه یک وزیر در سلطنت رضاشاه (ابوالحسن عمیدی نوری)، ۳۱۵؛ نصرت الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ (مظفر فیروز و مهین دولتشاهی)، ۳۲۵؛ نصرت الدوله فیروز و داستان سقوط وی (دکتر جواد شیخ الاسلامی)، ۳۳۳؛ شناسنامه نصرت الدوله (حشمت الله فربود)، ۳۵۴
- ۳۶۴ **تصاویر**
- ۳۷۶ **فهرست اعلام**
- ۳۸۳ **فهرست منابع و مأخذ**



فیروز میرزا نصرت الدوله

مقدمه

خواننده عزیز، این کتاب تنها سرگذشت پرفراز و نشیب یکی از سیاستمداران معاصر ایران نیست - سیاستمداری که زمانی در کنار کاخ باکینگهام در رؤیای پادشاهی خود بسر می برد و مدتی در کنج زندان سمنان روزی هزاربار برای خود آرزوی مرگ می کرد - بلکه گوشه ای از تاریخ سیاسی معاصر ایران است که از اواخر سلسله قاجاریه شروع می شود و در سالهای میانه پادشاهی رضاخان پهلوی پایان می پذیرد.

آری، سخن از نصرت الدوله فیروز یکی از بازیگران صحنه سیاست در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی است. فیروز میرزا نصرت الدوله که بعدها نام خانوادگی خود را «فیروز» انتخاب کرد حدود ۱۳۶۴ شمسی از بطن عزت ملک خانم عزت السلطنه که پنجمین دختر مظفرالدینشاه قاجار بود متولد شد. پدرش هنوز سالار لشکر لقب داشت و جوانی در آستانه سی سالگی بود.

فیروز میرزا دوران کودکی را در تبریز گذراند و از پنج سالگی تحصیل خود را مطابق معمول زمان آغاز کرد. مقدمات زبان فارسی و عربی، قرآن و شرعیات، حساب و هندسه، ترسل و حسن خط و زبان فرانسه را تا حدی فراگرفت و در سن ۱۴ سالگی اجباراً به نجف منتقل شد و پس از چند ماه در مدرسه شبانه روزی فرانسوی ها در بیروت ثبت نام کرد. دوران اقامت اجباری فرمانفرما پدرش در خارج از ایران پنج سال به طول انجامید و سرانجام مظفرالدینشاه در صدارت عین الدوله با بازگشت او به ایران موافقت کرد، مشروط بر اینکه دسیسه بازی های خود را کنار بگذارد. فرمانفرما به تهران بازگشت ولی فیروز میرزا که یکسال از تحصیلات متوسطه اش باقی مانده بود در بیروت ماند و پس از اخذ دیپلم به ایران بازگشت و آن ایام روزهای پایان حکومت

مطلقه و دیکتاتوری و طلوع آزادی بود. عزت ملک از پدرش استدعا کرد روزی دو فرزندش فیروزمیرزا و عباس میرزا را به حضور طلبیده و مورد ملاحظت قرار دهد.

مظفردالدینشاه این خواسته دخترش را اجابت کرد و روزی دو نوه دختری خود را به حضور پذیرفت و در همان ساعت که چنین ملاقاتی دست داد، عده‌ای از درباریان جوان و تحصیلکرده و اروپا دیده نزد شاه بودند. حکیم‌الملک، اعلم‌الدوله ثقفی و وزیرحضور پشت سر شاه ایستاده بودند. شاه سؤالاتی از نوه‌های خود کرد و آنگاه خطاب به حکیم‌الملک نموده اظهار کرد که با آنها به زبان فرانسه صحبت کند. حکیم‌الملک چند جمله‌ای به زبان فرانسه با آنها صحبت کرده و سؤالاتی کرد. روانی سخن گفتن این دو جوان او را تحت تأثیر قرار داد، با زبان ترکی به شاه بشارت داد که خیلی خوب درس خوانده‌اند. سپس اعلم‌الدوله و میرزا احمد وزیرحضور از برنامه درسی آنان به زبان فرانسه سؤالاتی نمودند و به‌به و آفرین آنها در کاخ بلند شد.

مظفردالدینشاه به فیروزمیرزا لقب نصرت‌الدوله داد و عباس میرزا را سالارلشکر نامید و همانروز این دو فرمان با خط زیبای وزیرحضور نوشته شد و در همین جلسه برای فیروزمیرزا فرمان دیگری صادر شد و آن نیابت ایالت کرمان و بلوچستان بود. والیگری کرمان از نیمه‌های سلطنت محمدشاه به فیروزمیرزا (سالارلشکر، فرمانفرما) واگذار گردید و کراراً او و دو فرزند ذکورش (عبدالحمید میرزا و عبدالحسین میرزا) به کرات به فرمانروائی این ایالت منصوب شده بودند و حالا این شغل به نسل سوم این خانواده تعلق گرفت. فیروز میرزا نصرت‌الدوله جوان بیست ساله با دفترالملوک خانم همسرش که در عین حال دخترعمه و پسرزاده‌ی او بودند با کبکبه و دبدبه عازم کرمان گردیدند.

اما تحولات اجتماعی آن روز کرمان را به یک ایالت انقلابی تبدیل کرده بود. در آن روزها مشروطه را گرفته بودند ولی باز اغتشاش و انقلاب در تمام شوون حکمفرما بود، بهتر بگوئیم مردم می‌خواستند از خانواده فیروزمیرزا که خود و فرزندانش سالها در کرمان حکمرانی کرده بودند انتقام بگیرند. هدف بالاتر از این بود که مبارزه آنها با یک جوان بیست ساله که برای گذراندن ماه غسل خود به کرمان اعزام شده بود، باشد. مردم به تظاهرات مسلحانه دست زدند. فرمانفرما به کرمان رفت ولی نه تنها کاری نتوانست انجام دهد بلکه خشم مردم را مضاعف ساخت و به تهران بازگشت. عدل‌السلطنه اسفندیاری فرمانده قشون به روی مردم آتش گشود و کشتاری راه انداخت. مردم در

تلگرافخانه متحصن شده عزل نایب‌الایاله را خواستار شدند. محمدعلیشاه پادشاه تازه به تخت نشسته ناگزیر خواهرزاده تنی خود را از ایالت کرمان به تهران احضار نمود. محمدعلیشاه از روزی که به تخت سلطنت جلوس کرد با کارشکنی عده زیادی از رجال مواجه بود. نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران موسمی نگذاشتند آب خوش از گلوی او پایین برود، چرا؟ برای اینکه دولت فخمیه! انگلستان او را بزرگ شده در دامان روس‌های تزاری می‌دانست و یقین داشت شاه جدید سیاست روسیه تزاری را در ایران دنبال خواهد کرد و طبعاً دولت فخمیه انگلیس! از دولت بهیمه روسیه! عقب خواهد ماند.

سرانجام محمدعلیشاه چهره خصمانه گرفت به باغشاه رفت و به بگیر و ببند پرداخت. عده‌ای را زندانی و دسته‌ای را تبعید نمود و سرانجام مجلس شورای ملی را ویران کرد و مشروطه‌خواهان را به غل و زنجیر کشید و بدین ترتیب یکسال دیگر به پادشاهی خود افزود. از نخستین روزهایی که محمدعلیشاه در باغشاه رحل اقامت افکند، نصرت‌الدوله فیروز خواهرزاده ۲۱ ساله او را در کنارش می‌بینیم. رفتن نصرت‌الدوله به باغشاه امری طبیعی بود. اساساً خواهرزاده‌ها با دایی خود روابط صمیمانه‌تری همیشه داشته و دارند و حضور نصرت‌الدوله در باغشاه را امری طبیعی می‌دانیم ولی در این میان رازی نهفته است که در آن تاریخ نه محمدعلیشاه می‌دانست و نه در مغز نصرت‌الدوله خطور کرده بود. شاید اگر از چنین مأموریتی خبر داشت حتماً دایی خود را ترک می‌کرد.

توضیح آنکه عبدالحسین میرزا فرمانفرما وابستگی به سیاست انگلیس داشت و برنامه انگلیس‌ها خلع محمدعلیشاه بود. ازینرو عوامل انگلیس علاقه‌مند بودند از اخبار باغشاه و تصمیمات متخذه در آنجا باخبر شوند و نصرت‌الدوله بر اساس جوانی تصمیمات دایی خود را به پدرش بازگو می‌کرد و فرمانفرما خبرهای شنیده شده از پسرش را به مراجعی که بایستی برساند می‌رسانید.

نصرت‌الدوله در این خبرچینی ناآگاهانه به هیچ وجه مسؤول نیست و اگر اخباری از محمدعلیشاه به پدرش می‌داد نمی‌دانست که این اخبار در چه راهی و برای چه کاری مصرف می‌شود.

نصرت‌الدوله در ۱۲۸۵ صاحب یک پسر شد ولی او در آن سن و سال هوای ادامه تحصیل داشت و می‌خواست با علوم جدید هم آشنا شود. او می‌خواست بداند

سیستم حکومت در کشورهای اروپایی چگونه است و پارلمان‌های اروپا چگونه در امر حکومت نظارت می‌کنند و بالاخره می‌خواست درس سیاستمداری را هم یاد بگیرد. او قصد مسافرت اروپا را با پدرش در میان نهاده موافقت او را جلب کرد ولی همسرش به این امر راضی نبود ناچار کار آنها به جدایی کشید و نصرت‌الدوله به اروپا رفت و وارد دانشکده حقوق سورین گردید و دوره لیسانس را گذرانید و دروسی چند از دکترای حقوق را در رشته حقوق بین‌الملل امتحان داد.

در دانشکده سورین همزمان با تحصیل نصرت‌الدوله دو جوان دیگر ایرانی با او هم‌کلاس بودند که بعدها به کمک نصرت‌الدوله در صحنه سیاست ایران نام‌آور شدند و هریک مدتی مقام وزارت گرفتند. آن دو عبارت بودند از یحیی قره‌گوزلو ملقب به اعتمادالدوله که قریب پنج سال در کابینه مخبرالسلطنه وزیر معارف بود و دیگری نظام‌الدین حکمت معروف به مشارالدوله بود که غیر از حکومت اصفهان و کردستان در کابینه‌های فروغی در ۱۳۱۲ و کابینه جم وزارت پست و تلگراف را تصدی می‌کرد. عجیب آنکه این سه یار دبستانی در فاصله چند ماه درگذشتند. اعتمادالدوله قره‌گوزلو در ۱۳۱۵ به بیماری سرطان درگذشت. مشارالدوله حکمت هم در آن سال در اثر سکنه قلبی فوت شد و نصرت‌الدوله هم در آن سال دستگیر و پس از چند ماه در سمنان به قتل رسید. مدت تحصیلات عالی نصرت‌الدوله قریب چهار سال در فرانسه طول کشید و غیر از تحصیل علم حقوق مطالعاتی نیز در زمینه‌های مختلف انجام داد و با دست پر به ایران بازگشت و نخستین سمتی که به وی ارجاع شد معاونت وزارت عدلیه بود. برای جوانی در آستانه ۲۶ سالگی چنین سمتی در آن ایام جالب بود. وزارت عدلیه در آن ایام به عهده سید محمودخان علاءالملک قرار داشت و غالباً در وزارتخانه حضور پیدا نمی‌کرد و درحقیقت نصرت‌الدوله از طرف وی کفالت می‌کرد.

در مردادماه ۱۲۹۵ محمدولی خان سپهسالار تنکابنی از رئیس‌الوزرای برکنار شد و این بار قرعه به نام میرزا حسن خان وثوق‌الدوله اصابت کرد. وثوق‌الدوله پس از یک هفته مطالعه، ناتوانی خود را برای تشکیل کابینه با احمدشاه در میان نهاده و استعفا داد. شاه علاءالسلطنه را به رئیس‌الوزرای منصوب نمود. او نیز پس از دو روز کناره‌گیری کرد و احمدشاه مجدداً وثوق‌الدوله را در صدر وزیران نشانید و او نیز وزیران خود را انتخاب و به شاه معرفی نمود.

در کابینه حسن وثوق، نصرت‌الدوله فیروز وزیر عدلیه شد. کابینه وثوق‌الدوله ده

ماه بر سرکار ماند ولی کمیته مجازات نگذاشت دولت به کارهای اساسی خود برسد و در آن مدت عده‌ای از مردم بیگناه به قتل رسیدند. وحشت همه را گرفته بود. هدف اعضای کمیته از جمله وثوق‌الدوله و وزیران کابینه او بود. این کابینه هم سقوط کرد و هرکدام از وزیران برای نجات خود به گوشه‌ای پناه بردند.

در مردادماه ۱۲۹۷، وثوق‌الدوله برای بار دوم به رئیس‌الوزرای رسید. این بار نیز پست وزارت عدلیه را به نصرت‌الدوله فیروز سپرد. این دولت در سال اول زمامداری خود دست به یک سلسله اقدامات اساسی زد. کلیه اعضای کمیته مجازات را دستگیر و کیفری بسزا و شایسته داد. راهزنان و یاغیان را تار و مار کرد. نایب حسین کاشی و ماشاءالله خان را دستگیر و اعدام نمود و نظیر اینگونه افراد که آسایش و امنیت را مختل ساخته بودند. در سال اول این کابینه رئیس‌الوزرا و دو تن از وزیران، کار محرمانه‌ای را به دست گرفته و آن را به اتمام رسانیده بودند. وثوق‌الدوله به اتفاق اکبرمیرزا صارم‌الدوله وزیر دارایی و فیروزمیرزا نصرت‌الدوله وزیر عدلیه گفتگوی محرمانه‌ای را آغاز نموده بودند و آن گفتگو و مذاکرات با دولت انگلستان بود. سرانجام همزمان با اولین مسافرت احمدشاه به فرنگ، رئیس‌الوزرا طی اعلامیه‌ای پرده از مذاکرات برکشید و قرارداد خود را با انگلیس افشا نمود. به موجب این قرارداد مالیه و قشون ایران زیر نظر مستشاران و فرماندهان انگلیسی قرار می‌گرفت. قشون متحدالشکل می‌گردید و ملخص کلام آنکه طوق بندگی به گردن ملت ایران انداخته می‌شد.

وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله علاوه بر گرفتن یکصد و سی هزار لیره دستخوش، امتیاز پناهندگی سیاسی را در انگلستان نیز برای خود دست و پا کرده بودند.

یک روز قبل از حرکت احمدشاه به اروپا، سمت نصرت‌الدوله تغییر کرد و از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه تغییر سمت داد و جزء همراهان شاه به اروپا سفر کرد. دولت انگلستان از احمدشاه پذیرایی شایانی به عمل آورد تا قرارداد را تنفیذ کند. احمدشاه با دو شرط با اجرای قرارداد موافق بود: الف) تضمین سلطنت وی و اعقابش، ب) پرداخت مبلغ پانزده هزار تومان در هر ماه به او.

وقتی قرارداد در ایران و خارج منتشر شد دولت‌های فرانسه و امریکا و شوروی اعلامیه‌های شدیدالحنی علیه این قرارداد انتشار دادند و در داخل نیز عده‌ای از رجال و معاریف در مقام مخالفت برخاسته به مبارزه با دولت پرداختند. وثوق‌الدوله نسبت به

مخالفین قرارداد شدت عمل به خرج داد و عده‌ای را زندانی و دسته‌ای را تبعید کرد ولی تدریجاً لیدری مخالفین به دست روحانیون افتاد. سیدحسن مدرس و حاج میرزا یحیی امامی خوئی اجتماعات پرشوری علیه قرارداد تشکیل دادند. در همان هنگام که مردم ایران علیه قرارداد بپا خاسته و برای ابطال آن تلاش می‌کردند، نصرت‌الدوله و لرد کرزن در لندن دربارهٔ اجرای قرارداد و خواسته‌های ایران سخت مشغول مذاکره بودند.

لردکرزن و نصرت‌الدوله آنقدر بهم نزدیک شدند و ملاقاتهای مکرر کردند که وزیر امور خارجهٔ انگلیس به صدادرآمد و او را به آوازخوانی شبیه کرد که هیچوقت چهجهٔ او قطع نمی‌شد. او معتقد بود ملاقاتهای نصرت‌الدوله با او قطع شدنی نیست..

با تمام تلاشی که نصرت‌الدوله به عمل آورد، موجبات اجرای قرارداد فراهم نشد و طبعاً او راه دیگری را پیشنهاد کرد و آن کودتا علیه زمامداران ایران و تشکیل دولت قوی بود. او خود را کاندیدای کودتا کرد. این فکر در زمانی صورت گرفت که وثوق‌الدوله هنگام کناره‌گیری به احمدشاه پیشنهاد زمامداری نصرت‌الدوله را نمود ولی شاه نپذیرفت و متعذر به جوانی او شد. او خواست با استفاده از قدرت دولت انگلستان رئیس‌الوزرای ایران بشود و در فرصت مناسب احمدشاه را به اروپا فرستاده خود تاج و تخت را تصاحب کند.

این قرار و مداری بود که بین او و لردکرزن رد و بدل شد و در زمستان ۱۲۹۹ به سمت ایران حرکت کرد و تعلق او در راه موجب گردید کودتا به دست دیگری انجام پذیرد. وقتی وارد تهران شد همه چیز تغییر کرده بود. همان روز ورود به زندان افتاد و در کنار پدر و برادرش جای گرفت. صد روز زندانی او طول کشید و در زندان به او پیغام دادند که مبلغی گزاف باید بدهد و الا جان او و پدر و برادرش در خطر است. متوسل به نمایندهٔ دولت فخمیه! در تهران شد. جواب خشکی دریافت کرد. کم‌کم سردار سپه به احمدشاه نزدیک شد و هر دو دست به دست هم دادند و کلک سید را کردند. سیدضیاءرفت و زندانیان آزاد شدند. قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا شد و مجلس چهارم پس از ۶ سال و چند ماه فترت افتتاح گردید و نصرت‌الدوله دوست صمیمی لردکرزن و طرفدار سینه‌چاک دولت انگلیس مخالف سرسخت و دشمن خونی آنها شد زیرا از لردکرزن و همکاران او انتظار چنین عهدشکنی را نداشت. کرزن همه جا به او اطمینان داده بود ولی همه چیز به عکس از آب درآمد. اولین اقدام نصرت‌الدوله علیه

انگلیس دو روز پس از رهایی از زندان به صورت اعلامیه‌ای تحت عنوان «بیان حقیقت» تجلی کرد. در این اعلامیه با استفاده از فکر و قلم توانای خود و با اطلاعاتی که داشت پرده از روی کودتای ۱۲۹۹ برکشید و نقش انگلیس را در آن عریان و به نمایش گذاشت. در آن اعلامیه همه چیز را گفته بود و دیگر سخنی نبود که بازگو کند.

* * *

نصرت‌الدوله در زمانی که در کابینه و ثوق‌الدوله وزیر عدلیه بود به فکر نمایندگی مجلس افتاد. او شهر کرمانشاه را حوزه انتخابیه خود قرار داد، چرا؟ برای اینکه از مالکین عمده آنجا بود. ولی مالک بودن تنها کافی نبود، بایستی حکمران نیز درست در اختیار باشد. در اجرای چنین فکری فرمان حکمرانی کرمانشاهان را برای برادرش عباس میرزا سالار لشکر گرفت و او را به سمت غرب روانه نمود. سالار لشکر فقط یک وظیفه داشت آنهم انجام انتخابات دوره چهارم بود. او سه نفر از متنفذین کرمانشاه را با خود همراه ساخت: امیرکل بزرگ مالک کرمانشاه علی اعظم زنگنه، معتضدالدوله و نصیر دیوان. آن سه نفر را به انضمام نصرت‌الدوله کاندیدای دوره چهارم از کرمانشاه نمود و سرانجام هر چهار نفر سر از صندوق درآوردند و نصرت‌الدوله وکیل اول کرمانشاه شد.

مجلس چهارم در غره سرطان ۱۳۰۰ افتتاح گردید. سیل تلگراف علیه انتخابات کرمانشاه سرازیر شد. به صلاحیت نصرت‌الدوله ایرادها گرفتند. از وقایع کرمان در دوره نیابت ایالت کرمان گرفته تا حضور در باغشاه و همکاری با محمدعلیشاه و قرارداد ۱۹۱۹ چه نسبتهایی که به نصرت‌الدوله داده نشد. ولی نصرت‌الدوله باهوش در روز ورود به مجلس چهارم راه را از چاه تشخیص داده بود و در ردیف اعتدالیون که لیدری آن با سیدحسن مدرس و سردار معظم خراسانی بود قرار گرفت. روز موعود فرا رسید و اعتبارنامه او مطرح شد. سیدمحمد صادق طباطبایی لیدر سوسیالیستها نطق مفصل و مستندی علیه نصرت‌الدوله ایراد نمود و در کمال تواضع و ادب صلاحیت او را برای عضویت پارلمان رد کرد. ناطق مخالف دوم سلیمان محسن بود که او هم از لیدران سوسیالیست بود. وی در چندین جلسه وجود حضرت والا را به باد انتقاد گرفت و آنقدر در مذمت او سخن گفت که رویهمرفته یازده جلسه صرف اعتبارنامه او شد.

سیدحسن مدرس که در زندان سیدضیاء لطفی به نصرت‌الدوله پیدا کرده بود دفاع از اعتبارنامه او را به عهده گرفت و با استفاده از باب توبه و با توجه به این نکته که

قرارداد عملی نشده است او را تبرئه کرد و نتیجه گرفت که نصرت‌الدوله امروز با نصرت‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ فرق دارد. نصرت‌الدوله نیز سخن گفت ولی دفاع از اعتبارنامه خود نکرد، بلکه هجوم شدیدی به سلیمان محسن و سیدمحمدصادق طباطبائی نمود و سفر مهاجرت را در جنگ بین‌الملل اول قیام علیه حکومت مرکزی دانست و عاملین عمده آن را که عده‌ای در مجلس بودند مستوجب اعدام دانست. این اولین باری بود که وکیلی به جای دفاع از خود صلاحیت طرف مخالف خود را مورد انتقاد شدید قرار داد.

سرانجام در روزی که جلسه مجلس توسط سیدحسن مدرس اداره می‌شد دفتراً اعتبارنامه نصرت‌الدوله مطرح گردید و مورد تصویب واقع شد.

نصرت‌الدوله در مجلس چهارم وزنه سنگینی بود. خوب چیز می‌نوشت و مستند و مدلل سخن می‌گفت. در هنگام طرح لوایح دولت به مسائل حقوقی توجه می‌کرد و خلاصه مطلبی نبود که در مجلس مطرح شود و نصرت‌الدوله پیرامون آن به بحث و نقد نپردازد. در تمام دوره چهارم نصرت‌الدوله و مدرس همفکری نزدیکی باهم داشتند. هر دو با کابینه‌های قوام‌السلطنه و مشیرالدوله موافق بودند ولی دمار از روزگار مستوفی‌الممالک درآوردند.

مجلس چهارم پایان گرفت و مشیرالدوله رئیس‌الوزرای وقت، نصرت‌الدوله را با سمت والیگری به فارس فرستاد و در همان موقع انتخابات دوره پنجم شروع شد. این بار نیز نصرت‌الدوله از حوزه انتخابیه کرمانشاه سر درآورد. مجلس پنجم در اواخر بهمن ماه ۱۳۰۲ افتتاح شد و چند روزی صرف اعتبارنامه‌ها نمود و بعد موضوع جمهوریت پیش آمد. در تمام این مدت نصرت‌الدوله در فارس باقی مانده بود تا اینکه به وی خبر رسید عده‌ای در صدد رد اعتبارنامه او هستند. در نخستین روزهای نوروز ۱۳۰۳ وارد تهران شد و اعتبارنامه خود را تقدیم مجلس کرد و هنگام طرح آن حاج عزالممالک یکی از افراد حزب سوسیالیست که از مهاجرین جنگ بین‌المللی اول بود با او به مخالفت برخاست. این بار دیگر نه قرارداد ۱۹۱۹ مطرح شد نه اوضاع کرمان. این بار یک پرونده مالی مورد بحث قرار گرفت. عزالممالک مدعی شد که نصرت‌الدوله هنگام عزیمت به اروپا مبلغ یکصد و بیست هزار پوند از خزانه برای مخارج شاه و همراهان دریافت داشته که ظرف یکسال اسناد خرج را به وزارت مالیه تحویل دهد، تاکنون این اسناد تحویل خزانه داری نشده است.

نصرت‌الدوله پاسخ کوتاهی داد و اظهار نمود نیمی از اسناد به وزارت امور خارجه تسلیم شده و نیمی دیگر نیز به زودی تسلیم و تصفیه حساب خواهد شد. آنگاه داور به سخن نشست و گفت حالا موقع این مذاکرات نیست، بحران سرتاسر مملکت را فراگرفته باید چاره اندیشید. و بدین ترتیب اعتبارنامه نصرت‌الدوله به تصویب رسید. روزهای اول سال ۱۳۰۳ مشت مجلس پنجم باز شد. طرفداران سردار سپه طرحی برای جمهوریت به مجلس دادند و به این ترتیب معلوم شد این مجلس با برنامه خاصی گلچین شده و سرانجام کار خود را انجام خواهد داد. در همین مجلس، داور، سردار معظم و نصرت‌الدوله به هم نزدیک شدند و جزء کارکنان سردار سپه قرار گرفتند چون دانستند ستاره بخت احمدشاه در حال افول است و سلطنت ایران نصیب رضاخان سوادکوهی خواهد شد. این سه نفر به نام ارکان ثلاثه سیاسی نام گرفتند. هر سه تحصیلکرده، ناطق، نویسنده و پرکار بودند. نصرت‌الدوله در عین حال هوای مدرس را هم داشت. سردار سپه در ۱۳۰۳ سفری به خوزستان رفت و کار خزعزل را یکسره نمود. سپس توسط فیروز با مدرس نزدیک شد و با چند ملاقات فرماندهی کل قوا را از شاه منتزع نموده به سردار سپه دادند. نقش فیروز واقعاً در این امر نقش اول بود. در شهریور ۱۳۰۴ رضاخان سردار سپه برای جلب توجه مدرس دو وزارتخانه را در اختیار او گذاشت تا به هرکسی که نظر دارد او را برای وزارت معرفی کند. مدرس نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله را معرفی کرد. اولی به وزارت عدلیه و دومی به وزارت داخله منصوب شدند.

در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ با رأی مجلس پنجم سلسله قاجاریه منقرض شد و با رأی مجلس مؤسسان در ۲۲ آذر سلسله پهلوی جانشین سلسله قاجاریه گردید و روابط فیروزمیرزا فیروز با شاه جدید بسیار حسنه بود. در نخستین ماه سلطنت رضاخان پهلوی، نصرت‌الدوله چند تن از فرزندان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه را به حضور شاه جدید برد. این شاهزادگان بدفرجام به تهنیت و تبریک سلطنت رضاخان پرداخته و پدران و اجداد خود را مورد طعن و لعن قرار دادند و شاه نیز دستور داد شهریه ماهانه آنها قطع نشود.

شاه در اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و فروغی مرخص شد و مستوفی‌الممالک برای بار ششم به رئیس‌الوزاری منصوب شد و مجلس ششم هم آغاز به کار کرد. در این دوره نصرت‌الدوله باز هم وکیل کرمانشاهان بود. مستوفی برای بار

سوم در بهمن ماه ۱۳۰۵ کابینه خود را ترمیم کرد و چهار وزارتخانه را به چهار نفر از وکلای مجلس سپرد. در این تغییرات سید محمد تدین به وزارت معارف، عمادالسلطنه فاطمی به وزارت داخله، علی اکبر داور به وزارت عدلیه و نصرت الدوله فیروز به وزارت مالیه تعیین شدند. داور وظیفه انحلال وزارت عدلیه و لغو کاپیتولاسیون را داشت و نصرت الدوله هم مأموریت اخراج دکتر میلسپو و یاران او را داشت که در مقابل خواسته های شاه سدی بودند.

مستوفی با این ترمیم بازهم دوامی نکرد و در خردادماه ۱۳۰۶ خود را کنار کشید. سخن از تیمورتاش و مشیرالدوله برای جانشینی او بود. شاه هیچکدام را نپذیرفت. نهایت حق انتخاب رئیس الوزرا را به تیمورتاش داد و تیمور هم مخبرالسلطنه هدایت را معرفی کرده و او رأی اعتماد و فرمان گرفت. در کابینه مخبرالسلطنه دو وزیر تغییر کرد. فروغی وزیر جنگ جای خود را به سردار اسعد داد و عمادالسلطنه فاطمی به مجلس بازگشت و ادیب السلطنه به جای او نشست.

فیروز هنوز در فکر رئیس الوزرایی خود بود و شاید تصور می کرد پس از کنار گذاردن میلسپو و یاران امریکائیش نوبت به او خواهد رسید.

نصرت الدوله در نخستین روزهای وزارت مالیه خود لایحه ای به مجلس داد که چون بمب در فضای پارلمانی و مطبوعاتی ایران ترکید و صدای انفجار آن به گوش تمام آزادیخواهان رسید. لایحه تقدیمی از طرف فیروز برقراری ماهیانه پنج هزار ریال مقرری برای سالارالدوله باغی معروف فرزند مظفردالدینشاه بود که چندبار برای تصرف تاج و تخت ایران حمله کرده بود و عده زیادی از مردم بی گناه را به قتل رسانیده و به غارت اموال آنها پرداخته بود.

سر و صدا در مجلس و مطبوعات بلند شد. در مقابل لایحه وزیر مالیه، لایحه جایزه برای قتل سالارالدوله را گذاشته بودند و حملات شدیدی به حضرت والا از هر طرف شروع شد و سرانجام لایحه در کمیسیون رد شد. این اولیه ضربه ای بود که در سلطنت رضاخان پهلوی به وی وارد آمد. جنگ بین دکتر میلسپو و نصرت الدوله آغاز شد و آغازگر آن لایحه ای بود که فیروز بدون موافقت میلسپو آنرا به مجلس داده بود و مورد تصویب وکلا هم قرار گرفته و جنبه قانونی پیدا کرده بود. میلسپو به وزیر مالیه اعتراض کرد و مکاتبات تند بین آنها آغاز شد. میلسپو تقاضای شرفیابی کرد. شاه او را نپذیرفت و سرانجام چاره را در کناره گیری دید و به خدمت خود خاتمه داده راه امریکا

در پیش گرفت. مجلس شورای ملی هم به پیشنهاد مدرس اختیارات میلسپو را به رئیس الوزرا تفویض نمود.

از آغاز نخست وزیری حاج مخبرالسلطنه، وضع شاه جدید با رئیس الوزرا و وزیران تغییر کرد و بیشتر جنبه اعتراض و تندید داشت. تنها تیمورتاش بود که می توانست پاسخ شاه را بدهد. وزیران به سرعت رویه خود را با شاه تغییر دادند. رضاشاه با نصرت الدوله میانه ای نداشت و پس از انجام مأموریت خود در وزارت مالیه به رئیس الوزرا دستور داد که چون دیگر به وجود وی احتیاجی نداریم مرخص شود، ولی تیمورتاش شاه را از اینگونه رفتار برحذر نموده و ابقای فیروز را خواستار گردید.

در ۱۳۰۷ شورش عشایر فارس آغاز شد و به اندازه ای ابعاد آن گسترده شد که تمام فارس و بنادر جنوبی در سلطه آنها قرار گرفت. صارم الدوله در آن تاریخ استاندار و سرتیپ محمدحسین فیروز فرمانده تیپ فارس بود. از تمام ایران واحدهای نظامی به فارس اعزام شد و روزه روز به وخامت اوضاع افزوده می شد. شاه سرتیپ حبیب الله شیبانی را با ارتقا به درجه امیرلشکری و دادن اختیارات به فارس فرستاد و صارم الدوله و سرتیپ فیروز به تهران احضار و به زندان رفتند و در همان روز هم نصرت الدوله وزیر مالیه در تکیه دولت توسط سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه توقیف و در منزل خود تحت نظر قرار گرفت.

محاکمه ای برای نصرت الدوله ترتیب داده شد که ساخته و پرداخته هم رزمش علی اکبر داور بود. او را متهم به اخذ مبلغ مختصری رشوه کردند و داور موضوع را در مجلس مطرح کرد و مجلس نیز اجازه تعقیب صادر کرد. سرانجام در دیوان عالی تمیز با حضور کلیه مستشاران محاکمه آغاز شد. نصرت الدوله در دادگاه با کمال شجاعت سخن گفت و وقتی رئیس دادگاه طبق معمول شغلش را پرسید، پاسخ داد: «شغلم سیاست است». آخرین دفاع نصرت الدوله از لحاظ حقوقی و فن خطابه بسیار جالب بود. در تمام جلسات دادگاه نامی از شاه نبرد و به هیچ وجه استرحام نکرد و صدور رأی را به وجدان قضات حواله داد. با تمام تلاشی که داور برای محکومیت او به عمل آورد ولی سه تن از مستشاران شیخ اسدالله ممقانی، شرف الملک فلسفی و مجید آهی رأی به برائت او دادند ولی اکثریت او را محکوم به چهار ماه زندان و محرومیت از خدمات اجتماعی کردند و بدین ترتیب با این مهر باطله از صحنه سیاسی ایران خارج

شد.

نصرت‌الدوله پس از محکومیت و محرومیت از خدمات اجتماعی راه خود را تغییر داد. او به زندگی داخلی خود رونق بخشید و فرصتی پیدا کرد تا به املاک وسیع خود در ایران رسیدگی کند. مصاحبت یا دوستان و اقامت در ورداورد کرج و گردش در بعضی از خیابانهای تهران و خواندن کتاب از برنامه‌های او بود. در هفته یک یا دو روز در کتابفروشی ابن‌سینا که در چهارراه مخبرالدوله به تازگی تأسیس شده بود حضور می‌یافت و در بعضی از مباحث فلسفی و ادبی که بین عده‌ای از فضلا آغاز می‌شد مشارکت می‌کرد. وثوق‌الدوله هم گاهی به جمع آنها ملحق می‌شد. نصرت‌الدوله اجازه خروج از ایران را نداشت.

نصرت‌الدوله تا سال ۱۳۱۵ برنامه عادی خود را طی می‌کرد و خیلی خوشحال بود که از سینه‌زنان زیر علم سردار سپه و رضاخان او عاقبت بهتری پیدا کرده بود. تیمورتاش و سردار اسعد در زندان قصر به قتل رسیدند؛ دبیر اعظم بهرامی، عمادالسلطنه فاطمی، علی دشتی و اعتصام‌زاده مدیر روزنامه «ستاره جهان» در زندان جای گرفته بودند؛ فروغی خانه‌نشین شده بود؛ عدل‌الملک دادگر، زین‌العابدین رهنما و تجدد در تبعید خارج از ایران به سر می‌بردند و اسدی هم به وضع فجیعی تیرباران شده بود.

در آن سال جراید فرانسه مطالبی علیه رضاشاه در روزنامه‌های خود انتشار دادند و از دیکتاتوری و تصرف املاک مردم داستانها نوشتند که با روح دیکتاتور ایران سازش نداشت. امریه صادر شد قطع رابطه شود و فروهر وزیرمختار ایران در فرانسه به تهران احضار شد و رابطه سیاسی ایران با فرانسه قطع شد و شهربانی نیز برای ریشه‌یابی این مقالات به تکاپو و جستجو پرداخت.

* * *

سرلشکر محمدحسین آیرم در نیمه دوم سال ۱۳۱۴ با اغفال رضاشاه تهران را به قصد معالجه در اروپا ترک کرد. چند ماهی که گذشت از بازگشت او خبری نشد و در عین حال، دغل‌کاری و سوءاستفاده‌های او آفتابی شد. شاه او را احضار کرد، متعذر به بی‌پولی شد. پولی برایش فرستادند بازهم نیامد. این بار مرغ شکاری شاه از قفس پریده بود.

شاه در غیاب آیرم، سرهنگ رکن‌الدین مختاری معاون شهربانی را به کفالت

برگزیده بود. چون از بازگشت آیرم مایوس شد با ارتقای او به درجه سرتیپی ریاست شهربانی را به او سپرد و او اولین افسر شهربانی بود که به ریاست آن اداره منصوب گردید. رضاشاه اصولاً با افسران شهربانی میانه‌ای نداشت و در اعطای درجات آنها ضنّت نشان می‌داد و چهار رئیس شهربانی که قبل از مختاری به این سمت انتخاب شده بودند دو نفر از آنها افسر ژاندارم بودند (محمد درگاهی و محمدصادق کوپال) و دو نفر دیگر افسر قزاق (سرتیپ زاهدی و سرلشکر محمدحسین آیرم). رضاشاه برای اینکه به وضع زندگی افسران شهربانی لطمه‌ای وارد نشود به آنها رتبه اداری داد که بر اساس رتبه حقوق آنها افزایش یابد ولی در اعطای درجات امساک می‌نمود به طوری که سرهنگ مبشر باجناق خود را در تمام مدت سلطنت در درجه سرهنگی متوقف نمود. رکن‌الدین مختاری برای اثبات لیاقت خود و افسران شهربانی در تلاش خدمت به دیکتاتور ایران افتاد. او یک امتیاز بر آیرم داشت: اهل دغل‌کاری و مال‌اندوزی نبود ولی برای رضایت خاطر شاه به هر جنایتی دست می‌زد.

او در اجرای اوامر شاه در مورد ریشه‌یابی تحریک مطبوعات فرانسه با تفرس روی نصرت‌الدوله انگشت گذاشت. دلیل مقنعی نیز برای این کار پیدا کرد و آن این بود که مستشار سفارت فرانسه به نام کلاراک مدتی بود که در بیرونی باغ فرمانیه نصرت‌الدوله سکونت کرده بود و بین موجر و مستأجر و خانواده آنها که به خوبی زبان یکدیگر را بلد بودند دوستی و نزدیکی ایجاد شده بود و نصرت‌الدوله هم طبق معمول او را محرم خود می‌دانست و گاهی انتقادی از رویه رضاشاه و مملکت‌داری و سوابق وی برای مستأجر خود بیان می‌کرد. ظاهراً از نظر نصرت‌الدوله آنچه می‌گفت اطلاعات پیش‌روپا افتاده‌ای بود ولی برای یک دیپلمات جوان و جویای نام اخبار بسیار جالب و باارزشی بود. این اخبار تدریجاً توسط کلاراک به مطبوعات فرانسه درز کرد. شاید نصرت‌الدوله هم برای انتقام از رضاشاه در انتشار اینگونه اخبار علیه او ناراضی نبود ولی هرگز از واکنش شدید آن خیر نداشت.

سرپاس مختاری رئیس نظمیّه استنباط خود را به عرض شاه رسانید و شاه هم بلادرنگ دستور توقیف و بازجویی او را داد. چندی در زندان شهربانی توقیف بود تا اینکه در اوایل ۱۳۱۶ به زندان سمنان انتقال یافت. سرانجام در دی‌ماه ۱۳۱۶ در زندان او را به وضع فجیعی به قتل رسانیدند.



بعد از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه به جزیره موریس، عده‌ای از بازماندگان مقتولین دوره بیست ساله شکایت به دادگستری بردند و نسبت به شکنجه و قتل عزیزان خود دادخواهی کردند. مجید آهی وزیر دادگستری وقت پرونده را برای رسیدگی به دیوان کیفرکارکنان دولت فرستاد و امر رسیدگی بدان دادگاه اختصاصی که صلاحیت رسیدگی به تخلفات و جرائم کارمندان دولت را داشت ارجاع شد. متهمین پرونده رئیس شهربانی و تنی چند از پایوران و درجه داران شهربانی بودند و بعضاً بعضی از مقامات بلند پایه مانند فتح‌الله پاکروان استاندار و نایب‌التولیه خراسان نیز در زمره متهمین شدند.

شعبه اول دیوان کیفر به ریاست موسوی زاده مشغول رسیدگی شد. با وجودی که تمام وکلا به صلاحیت دادگاه اعتراض کردند، مع الوصف دیوان کیفر رأی به صلاحیت خود داد و محاکمه را آغاز و ادامه داد و آرائی نیز برای متهمین صادر کرد. بازماندگان مقتولین از جمله نصرت‌الدوله مجدداً پرونده را به دادگاه جنائی ارجاع نمودند. در مورد پنج قتل (نصرت‌الدوله، مدرس، سردار اسعد، فرخی و دکتر ارانی) پرونده در دادگاه جنائی مطرح گردید و منجر به صدور یک حکم اعدام گردید و بقیه متهمین حبس‌های سنگین گرفتند.

* * *

پس از انتشار دو کتاب «داور و عدلیه» و «تیمورتاش در صحنه سیاست ایران»، عده زیادی به نویسنده مراجعه و درخواست نمودند که برای تکمیل تاریخ اوایل سلطنت رضاخان بهتر اینست که پیرامون سوانح زندگی نصرت‌الدوله فیروز نیز شرحی نوشته شود. تیمورتاش، داور و نصرت‌الدوله در حقیقت سه یار دبستانی بودند و به آنها در آن زمان «ارکان ثلاثه» اطلاق می‌شد و هر سه نفر آنقدر زیر علم سردار سپه سینه کوبیدند تا او را به جای احمدشاه استوار ساختند. از اینرو نگارنده هم با امتثال خواسته دوستان شرح زندگانی نصرت‌الدوله را تنظیم و تقدیم خوانندگان گرامی و ارجمند می‌نمایم. غرض و منظور از تشریح اینگونه بیوگرافی‌ها درحقیقت بیان قسمتی از تاریخ سیاسی معاصر است و هیچگونه حب و بغضی در آن وجود ندارد.

بهار ۱۳۷۳

باقر عاقلی

فصل اول

خاندان فرمانفرما

فیروز میرزا (نصرت الدوله - فرمانفرما) شانزدهمین فرزند ذکور عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۳۳ هجری قمری در تبریز پا به عرصه وجود نهاد. وقتی به سن ۶ سالگی رسید پدرش او را به مکتب‌خانه دربار که تحت نظارت شدید میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی بود فرستاد. در مکتب‌خانه دربار غیر از فرزندان عباس میرزا عده‌ای از برادران و برادرزادگان نایب السلطنه در آنجا مشغول تحصیل بودند. در آن تاریخ میرزا ابوالقاسم مدیر مکتب‌خانه مزبور نسبت به تحصیل و تربیت شاهزادگان همه‌گونه اختیار داشت. تنبیه بدنی و حبس از جمله مجازات‌هایی بود که مدیر مدرسه دربار شاهزادگان بدون مقام و موقعیت اعمال می‌نمود. سختگیریهای قائم‌مقام موجب گردیده بود که شاگردان مدرسه درس خود را با جدیت و علاقه‌مندی کامل فرا بگیرند. صرف و نحو عربی، حساب و هندسه، تاریخ و جغرافیا و تلاوت قرآن کریم از درس ابتدائی بود که شاگردان مجبور بودند به نحو احسن آنرا فراگیرند. در مرحله دوم تحصیل حسن خط، تفسیر قرآن، قرائت گلستان سعدی و کلیله و دمنه جزء درس بود. فیروز میرزا در سن ده سالگی دوره مدرسه را پایان برد و در همان ایام عباس میرزا خانواده خود را به مشهد انتقال داد و طبعاً مکتب‌خانه سلطنتی هم بدان شهر مقدس انتقال یافت. فیروز میرزا در ادبیات عرب و حسن خط و ترسل جد و جهدی وافر نشان داد بطوریکه در پانزده سالگی به غالب علوم آن‌روزی آراسته شد و طبعاً مورد توجه خاص پدر قرار گرفت.

در سال ۱۲۴۹ هـ ق عباس میرزا نایب السلطنه در سن ۴۶ سالگی درگذشت و طبق اصل هفتم قرارداد ترکمانچای محمد میرزا فرزند ذکور اکبر وی به ولیعهدی انتخاب

گردید و عازم تبریز شد. در آن تاریخ قریب چهل نفر از پسران فتحعلیشاه در سنین بین ۴۶ تا بیست سالگی داعیه چنین سمتی را داشتند ولی وجود شاه مانع از این بود که خواسته خود را عنوان کنند.

سالهای ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ سپری شد. فتحعلیشاه برای وصول مالیات استان فارس که سالها پرداخت آن به تعویق افتاده بود عازم اصفهان شد و قبل از ورود حسنعلی میرزا فرمانفرما فرمانروای فارس و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرمانروای کرمان و بلوچستان را به اصفهان احضار نمود.

شاهزادگان وقتی به نزدیک اصفهان رسیدند خبر درگذشت پدر تاجدار خود را شنیدند و حسنعلی میرزا فرمانفرما، فرمانروای فارس به تحریک برادر اعیانی خود شجاع السلطنه به فارس بازگشت و خود را شاه خواند و تاجگذاری کرد. فرزند دیگر فتحعلیشاه به نام علیشاه ظل السلطان نیز در تهران تاجگذاری نموده به تاراج خزانة جواهرات پرداخت. محمد میرزا پس از تاجگذاری در تبریز در صدد قلع و قمع عموهای خود افتاد و به صوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام تصمیم گرفت ابتدا فتنه فارس و کرمان را خاموش کند. لذا فوای گردآوری نموده و فیروز میرزا برادر ۱۷ ساله خود را به پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله مأمور دفع مدعیان سلطنت نمود. به همراهی فیروز میرزا، سر هنری لینزی بیتون افسر انگلیسی که فرماندهی توپخانه ارتش ایران را عهده دار بود عازم اصفهان و شیراز شد. قوای اعزامی از مرکز که با توپخانه مجهز بود در ایزدخواست با دشمن تلاقی نمود و نبردی شگفت در آنجا آغاز شد و در این نبرد فیروز میرزا در صف مقدم سپاهیان قرار داشت. مجموعاً این نبرد ده روز به طول انجامید و قوای دولتی وارد شیراز شد و حسنعلی میرزا فرمانفرما و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه مدعیان سلطنت دستگیر و به تهران اعزام شدند لدی الورود شجاع السلطنه از حلیه بینائی محروم گردید و حسنعلی میرزا نیز به حبس افتاد.

فیروز میرزا پس از ختم غائله فارس با لقب فرمانفرمائی به پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله به فرمانروائی فارس و بنادر جنوب منصوب شد و قریب دو سال در این مأموریت بسر برد.

در سال سوم سلطنت محمدشاه، آقاخان محلاتی حاکم کرمان سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچید و یاغیگری آغاز کرد. محمدشاه این بار فیروز میرزا فرمانروای

فارس را به حکومت کرمان و سرکوبی آقاخان منصوب نمود. فیروزمیرزا در اندک مدتی غائله آقاخان را در کرمان فرونشاند و امنیت کامل در آنجا برقرار کرد و قریب ۴ سال بلامعارض حکمران کرمان و بلوچستان شد و پس از اتمام مأموریت مجدداً برای بار دوم به فارس بازگشت و قریب سه سال حکومت دوم او در فارس طول کشید.

ناصرالدینشاه در سالهای اول سلطنت خود فیروز میرزا را به آذربایجان فرستاد و سپس حکومت عراق را عهده‌دار گردید. ولی این مأموریت طولی نکشید و به حکومت تهران منصوب شد و حکومت شهرهای ملایر و تویسرکان و اراک نیز به وی واگذار گردید. در سال ۱۲۷۶ ناصرالدینشاه به سرکشی شهرهای ایران پرداخت و در غیاب خود فیروز میرزا را قائم‌مقام نمود.

فیروز میرزا بطورکلی در حیات خود دو بار والی فارس، سه نوبت پیشکار و والی آذربایجان و دو مرتبه والی کرمان و چندی وزیر جنگ و مدتی نیز ریاست قشون را عهده‌دار بود. حکومت‌های تهران، عراق، همدان، قزوین، قم، تویسرکان و ملایر نیز غالباً از کارهای دیگر او بود.

فیروز میرزا در دوران سلطنت ناصرالدینشاه همیشه مصدر مشاغل حساس بود. در سفر اول ناصرالدینشاه به اروپا در زمره همراهان قرار گرفت و چندی هم رئیس شورای سلطنتی بود و در میان شاهزادگان قاجاریه فیروز میرزا بیش از همه مورد توجه و عنایت ناصرالدینشاه بود. او در سال ۱۳۰۳ در سن ۷۰ سالگی درگذشت. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مرگ وی را ناشی از افراط در نوشیدن مشروبات الکلی دانسته است.

فیروز میرزا فرمانفرما در جوانی با هما خانم دختر شاهزاده بهاءالدوله یکی از پسران فتحعلیشاه از بطن خانم خازن‌الدوله ازدواج کرد و صاحب پنج اولاد گردید که دو پسر و سه دختر بودند. فرزند ارشد وی عبدالحمید میرزا که بعد از مرگ پدر لقب فرمانفرما گرفت در ۱۳۱۰ قمری در حالیکه والی کرمان بود در میانسالی درگذشت. فرزند ذکور دیگر وی عبدالحسین میرزا فرمانفرماست که در همین کتاب به شرح حال مختصر وی اشاره شده است. دختران وی عبارت بودند از حضرت علیا که به همسری مظفرالدینشاه درآمد و صاحب چهار فرزند شد که یکی خانم اشرف‌الملوک فخرالدوله و دیگری ناصرالدین میرزا ناصری و دو دختر دیگر بودند. خانم نجم‌السلطنه مادر دکتر محمد مصدق نیز دختر فیروز میرزا بود. وی صاحب دختر دیگری به نام ماه‌سما بود

که شوهر اختیار نکرد.

شاهزاده حاجیه هما خانم زنی متقی و متدین و فوق‌العاده مقدس بود. در زمان حیات خود مدرسه و مسجدی در محله سنگلج تهران کوچک و وزیردفتر بنا نمود که معروف به مدرسه و مسجد شاهزاده خانم است. علاوه بر مدرسه و مسجد مزبور قسمت اعظم بقعه امامزاده داود (ع) توسط وی تعمیر و تکمیل شده است. در بالای در، طاقنا یا دهلیزی که از سمت شمال به در اصلی حرم می‌رسد لوحه سنگی نصب نموده‌اند که نوشته زیر در پنج سطر به خط نستعلیق برجسته روی آن مرقوم رفته است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، در عهد پادشاه جمجاه اسلام پناه السلطان ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه بانوی بقعه متبرکه معظمه نواب علیه شاهزاده حاجیه متعلقه نواب نصرت‌الدوله صبیّه مرحوم بهاء‌الدوله والده نواب عمیدالدوله التماس دعا از زائرین و مجاورین دارد. فی شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۸۳»^(۱)

فرمانفرما، عبدالحسین

«ملقب به (نصرت‌الدوله - سالار لشکر - فرمانفرما) در ۱۲۷۶ تولد یافت. پدرش فیروز میرزا فرمانفرما فرزند شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه است. تحصیلات مقدماتی خود را طبق معمول زمان نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس وارد مدرسه دارالفنون شد و تحصیلات خود را در زمینه فنون نظامی و تحصیل زبان‌های خارجی ادامه داد. در ۱۲۹۵ از مدرسه دارالفنون فارغ‌التحصیل شد و به خدمت سربازی اشتغال ورزید. ظرف مدت سه سال از رتبه سربازی به منصب یاور اولی رسید و به فرماندهی گردان دوم هنگ مرکز منصوب شد. در ۱۲۹۸ هجری قمری با درجه سرهنگی به فرماندهی قوای کرمان منصوب و در تعلیم سربازان پادگان کرمان جدیت زیادی معمول داشت. پس از مراجعت از کرمان به منصب سرتیپی نائل شد و به عضویت شورای عالی نظام منصوب و برقرار شد.

پس از یک سال توقف در تهران با درجه سرتیپ اولی به آذربایجان رفت و ریاست گارد ولیعهد و فرماندهی یک هنگ به عهده او گذارده شد و از طرف ناصرالدین شاه نیز به وی لقب نصرت‌الدوله داده شد و بعد از دو سال بنا بر استدعای ولیعهد به درجه امیرتومانی رسید.

در ۱۳۰۷ هجری قمری که ناصرالدین شاه عازم اروپا بود عبدالحسین میرزا

۱. بناهای تاریخی اطراف تهران، مصطفوی. نقل از اطلاعات ماهانه شماره ۵۹ بهمن ۱۳۳۱.

ریاست گارد حفاظت شاه را عهده‌دار شد. در این راه کوشش زیادی نمود و به فرماندهی کل قشون در آذربایجان منصوب گردید. همچنین لقب سالار لشگر به او داده شد. در ۱۳۰۹ هجری قمری به تهران احضار و به لقب فرمانفرما ملقب و به جای برادرش که مرحوم شده بود به ریاست و حکمرانی کرمان و بلوچستان تعیین و به آن منطقه اعزام شد. در ۱۳۱۱ برحسب استدعای مظفرالدین میرزا ولیعهد بار دیگر عبدالحسین میرزا به فرماندهی قوای آذربایجان رسید و حکومت خوی و ارومیه (رضائیه) نیز با وی بود. در ۱۳۱۲ والی کردستان شد ولی هنوز چند ماهی از این مأموریت نگذشته بود که مجدداً فرمانروای کرمان شد و تا ۱۳۱۴ در این سمت انجام وظیفه می‌نمود. در این سال به حکومت تهران رسید و بلافاصله وزارت جنگ و فرماندهی کل قشون به او داده شد. در این تاریخ امین‌السلطان صدراعظم دو رقیب قوی برای جانشینی خود داشت، یکی امین‌الدوله و دیگر عین‌الدوله، امین‌السلطان برای اینکه رقباء خود را از میدان بدر کند متوسل به رجال دیگر گردید تا در اثر مبارزه بین آنان مدعیان صدارت ضعیف شوند.

فرمانفرما برای مقابله و مبارزه با عین‌الدوله وارد میدان شد و با تقویت امین‌السلطان دست به اقداماتی زد. عین‌الدوله و فرمانفرما هر دو داماد شاه بودند و مراحل خدمتی خود را در آذربایجان تحت نظر ولیعهد انجام می‌دادند ولی در اینجا سیاست ایجاب می‌کرد که بر اساس مصالح شخصی وارد مبارزه شوند. عین‌الدوله نوه فتحعلیشاه بود و فرمانفرما نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه. بالاخره فرمانفرما عین‌الدوله را از میدان خارج ساخت و او به مأموریت ساری رفت. فرمانفرما پس از مدتی کوتاه توانست به وزارت جنگ و فرماندهی کل قشون برسد، در این موقع امین‌السلطان هم از کار خارج و به قم تبعید گردید. دولتی با شرکت رجال و معمرین قوم تشکیل یافت که در رأس آنها فرمانفرما قرار داشت و عملاً وظایف صدارت را انجام می‌داد. خودکامگی فرمانفرما زیاد طول نکشید و شاه امین‌الدوله را به مقام صدارت رسانید ولی همچنان فرمانفرما وزیر جنگ بود و در عزل و نصب حکام و مقامات دخالت داشت. امین‌الدوله از خودسریهای فرمانفرما به تنگ آمد و ذهن شاه را نسبت به او مشوب ساخت. فرمانفرما مفضوب و بار دیگر به استانداری کرمان و بلوچستان مأمور شد و پس از مدتی کوتاه والی فارس گردید.

فرمانفرما مدت دو سال در فارس بود که به علت بعضی از اعمال وی به تحریک امین‌السلطان، مظفرالدین شاه او را تعویض و تبعید نمود. او به عتبات رفت و مدت چهار سال در آنجا رحل اقامت افکند البته به صورت تبعید. در ۱۳۲۲ هجری قمری به ایران آمد و عین‌الدوله صدراعظم او را والی کرمانشاه نمود. فرمانفرما در این مأموریت برای امنیت آنجا زحماتی کشید و نظمی کامل در آن منطقه برقرار کرد. یک سال بعد

برای بار چهارم والی کرمان شد ولی فرزند ارشد او که بعدها لقب نصرت‌الدوله گرفت نایب‌الایاله کرمان گردید.

در نهضت مشروطیت در کرمان بود و اقدامات او در جهت مشروطه‌خواهان به چشم نمی‌خورد. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل حکومت قانونی و افتتاح مجلس شورای ملی، فرمانفرما که از رجال مستبد و موفق دوران استبدادی بود از چهره‌های جالب و باارزش مشروطه‌گردید و در کابینه موقتی که به سرپرستی وزیر افخم (سلطان علیخان وزیر بقایا) تشکیل شد فرمانفرما به وزارت عدلیه منصوب گردید. در کابینه میرزا علی‌اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) به استانداری آذربایجان برای جلوگیری از تجاوز عثمانی اعزام گردید ولی کاری از پیش نبرد و به تهران بازگشت.

در دوم اردیبهشت ۱۲۸۸ در کابینه ناصرالملک که به سرپرستی سعدالدوله اداره می‌شد وزیر داخله شد ولی به علت بحران عمر این کابینه طولانی نشد و پس از چند روز هیأت دولت به هیأت اجتماع استعفا کردند. پس از فتح تهران در کابینه بدون نخست‌وزیر که سردار اسعد و سپهدار تنکابنی آن را اداره می‌کردند فرمانفرما به وزارت عدلیه منصوب شد.

مستوفی‌الممالک در اول مرداد ماه ۱۲۸۹ در اولین کابینه خود فرمانفرما را وزیر داخله نمود. فرمانفرما در این کابینه با کمک قوام‌السلطنه توانستند موضوع خلع سلاح مجاهدین را عملی نمایند. در ترمیم همان کابینه که در آبان همان سال به وقوع پیوست فرمانفرما عهده‌دار وزارت جنگ گردید.

در ۱۲۹۴ (اردیبهشت) در کابینه عین‌الدوله به وزارت داخله منصوب شد. این کابینه مصادف بود با جنگ بین‌الملل اول و اشغال ایران و تشکیل دولت موقتی در کرمانشاه.

فرمانفرما در این پست مبادرت به تغییر حکام و ولایه نمود و همچنین در کرمانشاه به دستور او بین قوای دولتی و عثمانیها زد و خوردی روی داد لاجرم موضوع به مجلس کشیده شد. فرمانفرما وزیر جنگ استیضاح شد. پس از آنکه از طرف محتشم‌السلطنه وزیر خارجه و عین‌الدوله نخست‌وزیر توضیح لازم داده شد مجلس رأی به برکناری فرمانفرما داد ولی عین‌الدوله قبول نکرد و کنار رفتن فرمانفرما را مقدمه تزلزل کابینه خود دانست. با وجودی که مجلس در آن تاریخ اعتماد کامل و حسن نیت را به عین‌الدوله داشت مع‌الوصف وی حاضر به کنار گذاشتن فرمانفرما نشد و خود و هیأت دولت استعفا کردند. فرمانفرما در وزارت داخله نیز مسأله نان شهر را نتوانست سر و سامانی بدهد.

مورخ‌الدوله در کتاب ایران در جنگ بزرگ نوشته است در هیأت دولت، فرمانفرما وزیر داخله از طرف شاه مورد ملامت واقع گردید که چرا وضع نان شهر را مرتب نمی‌کند

و چرا بدون اطلاع مقام سلطنت تغییرات عمده در مأمورین کشوری می‌دهد. فرمانفرما در کابینه بعدی کاری نداشت ولی در سوم دی ماه ۱۲۹۴ به ریاست دولت رسید و در کابینه‌ای که تشکیل داد وزارت کشور را خود عهده‌دار شد. کابینه فرمانفرما دو ماه بعد ساقط شد و او به سمت والی فارس به شیراز رفت و تا سال ۱۲۹۹ در این سمت انجام وظیفه می‌کرد. تأسیس پلیس جنوب در زمان استانداری فرمانفرما در فارس صورت گرفت.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کودتای ۱۲۹۹ در زمره رجالی بود که به بند و زنجیر کشیده شد و در تمام دوران حکومت سید ضیاء در زندان به سر می‌برد. پس از کنار رفتن سید ضیاء فرمانفرما و سایر زندانیان آزاد شدند ولی از آن تاریخ به بعد کاری به فرمانفرما واگذار نشد. او فقط در جشنها و مراسم سلام به عنوان نخست‌وزیر سابق شرکت می‌کرد.

روزی که سیدضیاءالدین از ایران رفت و احمدشاه کلیه زندانیان سیاسی را در کاخ فرح‌آباد به حضور پذیرفت و نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را به آنها مژده داد هر یک از رجال و معاریف در حضور شاه سخنی گفتند. عین‌الدوله و سپهسالار تنکابنی و فرمانفرما از سخنگویان آن جمع بودند. فرمانفرما سخن خود را با تجلیل از سردار سپه آغاز کرد و شمه‌ای از صفات عالیه و وطن‌پرستی او را ستود. وی از قدیم با رضاخان دوستی و آشنائی داشت. زمانی که والی کرمانشاهان بود رضاخان جزء محافظین منزل والی بود و در دستگاه فرمانفرما رفت و آمدی داشت. عکس‌هایی که از فرمانفرما باقی مانده است نشانگر این است که رضاخان یکی از محافظین او بود.

فرمانفرما پس از استخلاص از زندان روابط خود را با سردار سپه حفظ کرد بلکه جزء محارم او شد، قسمتی از زمین‌های خود را به او فروخت و یا مجاناً واگذار کرد. کاخهایی که رضاشاه درست کرد همه زمین‌های آن متعلق به فرمانفرما و فرزندانش بود حتی چند قطعه فرش گران‌قیمت به سردار سپه هدیه کرد. با وجودی که چند تن از فرزندانش در ابتدای حکومت رضاشاه وزیر و وکیل و امیر بودند مع‌الوصف خود سعی داشت در دوران رضاشاه کار و مسؤولیتی قبول کند. چند بار طی نامه‌هایی خواسته خود را به اطلاع شاه رسانید ولی رضاشاه به آن وقعی ننهاد و مشکلی هم برایش پیش نیاورد. تا زمانی که نصرت‌الدوله فرزند ارشدش از نزدیکان رضاشاه و فعال مایشاء بود و انتظار واگذاری شغل مهمی را برای خود داشت ولی پس از گرفتاری نصرت‌الدوله و حبس و محکومیتش فرمانفرما نه تنها داعیه مقام نداشت بلکه از جان و مال خود بیمناک شد و این واهمه و ترس خویش را به اطلاع شاه رسانید ولی رضاشاه گفته بود حساب پدر از پسر جدا است و الحق این رویه را رضاشاه تا روز مرگ فرمانفرما حفظ کرد و به هیچ وجه متعرض او نشد. فرمانفرما قریب چهل سال در صحنه سیاسی ایران بازیگری ماهر

و گرداننده‌ای مؤثر بود.

بعد از مشروطیت یک بار نخست‌وزیر و چند بار وزیر عدلیه و کشور و چند نوبت والی شد. او گرچه تحصیلات عمیقی نداشت ولی هوش و ذکاوت او زبانزد خاص و عام بود. بعضی از مورخین نسبت حيله گری و دسیسه کاری به او داده‌اند درحالیکه اقتضای سیاست همین بوده است.

فرمانفرما معتقدات مذهبی داشت، فرائض دینی خود را انجام می‌داد. هرگز نماز او ترک نمی‌شد. در اواخر عمر چون توانائی ایستادن نداشت نماز خود را در پنج وعده نشسته می‌خواند. غالباً بعد از نماز صبح دعای شب عاشورا یا دعای کمیل را می‌خواند. در کمک و مساعدت به محتاجان دریغ نداشت. اهل علم و روحانیون را گرامی می‌شمرد. در مدتی که در عراق به صورت تبعید می‌زیست همه روزه در محضر آخوند خراسانی حضور پیدا می‌کرد. یک روز یک صد عباي نائینی اعلا حضور مرحوم آخوند هدیه کرد. زندگی فرمانفرما شبیه یک وزارتخانه کوچک بود. به علت املاک وسیعی که در تهران و شهرستانها تدارک دیده بود مباشرینی از طرف وی آنها را اداره می‌کردند و مرتباً از او دستورالعمل‌هایی صادر می‌شد. بایگانی منظمی در خانه ترتیب داده بود. چند نفر مأمور خرید و چندین آشپز و کارگر و پرستار و لاله در منزل او سکونت داشتند. به درس و مشق فرزندان کارگران توجه عمیقی مبذول می‌داشت.

منزل وسیع او شامل چندین ساختمان بود. ساختمان اصلی در اختیار فرمانفرما و هر کدام از همسران وی یک دستگاه ساختمان با وسایل و خدمه کامل در اختیار داشتند حتی در منزل او طبیب و دواخانه وجود داشت. در حیات طولانی خود هفت همسر انتخاب کرد و مجموعاً صاحب ۳۶ اولاد شد که ۲۴ تن ذکور و ۱۲ تن اناث بودند.

همسر اول و عقدی او عزت‌الدوله دختر مظفرالدین شاه و نوه امیرکبیر است که از وی ۶ فرزند متولد شدند. چهار تن از فرزندان این خانم در زمان حیات فرمانفرما از بین رفتند. غیر از نصرت‌الدوله و سالار لشکر، جعفر و نظام‌الدین در سنین جوانی درگذشتند. تمام فرزندان ذکور او چه در زمان حیات چه بعد از مرگ پدر عالیترین تحصیلات را در معروفترین دانشگاه‌های دنیا به پایان بردند. تنها یکی از فرزندان او (تاری وردی) درجه لیسانس داشت. بقیه فوق لیسانس، مهندس و دکتر شدند و برخی از آنان درجات علمی متعدد دریافت کردند. دختران فرمانفرما هم از تحصیل بی‌بهره نماندند و همگی در رشته‌های مختلف از دانشگاه‌های دنیا درجه علمی گرفتند و هر کدام به یک یا چند زبان خارجی آشنا شدند.

از میان فرزندان فرمانفرما پنج تن به مقام وزارت رسیدند که عبارتند از نصرت‌الدوله، سالار لشکر، محمدولی میرزا فرمانفرمایان، سرلشگر محمدحسین فیروز و دکتر صبار فرمانفرمایان که نفر آخر در حکومت مصدق وزیر بهداری شد. بقیه

فرزندان فرمانفرما در کارهای اقتصادی و اجتماعی مُقدم شدند. فرمانفرما به فرزندان و بستگان خود علاقه وافری داشت. گرچه عموم فرزندان او از هوش سرشار بهره داشتند مع الوصف فرمانفرما در تشویق آنها به تحصیل خودداری نمی‌کرد به دو تن از خواهرزادگان خود دلبستگی تام و تمام داشت. دکتر مصدق فرزند خواهرش نجم‌السلطنه فوق‌العاده مورد علاقه فرمانفرما بود، چون در ده سالگی پدر خود را از دست داده بود فرمانفرما چون فرزند خویش او را گرامی می‌داشت و خواهر او را برای فرزند ارشد خود به زوجیت انتخاب کرد ولی این ازدواج دیری نپائید و منجر به جدائی شد. خواهرزاده دیگرش که مورد علاقه او بود خانم اشرف فخرالدوله است. فخرالدوله مورد احترام دائی خود بود و همیشه فرمانفرما لیاقت و درایت این زن را نزد دیگران می‌ستود.

فرمانفرما پس از قتل نصرت‌الدوله تاب و توان خود را از دست داد. چنان مرگ او دگرگونی در وجودش ایجاد کرد که غالباً کنترل خود را از دست می‌داد مخصوصاً بی‌تابی‌های همسرش عزت‌الدوله بیشتر او را ملتهب می‌ساخت. فرمانفرما سه سال پس از مرگ فرزندش زنده بود تا اینکه در ۱۳۱۸ شمسی در سن ۸۶ سالگی درگذشت. وی به همان نحوه و شیوه‌ای که در زمان حیات از آن پیروی می‌کرد و آن نظم و ترتیب بود پس از مرگش نیز طی وصیتنامه مفصلی تکلیف وراثت را تعیین نمود. او حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری و صدراالاشراف را در زمره اوصیاء خود قرار داده و از آنها خواسته بود که حقوق حق فرزندانش را حفظ نمایند. فرمانفرما در دوره دوم به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی اعتبارنامه او را رد کردند.^(۱)

فیروز فیروز (نصرت‌الدوله)

فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله) اولین فرزند ذکور عبدالحسین فرمانفرما در سال ۱۲۶۴ شمسی در تبریز پا به عرصه وجود نهاد. مادرش عزت ملک (عزت‌السلطنه - عزت‌الدوله) دختر پنجم مظفرالدین‌شاه قاجار از بطن ام‌خاقان دختر میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود.^(۲)

۱. نقل از جلد دوم رجال معاصر ایران. تألیف باقر عاقلی.

۲. تاج‌الملوک که پس از تولد محمدعلی میرزا به لقب ام‌خاقان ملقب گردید دختر بزرگ میرزا تقی‌خان امیرکبیر از بطن خانم عزت‌الدوله دختر محمدشاه قاجار بود. پس از قتل امیرکبیر این دختر و خواهرش موسوم به همدم‌السلطنه تحت حضانت مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه سادریزگشان قرار گرفته در اندرون شاه زندگی می‌کردند و وقتی به حد رشد رسیدند مهد علیا دختر بزرگ، تاج‌الملوک را به حباله نکاح مظفرالدین میرزا ولیعهد

عبدالحسین میرزا در سال ۱۳۰۹ هـ ق که به حکومت کرمان منصوب شد خانواده خود را به تهران انتقال داد و خود به مأموریت کرمان رفت و قبل از عزیمت معلمینی برای فرزند خود در نظر گرفت که مطابق معمول زمان به تحصیل اشتغال ورزد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه قاجار شد و پنج سال در مدرسه مزبور تحصیل نمود.

در اواخر ۱۳۱۷ که امین الدوله از صدارت خلع و مجدداً میرزا علی اصغر امین السلطان به صدارت رسید، یکی از شروط وی تبعید عده‌ای از رجال از جمله عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود. فرمانفرما در آن تاریخ والی فارس بود و امین السلطان تلگرافی نامبرده را از والیگری عزل و دستور داد بدون مراجعه به تهران از طریق بوشهر به عتبات عزیمت نماید. در اجرای دستور امین السلطان او امر شاه هم صادر شد ناچار فرمانفرما تنها به نجف و کربلا رفت و طی نامه‌های التماس آمیزی از امین السلطان درخواست نمود همسر وی و دو فرزندش فیروز و عباس را اجازه دهد که به عتبات بروند. امین السلطان چندی به مماشات گذراند ولی سرانجام در اثر خواسته مظفرالدینشاه عزت ملک و دو فرزندش را اجازه داد که به عتبات بروند. فرمانفرما لدی‌الورود دو فرزندش فیروز و عباس را به بیروت فرستاد و در مدرسه فرانسویها ثبت

که پانزده ساله بود درآورد و همدم السلطنه را نیز برای مسعود میرزا ظل السلطان عقد کرد.

تاج‌الملوک شباخت زیادی به پدرش امیرکبیر داشت و از کودکی حراف، پرخاشجو و عصبانی بود. در حرمرسرای مظفرالدین‌شاه ابتدا دختری به نام عزت ملوک به دنیا آورد و پس از سه سال محمدعلی میرزا متولد شد. رفتار تاج‌الملوک با درباریان بسیار خشن و توهین آمیز بود و غالباً با مظفرالدین میرزا ولیعهد همسر خود در حالت قهر و آشتی بود. این زن به پدر خود عشق می‌ورزید و در سالن پذیرائی خود در ارک سلطنتی تبریز تصویر بزرگ پدرش اثر نقاشان زبردست را نصب نموده بود و هر بار وارد سالن می‌شد بدان تعظیم می‌کرد و مدام قاتل پدر خود ناصرالدینشاه (دائی خود) را مورد سرزنش قرار می‌داد و همیشه آنها را نوید به انتقام الهی می‌داد. خیر رفتار تاج‌الملوک (ام خاقان) تدریجاً به دربار تهران انتقال یافت و تا زمانیکه مهدعلیا زنده بود با قدرت و نفوذی که داشت از هرگونه تنبیهی در مورد این زن جلوگیری می‌کرد. پس از فوت مهدعلیا ناصرالدین‌شاه دستور داد ام خاقان و دو فرزندش (عزت ملک و محمدعلی میرزا) را به تهران انتقال دادند و او را مطلقه ساخت و دو فرزندش را به شکوه السلطنه، مادر مظفرالدین میرزا سپرد تا در تربیت آن دو بکوشد. عزت ملک در ۱۳۰۳ به حبالة نکاح عبدالحسین میرزا فرمانفرما درآمد و محمدعلی میرزا هم در سن ۱۵ سالگی به تبریز بازگشت. ام خاقان هم به همسری نصیرالسلطنه درآمد. ام خاقان در دوران سلطنت محمدعلیشاه فرزندش در سفر مکه در سن ۵۲ سالگی درگذشت. رویهمرفته زنی خشن و مستبد و خودخواه بود در عین حال به مسائل مذهبی پای‌بندی داشت. تا آخرین روز حیات درصدد انتقام قتل پدرش امیرکبیر بود و انتقال جنازه امیرکبیر به عتبات عالیات نتیجه تلاش این زن بود.

نام کردند و مجموعاً قریب پنج سال فیروز و عباس در مدرسه متوسطه فرانسوی بیروت تحصیل کردند.

پس از عزل امین السلطان و صدارت عین الدوله به فرمانفرما اجازه ورود به ایران داده شد ولی عین الدوله نیز وجود وی را در تهران مصلحت ندید و او را به فرمانفرمایی کرمان فرستاد. فرمانفرما همراه فرزند ارشدش فیروز میرزا که در آن ایام بیست ساله بود به کرمان رفت. چند ماهی پدرش به او مشق فرمانروائی داد تا خود به تهران آمد و فرزندش را نایب‌الایاله نمود و از مظفرالدین شاه برای او تقاضای لقب نصرت‌الدوله نمود و موافقت شد.

نصرت‌الدوله جوان قریب دو سال نایب‌الایاله کرمان بود. جوانی و خودخواهی و تحریک اطرافیان موجب گردید نارضایتی از شاهزاده بی تجربه در سرتاسر منطقه بوجود آید و سپس سیل تلگراف و طومار از هر طرف سرازیر شد. آشفته‌گی وضع تهران موجب گردید شاهزاده به تهران احضار شود و در ردیف منتظرین حکومت و امارت روزشماری کند اما بیش از هر چیزی متوجه شد پدرش با مشروطه خواهان سروسری پیدا کرده و بطور پنهانی با آنها همکاری می‌کند. سرانجام مشروطه جانشین استبداد شد و در غالب کابینه‌ها فرمانفرما عضو مؤثر بود. پس از استبداد صغیر نصرت‌الدوله برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و در مدرسه حقوق پاریس اسم‌نویسی کرد و مدت سه سال در مدرسه مزبور تحصیل علم حقوق کرد. نصرت‌الدوله در آن ایام در پاریس تنها نبود. چند نفر از اعیان‌زادگان ایران هم در آن مدرسه به تحصیل اشتغال داشتند مانند نظام‌الدین مشارالدوله و میرزا یحیی خان فراگوزلو، و پسر عموی وی عبدالمجید ناصرالدوله در مدرسه سن سیر بود و عده‌ای نیز مانند سیف‌الله شهاب، علی ریاضی، اسماعیل مرآت و عیسی صدیق نیز تازه مشغول تحصیل در پاریس شده بودند.

نصرت‌الدوله در اواخر سال ۱۳۳۰ ه.ق. به ایران بازگشت و در همان هنگام اکبرمیرزا صارم‌الدوله نیز از انگلستان مراجعت نمود و این دو جوان جویای نام ایام را غالباً با یکدیگر سپری می‌ساختند و برای ورود به هیأت حاکمه با بزرگان فامیل در مشورت بودند. بالاخره قرار شد این دو جوان ۲۶ ساله یکی به معاونت وزارت کشور و دیگری به معاونت وزارت عدلیه منصوب شوند. پس از چند روز حکم و فرمان هردو صادر شد. معاونت وزارت عدلیه نصیب نصرت‌الدوله شد و صارم‌الدوله به معاونت وزارت داخله رفت.

انتخاب این دو جوان جوایای نام در مجلس بی اثر نماند و عده‌ای از نمایندگان سر و صدائی راه انداختند، ولی در آن ایام موضوع آنقدرها مهم و قابل بحث نبود که دولت استیضاح شود یا ساقط گردد. بزرگان فامیل به فکر ترضیه خاطر ناراضیان افتادند و بهر کیفیت بود رضایت نمایندگان جلب شد و این دو جوان در شغل جدید مستقر شدند.

فصل دوم

وزارت در کابینه متزلزل

آغاز جنگ بین‌المللی اول برای ایران بیش از هر کشور بیطرفی مصائب ایجاد کرد. با وجودی که بمحض شنیدن ناقوس کلیساها مبنی بر جنگ جهانی اول مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای وقت اعلام بیطرفی کرد و کشورش را از معرکه جنگ کنار کشید ولی متفقین و متحدین اعتنائی به این بیطرفی نکرده و از هر طرف کشور ایران را مورد تعرض مسلحانه قرار دادند. در اوایل زمستان ۱۲۹۳ سپاه عظیم عثمانی با کمک کردها شروع به تجاوز به خاک ایران نموده شهرهای تبریز و ارومیه را به تصرف خود درآورده و تجاوز خود را به شهرهای شمالی آغاز کردند. هنوز قوای متجاوز عثمانی در شهرهای شمالی ایران مستقر نشده بودند که سپاه روس اعم از پیاده‌نظام و سواره‌نظام و توپخانه مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار داده وارد ایران شدند و در نخستین برخورد با سپاه عثمانی جنگ به سختی بین آن دو آغاز شد. در نخستین روزهای جنگ سپاه عثمانی از قوای روسیه تزاری شکست خورده تمام منطقه آذربایجان به تصرف روس‌ها درآمد. در این نبرد شدید بین روس و عثمانی عده زیادی از مردم بیگانه آذربایجان به شهادت رسیدند و اموال آنها به غارت رفت. جنگ و گریز بین دو سپاه همچنان ادامه داشت. در این گیرودار دولت مستوفی از کارکناره‌گیری کرد. مشیرالدوله جانشین او شد ولی بیش از دو ماه در مقابل مصائب دوام نیاورد. سعدالدوله وارد میدان شد. مجلس به او رای نداد و عین‌الدوله زمام امور را در دست گرفت. او هم در اثر استیضاح مجلس کناره‌گیری کرد. مستوفی و سپهسالار و فرمانفرما هر کدام چند ماهی زمام امور را در دست گرفتند ولی اوضاع سیاسی ایران به شدت به وخامت گرائید و احمدشاه ناچار دست به دامان و ثوق دراز کرده و او را مأمور تشکیل

کابینه کرد در حالیکه تمام خاک ایران در تصرف قوای روس و انگلیس و عثمانی بود. وثوق الدوله پس از یک هفته مطالعه نتوانست کابینه اش را تشکیل دهد و لذا نزد احمدشاه رفته استعفاى خود را تسلیم شاه نمود. این استعفا مورد قبول واقع شد. احمدشاه امر به احضار علاءالسلطنه داد و وی را مأمور تشکیل کابینه نمود. علاءالسلطنه هم پس از یک هفته مطالعه ناتوانی و عجز خود را عنوان و کناره گیری کرد. بار دیگر وثوق الدوله احضار شد و بار سنگین تشکیل دولت به عهده او قرار گرفت و پس از چند روز مطالعه کابینه را به این شرح به حضور شاه معرفی کرد: وثوق الدوله رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه^(۱)، فتح الله خان سپه دار اعظم وزیر داخله، ابوالفتح والاتبار (حشمت الدوله) وزیر جنگ، میرزا حسن خان مشارالملک وزیر مالیه، فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر عدلیه، شکرالله خان قوام الدوله وزیر فواید عامه، دکتر اسماعیل خان امین الملک وزیر پست و تلگراف و مرتضی خان ممتازالملک وزیر علوم و اوقاف.

برای وزارت تجارت و زیری تعیین نشد و وزارتخانه مزبور موقتاً تحت نظر مشارالملک وزیر مالیه قرار گرفت.

همزمان با تشکیل و معرفی کابینه، کمیته مجازات موجودیت خود را اعلام کرد و به وثوق الدوله و اعضای کابینه وی اخطار کرد قریباً عده ای از خائنین از طرف کمیته ترور خواهند شد و نام عده ای از اعضاء کابینه در لیست کمیته آمده بود.

نخستین شکار کمیته، میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله دولتی بود که هنگام عزیمت به منزلش در درشکه با چند گلوله به قتل رسید. این قتل در کابینه تزلزلی ایجاد نمود. مشارالملک وزیر مالیه از شغل خود کناره گیری کرد.

در همان ایام که وثوق الدوله و اعضای کابینه وی سرگرم مشکلات داخلی بودند ناگاه در کشور روسیه تزاری حوادثی رخ داد که برای ایران تکان دهنده بود. نیکلای دوم امپراطور کل ممالک روسیه و پادشاه لهستان و گراندوک (نایب السلطنه) فنلاند از تاج و تخت سلطنت استعفا نمود و به جای خود برادرش میشل را امپراطور معرفی کرد و وی قبول سلطنت را موکول به تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب نمایندگان آن نمود.

وثوق الدوله مصلحت را در آن دید که هیأتی را برای مذاکره و بررسی اوضاع

۱. معاونت وزارت امور خارجه به میرزا احمدخان نصیرالدوله واگذار شد و در حقیقت کفالت وزارتخانه با او بود با سرپرستی وثوق الدوله. نصیرالدوله برادر همسر وثوق الدوله بود.

روسیه بدان کشور اعزام نماید و برای این موضوع سید ضیاء الدین مدیر روزنامه رعد را در نظر گرفت. سید ضیاء در رأس هیأتی عازم روسیه شد ولی آن کشور پهناور همسایه دچار انقلاب داخلی بود و اوضاع آن روز گواهی از اتفاقات قریب الوقوع می داد. سید ضیاء اوضاع داخلی روسیه را به وزارت امور خارجه اطلاع داد و در نتیجه آن تلگراف، رجال و امنای دولت ایران تگرافی به مجلس دوامی روسیه مخابره کرده و از اقدامات انقلابیون تجلیل فراوان کرد. این اقدام ایران در روحیه رهبران انقلاب تأثیر نیکوئی بخشید که بعدها به نفع دولت ایران تمام شد. از جمله دیگر کارهای این کابینه صدور فرمان انتخابات دوره چهارم مجلس بود. وثوق الدوله و کادر وزیران پس از ۸ ماه فعالیت سرانجام در خرداد ۱۲۹۶ از کار کناره گیری کردند. در این ایام نصرت الدوله وزیر عدلیه در دستگاه قضائی کشور هیچگونه اقدام مؤثری انجام نداد.

کابینه دوم وثوق الدوله

پس از سقوط کابینه اول وثوق الدوله به ترتیب میرزا محمد علی خان علاء السلطنه، سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله، میرزا حسن خان مستوفی الممالک و نجفقلی خان صمصام السلطنه هر کدام چند ماهی عهده دار امور کشور شدند تا سرانجام بار دیگر نوبت به وثوق الدوله رسید. هنگامیکه صمصام السلطنه عهده دار نخست وزیری بود جنگ جهانگیر اول مراحل نهائی خود را طی می کرد و شواهد نشان می داد که بزودی جنگ به نفع متفقین به اتمام خواهد رسید و متحدین که عبارت بودند از کشورهای آلمان و عثمانی باخت بزرگی در این جنگ نصیب آنها شده است. انقلاب داخلی روسیه که به اوج رسیده بود گواه بر این بود که کشور مزبور سالها دستخوش زد و خوردهای داخلی است و قدرتی برای کشورگیری و تعرض به ممالک همسایه را نخواهد داشت. برنده موفق جنگ فقط دولت انگلیس بود.

در آن ایام اوضاع داخلی ایران دستخوش هرج و مرج، ناامنی، فقر اقتصادی، تقلیل تولیدات کشاورزی و طبعاً قحطی و گرانی بود. هنوز قوای انگلیس در سرتاسر ایران حکمفرمایی می کردند. روسها در شمال و عثمانیها در شمال غرب مایحتاج عمومی مردم ایران را به یغما می بردند. همه در ایران انتظار داشتند دولتی قوی، پرکار، تصمیم گیرنده و قاطع باید زمام امور را در دست بگیرد تا حداقل به قسمتی از گرفتاریها خاتمه دهد. حکومت صمصام السلطنه اوضاع آشفته آن روز را آشفته تر کرده و سیاست

خارجی ایران را درهم و برهم نموده بود. دولت انگلستان در پشت پرده مشغول برنامه‌ریزی بود تا بتواند در ایران دولتی مستقر نماید که درست‌خواسته‌های آن کشور را جامه عمل بپوشاند. در آن ایام امثال علاء‌السلطنه و مشیرالدوله و عین‌الدوله و مستوفی‌الممالک مرد میدان نبودند. مردی بیباک، با اراده و تصمیم‌گیرنده می‌بایستی در رأس دولت قرار بگیرد تا بتواند بر مشکلات متعدد مملکت فائق آید. در آن روز هیچکس بهتر و شایسته‌تر از وثوق‌الدوله برای احراز کرسی رئیس‌الوزرائی نبود. فقط این مرد جسور و توانا و قدرتمند می‌توانست در رأس دولت قرار گرفته دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی بزند. از اول تابستان ۱۲۹۷ ابتدا سر و صدای مطبوعات و سپس مردم بلند شد و از احمدشاه خلع دولت ناتوان صمصام‌السلطنه را خواستار شدند، اجتماعات در مساجد رونق گرفت. هوچیگری به اوج رسید، فریاد عزل صمصام در همه جا پیچید و کم‌کم نام وثوق‌الدوله پهلوان زنده جای او را گرفت و صمصام‌السلطنه بهیچوجه حاضر به کناره‌گیری نبود و غالباً عده‌ای از بختیاریه‌های مسلح را مأمور کرده بود تا اجتماعات را به زور اسلحه متفرق سازند.

سرانجام عده‌ای از روحانیون و اصناف و بازاریان به زعامت سید حسن مدرس، آقا جمال اصفهانی و سید محمد امام‌جمعه در حضرت عبدالعظیم متحصن شده و هر روز با ایراد نطق‌های تند عزل صمصام‌السلطنه و رئیس‌الوزرائی و وثوق‌الدوله را خواستار می‌شدند. تحصن به طول انجامید. علاوه بر اجتماع در حضرت عبدالعظیم بازار هم تعطیل شد و دو حزب تندروی آن‌روز که عبارت بودند از سوسیال رولسیونر و دمکرات دست به تظاهرات دامنه‌داری زده و روزنامه‌های آنها هم با نشر مقالات تند و زنده و اهانت‌آمیز تغییر فوری کابینه را خواستار شدند و احمدشاه نیز در میان این چند نیروگیر افتاده بود. در آن ایام سیاست بیگانه در ایران فقط مختص انگلیس‌ها بود و آلمان و روسیه و عثمانی سرگرم مسایل داخلی خود بودند. طبعاً آیدای انگلیس هم در این ماجرا بطور آشکار و پنهان دست داشتند و شاه جوان و ترسو را از هر پیش‌آمدی برحذر می‌داشتند. تحصن طولانی شد. تظاهرات صبح و عصر در مساجد برپا بود و احمدشاه ناگزیر کالسکه عقب متحصنین فرستاد و به آنها قول داد که بزودی خواسته آنها عملی خواهد شد و متحصنین به شهر بازگشتند ولی دکاکین باز نشد و اصناف همچنان در تظاهرات شرکت داشتند. احمدشاه راه چاره را در این دید که صمصام‌السلطنه را احضار نموده و به وی تکلیف استعفا نماید و به همین ترتیب عمل کرد ولی

صمصام السلطنه پیشنهاد شاه را نپذیرفت و گفته بود: «من استعفا نمی‌دهم». مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعراء) در کتاب تاریخ احزاب سیاسی جلد اول، صفحه ۳۱ در این باب چنین می‌نویسد:

«... روز یکشنبه ۲۶ شوال شاه به صمصام السلطنه تغییر کرد که این تصویبنامه‌ها مضر به حال مملکت است و اسباب زحمت خواهد شد. سپس به او تکلیف استعفا شد. صمصام السلطنه گفت ما استعفا نمی‌دهیم شما ما را معزول کنید و از نزد شاه برگشته در هیأت وزراء داستانها را به رفقا گفت. از طرف وزراء به نظمی و قزاقخانه دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف و آمد و رفت شبها آزاد خواهد بود و در همان جلسه الغای کاپیتولاسیون و لغو امتیاز لیانازوف نیز تصویب شد. این اخبار شاه را متوحش کرد. از دربار به صمصام تلفن شد که شاه می‌فرمایند شما وزیر نیستید و استقامت شما در مقابل اراده شاه عواقب وخیم دارد و همان ساعت از دربار به نظمی تلفن شد که حکومت نظامی برقرار باشد تا دولت جدید انتخاب شود و به اداره روزنامه ایران تلفن شد که روزنامه را فردا منتشر نسازد و اخبار اخیر هیأت وزرا را چاپ نکند. شاه و ثوق الدوله را احضار کرده ریاست وزراء را به او تکلیف کرد و او نیز دو روزه وزیرانش را معرفی نمود.»

و ثوق الدوله ریاست دولت را پذیرفت ولی همچنان صمصام السلطنه خود را رئیس الوزراء می‌دانست و به رتق و فتق امور می‌پرداخت. دکتر احمد متین‌دفتری در خاطرات خود^(۱) در مورد تشییع جنازه کنت لوگوتیتی سفیر اتریش که در اثر شکار یک جوجه تیغی و کباب کردن و خوردن آن مرده بود می‌گوید:

«من از طرف وزارت امور خارجه در مراسم تشییع جنازه او شرکت کرده بودم. این مراسم در روزهای اول مرداد اتفاق افتاد و من شاهد و ناظر دو رئیس‌الوزراء در آن واحد در تشییع جنازه وزیر مختار اتریش بودم. این تشییع جنازه مصادف شده بود با روز انتصاب و ثوق الدوله به جای صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری که استعفای خود را به احمدشاه نداده بود و کماکان خود را رئیس دولت می‌دانست. به همین مناسبت هر دو با جبهه که لباس رسمی آن زمان بود در تشییع جنازه سفیر شرکت کرده بودند... اما و ثوق الدوله آن روز در تشییع جنازه سفیر اتریش مثل یک پهلوان فاتح ظاهر شده بود.»

به هر کیفیتی که بود و ثوق الدوله زمام امور را در دست گرفته و از مداخله

۱. خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین‌دفتری) صفحه ۳۹.

صمصام السلطنه در کارها جلوگیری نمود و ظرف دو روز کابینه خود را به شرح زیر به احمدشاه معرفی کرد: وثوق الدوله رئیس الوزراء و وزیر داخله، علیقلی خان مشاورالممالک و وزیر امور خارجه، فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر عدلیه، میرزا احمدخان نصیرالدوله وزیر معارف و علوم، میرزا حسین خان دبیرالملک و وزیر فوائد عامه و تجارت، میرزا حسن خان مشارالملک وزیر مالیه، میرزا محمود خان محاسبالممالک کفیل وزارت پست و تلگراف و میرزا قاسم خان سردار همایون کفیل وزارت جنگ.

وثوق الدوله پس از معرفی اعضاء کابینه دست به اقدامات اصلاحی زد و اولین کار اساسی او دستگیری افراد کمیته مجازات بود که دولت های قبل هیچگونه اقدام اساسی درباره تنبیه و مجازات آنها معمول نداشته بودند.

فصل سوم

طلوع و غروب کمیته مجازات

یکی از پدیده‌های جنگ بین‌المللی اول در ایران یک کمیته تروریستی بود که مؤسسين نام آن را کمیته مجازات گذاشته بودند. اعضاء اصلی و مؤسس این کمیته سه نفر به نامهای ابراهیم منشی‌زاده، میرزا اسدالله خان ابوالفتح زاده و نظرخان مشکوه‌الممالک بودند که پس از تنظیم مرامنامه در اواسط سال ۱۲۹۵ شمسی کار خود را آغاز کرده بودند و پس از تهیه چند قبضه اسلحه عده‌ای را استخدام کرده یا به خود جلب نمودند که می‌توان اشخاص زیر را نام برد: کریم دواتگر، رشیدالسلطان، سید مرتضی، میرزا عبدالحسین ساعتساز، احسان‌الله خان، حاج علی اصغر تبریزی، میرزا محمدحسین عمادالکتاب، سیفی قزوینی، میرزا علی اکبر ارداقی، بهادرالسلطنه از خوانین کرد، عبدالحسین خان کمال‌الوزاره، حسین خان لله و حاج باباخان که ریاست دسته ترور با او بود. قبل از اینکه به عملیات و شرح اقدامات این گروه بپردازیم لازم است با دو نفر از مؤسسين اصلی این کمیته آشنا شویم:

۱ - ابراهیم منشی‌زاده پسر میرزا کریم‌خان منشی‌اف از خانواده‌های معروف و اصیل ایروان بود. میرزا کریم‌خان در ۱۳۰۷ هجری قمری با اجازه ناصرالدین‌شاه به ایران آمده و تابعیت ایرانی را قبول نمود و در قزاقخانه استخدام شد و پسر خود ابراهیم را نیز به قزاقخانه برده تدریجاً درجه افسری گرفت. پدرش چون رفتار معقولانه‌ای در قزاقخانه نداشت از خدمت معاف شد ولی پسر در قزاقخانه باقی ماند و از اینکه افسران قزاقخانه عذر پدرش را خواسته بودند فوق‌العاده ناراحت بود و غالباً علیه روسها می‌کوشید تا اینکه کلنل لیاخوف به اعمال وی پی برد و او را از قزاقخانه اخراج کرد. در همان زمان افسر دیگری به نام اسدالله خان ابوالفتح‌زاده از قزاقخانه استعفا

نمود. ابراهیم منشی زاده درجه سرهنگی داشت و ابوالفتح زاده سرتیپ بود. این دو افسر اخراجی به مشروطه خواهان می پیوندند و چون در تیراندازی و جنگ و گریز ورزیدگی داشتند در بین مشروطه خواهان گل کردند. بهر جهت پس از استبداد صغیر سهم هر یک از مشروطه خواهان داده شد و ابراهیم خان به ریاست نظمیه فارس منصوب گردید و بعد رئیس اداره تحدید تریاک یزد و کرمان شد. او مدتی هم ریاست مالیه غار و فشاپویه را داشت تا بالاخره امین مالیه فیروزکوه و خوار شد و سرانجام در کابینه و ثوق الدوله توسط میرزا حسن خان مشار وزیر وقت مالیه از خدمت اخراج شد و این اخراج ارتباط با بعضی از اقدامات او در کار اداری داشت.

۲ - اسدالله ابوالفتح زاده فرزند ابوالفتح خان میرپنج از مهاجرین قفقازیه بود که مانند پدرش وارد قزاقخانه شد و سرانجام درجه سرتیپی گرفت و در اوایل مشروطیت از قزاقخانه کناره گیری کرد و به مشروطه خواهان پیوست. وی در خیلی از جنگ های آزادخواهان و مشروطه طلبان با مستبدین شرکت داشت. بعد از استبداد صغیر مأمور وصول وجه از ظل السلطان شد. پس از آن رئیس مالیه ساوجبلاغ و شهربار گردید و در این مأموریت به مردم اجحاف زیادی کرد بطوریکه عده زیادی از مردم شهربار در مساجد تهران متحصن شدند و عزل او را خواستند و دولت ناگزیر او را تغییر داد. در سفر مهاجرت در جنگ بین الملل اول با مهاجرین از تهران حرکت کرد و تا کرمانشاه رفت ولی منصرف شده به تهران بازگشت و کار عمده ای نداشت.

ریاست کل کمیته با ابراهیم منشی زاده بود و اسدالله ابوالفتح زاده ریاست قوه عامله را داشت و محمدنظرخان مشکوه الممالک رئیس دفتر بود. میرزا علی اکبرخان ارداقی اعلامیه می نوشت و عمادالکتاب خطاطی را برعهده گرفته بود. ریاست بخش ترور را حاج باباخان اداره می کرد و تروریست ها عبارت بودند از کریم دواتگر، احسان الله خان، حسین لله، رشید السلطان، سید مرتضی که در مقابل هر قتلی که انجام می دادند مبلغی به آنها پرداخت می شد. عده ای نیز با این کمیته در ارتباط مالی بودند و عنداللزوم پول در اختیار کمیته قرار می دادند و ضمناً بعضی از متنفذین نیز با افراد این کمیته ارتباط داشتند مانند نصیرالسلطنه فرزند حاج محتشم السلطنه اسفندیاری.

قبل از اینکه به ترورهای کمیته پردازیم باید متذکر شد که اینگونه اعمال در حقیقت بعد از مشروطیت در ایران مرسوم شد و بیشتر از مجاهدین آذربایجان سرچشمه می گرفت.

قتل میرزا علی اصغرخان اتابک رئیس الوزراء، سید عبدالله بهبهانی مجتهد بزرگ و یکی از دو زعیم روحانی مشروطیت، مرتضی قلی خان صنایع الدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی و وزیر مالیه، میرزا احمدخان علاءالدوله والی فارس و حکمران تهران، علی محمد تربیت و سوء قصد به مشیرالسلطنه که در نتیجه، برادرزاده اش به قتل رسید تماماً محصول مشروطیت بود.

در هر حال کمیته تروریستی مجازات کار خود را در ۲۸ بهمن ۱۲۹۵ آغاز کرد و آن ترور میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله دولتی بود. مرحوم عبدالله بهرامی که در آن تاریخ معاون اداره تأمینات بود در خاطرات خود درباره این قتل چنین نوشته است:

«در آن روزهایی که من معاون کل اداره بودم و صحبت انتصاب من برای ریاست نظمیہ گیلان پیش آمده بود یک روز صبح من در حیاط تأمینات قدم می‌زدم کمیسر محل با تلفون اطلاع داد که میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله را در جلوی اداره که آنوقت نزدیک گارماشین بود با دو گلوله مقتول ساخته‌اند. میرزا اسماعیل خان در آن موقع رئیس آن اداره که از مشاغل پرمفعت آن دوره بود شده بود. قبل از آن مدتی مامور پرداخت حقوق اعضای نظمیہ بود و غالباً او را در آنجا ملاقات می‌کردم.

معروف بود که مشارالیه با سفارت انگلیس روابط نزدیک دارد و پدر او هم خیلی با سفارت مربوط بوده است و اغلب کارهای اشخاصی را که با سفارت تماس پیدا می‌کردند او انجام می‌داد. ضمناً در تهران پیشکار و عامل شوکت الملک امیر قائنات بود. چندین بار به من اصرار داشت که با شرایطی مرا وارد خدمت وزارت مالیه نموده به پیشکاری دارائی بیرجند اعزام دارد. چون شرایط او مطابق میل و مسلک من نبود قبول نکردم ولی روابط ظاهری خود را با او حفظ نموده بودم. من در آن موقع معاون تشکیلات بوده و امور تأمینات بعهدہ یک نفر سوئدی بود. معهداً از شنیدن خبر میرزا اسماعیل خان که او را خوب می‌شناختم و از موقعیت او در سفارت خوب باخبر بودم سخت متوحش شده و استداهل به من دستور داد که این قضیه را شخصاً تعقیب و تحت نظر قرار دهم. من نیز میرزا باقرخان پدر رئیس یکی از شعب را صدا کرده بلافاصله با هم به محل حادثه رفتیم. در آن ایام در اطراف میدان غله جمعیت و ازدحامی نبود و مانند امروز دکانین و انبارهای متعدد وجود نداشت و مردم هم برای تماشا جمع نشده بودند و از چند نفر اشخاصی که می‌بایستی شاهد واقعه بوده باشند تحقیقاتی نمودیم ولی اظهارات آنها متضاد و پایه محکمی نداشت فقط درشکه‌چی میرزا اسماعیل خان اظهار داشت که من مواظب اسبها بودم که آهسته از توی گودال آب که شب پیش بواسطه باران

تولید شده بود عبور نمایم و جلوی خود را نگاه می‌کردم که صدای تیر برخاست سر خود را برگردانده مشاهده کردم که دو نفر فرار می‌کنند یکی از آنها چکمه در پا داشت و دیگری مرد بلندقدی بود. اربابم توی درشکه یک پهلو افتاده، فریاد کشیده مردم را به کمک طلبیدم. از بیرون کسی به طرف ما نیامد ولی از انبار دو سه نفر حمال دویده و خود را به درشکه رسانیده جلوی اسبها را گرفتند و ما توانستیم جنازه را به مریضخانه نظمیہ بیاوریم.

میرزا اسماعیل خان با همان تیر اول که به قلبش اصابت کرده بود فوت نموده بود...»^(۱)

دومین ترور کمیته مجازات ترور کریم دواتگر یکی از تروریست‌های کمیته بود که روز ۱۳ اردیبهشت ۱۲۹۶ در مجاورت کلیسای آرامنه ساعت نه و نیم انجام یافته بود و نایب میرزا حسن خان^(۲) رئیس یکی از شعب تأمینات مأمور رسیدگی به این قتل شده بود.

چند روز پس از این قتل سه نفر به نامهای رشیدالسلطان، سید مرتضی و میرزا عبدالحسین ساعتساز دستگیر و به تأمینات جلب شدند. این سه نفر در جریان تحقیقات به قتل میرزا اسماعیل خان و کریم دواتگر اعتراف کردند.

تحقیقات نشان می‌داد که کریم دواتگر برای کشتن میرزا اسماعیل خان از کمیته ۶۰۰ تومان پول گرفته، از این مبلغ ۱۱۰ تومان به رشیدالسلطان و ۶۰ تومان به سید مرتضی پرداخته و باز مطالبه پول می‌کرد. چون از گرفتن پول مأیوس شده بود خود را توسط ملک الشعراى بهار به وثوق الدوله و نصرت الدوله نزدیک ساخته بود و تصمیم به افشاگری داشت که توسط دوستان خود ترور شد. کریم دواتگر از مجاهدین آذربایجان بود، یک بار هم دست به ترور شیخ فضل الله نوری زده بود که ترور به جرح مختصری تبدیل شد و بعد شیخ او را مورد عفو و بخشش قرار داد. رویهمرفته مردی فقیر و مستاصل بود.

سومین ترور کمیته مجازات قتل میرزا عبدالحمید خان متین السلطنه بود که در اول خرداد ۱۲۹۶ ساعت ۸/۵ بعد از ظهر در دفتر کارش واقع در خیابان قوام السلطنه به قتل رسیده بود. متین السلطنه فرزند حاجی میرزا عبدالباقی تهرانی و برادر دکتر اعلم الدوله

۱. خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدینشاه تا اول کودتا، جلد اول.

۲. بعدها سرتیپ حسن سهیلی معاون اداره کل شهربانی.

تفنی و تحصیلکرده انگلستان بود. چندی در گمرک اشتغال داشت و مدتی هم روزنامه طلوع را در بوشهر انتشار داد. در دوره دوم از خراسان به وکالت مجلس انتخاب شد و موقعی که ذکاءالملک رئیس مجلس بود او نیابت ریاست را عهده‌دار شد. پس از اتمام دوره مجلس روزنامه معتبر و سیاسی عصر جدید را در تهران انتشار داد که از جهات عدیده بر سایر روزنامه‌های تهران به واسطه صحت اخبار و مقالات جدی و اصولی ترجیح داشت.

چهارمین قتل کمیته مجازات در روز ۱۷ خرداد ۱۲۹۶ اتفاق افتاد. این بار یکی از مجتهدین متنفذ و باقدرت آن روز در خون خود غلطید. مقتول کمیته مجازات حاج آقا محسن مجتهد برادر صدرالعلماء و داماد بهبهانی بود که در آن روز اولین قدرت روحانیت با او بود و از دوستان نزدیک وثوق الدوله و قوام السلطنه بود و به ضرب هفت گلوله در دم جان سپرد. در همانروز منتخب الدوله خزانه‌دار و برادر امیراعلم داماد وثوق الدوله در خیابان امیریه به قتل رسید.

در آن ایام یک هفته‌ای بود که وثوق الدوله از کار کناره‌گیری نموده و سلطان احمدشاه میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه را به رئیس‌الوزرائی تعیین نموده بود. رئیس‌الوزرا در اجرای دستور سلطان احمدشاه، مستشارالدوله وزیر داخله را مأمور دستگیری و محاکمه اعضای کمیته مجازات و تروریست‌های آن کمیته نمود. وی دستور داد عبدالله بهرامی رئیس نظمیه گیلان که سابقاً معاون اداره تأمینات بود به تهران احضار شده به ریاست تأمینات منصوب گردد. پس از ورود عبدالله بهرامی و قرار گرفتن در رأس اداره تأمینات اعضای کمیته مجازات مشخص و طی پاکت لاک و مهر شده‌ای به رئیس‌الوزراء تسلیم گردید. مرحوم علاء السلطنه بدون اینکه پاکت را باز کند روی پاکت نوشت که همه کسانی که در این لیست هستند و من از نام و هویتشان خبر ندارم دستگیر و بازداشت شوند. اداره تأمینات براساس دستورالعمل نخست‌وزیر اقدام کرد و عده‌ای از اعضای کمیته را دستگیر نمود. چند نفر به محض اطلاع از خبر دستگیری فرار کردند. مشکوه‌الممالک به مازندران رفته در آنجا مخفی شد. احسان‌الله خان به قفقازیه گریخت و پس از چندی به گیلان وارد شده در جرگه میرزا کوچک خان داخل گردید و سرانجام با سردار سپه بیعت کرد و با درجه سرهنگی وارد قشون شده و بالاخره در جنگ با سمیتکو کشته شد و به این طریق پاداش جنایات خود را دریافت کرد.

اعضاء کمیته مجازات تماماً توسط عبدالله بهرامی دستگیر و در زندان نظمیہ زندانی شدند ولی از محاکمه آنها خبری نشد. دولت عین الدوله و دولت مستوفی الممالک هم در این زمینه قدمی برنداشتند ولی دولت صمصام السلطنه تمام آنها را از زندان بیرون ریخت، تا اینکه وثوق الدوله به زمامداری رسید و در همان روزهای اول صدارت خود دستور دستگیری همه آنها را صادر کرد. وثوق الدوله با مشورت نصرت الدوله وزیر عدلیه بنای محاکمه‌ای را برای آنها ترتیب داد. بنا بر آشنائی و علاقه‌ای که رئیس الوزراء به میرزا احمدخان اشتری داشت او را به ریاست دادگاه جنائی برای محاکمه اعضاء کمیته مجازات تعیین نمود و نصرت الدوله نیز ابزار کار او را از هر جهت فراهم کرد. دادگاه نیازی به بازپرسی نداشت زیرا چندین بار در تأمینات از همه آنها بازجوئی به عمل آمده بود و تماماً اعتراف به اعمال خود نموده بودند و حتی برخی گستاخی را به جانی رسانده بودند که عمل خود را یک اقدام وطن پرستانه تلقی می کردند. مجموع دستگیرشدگان قریب بیست نفر بود.

محاکمه به سرعت آغاز و اختتام یافت. حسین لله و رشید السلطان که منفرداً و متفقاً مرتکب چندین فقره قتل شده بودند محکوم به اعدام شدند و حکم آنها در میدان توپخانه روبروی ساختمان نظمیہ به مرحله اجرا درآمد و مصلوب گردیدند.

ابراهیم منشی زاده و اسدالله ابوالفتح زاده که مؤسسين کمیته بوده و دستور قتل‌ها از طرف آنها صادر می شد، ظاهراً محکوم به ۱۵ سال زندان و تبعید به کلات نادری شدند و هنگام انتقال آنها به کلات، در سمنان گلوله باران شده و به قتل رسیدند. ارداقی و مشکوه الممالک هر کدام پنج سال حبس شدند بقیه نیز از ۵ تا ۱۵ سال محکومیت یافتند.

بی مناسبت نمی دانم نظریه یکی از دیپلماتهای جوان آن روز را که بعدها پس از طی مراحل مختلف سیاسی و اداری خاطرات خود را تدوین و انتشار داد، در مورد کمیته مجازات نقل کنم. نویسنده خاطرات عبدالحسین مسعودانصاری است:

«در ۱۲۹۷ شمسی با عزم و اراده وثوق الدوله بساط کمیته مجازات برپا شد و دسته‌ای که قریب یک سال رعب و وحشت در دل‌های مسؤولین امور آن زمان انداخته بود از بین رفت. چند نفر از عاملین آن دسته به اخاذی و قلاشی دست زده بودند و می خواستند از راه تهدید و ارباب مال و منالی برای خود فراهم سازند من باب مثال می توان گفت که منتخب الدوله را بدون اینکه هیچ دلیل موجهی در دستشان باشد کشتند

و بعدها در بازجویی خودشان هم اعتراف کردند که بهادرالسلطنه یکی از اعضای کمیته روی عناد و دشمنی شخصی دست به این کار زده است. و کار قلاشی کریم دواتگر به جایی رسید که عاملین کمیته برای اینکه از شر او خلاص شوند خودشان او را به وسیله رشیدالسلطان از بین بردند و در قتل متین السلطنه هم که ضمناً باید بگویم که از منسوبین دور ما بود سودجویی کریم دواتگر بی تأثیر نبوده است. خانم زیبایی به نام سکینه خانم در خانواده ما رفت و آمد می کرد که متین السلطنه به او نرد عشق باخته بود این خانم برای ما نقل می کرد که چند روز قبل از اینکه تروریستها او را از بین ببرند نامه های مرموزی به او رسیده بود و از او مبلغ هنگفتی پول خواسته بودند.

در کابینه و ثوق الدوله همه عاملین این کمیته بازداشت شدند و به مجازات قانونی رسیدند به استثناء دو نفر که به آنها دسترسی پیدا نشد بقیه یا اعدام شدند یا به نقاط دوردست تبعید شدند...»^(۱)

و ثوق الدوله پس از دستگیری و مجازات اعضای کمیته مجازات به دستگیری و تنبیه یاغیان، غارتگران و راهزنان و دزدان پرداخت و در مدت کمی غائله نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان را خاموش ساخت و غیر از اعدام آن دو عده زیادی از عوامل آنها را در کاشان و تهران به دار آویخت و اموال مسروقه مردم را مسترد داشت. سایر یاغیان نیز که تعداد آنها متجاوز از دویست نفر بودند به مجازات خود رسیدند.^(۲) نصرت الدوله وزیر عدلیه این کابینه نیز به حکم مسؤولیت مشترک وزیران در امور کشور مخصوصاً محاکمه و مجازات این افراد سهمی داشت.

۱. مسعود انصاری، زندگانی من، جلد اول، صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹.

۲. عبدالله بهرامی در کتاب خاطرات خود درباره محاکمه و محکومیت اعضای کمیته مجازات چنین می نویسد: ... پس از اینکه نفوذ انگلیس ها در ایران مستقر گردید قبل از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ کابینه و ثوق الدوله تشکیل شد. اولین اقدام او این بود که دوسیه را از عدلیه مسترد داشته و پس از مطالعه رسیدگی به آن را به میرزا احمدخان اشتری رجوع نمود. میرزا احمدخان یک شخص وارسته و درستکاری بود که نظیر او در میان مأمورین آن زمان کمتر دیده می شد و به مال و مقام اهمیتی نمی داد ولی نسبت به وثوق الدوله ارادت فوق العاده داشت و طرف مشاوره او واقع شده بود. میرزا احمدخان دوسیه را مطالعه کرده و نظریه خود را به وثوق الدوله گفته بود. من از گزارش او اطلاعی نداشته و آنرا نخوانده ام و نمی توانم اظهار دارم که احکامی را که وثوق الدوله برای مجازات این جمعیت صادر نمود مطابق نظریه او [میرزا احمدخان اشتری] بوده یا از روی نظریات شخص خودش مکافات این اشخاص را تعیین کرده است...

ترمیم کابینه و تغییرات تازه

وثوق‌الدوله به علت عجله‌ای که در تعیین و معرفی وزیران خود داشت گذشته از اینکه برای چند وزارتخانه وزیر تعیین ننمود بعضی از وزیران نیز مورد علاقه او نبودند از این رو پس از تشکیل و معرفی کابینه، وزیران تازه‌ای انتخاب و معرفی نمود از جمله: اکبر میرزا مسعود (صارم‌الدوله) به جای میرزا حسن خان مشارالملک وزیر مالیه، میرزا حسن خان مشار الملک وزیر مشاور و میرزا فتح‌الله خان سپهدار اعظم وزیر جنگ.

فصل چهارم

پایان جنگ جهانی اول و کنفرانس صلح ورسای

جنگ جهانی اول در آبان ماه ۱۲۹۷ در دوران رئیس‌الوزاری و ثوق‌الدوله با شکست آلمان پایان یافت و سفارت فرانسه در تهران شرایط سنگین تسلیم آلمان را برای مردم ایران تشریح نمود و بلافاصله خبر تشکیل کنفرانسی در فرانسه برای رسیدگی به جریانات جنگ به گوش رسید. این کنفرانس برای حل و فصل مسائل بین‌المللی آن روز تشکیل گردید و یک شورای ده نفره داشت که عبارت بودند از ویلسون رئیس‌جمهور امریکا، لوید جرج نخست‌وزیر انگلستان، کلمانسو نخست‌وزیر فرانسه و ارلاندو نخست‌وزیر ایتالیا و وزرای خارجه آنها به شرح زیر: لانسینگ، بالفور، پیشون و سانینو و دو نماینده هم از طرف دولت ژاپن پذیرفته شد. مهمترین مسأله‌ای که در این کنفرانس مورد بحث و گفتگو بود میزان خسارت وارده به دول فاتح بود. فرانسه، انگلیس و ایتالیا از جنگ فوق‌العاده لطمه دیده بودند.

دولت فرانسه یک میلیون و سیصد و شصت و چهار هزار نفر کشته داده بود و سه میلیون و هفتصد و چهل هزار فرانسوی زخمی و معلول شده بودند. از تمام نظامیان فرانسه که به میدانها گسیل شده بودند فقط نیمی از آنها به خانه خود بازگشته بودند. میلیونها جریب زمینهای حاصلخیز و مزروعی در شمال شرقی فرانسه از اراضی سرسبز و خرم به اراضی بایر و لم‌بزرع مبدل شده بود و سالها رنج و کوشش و سرمایه‌گذاری احتیاج داشت تا قابل کشت و زرع شود. کارخانجات فرانسه تماماً خراب شده بود و شهرهای بزرگ به صورت ویرانه‌ای درآمده بودند. تلفات جانی و خسارات مالی انگلیس هم خیلی زیاد بود. بریتانیا نهصد هزار کشته و بیش از دو میلیون نفر زخمی داده بود. کشتیهای انگلیسی به ظرفیت ۸ میلیون تن غرق شده بودند و هزینه‌های

جنگی آنها به ده میلیارد لیبره انگلیسی برآورد می‌شد. ایتالیا هم نسبت به جمعیت و امکانات محدود خود خیلی لطمه و صدمه دیده بود. دو میلیون جوان ایتالیائی در میدانهای جنگ کشته شده بودند و هزینه کمرشکن جنگی این کشور نسبتاً فقیر از هفتاد میلیارد فرانک تجاوز می‌کرد ولی امریکا نسبت به جمعیت و امکانات وسیع مالی و اقتصادی چیز زیادی از دست نداده بود. تلفات جانی امریکا در این جنگ فقط به شصت هزار نفر می‌رسید و حتی یک خانه و دهکده هم آسیب ندیده بود.

با مقایسه تلفات و خسارات مالی امریکا نسبت به سه کشور یاد شده چیز زیادی از دست نداده بود و از این رو نسبت به غرامات جنگی تسلیم آن سه دولت گردید و در مورد قیمومیت هم کنار رفت. قیمومیت فلسطین، اردن و بین‌النهرین که موصل هم جزء آن بود به انگلیس واگذار شد و فرانسه هم بر سوریه و کیلیکی قیمومیت یافت. از اقدامات اساسی کنفرانس صلح ورسای یکی تشکیل جامعه ملل بود که ویلسون رئیس جمهور امریکا با طرح ۱۴ ماده‌ای خود و منضم شدن آن به متن معاهده صلح ورسای اقدام ارزنده‌ای انجام داد.

ایران و کنفرانس صلح ورسای

پس از خاتمه جنگ و تشکیل کنفرانس صلح ورسای دولت ایران تصمیم گرفت برای حل مشکلات ناشی از جنگ به هر ترتیبی که ممکن باشد هیأتی را به کنفرانس مزبور اعزام نماید. پس از مذاکره و بحث هیأت به شرح زیر تعیین و اعزام گردید: علیقلی خان انصاری مشاورالممالک رئیس هیأت، محمدعلی خان ذکاءالملک فروغی رئیس دیوانعالی تمیز عضو، میرزا حسین خان معین‌الوزاره وزیر سابق فوائد عامه عضو، مسیو آدلف پرنی فرانسوی مستشار وزارت عدلیه عضو، ابوالقاسم خان انتظام‌الملک رئیس دبیرخانه وزارت امور خارجه رئیس دفتر هیأت و میرزا عبدالحسین خان فرزند مشاورالممالک منشی مخصوص رئیس.

هیأت مزبور توسط دو دستگاه اتومبیل که از دربار سلطان احمدشاه در اختیار هیأت گذارده شد از طریق باکو و استانبول به فرانسه رفت. در آن هنگام صمدخان ممتازالسلطنه وزیرمختار ایران در فرانسه بود. مشاورالممالک توسط وی تقاضای ملاقات با وزیر امورخارجه فرانسه نمود ولی وزیر امور خارجه فرانسه به علت اشتغال

در جلسات کنفرانس از ملاقات با رئیس نمایندگی ایران طفره رفت ولی وزیر امور خارجه انگلیس با هیأت ایرانی ملاقات نموده و اعلام نمود لزومی به شرکت شما در این کنفرانس نیست زیرا شما در این جنگ بیطرف بوده‌اید و از طرفی در تهران مذاکراتی بین هیأت دولت و وزیرمختار انگلیس در جریان است که طبعاً منافع ایران از هر جهت تأمین خواهد شد. معذالک هیأت اعزامی ایران خواسته‌های خود را در هشت مورد به شرح زیر تهیه و به دبیرخانه کنفرانس ارسال داشتند:

۱- قبول شدن نماینده ایران در کنفرانس صلح ولو اینکه نمایندگان سایر دول بیطرف پذیرفته نشوند به دلیل خسارات وارده به دولت ایران بواسطه مصادمه دول متحارب در خاک ایران.

۲- رفع و الغای عهود و عادات و قراردادهائی که مخل امنیت ارضی و استقلال ایران بوده است و جلب اطمینان کافیه از طرف امضاءکنندگان معاهده صلح بین‌المللی برای اینکه در آتیه استقلال و تمامیت ارضی ایران از هر تعرضی مصون بماند.

۳- مطالبه خسارات وارده از طرف دول متحارب در ایران.

۴- آزادی اقتصادی دولت ایران.

۵- تجدیدنظر در عهدنامجاتی که تاکنون ملغی نشده و به قوه خود باقی و تعمیم نسخ کاپیتولاسیون.

۶- انعقاد عهدنامجات تجارتي جدید و تعرفه گمرکی در زمینه اصل آزادی اقتصادی.

۷- جلب مساعدت با دولت ایران برای تجدیدنظر در امتیازاتی که ملغی نشده و تطبیق آنها به اصل مذکوره در موارد فوق.

۸- اصلاح خطوط سرحدی ایران و جبران تجاوزاتی که به خاک ایران شده است.

به دنبال تسلیم خواسته ایران که به دبیرخانه کنفرانس ارسال شده بود مذاکرات مفصلی از طرف هیأت با وزرای امور خارجه امریکا و انگلیس و فرانسه بعمل آمده بود و نماینده امریکا قول مساعد برای انجام خواسته‌های ایران داده بود ولی وزیر امور خارجه انگلیس صریحاً اعلام کرد که دول عضو کنفرانس قبلاً انتخاب شده‌اند و بعید می‌داند که کشور دیگری به عضویت پذیرفته شود. به هر کیفیتی که ممکن بود هیأت ایرانی نتوانست وارد کنفرانس بشود و در حقیقت دولت انگلستان بود که راه را برای ایران نمی‌گشود زیرا در تهران مشغول مذاکراتی بودند که نتیجه آن مذاکرات

ممکن بود با تصمیمات کنفرانس متعارض باشد.

نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه

در هر حال مشاورالممالک و اعضای هیأت وی دقیقه‌ای از وظایف محوله غافل نبودند و به هر ترتیبی که امکان‌پذیر بود می‌خواستند نظر کنفرانس را به خواسته‌های دولت ایران جلب نمایند ولی غافل از اینکه در تهران حوادثی در شرف وقوع بود که وزیر امور خارجه ایران از آن بی‌خبر بود. وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء روز هفتم اوت در کاخ فرح‌آباد حضور یافته و نصرت‌الدوله فیروز را از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه معرفی کرد و متذکر شد که وزیر جدید خارجه در رکاب اعلیحضرت در اروپا خواهد بود و دو روز بعد هم قرارداد معروف وثوق‌الدوله و کاکس امضاء و در تهران منتشر شد.

پس از معرفی نصرت‌الدوله به وزارت خارجه، وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء طبق تلگرافی مشاورالممالک را از ریاست هیأت اعزامی به کنفرانس صلح معزول و به وی دستور داد که برای استقبال از احمدشاه در استانبول حضور پیدا کند.^(۱) حسین علاء به لندن سفر نمود و ذکاءالملک و انتظام‌الملک طبق دستور رئیس‌الوزراء موظف شدند برای همکاری با وزیر امور خارجه جدید در پاریس باقی بمانند. عبدالحسین انصاری منشی وزیر نیز با سمت نایب سوم سفارت به برلن اعزام شد. در همین هنگام که این تغییرات در ایران انجام گرفت در لندن هم تغییر مهمی صورت گرفت و آن برکناری بالفور وزیر امور خارجه انگلیس بود و لرد کرزن که سالها نایب‌السلطنه هندوستان بود به جای وی وزیر امور خارجه گردید.

۱. وثوق‌الدوله قبل از تغییر علیقلی‌خان مشاورالممالک از سمت وزارت امور خارجه تصمیم داشت او را به سمت سفیرکبیری ایران در عثمانی به جای احتشام‌السلطنه منصوب نماید ولی احمدشاه با این انتصاب در آن روزها مخالفت کرد و آنرا موکول به بعد از سفر خود به اروپا نمود ولی رفتار احتشام‌السلطنه و بی‌اعتنایی وی به نصرت‌الدوله و مهمتر نفرتی که محمدعلی میرزا، شاه مخلوع از وی داشت موجب گردید، در همان روزهایی که احمدشاه در عثمانی مقیم بود برکنار شود. احتشام‌السلطنه مرد عصبانی و تندخو و متفرعن بود و در زمانی که ریاست مجلس شورای ملی را برعهده داشت نسبت به محمدعلیشاه رفتاری تند و بی‌ادبانه در پیش گرفته بود. مشاورالممالک سرانجام در بهمن ماه ۱۲۹۸ به سمت سفیرکبیری ایران در عثمانی تعیین شد و پس از چندی سفیرکبیر ایران در شوروی گردید و چندی هم در کابینه‌های مستوفی‌الممالک و مخیرالسلطنه وزیر امور خارجه بود. او در ۱۳۰۸ وزیرمختار ایران در لندن شد.

نصرت‌الدوله و تأسیس مدرسه عالی حقوق

فیروز میرزا نصرت‌الدوله که تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق در پاریس انجام داده بود در نخستین روزهای وزارت دوم عدلیه خود به تبعیت از میرزا حسن خان مشیرالدوله برای تکمیل کادر قضائی به فکر تأسیس مدرسه حقوق افتاد. ابتدا آخرین برنامه دانشکده حقوق پاریس را مورد مطالعه قرار داده عین دروس آنجا را به انضمام دروس دیگری که به اقتضای زمان بایستی در ایران تدریس شود اساس کار خود قرار داد. انجام این امر مهم را به مسیو آدلف پرنی مستشار فرانسوی وزارت عدلیه محول کرد.

چند روز قبل از مسافرت احمدشاه و نصرت‌الدوله به اروپا، همچنانکه مذکور افتاد، هیأتی از طرف ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس عازم اروپا شدند. علیقلی خان مشاورالممالک وزیر امور خارجه، محمدعلی خان ذکاءالملک رئیس دیوانعالی کشور، میرزا حسین خان معین‌الوزاره وزیر سابق فوائد عامه و تجارت و عبدالحسین خان مدیرالملک اعضاء اصلی هیأت را تشکیل می‌دادند. نصرت‌الدوله وزیر عدلیه ادلف پرنی را نیز ظاهراً به عضویت این هیأت انتخاب کرد ولی در باطن وظیفه وی استخدام پنج استاد حقوق و اقتصاد برای مدرسه جدیدالتأسیس حقوق بود. ظاهراً نصرت‌الدوله از پرنی خواسته بود که در تمام موارد نظر مشورتی ذکاءالملک را بگیرد ولی خود به این نکته واقف بود که تا دو هفته دیگر با سمت وزیر امور خارجه و رئیس هیأت نمایندگی ایران در پاریس خواهد بود و نسبت به استخدام اساتید فرانسوی کمکهای لازم را خواهد کرد.

نصرت‌الدوله و پرنی در پاریس موفق شدند چهار استاد فرانسوی برای تدریس در ایران استخدام نمایند. استادان مزبور به ترتیب متخصص در حقوق جنائی، حقوق تطبیقی، حقوق بین‌الملل عمومی و علم اقتصاد بودند.

در تهران هم بین اعضاء وزارت عدلیه دو نفر که تحصیلکرده فرانسه بودند برای تدریس انتخاب شدند یکی منصورالسلطنه عدل و دیگری میرزا جوادخان عامری که هر دو مدرسه عالی حقوق فرانسه را طی کرده بودند. عامری علاوه بر تدریس نظامت مدرسه را نیز عهده‌دار شد. ذکاءالملک فروغی هم که چند بار وزیر عدلیه شده بود و در آن ایام سمت ریاست دیوانعالی کشور را داشت به استادی انتخاب گردید و طبعاً یدک ایشان یعنی حاج سید نصرالله تقوی هم به مقام استادی رسید. شیخ محمدحسین

استرآبادی و شیخ محمد سنگلجی هم درس فقه و اصول را عهده‌دار شدند. برای محل مدرسه هم یکی از خانه‌های میرزا علی اصفرخان اتابک را واقع در یکی از کوچه‌های حدفاصل بین لاله‌زار و علاءالدوله انتخاب کردند که در آن زمان ساختمان مجللی بود. مدرسه عالی حقوق به همت نصرت‌الدوله از مهرماه ۱۲۹۸ آغاز به کار کرد.^(۱) این اقدام نصرت‌الدوله در خور تقدیر و توجه بود ولی بعدها نام وی فراموش شد و در کمتر جا از بنیانگذاری دانشکده حقوق توسط وی ذکری به میان آمده است.

۱. دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر محمد سجادی، نصرالله انتظام، دکتر حسن مشرف نفیسی، محمود هدایت، دکتر علی‌اکبر دفتری، حسین گل‌گلاب، دکتر حسین مهیمن، محمد سروری، کاظم صدر، عباسقلی گلشائیان، احمد اردشیر و عده زیادی از قضات. غالباً به دادگستری از نخستین فارغ‌التحصیلان این مدرسه هستند.

فصل پنجم

قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

نگاهی به روابط روس و انگلیس با ایران

از اوایل قرن نوزدهم میلادی دو همسایه شمالی و جنوبی ایران در صدد بلعیدن منابع طبیعی ایران برآمدند و تدریجاً با دخالت در امور داخلی کشور، سلطه‌گری خود را نسبت به این کشور آغاز کردند.

جنگهای ایران و روسیه که منجر به قرارداد منحوس ترکمانچای شد علاوه بر خسارات و غرامت سنگین و تلفات زیاد، مناطق وسیعی از خاک ایران را مجزا و ضمیمه روسیه تزاری کرد و قسمتی از مقررات تحت‌الحمایگی که نمونه بارز آن کاپیتولاسیون (محاکمات کنسولی) بود در ایران مورد اجرا قرار گرفت. ورود گریبایدوف به عنوان سفیر ویژه امپراطور روسیه به ایران که مرتکب دخالت‌های زیادی در شؤون کشور ما گردید که منجر به قتل وی و اعضای سفارت روس شد نشانگر مداخلات بی‌رویه و خلاف قانون آن کشور در ایران بود. دولت انگلیس نیز پس از مدتی همان امتیازی که روسها برای محاکمه اتباع خود در ایران بدست آورده بودند دارا شد و سایر کشورهای اروپایی نیز بعنوان کشورهای کامل‌الوداد از مزایای کاپیتولاسیون برای اتباع خود بهره‌مند شدند. امتیازاتی که کشورهای انگلیس و روسیه در طول قرن نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم تا پایان جنگ بین‌المللی اول بدست آوردند عملاً کشور ایران را یکی از مستملکات آن دو ابرقدرت نمود مخصوصاً رقابت این دو کشور با یکدیگر موجبات بیشتر دخالت آن دو را در کشور فراهم می‌نمود.

امتیازاتی که دولت تزاری روسیه در ایران تحصیل کرد: (۱)

- ۱ - امتیاز کاپیتولاسیون به موجب قرارداد ننگین ترکمانچای.
- ۲ - اجازه ورود کشتیهای جنگی روسیه به مرداب انزلی.
- ۳ - واگذاری و اجاره شیلات شمال به روسها.
- ۴ - واگذاری قزاقخانه به دولت تزاری روس و استخدام افسران روسی برای دیویزیون قزاق.
- ۵ - امتیاز استفاده از جنگلهای شمالی ایران.
- ۶ - اعطاء امتیاز بانک استقراضی رهنی روس.
- ۷ - امتیاز راههای شوسه و تسهیل وسایل حمل و نقل در شمال ایران (تأسیس کمپانی بیمه و حمل و نقل، امتیاز ساختن راه رشت و قزوین، امتیاز ساختن راه قزوین به تهران، امتیاز ساختن راه قزوین تا همدان، امتیاز راه شوسه تبریز تا قزوین).
- ۸ - امتیاز بهره‌برداری از معادن قراچه‌داغ.
- ۹ - امتیاز راه‌آهن از جلفا به تبریز و مضافات با شعبه‌ای از تبریز تا کنار دریاچه ارومیه با تفویض معادن طرفین راه تا ده فرسنگ حریم.
- ۱۰ - تجدیدنظر در تعرفه گمرکی به نفع روسها و عثمانی.
- ۱۱ - امتیاز راه شوسه جلفا تا قزوین.

امتیازاتی که انگلیسها در قرن نوزدهم و بیستم در ایران تحصیل کردند: (۲)

۱. به موجب قرارداد ۱۹۲۱ که بین ایران و شوروی منعقد شد و در تاریخ ۲۳ آذر ماه ۱۳۰۰ شمسی در مجلس به تصویب رسید بانک استقراضی روس با نقود و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیرمنقول به ایران واگذار شد و همچنین تمام امتیازاتی که دولت روسیه تزاری و اتباع آن از ایران گرفته بودند از درجه اعتبار ساقط شد. دولت شوروی راه شوسه انزلی - تهران به قزوین، قزوین به همدان و قزوین به تبریز و کلیه متعلقات آن همچنین تمام خطوط تلگرافی را به ایران بخشید. دولت شوروی از تمام مطالبات خود صرفنظر کرده، کاپیتولاسیون را لغو نمود.
 ۲. در سال ۱۳۰۶ شمسی فرمان لغو کاپیتولاسیون صادر و دولت ایران یک مهلت یکساله برای آن قائل شد و پس از گذشت یکسال کاپیتولاسیون درباره دولت انگلستان و سایر کشورهای اروپایی که به عنوان (کامله‌الوداد) از آن استفاده می‌کردند لغو گردید.
- امتیاز بانک شاهی برای مدت شصت سال بود و حق انتشار اسکناس هم با آن بانک بود، در حقیقت وظایف بانک مرکزی ایران را انجام می‌داد بدون اینکه کنترلی در کار آن بانک باشد. در اسفندماه ۱۳۱۰ طبق قانونی مجلس شورای ملی حق انحصاری نشر اسکناس توسط بانک شاهی را لغو کرد و اجازه انتشار آن را به بانک ملی داد و طبق توافق طرفین دویست هزار لیره غرامت از طرف دولت ایران پرداخت شد. این بانک در

۱ - امتیاز بارون جولوس رویتر که در حقیقت کاملترین و عجیبترین امتیازی بود که در طول تاریخ کمتر دیده شده است و به موجب آن تمام منابع صنعتی کشور به یک خارجی تفویض گردید. این قرارداد در سال ۱۸۷۲ در دوران صدارت حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله که بعد لقب سپهسالار اعظم گرفت منعقد گردید. گرچه این امتیاز در اثر مبارزه مردم ایران جامه عمل نپوشید ولی آثار تبعی آن اعطاء امتیازات زیادی به روس و انگلیس بود.

اعتمادالسلطنه در کتاب خوابنامه یا خلسه می نویسد:

«پنجاه هزار لیره میرزا حسین خان صدراعظم گرفته و همینطور هم میرزا ملکم خان؛ بیست هزار لیره حاجی محسن خان معینالملک (بعدها مشیرالدوله و وزیر امور خارجه) بیست هزار لیره میرزا یحیی خان مشیرالدوله مبلغی هم اقبالالملک و مبلغی هم مردم دیگر که دست اندرکار بوده اند مختصر قریب دویست هزار لیره تعارف داده است و صد لیره هم خرج کرد.»

۲ - اجازه آزادی کشتی رانی در رود کارون از نظر اقتصادی برای دولت انگلستان دارای اهمیت خاصی بود.

۳ - امتیاز بانک شاهنشاهی ایران. این امتیاز به جای لغو امتیاز قبلی به رویتر داده شد. تاریخ این امتیاز سال ۱۳۰۶ هجری قمری است. این بانک حق انحصاری انتشار اسکناس را برای مدت شصت سال تحصیل نمود و علاوه بر امور صرافتی حق استخراج و بهره برداری از تمام معادن ایران با او بود.

۴ - امتیاز لاتاری. ابتدا این امتیاز به میرزا ملکم خان داده شد و او آنرا به قیمت گزافی به یک شرکت انگلیسی فروخت. گرچه این امتیاز در اثر مبارزات مردم لغو گردید ولی خسارات مالی بزرگی برای دولت ایران بوجود آورد.

۵ - امتیاز ساختن راه تهران به سواحل خلیج فارس.

۶ - اعطاء امتیاز خط آهن بندر محمره تا خرم آباد به انضمام ساختن بنادر و اسکله در

← سال ۱۳۲۸ براساس سال هجری قمری که مدت قرارداد آن به اتمام رسیده بود تعطیل شد ولی پس از چند روز به نام بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد و در سال ۱۳۳۱ به دستور دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت تعطیل گردید.

قرارداد استخراج و صدور نفت در سال ۱۹۳۳ ابتدا لغو و بعد قرارداد جدیدی برای مدت شصت سال منعقد گردید و سرانجام در اثر مساعی دکتر محمد مصدق و آیت الله کاشانی صنعت نفت ملی شد.

مسیر خط.

۷ - استفاده از مقررات کاپیتولاسیون.

۸ - واگذاری کنترل مالیه و قشون ایران به دولت انگلیس. این امتیاز در دولت محمدولیخان سپهسالار تنکابنی در مقابل دریافت هر ماه مبلغ دو بیست هزار تومان داده شد و معروف به قرارداد میکس می باشد. سپهسالار در زیر امضای خود نوشت با فرس ماژور امضاء کردم.

۹ - واگذاری و امتیاز استخراج و صدور نفت جنوب به ویلیام داری.

۱۰ - تجدیدنظر در قراردادهای گمرک به نفع انگلیسها.

۱۱ - اجازه و امتیاز تأسیس پلیس جنوب.

۱۲ - قرارداد ایران و انگلیس معروف به قرارداد نه اوت ۱۹۱۹ (وثوق الدوله - کاکس)

۱۳ - امتیاز دائر کردن خطوط تلگرافی در جنوب ایران. این امتیاز به دولت هندوستان که در آن زمان از مستملکات انگلیس بود داده شد.

لرد کرزن که مدت هفت سال نایب السلطنه هندوستان بود به اهمیت ایران به عنوان دروازه هندوستان پی برده بود و اعتقاد راسخ داشت که در فرصت مناسب برای اعمال سیاستهای امپریالیستی و توسعه طلبی خود ایران را تماماً زیر یوغ و سلطه انگلستان درآورد. پایان جنگ بین الملل اول و دست یابی وی به پست حساس و مهم وزارت خارجه انگلیس از یک طرف و انقلاب بلشویکی در روسیه و خالی شدن ایران از فرماندهان قزاق روسی، این فرصت را برای او پیش آورد که آرزوی دیرینه خود را جامه عمل بپوشاند.

کرزن با وضع طبیعی و اقتصادی و سیاسی ایران کاملاً آشنایی داشت. در جوانی چندی به عنوان خبرنگار تایمز به ایران آمد و قریب سه ماه در نقاط مختلف کشور ما به گردش و مطالعه پرداخت. حاصل این سفر سلسله مقالاتی بود با عنوان «مشاهدات یک جهانگرد انگلیسی در ایران» که آنرا در نشریه تایمز منتشر ساخت.

یکسال پس از انتشار سلسله یادداشتهای او در روزنامه تایمز کتاب معروف خود را به نام «ایران و قضیه ایران» منتشر کرد که در مطبوعات انگلیس و بعضی از کشورهای اروپائی بازتاب وسیعی یافت.^(۱)

۱. این کتاب در ایران چند ترجمه مختلف دارد: ۱ - ایران و قضیه ایران ترجمه غ. وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی. ۲ - ایران و مسأله ایران، ترجمه علی جواهرکلام، انتشارات ابن سینا.

کرزن از فرصت مناسبی که بدست آورده بود استفاده کرد و تصمیم دیرینه خود را به مرحله اجرا درآورد. نخست به عوامل مؤثری که بایستی این امر مهم را پیاده کنند پرداخت، تعیین یک مأمور ورزیده سیاسی که با وضع ایران آشنائی کامل داشته باشد ضرورت کامل داشت از این رو پس از بررسی و امعان نظر پیرامون افرادی که برای اینکار مناسب هستند انگشت روی ژنرال سر پرسی کاکس گذاشت. کاکس از همکاران قدیمی او بود، مدتی در هندوستان انجام وظیفه می‌کرد، سپس به خلیج فارس منتقل شد و قریب ۱۵ سال با عنوان فرماندار کل و صاحب اختیار خلیج فارس در مسقط و سپس بوشهر اقامت داشت و تمام مستملکات دولت انگلیس را در آنجا اداره می‌کرد و علاوه بر آن با عنوان سرکنسول بریتانیا در جنوب ایران بر امور کلیه کنسولگریهای انگلیس در فارس و خوزستان و بنادر خلیج فارس نظارت و دخالت داشت.

چنین شخصی با آن سوابق که همیشه در مناطقی انجام وظیفه کرده است که تحت‌الحمايه دولت انگلستان بوده است نمی‌تواند نگاه دیگری بر سایر کشورهای آزاد داشته باشد. کرزن با اطلاع از تمام خصوصیات و تجربیات کاکس او را برای وزیرمختاری انگلیس در تهران انتخاب کرد و به وی تفهیم نمود تنها یک وظیفه در این مأموریت دارد و آن تحت سلطه گرفتن ایران است. کاکس^(۱) و^(۲) در اوایل شهریور ماه ۱۲۹۷ بدین سمت انتخاب و وارد تهران شد در حالیکه قریب یک ماه وثوق‌الدوله مرد ایده‌آل دولت انگلیس از طرف سلطان احمدشاه به رئیس‌الوزرائی ایران تعیین و مستقر

۱. دنیس رایت سفیر پیشین انگلیس در ایران در کتاب «انگلیسیان در ایران» ترجمه غلامحسین صدری افشار صفحه ۳۶ در مورد سر پرسی کاکس که عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس بود چنین می‌نویسد: «تنها وزیرمختار دارای سابقه هندی که به تهران آمد سر پرسی کاکس (Percy Cox) در پایان جنگ جهانی اول بود. انتخاب او به عنوان مرد نیرومندی که دارای تجارب وسیع در مسائل خلیج فارس است باز یک انتخاب نامساعد بود. سابقه کاکس در هند و خلیج فارس او را برای ایرانیان ناخوشایند ساخته بود. او سعی نمی‌کرد علاقه آنان را جلب کند یا موج احساسات ملی را که پس از جنگ در خارج پدید آمده بود دریابد بنابراین احتمال داشت به جای تشویق موجب تحریف موافقت‌نامه بدفرجام ایران و انگلیس شود که کرزن طراح آن بود و برخی از جمله مقامات هند می‌توسیدند در نظر ایرانیان اهانت‌آمیز جلوه کند».

۲. دولت انگلستان سر پرسی کاکس را به عنوان وزیرمختار جدید انگلیس در تهران از بغداد راهی تهران کرد. کاکس سالها در منطقه خلیج فارس، مأموریت سیاسی داشت و در مسائل شرق خیره بود. کاکس مردی فعال بود و همچون بسیاری از مأمورین سیاسی انگلیس در هند در سده نوزدهم میلادی مسؤول اشتباهات بزرگی بود. علت پیشرفت و ترقی او، تسلط وی به زبان شرقی بود. به نظر می‌رسد که وی وعده‌های مالی به مقامات ایرانی داده بود (این حقیقت موقعی معلوم شد که او را در انگلستان محاکمه کردند). تاریخ معاصر ایران (از تأسیس تا اقرض سلسله قاجاریه)، نوشته پتر آوری، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، صفحه ۳۷۹.

شده بود. وثوق الدوله در میان رجال آنروز ایران ویژگیهایی داشت که در سایر رجال نبود. مردی باسواد، صاحب دها و ذکاوت، بیباک و مقتدر، خطیب و نویسنده، مسلط به دو زبان خارجی و جاه طلب بود.

در میان نخست وزیران سابق ایران که حیات داشتند چون محدودلی خان سپهدار اعظم تنکابنی، نجفقلی صمصام السلطنه، مستوفی الممالک، عین الدوله، مشیرالدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما هیچکدام صفاتی که در آن ایام برای رئیس الوزراء ضروری بود نداشتند از این رو بهترین و شایسته ترین مرد سیاسی ایران از دیدگاه سیاست خارجی انگلستان همان وثوق الدوله بود. داوطلبانی برای ریاست وزرائی چون محتشم السلطنه، ممتازالدوله، احتشام السلطنه و مشاور الممالک نیز وجود داشتند ولی وابستگی آنها به بعضی از سیاستهای خارجی دول دیگر این فرصت را به آنها نمی داد که در رأس دولتی قرار بگیرند که با دولت انگلستان قرارداد ببندند.

در نخستین روزهای ورود کاکس و وثوق الدوله دولت خود را ترمیم کرد. صارم الدوله را به وزارت مالیه و سپهدار اعظم رشتی را به وزارت جنگ معرفی نمود. سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد که از محارم سفارت انگلیس بود و با هوارد کارگردان سفارت انگلیس نزدیکی و معاشرت داشت چنین اظهار می کرد:

«در همان روزهای اولیه ورود کاکس به ایران اطلاع یافتم دولت انگلیس تصمیم دارد خوزستان را از ایران مجزا نموده و یکی از شیخ نشینهای خلیج فارس کند که رسماً تحت الحمایه دولت انگلستان باشد و در این زمینه مذاکرات مقدماتی با خزعل انجام یافته بود. بلافاصله موضوع را با وثوق الدوله در میان گذاشته و هشدار دادم که با تمام قدرت از این فاجعه جلوگیری کند. چند روز بعد وثوق الدوله مرا به دفتر کار خود فراخواند و گفت: آنچه در مورد خوزستان شنیده بودی صحیح است و حالا راه چاره چیست؟ گفتم راه چاره اینست که با کاکس مذاکره کنی که آنها از تجزیه خوزستان چه منافعی را در نظر گرفته اند و شما همان منافع و امتیازات را به آنها بدهید.

مذاکرات وثوق الدوله با کاکس آغاز شد و پیشنهاد دولت انگلیس این بود که قراردادی با آن دولت منعقد شود و مستشاران انگلیسی وارد ایران شوند و امور نظام و مالیه مستقیماً تحت نظر مستشاران انگلیسی باشد.

به وثوق الدوله گفتم فرصت را از دست ندهید و وارد مذاکره جدی شوید. وثوق الدوله به اتفاق دو وزیر کابینه، نصرت الدوله وزیر عدلیه و صارم الدوله وزیر مالیه با کاکس مذاکرات را آغاز کردند و مذاکرات بین کاکس و رئیس الوزراء و دو همکار وی مخفیانه آغاز شد بطوریکه احدی از این مذاکرات مطلع نبود. جلسات متعدد بحث

پیرامون قرارداد که از طرف دولت انگلیس تهیه شده بود ادامه یافت و پس از یازده ماه روزی و ثوق الدوله به من گفت انگلیسها حاضر نیستند که از پیشنهاد خود یک «واو» کم کنند. گفتم چاره نیست باید قبول کرد آنگاه اضافه کردم مبلغی هم در اختیار دوست شاعر و روزنامه‌نویس خودتان بگذارید تا آنرا بین چند روزنامه تقسیم کند تا از قرارداد دفاع کنند».

سرانجام قرارداد منعقد شده بین و ثوق الدوله و کاکس روز ۹ اوت ۱۹۱۹ مطابق با ۱۷ مرداد ماه ۱۲۹۸ امضاء و مبادله شد. فردای آن روز و ثوق الدوله طی اعلامیه‌ای امضاء قرارداد بین ایران و انگلیس را فاش ساخت. متن اعلامیه و متن قرارداد به شرح زیر است:

«در این موقع که ذات شهریاری ارواحنا فداه مصمم مسافرت به اروپا می‌باشند و مدت یک سال از تاریخ زمامداری این جانب می‌گذرد البته هموطنان من مترصد هستند از اقداماتی که در حل مشکلات داخلی و تسویه مناسبات خارجی مملکت در این مدت یک سال نموده‌ام، بیشتر اطلاع حاصل نمایند، بنابراین لازم می‌دانم حقایقی را که تأثیر آنها در گذشته و آتی متضمن مصالح حیاتی مملکت می‌باشد به اطلاع عامه برسانم.

برای مقایسه وضعیات قبل از زمامداری خود با امروز و بیان کل حقایق فرصت و مجال وسیعتر و تسوید اوراقی بیشتر لازم است؛ و به علاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیزم را از شرکت در تمام تأسفات و معاینات تأثرانگیز خود ملول سازم؛ پس قسمتی از حقایق ناگفتنی را به تشریح تاریخ و تفرس افکار دقیق هموطنان حواله نموده، فقط رؤوس مسائل را یادآور می‌شوم.

سال گذشته در همین ایام اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه وظیفه تشکیل هیأت دولت و سرپرستی مملکت را به عهده بنده مقرر فرمودند؛ من نیز با آنکه روزنه امید و شعاع بهبودی را با آن همه گسیختگی شیرازه‌ها از هیچ طرف مشاهده نمی‌کردم فقط به نیت فداکاری و اینکه شاید مداخله من لااقل بتواند از توسعه دایره مصائب جلوگیری کند امر پادشاه متبوع معظم خود را اطاعت کردم. از نخستین لحظه شروع در هر قدم با سلاسل طاقت‌فرسای مشکلات و موانع مصادف گشته برای حل کوچکترین قضایا بزرگترین محذورات را مشاهده می‌کردم.

در آن موقع جنگ بین‌المللی با تشنجات شدید خود زلزله گیتی را همچنان

مداومت می‌داد و بر اثر آن مملکت ما نیز به نوبه خود بیشتر از توانایی به نیت و طاقت خویش متزلزل می‌گشت؛ امنیت در تمام نقاط داخله مملکت مسلوب؛ دولت مرکزی فاقد کل وسایل و اختیارات همچنانکه افراد و تشکیلات ترور در پایتخت آسایش عامه را دچار اختلال نموده بودند؛ دستجات یاغی و قطاع‌الطریق در اقطار ایران به اعراض و نوامیس عامه حکمفرمایی داشته؛ اغلب ولایات و نقاط مهم مملکت بی حکومت و سرپرست و دستخوش غارتگران محلی باقی مانده قوای متلاشی شده تأمینیه با رقت‌ناکترین احوالی بر مقدرات خود نالان و افراد آن از گرسنگی در حالت احتضار، خزانه تهی، عایدات مالیاتی لاوصول، اقساط مخارج مهم و ضروری دولت در عهده تعویق و تعطیل، ابواب تجارت بکلی مسدود و همه کس برای ضروریات زندگانی نگران و سرگردان، سختی ارزاق عمومی در مرکز و ولایات با قیافه فجع خود حیات هیأت اجتماعیه را تهدید، قحطی و استیلاي امراض چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افراد را متوقف، مناسبات خارجی ما تعطیل، روابط با دولت انگلستان (دولتی که در آن موقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش مؤثر در وضعیات داخلی بود) تیره و مبهم، و بالاخره تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا و با اندک اشتباه و خودپرستی و یا تعلل و لاقیدی و یا جبن و بددلی ممکن بود آخرین ضربه مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ما گردد.

در یک چنین موقع خطیر و ایام سیاهی بود که متوکلاً علی الله با اعتماد به نفس و اتکا به وجدان و حقیقت، خودخواهی و خودپسندی را از نظر دور کرده منافع ملت را بر مصالح شخصی ترجیح دادم و از هیچ مخاطره جانی و شرافتی نهراسیده بار سنگین مسؤلیت خدمتگزاری مملکت را بر دوش خود گذاردم. بدیهی است در اول امر محض تغییر و بهبودی موقتی اوضاع مجبور بودم با هر نوع سعی و تلاش وسایل آتی و فوری تهیه و تدارک نمایم تا با وضعیاتی که مستلزم مخاطرات و مهالک آتی بود مقاومت، و فرصت کافی برای امعان نظر و مطالعه دقیق حقایق در هنگامه عظیم دنیا و تجسس طرق ممکنه برای اصلاحات اساسی و تأمین حقیقی آتیه مملکت تحصیل بنمایم.

حالت من در آن ایام مانند غریقی بود که اول به حکم اضطرار به هر تخته پاره‌ای متوسل گردد تا خود را به وسیله آن به کشتی و ساحل نجات برساند. به همین دلیل در تصمیمات و عملیات خود اگر معارضی می‌یافتم و مفید بی‌خبر از اوضاع می‌دیدم،

طرف توجه قرار نداده و برای رسیدن به مقصود یعنی نجات مملکت، احکام عقل و دانش را بر احساسات خود و دیگران ترجیح می‌دادم.

بسی مشعوف و خرسند هستم که به یاری خداوند متعال نخستین تکالیف موقتی خود را با هدایت عقل و وجدان و به نیروی آن درجه از قوه و توانائی که باری تعالی جله‌اسمه به این بنده ضعیف عطا فرموده در تهیه وسایل پیشرفت موقتی و در عین حال خاتمه دادن به مخاطرات و منع عوایق داخلی و خارجی با حس فداکاری تا حدی که مقدور باشد، انجام دادم. در ادای این وظیفه صعب پس از تأییدات غیبیه و توجهات اولیاء اسلام و اتکاء به تقویتهای شاهانه که البته علل اصلی موفقیت اینجانب بودند، مساعدت و حسن موافقت اولیای دولت انگلستان نیز عامل مؤثر و قوی گردید و البته نباید از امتنان مساعدتهای آن دولت خاموش نشست.

دولت معظم انگلستان در عقیده جلودگری از هرج و مرج و ایجاد امنیت و نظم در ایران با اولیای دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده و حصول این مقصود را موافق با مصالح خویشتن یافته در حدودی که وضعیات عمومی اجازه می‌داد از کمک با کابینه اینجانب مضایقت ننمود. گرچه این مساعدت از بعضی حیثیات و مخصوصاً از حیث اسلحه و مهمات نظامی رضایت‌بخش و تا آن درجه کافی نبود که موفقیت اولیای دولت را در حفظ انتظامات زودتر و بیشتر محسوس نماید؛ لیکن همان مقدار کمکی که با دولت ایران به عمل آمد قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیر کامل داشت مخصوصاً مساعدت مالی در تأمین ارزاق و اقتدار دولت بر تأدیه منظم مصارف جاریه مملکت برای استقرار و بقای نظم به موقع و نافع واقع گردید. بدیهی است در این مدت معاندین من و جاهلین و ارباب اغراض از آنچه توانستند برای اینکه اینجانب را خسته و مأیوس و به کناره‌جوئی مجبور نمایند خودداری نکرده علاوه بر انواع تشبثات جاهلانه مکرر سعی کردند خاطر مهر مظاهر ملوکانه را از این بنده مکدر نمایند، ولی هیچوقت ذات مقدس شاهانه از القائات آنان متأثر نگردیده و همواره علاقه خاطر همایونی به حفظ مصالح مملکت پشتیبان قوی و نگاهبان مؤثر اینجانب بود.

در طی این عقبات و در عین آنکه برای نگاهداری و بهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی می‌نمودم البته از این نکته غفلت نداشتم که این بهبودی دارای جنبه دوام و ثبات نیست و اتخاذ تدابیر اساسی برای تأمین زندگانی دائمی و ترقی و تکامل مملکت از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی مرحله ثانوی و مهمتر وظیفه اینجانب است و مادام

که در این طریق فکر و تدبیری نشود زحمات و مشقات بی نتیجه و مخاطرات حتمی الوقوع است، زیرا اولاً همه روزه تجربه جدیدی عقیده راسخه مرا تأیید می‌کرد که نجات مملکت بدون انتظام و اصلاح ادارات میسر نیست و انتظام ادارات بدون توسل به معلومات فنی مستشارها و معلمین خارجی صورت نمی‌پذیرد، و بالاخره تأسیس و اصلاح ادارات ایران که علی‌الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند، ولی از حقایق تنظیمات اروپائی به کلی بی‌بهره می‌باشند بدون توسل به معلومات متخصصین و ارباب فن خارجی غیرممکن است.

سعی و تلاش اداره کنندگان ایرانی که به واسطه نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت تاکنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده و در مقابل برچیدن اوضاع قدیم به ایجاد هیچ وضع جدیدی که قابل دوام و بقا باشد موفق نشده عدم کفایت خود را ثابت و این حقیقت را روشن تر نموده است که مادام که معلمین کارآزموده شالوده محکمی برای اصلاحات طرح نکرده و اساس متینی ایجاد ننموده‌اند که عناصر مستعد ایرانی را در مکتب عمل و اداره، با تمرین متینی که لابدمنه آموختن فنون و تجارب اداری است، برای خدمات مملکت حاضر نمایند تشکیل ادارات و دوایر و شعب و هیأتها و کمیسیونها و غیره جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج حاصل و نتیجه نخواهد داشت.

ثانیاً بالبداهة معلوم و مسلم بود که مساعدت مالی که با دولت ایران می‌شد و اثرات آتی و موقتی خود را می‌بخشید و با مضراتی که داشت صرف نظر از آن ممکن نبود و مانند مخدری که در تسکین فوری درد مؤثر ولی در دفع مرض بی‌اثر بود، نمی‌توانست دواى دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد و تدبیر زندگانی اساسی و دائمی مملکت و ترک زندگانی روزمره و بی‌اساس هر روز به صورتی و در تحت تأثیر حادثه جدیدی لزوم غیرقابل انکار خود را اثبات می‌نمود.

اوضاع مالیة مملکت بیش از آنچه به شرح درآید اسفانگیز بود؛ مالیاتهای دولت به واسطه کشمکشها و بی‌نظمیهای داخلی و نتایج جنگ بین‌المللی و فحطی و امراض و عوامل مهلکه دیگر به درجه صفر رسیده بود؛ عایدات گمرکی به واسطه عدم امکان مبادلات تجارتي از میان رفته تهیه اسلحه و مهمات برای تنظیمات و تجدید قوای تأمینیه غیرمقدور بود و برای شروع به هر اصلاح و استفاده از هر وضع و علاج هر خطری مراجعه به سرمایه خارجی وسیله و شرایط منحصر به نظر می‌آمد.

تبدیل سیاست دنیا در نتیجه جنگ بین‌المللی و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشه جغرافیای عالم (مخصوصاً پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه) سعی و تلاش هر یک از قطعات مجاور مملکت ما برای تقویت و نیرومندی خویش و اتصالات آنها به دول قویتر و نیرومندتر در هر لحظه درس جدید و تنبیه تازه‌ای بود که باید در تقویت اساس مملکت کوشید و مزاج مملکت را برای مقابله با وضعیت و مشکلات محتمل الوقوع آتیه حاضر و مهیا کرد؛ بالجمله بطوری که در فوق ذکر شد احتیاج مملکت از حیث توسل به کمکهای فنی و مالی خارجی محل شبهه و تردید نبود؛ فقط سخن در اینجا بود که این کمکهای فنی و مالی ضروری از کدام منبع خارجی تحصیل شود که شرایط اصلی ممکن بودن و عملی بودن را دارا بوده موافقت آن با استقلال مملکت نیز مشکوک نباشد.

در این باب عقاید مخصوصاً از نقطه نظر احساسات متفاوت بود؛ طرق مختلفی برای مشی سیاسی دولت ترسیم می‌شد ولی به واسطه دور بودن از محیط حقیقی سیاست و عجز از تمیز وضعیات یا ملاحظه در اظهار عقیده جنبه امکان اجرا و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت می‌گردید.

هیأت دولت که مسؤول مقدرات مملکت بود مجبور بود نظر خود را به حقایق و واقعیات محدود کرده از احساسات و اوهام تحقق‌ناپذیر دوری جسته و متعاقب تجربیات ده ساله و تشبث به تمام وسایل متصوره، و بالاخره عقیم ماندن نقشه‌های اساسی و نتایج وخیمی که از آن حاصل گردید غیر از خرد و دانش هادی دیگری برای خود نپذیرد. در نتیجه این افکار هیأت دولت مطالعات زیادی در اطراف قضیه نموده و تمام طرق را تحت نظر و تفکر درآورده در نتیجه معتقد به این عقیده شد که مراجعه و توسل به متخصصین از ملل مختلفه برای مصالح دولت و مملکت عملی نبود. زیرا علاوه بر احتیاج وقوع رقابتهای ملی و نژادی مابین آنان که برای پیشرفت اصلاحات مضر و نتایج سوء آن متوجه ما می‌گردید هیچیک از ملل را در تمهید وسایل سعادت مملکت طوری ذی‌علاقه و ذی‌نفع نمی‌کرد که مساعدتهای مهمی برای ترقیات فوری و سریع نموده مملکت را از حالت بدبختی و فلاکت امروزه به طرز مؤثری رهایی بخشند و علاوه بر اینکه همان رقابتهای اول امر امکان وقوع آن را مشکل می‌نمود بر فرض وقوع پس از مدتی تجربه و عمل با تحمل مضار و آفات مسلمه، تأخیر مسأله توحید سبک و اسلوب اصلاحات، مراجعه به مبداء واحد فنی را مخصوصاً در پاره‌ای ادارات

مهمه الزام می‌کرد.

با توجه به نکات فوق و تحت نظر آوردن حقایق وضعیات داخلی و خارجی، مراجعه به دولت دیگر غیر از انگلستان علاوه بر اینکه با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی که در ضمن مذاکرات از نظر مساعد آن دولت به حسن استقبال و آتیه ایران حاصل گردید اقتضا نداشت، شرط امکان و عملی بودن را نیز فاقد بود.

بنابر ملاحظات فوق هیأت دولت در ضمن ایفای وظایف روزانه و استقرار نظم و تهیه موجبات آسایش حال اهالی از نقطه نظر تعیین خط‌مشی سیاسی دولت و روشن کردن این تکلیف از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیه مملکت خودداری ننمود. چندی از متارکه جنگ گذشته بود که در این مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم‌ها مذاکرات به میان آمد؛ و در این مذاکرات تمام شرایط صلاح مملکت رعایت و در نتیجه تبادل نظریات و اقدامات که مدت چندین ماه طول کشید قراردادهائی با موافقت طرفین مقرر گردید.

البته برای تصمیم در عقد این قرارداد و خاتمه دوره بی تکلیفی علل و موجبات دیگری نیز موجود بود که اظهار و اعلام آن فعلاً نیز خالی از اقتضاء است و ارباب فراست با این حقایق مربوط به سیاست گذشته ایران در مدت امتداد جنگ بود که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح دچار موانع و اشکالات کرد و بالاخره با تمام مشکلات و ملاحظات فوق موفقیت به انجام این قرارداد حاصل گردید. به طوری که ملاحظه می‌شود در آنها دولت تأمینات کافی برای حفظ حیثیات استقلال مطلق و تمامیت ایران تحصیل نموده و استفاده از معلومات فنی متخصصین انگلیسی را با کمکهای مادی و مالی دیگر از قبیل اسلحه و مهمات بدون اینکه تکالیف مضری قبول نماید بدست آورده، تغییر عهدنامه و تجدید نظر در تعرفه گمرکی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را نیز بنماید مسلم گردیده، علاوه بر اینها به موجب مراسله و تعهدات رسمی جداگانه به تحصیل مساعدت دولت انگلستان برای موفقیت با تقاضای مشروع مملکت در کنفرانس صلح موفق گردیده است.

موفقیت دولت راجع به عضویت ایران در مجمع اتفاق ملل که علی حده محرز و مسلم است نیز یک وثیقه بین‌المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران از نقطه نظر مناسبات خارجی موجب اطمینان تام می‌باشد.

در ضمن از ذکر این نکته هم نباید خودداری نمایم که این قراردادها بالذات هر شرط و تعهد مضرری را فاقد و اصول و موجبات مسلمة سعادت و استقلال مملکت را دارا است؛ لکن بدیهی است شرط استفاده مملکت از آن به وسیله حسن استعمال و اجرای آن به دست اشخاص بصیر به وضعیات و مصالح آنی مملکت است. زیرا بهترین قراردادها و عهدنامه‌ها اگر مورد سوءاستعمال شود و دستهای آلوده یا نالایق مأمور اجرای آن گردند مضاری را دربر داشته و فاقد منافع خواهد گردید و در چنین صورتی نقص و کمال قرارداد و یا ضرر و نفع آن بالسویه خواهد بود و مملکتی که اشخاص واقف به مصالح وقت و قادر به اجرای وظایف را فاقد باشد و یا نخواهد بشناسد از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد و به طریق اولی فقدان قرارداد و دوام بی تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فناى آن جلوگیری نخواهد نمود.

اینجانب همانطوری که تطبیق وضعیات حالیه را با سال گذشته و مقایسه عملیات دوازده ماهه و موقتی خود را به محاکمه و انصاف افکار عامه و اگذار نمودم در موضوع این موفقیت اساسی نیز وجدان پاک اشخاصی را که به سعادت حقیقی مملکت علاقه مند هستند و از اغراض جاهلانه و حسیات عوام فریبانه دورند و مبنای حکم و تصدیق آنها عقل سلیم و منظور داشتن حقایق است حاکم قدرشناس و حقگذار قضیه قرار داده امیدوارم نتایج حسنه این موفقیت منظور نظر حقشناس عموم اهالی مملکت بوده بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب که ظهور سعادت ابدی و حقیقی مملکت است هرچه زودتر مشهود گردد.

وثوق الدوله - رئیس الوزراء»

قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران

«نظر به روابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است؛ نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می نماید و نظر به لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می شود:

۱ - دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می نماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد؛ این مستشارها با کتترات اجیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد؛ کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد؛ عده و مقدار و ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴- برای تهیه وسایل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکوره در ماده (۲) و (۳) این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آنرا بدهد. تصمیمات این قرض به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین می شود. تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بطور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می باشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نماید؛ در این باب باید قبلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهایی که مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶- دولتین در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته ای که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع حقه مملکتی و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نمایند توافق می کنند.

سواد مراسله ضمیمه قرارداد فوق

«جناب مستطاب اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف در دوره زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت ایران تعیین کرده اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از یک طرف اعاده نظم و امنیت در داخله مملکت تکمیل و از طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتین ایران و

انگلستان محفوظ باشد تقویت نماید.

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است من حالا مأذون هستم که به حضرت اشرف اطلاع دهم که در موقع امضای قراردادی که مربوط به رفورمهائی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهد بود با دولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل موافقت نماید.

۱ - تجدیدنظر در معاهدات حاضره بین دولتین.

۲ - جبران خسارات مادی وارده به مملکت ایران به واسطه دول متخاصم دیگر.

۳ - اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور

نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسایل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع

امکان موضوع مذاکره مابین دولتین خواهد گردید.

این موقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را به حضرت اشرف تقدیم نمایم

پ. ز. کاکس»

مفتمن می‌شمارم.

پس از انتشار قرارداد موجی از مخالفت و موافقت علیه قرارداد آغاز شد.

روزنامه‌هایی که وجوهی دریافت کرده بودند اقدام و ثوق الدوله را آخرین راه نجات

مملکت دانسته و آنرا ضروری تلقی نمودند.

انتشار قرارداد بازتاب وسیعی در جهان پیدا کرد و کشورهای فرانسه و اتازونی و

شوروی عکس‌العمل شدیدی در مطبوعات خود نشان دادند و اعلامیه‌هایی انتشار

دادند و قرارداد را مورد اعتراض قرار داده و لغو آنرا خواستار شدند.

چیچرین کمیسر خارجی شوروی و نریمان‌اوف کمیسر امور مسلمانان جنوب

شرقی آسیا اعلامیه شدیدالحنی انتشار داده و دولت ایران را متهم به فروش کشورش

به بریتانیا دانسته بودند.^(۱)

۱. اعلامیه شدیدالحن چیچرین کمیسر امور خارجه جمهوری کارگران و دهقانان روسیه علیه قرارداد ۱۹۱۹:

«... همکار من تروتسکی در یادداشت مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ خود خطاب به ملت ایران، اعلام داشت

که دولت جدید روسیه تمام آن عهدنامه‌هایی را که بطور محرمانه میان دولتین روسیه و انگلستان و سایر دولتها

بسته شده و مفادشان ناقص حق حاکمیت ایران است، باطل و کان لم یکن می‌شمارد.

ملت روس هر آن چیزی را که ژنرالها و نظامیان رژیم تزاری در گذشته از ایران گرفته‌اند دوباره به این

کشور پس خواهد داد. دولت ایران هم به نوبه خود اعلام کرده است که تمام اینگونه عهدنامه‌ها را باطل و بلااثر

وزیرمختار امریکا در تهران اعلامیه‌ای در مخالفت با قرارداد انتشار داده کمک جنسی دولت متبوع خود را که ماهی دوست هزار تومان بود قطع نمود. بونن وزیرمختار فرانسه نیز فعالیت همه‌جانبه‌ای علیه قرارداد شروع نمود و اعلامیه‌ای انتشار داد. وثوق الدوله رئیس‌الوزراء، صارم الدوله وزیر مالیه و نصرت‌الدوله که اخیراً از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه تعیین و معرفی شده بود دستمزدی نیز دریافت داشتند.

روز دوم امضای قرارداد به دستور کاکس بانک شاهی مبلغ نود هزار تومان در اختیار صارم‌الدوله وزیر دارائی گذاشت. روز بعد نیز مبلغ حدود ده هزار تومان دیگر پرداخت و همانروز مبلغ دوست هزار تومان به حساب وثوق‌الدوله واریز نمود و رسید هر سه فقره دریافتی را صارم‌الدوله داد. به غیر از رشوه‌ای که به عاقدین قرارداد پرداخت شد، به هر یک تضمین‌نامه‌ای نیز به شرح زیر دادند:

«عالیجناب

بنا به اجازه‌ای که از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار داده شده است با کمال خوشوقتی به اطلاعاتان می‌رسانم که با توجه به قراردادی که همین امروز - نهم اوت ۱۹۱۹ - میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است در صورت نیاز به وسیله مقامات سفارت انگلیس در تهران از شما پشتیبانی کند. نیز اگر لازم شد آن عالیجناب را در یکی از سرزمینهای متعلق به امپراطوری انگلیس به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد. (۱)

با احترامات: پرسی. ز. کاکس»

«می‌شمارد.

در چنین اوضاع و احوالی، انتظار داشتیم که ملت ایران زندگانی سیاسی جدیدی را آغاز کند و به ظلم سلطه خارجیان وحشی در خاک کشورش خاتمه دهد.

اما اکنون به چشم می‌بینیم که انگلستان پیر - ولی بی‌رحم - مشغول خفه کردن ایران است و می‌خواهد این کشور را زیر یوغ تسلط خود درآورد لذا حکومت کارگران و دهقانان روسیه با قاطعیت و تأکید هرچه تمامتر اعلام می‌دارد که قرارداد جدید ایران و انگلیس را هرگز به رسمیت نخواهد شناخت چونکه این قرارداد، اگر اجرا شود به رقیبت و بندگی ایرانیان منتهی خواهد شد. کارگران روسیه کارگران ایرانی را به چشم برادران و دوستان حقیقی خود می‌نگرند و عقیده دارند که برادران ایرانی آنها نیز باید از این آزادیهای که تازه نصیب رنجبران روسیه شده است سهمی ببرند. شورای جمهوری کارگران و دهقانان روسیه این قرارداد ضعیف را به چشم ورق‌پاره‌ای می‌نگرد که هیچگونه اعتبار قانونی ندارد. قرارداد مزبور نشان می‌دهد که سیاستمداران ایرانی نه تنها خود بلکه استقلال ملتشان را به انگلیسیان حاکم و سرکوبگر فروخته‌اند...»

۱. دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، جلد اول، نشر گفتار، صفحه ۲۲۲.

در مورد نقش احمدشاه و موافقت یا مخالفت وی با قرارداد به نوشتن یک سند اکتفا می‌کنیم که نامه مورخ نهم اوت کاکس به وثوق‌الدوله می‌باشد:

«عالیجناب

عطف به قراردادی که امروز میان دولتین ایران و انگلیس امضاء شد و هدفش اجرای اصلاحات اساسی در ایران است افتخار دارم طبق تمایل عالیجناب نتیجه مکاتباتی را که با حکومت متبوعم درباره شخص اعلیحضرت سلطان احمدشاه انجام داده‌ام به استحضار برسانم.

دولت متبوع من مطالبی را که عالیجناب بنام اعلیحضرت پادشاه ایران به دستدار ابلاغ فرمودید با کمال دقت و همدردی مورد بررسی قرار داده‌اند و اینک پاسخ آنها: کابینه انگلستان چنین نظر داده است که جلب موافقت مجلس شورای ملی انگلیس با آن قسمت از درخواست اعلیحضرت که یک مقرری ثابت مادام‌العمر به ایشان پرداخت گردد عملاً غیرممکن است اما در مقابل دولت متبوع من حاضر است پرداخت مقرری فعلی اعلیحضرت را کماکان ادامه دهد مشروط بر اینکه معظم‌له از صمیم قلب حامی کابینه عالیجناب باشند و آنرا بر سر کار نگهدارند.

صرفنظر از اطمینانهائی که تابحال داده شده است اجازه می‌خواهم این نکته را نیز شخصاً اضافه کنم که اعلیحضرت می‌توانند کاملاً از این حیث احساس امیدواری و قوت قلب کنند که پس از آنکه وضع مالی ایران تحت قرارداد جدید سر و سامانی پیدا کرد شخص مقام سلطنت و کارمندان دربار ایشان بالمآل از این افزایش درآمد داخلی سهمی شایان و قابل ملاحظه خواهند برد.»^(۱)

واکنش مردم پس از سفر احمدشاه به اروپا بسیار شدید و عمیق بود. با وجود روزنامه‌نگارانی چون سیدضیاءالدین مدیر روزنامه رعد، ملک‌الشعراء بهار مدیر روزنامه ایران، سید محمد تدین مدیر روزنامه صدای تهران و چند روزنامه معتبر دیگر که مقالات اساسی خود را در دفاع از قرارداد اختصاص می‌دادند مع الوصف دامنه مخالفت مردم رو به افزون بود. وثوق‌الدوله پس از یک ماه که از امضای قرارداد گذشت اعلامیه‌ای انتشار داد و ضمن تشریح اوضاع کشور نوشت که اکنون یک ماه از انعقاد قرارداد گذشته است و در این یک ماهه همه‌گونه فرصت و امکان برای ابراز نظریات و عقاید در اختیار مردم گذاشته است. وثوق‌الدوله ادعا کرده بود که اکثریت مردم ایران با

۱. اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹، سند شماره ۴ و ۵، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی.

قرارداد موافقت دارند فقط عده معدودی از ناراضیان و دشمنان من به عمد و از روی غرض با قرارداد مخالفت می‌کنند و تحریکات برضد قرارداد را دامن می‌زنند.

همزمان با اعلامیه و ثوق‌الدوله سرپرسی. ز. کاکس وزیرمختار انگلیس در ایران در پاسخ جراید و نطقهای مخالفین اعلامیه‌ای صادر نمود و متذکر شد غرض اصلی از قرارداد که دولتین انعقاد آن را لازم دانسته‌اند استقلال کامل ایران و تهیه وسایل توانائی و اقتدار آن دولت برای حفظ و برقراری نظم و امنیت در داخل جهت دفع مخاطرات مرزی و بالاخره در جهت تهیه وسائل ترقی و تکامل مملکت ایران بوده است.

پس از انتشار دو اعلامیه، و ثوق‌الدوله در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و عده زیادی را دستگیر نموده زندانی یا تبعید نمود ولی موج مخالفت هر لحظه بیشتر می‌شد. با وجودی که احمدشاه اجباراً در اروپا توقف نموده بود که رئیس دولت دستش در انجام هر کاری باز باشد مع الوصف سیل مخالفین کابینه را متزلزل ساخت و و ثوق‌الدوله تصمیم به کناره‌گیری گرفت.^(۱)

شاه از اروپا بازگشت و پس از یک ماه و ثوق‌الدوله از صحنه خارج شد و به اروپا رفت ولی هنوز نصرت‌الدوله در لندن مشغول نحوه اجرای قرارداد بود. همزمان با استعفای و ثوق‌الدوله ژنرال پرسلی زکریا کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران هم به لندن احضار شد و به جای وی هرمن نرمن^(۲) به تهران آمد.^(۳)

۱. قرارداد و ثوق‌الدوله - کاکس در دوران نخست‌وزیری سیدضیاءالدین رسماً لغو گردید.

۲. هرمن نرمن جانشین کاکس که یک ماه قبل از سقوط دولت و ثوق‌الدوله وارد ایران شد کاملاً در اختیار لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس نبود و در خیلی از موارد مستقلاً تصمیم می‌گرفت و آنرا به مرحله اجرا درمی‌آورد. کودتای ۱۲۹۹ ساخته و پرداخته نرمن و ادموند ایرن‌ساید بود که خوراک اصلی آنها را هاوارد و اسمایس داده بودند. اولین اقدام دولت کودتا توافق نرمن و سیدضیاءالدین در مورد لغو قرارداد ۱۹۱۹ بود که از این تصمیم کرزن سخت عصبانی شد و به نرمن دستور داد هرچه زودتر موجبات برکناری سید را فراهم کند و سید هم بر همین اساس سه ماه بعد از کودتا از ایران تبعید شد و نرمن نیز در همان تاریخ به لندن احضار و قبل از آنکه خدمات سیاسی و اداری او پایان پذیرد بازنشسته شد.

دنیس رایت در کتاب انگلیسیان در ایران ترجمه آقای غلامحسین صدری افشار درباره اقدامات نرمان

چنین می‌نویسد:

... جانشین کاکس یعنی هرمن نرمن بود که با هوش و دوراندیشی خدادادش کرزن را به وسیله نامه‌ها و گزارشهای شجاعانه‌اش آگاه کند که بیخود روی اسبهای ایرانی شرط بسته و پولش را دور ریخته چون تصور نمی‌کند موافقت‌نامه پیشنهادی او موفق شود. این حرفی نبود که کرزن انتظارش را داشت و نمی‌خواست چنین چیزی را ببیند. در نتیجه نرمن به لندن فراخوانده شد و دیگر هرگز در وزارت خارجه کاری بدست نیاورد. هرچند حوادث بعدی نظر او را تأیید کرد.

۳. دنیس رایت درباره قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ به داوری نشسته است و چنین اظهارنظر می‌کند: «... بزودی این موافقت‌نامه نه تنها در ایران، بلکه در عین حال در فرانسه، امریکا و روسیه مورد حمله شدید قرار گرفت، و به خاطر محرمانه بودن مذاکرات و موضع مسلطی که به انگلیسیان می‌بخشید بیشتر مورد انتقاد بود. در چشم ایرانیان سخت‌تر شدن سلطه انگلیس بود و حمایت خارجی و استقلال ملی آشتی‌ناپذیر نبود. سه وزیر عالی‌تبار ایرانی (و ثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء، اکبرمیرزا صارم‌الدوله وزیر مالیه و پسر ظل‌السلطان، فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه و پسر بزرگ فرمانفرما) این مثلث اشرافی که کرزن و کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران با آنان مذاکره کرده بودند نماینده کشورشان نبودند و به عنوان جیره‌خوار انگلیس مورد سوءظن شدید بودند. مخصوصاً وقتی که معلوم شد بخاطر زحماتشان از دولت انگلیس پاداش مناسبی گرفته‌اند. این مثلث اشرافی به اندازه کرزن و کاکس، میهن‌پرستی ایرانی و نیروی احساسات ضدانگلیسی را دست‌کم گرفته بودند. کرزن اخطارهای جانشین کاکس و دولت هند را نادیده گرفت.»

فصل ششم

مسافرت احمدشاه به اروپا

چند روز قبل از اینکه وثوق الدوله رئیس الوزراء انعقاد و امضای قرارداد بین ایران و انگلیس را که معروف به قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ بود اعلام کند خبر مسافرت قریب الوقوع احمدشاه را به مردم داد و دو روز بعد از امضای قرارداد شاه و همراهان سفر خود را آغاز کردند. همراهان احمدشاه عبارت بودند از: ۱ - نصرت السلطنه عموی شاه، ۲ - نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه، ۳ - اسدالله میرزا شهاب الدوله رئیس تشریفات سلطنتی، ۴ - دکتر لقمان الدوله و دکتر حسن خان حکیم الدوله اطباء مخصوص شاه، ۵ - غلامعلی خان معین الملک رئیس دفتر مخصوص احمدشاه، ۶ - سرهنگ محمدحسین میرزا آجودان شاه، ۷ - سردار ناصر، ۸ - اقبال الملک، ۹ - خازن همایون، ۱۰ - مدحت الدوله، ۱۱ - مشارالسلطان، ۱۲ - معیرالملک.

در این سفر حفظ سلامتی و تأمین وسائل مسافرت و آسایش شاه و همراهان بعهدہ مأمورین انگلیسی و نظامیان آنها بود چنانکه قبل از آغاز حرکت یک سرهنگ انگلیسی به نام ویکمیز که در هندوستان مشغول خدمت بود و به زبان فارسی خوب تکلم می نمود جزء ملتزمین قرار گرفته و در همه جا همراه شاه بود. ناگفته نماند در آن ایام قوای انگلیسی در شرق تا غرب همه جا پراکنده و ذی نفوذ بودند بطوریکه از دروازه تهران تا اسلامبول در دریا و خشکی نظامیان انگلیس پاس می دادند حتی در بحر خزر ملاحان انگلیسی کشتی حامل شاه را هدایت می کردند.

اولین محلی که از شاه ایران و هیأت همراهان استقبال شد بادکوبه مرکز حکومت آذربایجان شوروی بود که عده زیادی از مقامات آن کشور به اتفاق میرزا محمدخان

ساعدالوزاره، کنسول ایران از شاه استقبال کردند. احمدشاه از بادکوبه با ترن مخصوص در تحت حفاظت مأمورین نظامی انگلستان رهسپار گرجستان شده پس از توقف کوتاهی در تفلیس که استقبال بی سابقه‌ای از شاه به عمل آمد به سمت باطوم حرکت کرده و در آنجا از ترن پیاده شده پس از توقف کوتاهی سوار یک کشتی جنگی انگلیسی شده به اسلامبول عزیمت نمودند و سرانجام در جزیره سرسبز و خرم پرنلیپو که در دریای مارمارا واقع بود پیاده شدند. چون مسافرت شاه ایران غیررسمی بود مقامات درجه اول عثمانی در مراسم استقبال از شاه حضور نیافته بودند ولی کلیه مقامات ایرانی و ایرانیان مقیم استانبول از شاه استقبال کردند. علاوه بر میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه (محمود علامیر) و اعضاء سفارت ایران در عثمانی عده زیادی از مهاجرین که دولت موقت را در کرمانشاه تشکیل داده بودند و بعد در اثر حمله قوای نظامی روسیه به حلب و بصره رفته و سرانجام در اسلامبول موطن اختیار نموده بودند در جمع مستقبلین دیده می‌شدند. رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه رئیس حکومت موقتی مهاجرین، ادیب‌السلطنه سمیعی، سلیمان خان میکده، محمدعلی‌خان کلوپ، حاج عزالممالک و عده زیادی از صاحبمنصبان ژاندارمری که در معیت نظام‌السلطنه با روسها جنگیده بودند در استقبال شرکت کرده و تقاضای آنها مراجعت به وطن بود.^(۱) احمدشاه به نصرت‌الدوله مأموریت داد تا با مقامات انگلیسی وارد مذاکره شده و موافقت آنها را نسبت به مراجعت مهاجرین به وطن جلب نماید. پس از دو روز مذاکره

۱. مهاجرینی که در استانبول توقف داشتند عبارت بودند از: محمدحسین استرآبادی، حاج علی محمد دولت‌آبادی، سردار شجاع، سلیمان‌خان میکده، سید محمدصادق طباطبائی، میرزا کریم‌خان رشتی، میرزا آقاخان عصر انقلاب، ناصرالاسلام ندامانی، حاج فطن‌الملک جلالی، ادیب‌السلطنه سمیعی، محمدعلی‌خان کلوپ (فرزین)، حاج عزالممالک اردلان، سید حسن مدرس، سید حسین کوازی، امیرناصر خلیج، سردار شجاع، ابوالقاسم‌خان بختیاری، نظام‌الدین‌خان مشارالدوله، قوام‌العلماء، نظم‌السلطنه میرپنج، حاج حسن‌خان شرف‌الملک (حسن فلسفی)، سید جلیل اردبیلی، میرزا ابوالقاسم‌خان عارف قزوینی، بقاءالملک سمیعی، سید محمدرضا مساوات، شیخ محمدحسین خوانساری، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، ظهیر دفتر همدانی، مکرم همایون سلماسی.

از صاحبمنصبان ژاندارمری افراد زیر را می‌توان نام برد: ماژور صادق‌خان سالار نظام، سلطان ملک‌زاده، ماژور ابوالحسن‌خان پورزند، ماژور حبیب‌الله خان شیبانی، نایب اسماعیل‌خان بهادر، سلطان مهدیخان تاجبخش، سلطان محمودخان پولادین، ماژور عبدالعلی‌خان، سلطان اسفندیارخان، ماژور مسعودخان کیهان، نایب محمودخان امین، ماژور عزیزالله خان، سلطان عطاءالله‌خان علائی، سلطان نصرالله‌خان کلهر، سلطان حسن‌خان بقائی، سلطان حیدرقلی‌خان پسیان، سلطان احمدخان اخگر، سلطان اسفندیار سیار، نایب تقی‌خان آلپ. (توضیح آنکه مرحوم ابوالحسن‌خان پورزند برای معالجه به مونیخ عزیمت نمود.)

بالاخره مراجعت آنها به ایران مورد تصویب انگلیسها واقع شد. فقط کسی که انگلیسها نهایت پافشاری را در عدم مراجعت او به ایران کردند رضاقلی خان نظام السلطنه بود. نصرت‌الدوله مراتب را به وثوق‌الدوله تلگرافی اعلام نمود و سرانجام کلیه مهاجرین به ایران بازگشتند و افسران ژاندارم با همان درجه سابق وارد خدمت شدند و مقامات سویل نیز به مشاغل خود بازگشتند تنها نظام السلطنه در استانبول باقی ماند تا ترتیبی برای بازگشت خود به ایران بدهد. پس از چند روزی او نیز با پیش‌کشی قابل ملاحظه‌ای که برای احمدشاه فرستاد و پیش‌کشی دیگری که به نصرت‌الدوله داد مجاز به بازگشت به ایران شد.

ملاقات احمدشاه با پدر و مادر و برادران

محمدعلیشاه پس از خلع از سلطنت و توافق در مورد دارائی و بدهی‌های خود با هیأت مدیره موقت، تهران را به قصد روسیه تزاری ترک کرد. امپراطور روس برای وی شهر ادسا را در نظر گرفته بود که با خانواده خود در آن شهر که بسیار مصفا و خوش آب و هوا بود زندگی کند. محمدعلیشاه پس از ورود به ادسا پارکی عالی که دارای عماراتی شاهانه بود خریداری نموده زندگی آرامی را در آنجا آغاز نمود. امپراطور روس برای احترام به شاه مخلوع یک ژنرال را به نام خابایوف و یک طبیب مخصوص به نام اکریروزالسکی مأمور خدمت به محمدعلیشاه کرد که حقوق و مزایای آنها توسط دولت روسیه پرداخت می‌شد. خانواده محمدعلیشاه عبارت بودند از ملکه جهان، محمود میرزا و عبدالمجید میرزا پسران و یک دختر، خانباخان صاحب‌جمع و مغرورمیرزا موثق‌الدوله و حشمت‌السلطنه ادهم نیز جزو همراهان یا در حقیقت جزء خانواده او بودند، بطوریکه مجموعاً متجاوز از ۲۵ نفر در کاخ محمدعلی میرزا زندگی می‌کردند. در اسفندماه ۱۲۹۷ بلشویک‌ها شهر ادسا را تصرف نموده مشغول تخریب عمارات و غارت ساکنین آنجا شدند؛ محمدعلی میرزا و همراهان مقادیری از اثاثیه خود را جمع‌آوری و به عجله سوار یک کشتی تجارتنی فرانسوی شده به استانبول آمدند. وقتی کشتی مزبور به استانبول رسید انگلیسها در دهنه دریای سیاه به بهانه اینکه عده‌ای بلشویک در جزو مسافرین فراری می‌باشند کشتی را توقیف نمودند. محمدعلیشاه یک کارتنی به سفارت نوشته و وضع خود را توجیه کرده بود. پس از اقدام سفارت ایران یک قایق موتوری با غواص سفارت و پرچم ایران برای پیاده کردن

محمدعلیشاه و ملازمانش به اتفاق یک افسر انگلیسی فرستادند و شاه سابق ایران و همراهان را به ساحل آوردند و پس از چند روز خانه و باغی در بیوک‌آطه برای او و همراهان اجاره کردند.

احمدشاه پس از ورود به بندر پرنلیپو بلافاصله به دیدار پدر و مادر و برادران و خواهر خود رفت و چند روزی را که در عثمانی اقامت داشت همه روزه بین آنها ملاقات انجام می‌گرفت.^(۱)

دربار سلطان محمد ششم پادشاه عثمانی پذیرائی بسیار شایانی از احمدشاه و ملتزمین رکاب بعمل آوردند و میهمانیهای مفصلی به افتخار شاه ایران برپا ساختند. از طرف سلطان عثمانی نشان امتیاز که مرکب از سه قطعه و همه مرصع به برلیان بود به احمدشاه هدیه شد. نصرت‌السلطنه و نصرت‌الدوله هم نشان مرصع درجه اول عثمانی گرفتند. بقیه همراهان و احتشام‌السلطنه سفیرکبیر نیز نشانهایی دریافت کردند. احمدشاه هم به سلطان عثمانی نشان درجه اول تاج کیان و به ولیعهد نشان درجه دوم تاج کیان داد.^(۲)

نصرت‌الدوله سفیر ایران در استانبول را برکنار کرد

احتشام‌السلطنه سفیر مغرور و خودخواه و تندخوی ایران در استانبول از دقیقه‌ای که سلطان احمدشاه و ملتزمین رکاب وی وارد خاک عثمانی شدند نسبت به نصرت‌الدوله وزیر جوان امور خارجه بی‌اعتنائی می‌کرد. احتشام‌السلطنه با سوابقی که در ایران در مشاغل مختلف داشت خود را از همه بالاتر می‌دانست. در زمان ناصرالدینشاه موقعی که پدرش محمد رحیم خان علاءالدوله امیرنظام، وزیر دربار بود سمت قوللرآقاسی‌باشی (ریاست گارد سلطنتی) را داشت، بعد به حکومت زنجان و خمسه منصوب شد. چندی هم سرکنسول عراق بود. در دوران سلطنت مظفرالدینشاه معاون وزارت امور خارجه گردید و مدتی هم حکمران کردستان شد و از آنجا به مقام وزیرمختاری ایران در برلن تعیین شد. در دوره اول مجلس اعیان تهران او را به

۱. خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، فروردین ۱۳۴۵.

۲. احمدشاه پس از توقف چند روزه خود در خاک عثمانی به فرانسه رفت و سپس عازم لندن شد و پذیرائی گرمی از او به عمل آمد و مجدداً از لندن به پاریس بازگشت. چندی در جنوب فرانسه و مدتی در خاک سوئیس بسر برد.

نماینده‌گی انتخاب کردند ولی وارد مجلس نشد. پس از استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، وکلا احتشام السلطنه را به ریاست انتخاب کردند و او را با تجلیل و استقبال فراوان به مجلس بردند. وی در سمت ریاست مجلس قدرت زیادی پیدا کرد. روزی که محمدعلیشاه برای سوگند وفاداری به مشروطیت با سایر شاهزادگان به مجلس آمد وقتی احتشام السلطنه برای مراسم تحلیف قرآن را به دست او داد خطاب به شاه گفت: «اعلیحضرتا این قرآن است، کتاب حافظ نیست.» در واقعه توپخانه که منجر به قتل عده‌ای از مشروطه‌خواهان شد وی دو برادر خود را (علاءالدوله و معین الدوله) نزد محمدعلیشاه فرستاد تا پیغام تند او را به شاه برسانند. محمدعلیشاه از این گستاخی احتشام السلطنه و برادرانش برآشفته و دستور داد آن دو برادر را چوب مفصلی زدند و حکم اعدام علاءالدوله را نیز صادر کرد که سرانجام با شفاعت عضدالملک پدروزن علاءالدوله که ایلخانی طایفه قاجار بود از خون او درگذشت ولی او را تبعید نمود. احتشام السلطنه در سمت ریاست مجلس از تندرویه‌های سید عبدالله بهبهانی جلوگیری می‌کرد و همین رفتار باعث نفاق و کدورت شدید بین آن دو گردید و احتمال کشتن او زیاد بود که ناگزیر استعفای او را از ریاست مجلس گرفته و به اروپا تبعید شد. احتشام السلطنه بعلت طول اقامت در آلمان و داشتن همسر آلمانی ژرمانوفیل بود و طبعاً با قرارداد ۱۹۱۹ نه تنها مخالف بود بلکه عاملین آن قرارداد را که یکی هم نصرت الدوله بود واجب‌القتل می‌دانست. رفتار وی در چند روز اقامت احمدشاه در عثمانی به خوبی این نیت را اثبات می‌نمود. نصرت الدوله هنگام حرکت از تهران اختیاراتی از وثوق الدوله برای عزل و نصب سفراء و وزراء مختار و مقامات کنسولی ایران در کشورهایی که شاه در آنجا اقامت می‌نمود گرفته بود از جمله در استانبول مفخم السلطنه سرکنسول را از کار برکنار و به خدمت وی خاتمه داد و مراتب را به تهران تلگراف کرد. غیر از مفخم السلطنه میرزا حسین خان معتمدالملک را نیز به تهران بازگردانید. احتشام السلطنه که انتظار چنین تغییراتی را نداشت به نصرت الدوله شدیداً پرخاش نموده و وی را مجاز به چنین اقداماتی ندانست غافل از اینکه نصرت الدوله دستور عزل او را هم در جیب دارد. فردای آن روز نصرت الدوله حکم عزل احتشام السلطنه را از مقام سفارت کبرای ایران در دربار عثمانی صادر و به وی ابلاغ نمود. احتشام السلطنه حکم عزل خود را قبول ننموده و آنرا غیرقانونی دانست و به نصرت الدوله پیغام داد که فرمان عزل من بایستی از تهران صادر شود. نصرت الدوله

مراتب را با رمز سفارت به وثوق الدوله اعلام نموده پس از دو روز تلگراف رمز وزارت امور خارجه مبنی بر برکناری احتشام السلطنه از سفارت ایران در استانبول با امضای اعتلاء الملک خلعتبری کفیل وزارت امور خارجه به استانبول رسید و او هم پس از چند روز استانبول را به سوی برلن ترک کرد.

نصرت الدوله و ممتاز السلطنه

در سال ۱۲۹۸ که احمدشاه در معیت عده‌ای از مقامات درباری و نصرت الدوله وزیر امور خارجه به اروپا سفر کرد وزیرمختار ایران در پاریس عبدالصمد خان ممتاز السلطنه بود که از سال ۱۳۲۲ هجری قمری از طرف مظفردالدینشاه بدین سمت انتخاب شده بود.

ممتاز السلطنه از رجال متنفذ آن روز وزارت امور خارجه بود و در اثر توقف طولانی در پاریس موقعیت ممتازی برای خود بدست آورده بود. تمام مقامات درجه اول فرانسه نسبت به او با دیده احترام می‌نگریستند. مردی ثروتمند و مبادی آداب بود و با بسیاری از خانواده‌های درجه اول فرانسه رفت و آمد داشت. وی در سال ۱۳۰۷ ه.ق. به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و مأمور خدمت در سفارت ایران در پترزبورگ شد و ظرف هفت سال از نایب سومی سفارت به مستشاری آنجا ارتقاء یافت و در همان سمت لقب ممتاز السلطنه گرفت. او دو بار نماینده اول ایران در کنفرانس صلح لاهه شد. در ۱۳۲۰ وزیرمختار ایران در لاهه بود و دو سال بعد وزیرمختار در پاریس شد و مأموریت اخیر او از ۱۳۲۲ تا ۱۳۴۵ طول کشید. در این مدت هیچکس از مقامات ایران قدرت تعویض او را نداشتند. تعداد نشانهایی که در طول خدمت از کشورهای مختلف گرفت متجاوز از پنجاه نشان بود و جزء عده معدودی بود که از طرف دربار ایران به وی لقب «پرنس» داده شد.

مرحوم عیسی صدیق درباره ممتاز السلطنه چنین اظهار نظر می‌کند:

«ممتاز السلطنه مردی بود نیرومند و قوی‌بنیه، بلندبالا و خوش‌چهره، خوش‌لباس، باسلیقه، معتقد به آداب مذهبی، بسیار غیرتمند و جدی و وظیفه‌شناس، یک‌دنده و باتدبیر، وطن‌پرست و آبروخواه، کسی را که خوب کار می‌کرد فوراً پاداش می‌داد و کسی که شایسته اقامت در فرانسه نبود بدون ملاحظه به ایران بازمی‌گردانید. از آغاز مشروطه مدت بیست سال متوالی در پاریس وزیرمختار بود و به اندازه‌ای در محافل سیاسی

فرانسه نفوذ و رسوخ داشت که بعضی از وزرای امور خارجه ایران که در سنوات بحرانی دو سه ماه بر سر کار بودند و با او روابط حسنه نداشتند و می‌خواستند او را تغییر دهند موفق بدینکار نشدند تا آنجا که در ۱۳۰۱ شمسی لایحه‌ای به تصویب مجلس رساندند که به موجب آن حداکثر اقامت مأمورین سیاسی را در خارج محدود به پنج سال و آنرا عطف بماسبق هم کردند و معذک تنوانستند تا ۱۳۰۴ قانون را در مورد او اجراء کنند و او را به ایران فراخوانند، وی همچنان در پاریس ماند تا در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در ۸۵ سالگی رخت به دیگر سراکشید.^(۱)

برای تکمیل شرح حال و موقعیت ممتازالسلطنه در پاریس قسمتی از نوشته عبدالحسین مسعود انصاری را نقل می‌کنیم:

«وزیرمختار ما آنوقت در پاریس صمدخان ممتازالسلطنه بود. او یکی از چند نفری است که در زمان سلطنت احمدشاه به دریافت لقب پرنسی نائل گردید. در آن موقع این لقب به چند نفر داده شد به علاءالسلطنه وزیرمختار ما در لندن، به مفخم‌الدوله وزیرمختار ما در پترزبورگ، به ارفع‌الدوله که به پرنس صلح معروف گردید و به ممتازالسلطنه. همه القاب و مناصب به این اشخاص داده شده بود، همه آنها تمثال گرفته بودند، همه آنها شمشیر مرصع داشتند و چون دیگر چیزی باقی نمانده بود که به رسم پاداش به آنها داده شود لقب پرنسی خودساخته به آنها اعطاء گردید. علاءالسلطنه و مفخم‌الدوله چندان علاقه‌ای نداشتند که به آنها پرنس خطاب شود ولی ممتازالسلطنه خیلی به این لقب مباهات می‌کرد بطوریکه به پیشخدمت خود دستور داده بود که به هرکسی که بخواهد او را ببیند و ببرد که آیا جناب ممتازالسلطنه هستند یا خیر پیشخدمت فوراً اصلاح کند و بگوید که منظور شما حضرت والا پرنس ممتازالسلطنه است. این موضوع دو بار برای خود من پیش آمد. من بر سبیل عادت اشتهاً دو بار گفتم جناب ممتازالسلطنه و پیشخدمت فوراً توی حرف من دوید و گفت بگوئید حضرت والا پرنس ممتازالسلطنه. ممتازالسلطنه سالهای متمادی گمان می‌کنم بیست و هفت سال در پاریس مانده بود، در آن شهر خیلی سرشناس شده بود. محافل سیاسی فرانسه به او احترام می‌گذاشتند و در محافل اقتصادی هم وجهه خوبی داشت چون به بازی در بورس خیلی علاقه داشت و خیلی از شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی آن زمان فرانسه با او مراوده می‌کردند. در موقعی که ما در پاریس بودیم چند مهمانی در آپارتمان مجلل خودش در خیابان مالاکوف به افتخار هیأت ترتیب داد.^(۲) در این مهمانیها بود که پدرم و همکاران او

۱. دکتر عیسی صدیق، یادگار عمر، جلد اول، صفحه ۹۵، تهران، چاپ اول ۱۳۵۲.

۲. منظور هیأتی است که از طرف دولت ایران برای شرکت در کنفرانس صلح و رسای اعزام شد.

توانستند با اشخاص مؤثر برای کارهای مربوط به ایران تماس بگیرند ولی به قراری که از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس برمی‌آید دورو بوده و نقش خوبی در مورد هیأت اعزامی ایران بازی نکرده است.^(۱)

با شناختی که از ممتازالسلطنه پیدا کردیم بدون شک وی یکی از مهره‌های اساسی دولت ایران در اروپا بود. موافقت یا مخالفت وی در هر موردی کارساز بود. پس از ورود نصرت‌الدوله به اروپا ممتاز ظاهراً رویه دوستانه‌ای با وی پیش گرفت و در غالب موارد او را یاری و همراهی می‌کرد. با بعضی از مقامات مؤثر فرانسه یا سایر کشورها که به مناسبت کنفرانس صلح در پاریس اقامت داشتند نصرت‌الدوله را آشنا و نزدیک کرد در حالیکه این رویه را نسبت به مشاورالممالک نداشت. شاید علت این بی‌توجهی این بود که وی سالها بعد مشاغل ممتازالسلطنه را در پترزبورگ تصدی کرد یا به عبارت دیگر از لحاظ سابقه خدمت و احراز مشاغل ممتاز چند پله از او جلوتر بود. از طرف دیگر دستورالعمل و ثوق‌الدوله به سفارت فرانسه بر این محور قرار داشت که کمک مؤثری به هیأت نشود. علت این دستورات براساس مذاکراتی بود که در تهران بین کاکس وزیرمختار انگلیس و وثوق‌الدوله و دو تن از وزیران (صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله) در جریان بود و طبعاً با قراردادی که بین ایران و انگلیس منعقد می‌شد با خواسته‌های ایران در کنفرانس صلح مغایرت داشت کما اینکه مقامات انگلستان در پاریس سر بسته در این زمینه توضیحات مختصری به مشاورالممالک داده بودند ولی هیأت اعزامی ایران بالاخص وزیر امور خارجه که سمت ریاست هیأت را داشت از جریان مذاکرات بین ایران و انگلیس بی‌اطلاع بود.

اساساً وقتی قرارداد ایران و انگلیس انتشار یافت بعضی از دول نسبت به این قرارداد اعتراض کرده آنرا مغایر با اهداف کنفرانس صلح و رسای دانستند از جمله کشورهای مخالف قرارداد کشور فرانسه بود. گذشته از اینکه بعضی از روزنامه‌های فرانسه مطالبی در این زمینه انتشار می‌دادند در تهران نیز مسیو بونن وزیرمختار فرانسه کانونی علیه قرارداد بوجود آورده و مدام در حال تحریک علیه ایران بود.

اصولاً مخالفت فرانسویها با قرارداد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس برای منافع شخصی نبود زیرا فرانسویها هیچ نوع منافعی در ایران نداشتند تنها انگیزه آنها از این

۱. عبدالحسین مسعود انصاری، زندگانی من، جلد اول، بدون تاریخ، صفحه ۳۳۸.

مخالفت به جهت حفظ جنبه‌های اصولی و اخلاقی و در جهت تعالی سیاست ایدئولوژیکی احترام به حقوق و حاکمیت ملتها، استقلال و تمامیت ارضی کشورهای کوچک و ضعیف صورت می‌گرفته است.^(۱)

تحریکات وزیرمختار فرانسه علیه قرارداد که در حقیقت دخالت در اوضاع سیاسی ایران بود و ثوق‌الدوله مستبد و قاطع را به شدت ناراحت و نگران ساخت و با وجودیکه توسط بعضی از مقامات وزارت امور خارجه پیغامهایی برای مسیو بونن فرستاده بود که در کشور ما حق فعالیت سیاسی ندارد معذک وزیرمختار فرانسه بر فعالیت خود افزود و وثوق‌الدوله ناگزیر به صمدخان ممتازالسلطنه وزیرمختار ایران در فرانسه دستور داد تا شکوائیه‌ای را که در آن از اعمال و رفتار بونن انتقاد شده بود و دستور احضار وی را به پاریس خواستار شده تسلیم وزارت امور خارجه فرانسه نماید. وزارت امور خارجه فرانسه عین شکوائیه ایران را برای بونن وزیرمختار آن کشور در ایران فرستاده بود. وقتی شکوائیه دولت ایران به دست وزیرمختار فرانسه در تهران رسید بلادرنگ به ملاقات وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء رفته او را مورد بازخواست قرار داده و علت ارسال چنین شکایتی را خواستار شده بود. وثوق‌الدوله صلاح خود را در این دیده بود که از آن اظهار بی‌اطلاعی کند و ممتازالسلطنه را مقصر جلوه دهد که وی بدون دریافت چنین دستورالعملی با توجه به مندرجات مطبوعات ایران اقدام به شکایت از وزیرمختار فرانسه کرده است.

در این مورد کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان چنین گزارش می‌دهد:

«جناب لرد... رئیس‌الوزراء (وثوق‌الدوله) اخیراً به من اطلاع داد به وزیرمختار ایران در پاریس دستور داده است از رویه ناسازگار مسیو بونن وزیرمختار فرانسه در تهران پیش مقامات رسمی آن دولت شکایت کند.

از شخص موثقی که به نخست‌وزیر نزدیک است شنیده‌ام که دولت فرانسه شکایت وزیرمختار ایران در پاریس (صمدخان ممتازالسلطنه) را عیناً برای مسیو بونن در تهران فرستاده و او متعاقباً به وثوق‌الدوله مراجعه و از او بازخواست کرده است که به چه مناسبت چنین شکایتی از او به دولت متبوعش شده است. وثوق‌الدوله جواب داده است که شخصاً تعلیمات خاصی در این زمینه برای صمدخان نفرستاده بود ولی از

۱. دکتر ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ (۱۹۲۵-۱۹۰۰) چاپ اول، تهران ۱۳۶۸.

مضمون روزنامه‌های ایران که مرتباً برای سفارت ایران در پاریس فرستاده می‌شود وزیرمختار ایران ظاهراً احساس وظیفه کرده است که درباره این موضوع از رویه خصمانه مسیو بونن نسبت به حکومت فعلی ایران با مقامات عالی‌رتبه دولت فرانسه تماس بگیرد و آنها را در جریان بگذارد. با احترامات کاکس»^(۱)

در مورد فعالیت و تحریکات وزیرمختار فرانسه در تهران تردیدی وجود ندارد ولی علت اینکه وثوق الدوله رجل شجاع و بیباک، تنظیم چنین شکایتی را متوجه ممتازالسلطنه کرده است مورد تردید و شک است. نمونه‌ای از اقدامات وزیرمختار فرانسه در تهران سند شماره ۷۸ از مجموع اسناد سیاسی بریتانیا است که صراحة دخالت او را در امور ایران روشن می‌نماید.

«برای اطلاع عالیجناب

سرهنگ گلوب (مستشار سوئدی ژاندارمری) گزارش می‌دهد:

۱ - وابسته نظامی سفارت فرانسه او را دو روز پیش در محل کارش ملاقات و درخواست کرده است آخرین لیست نفرات ژاندارمری و نحوه تقسیم آنها در سراسر کشور در اختیارش قرار گیرد. پس از دیدن این مدارک او دوباره از سرهنگ گلوب درخواست کرده است در آتیه رونوشتی از این اسناد را مرتباً برایش بفرستد زیرا از آنجا که سفارت فرانسه حافظ منافع اتباع سوئد در ایران است و مستشاران ژاندارمری همگی سوئدی هستند وی بی‌نهایت علاقه‌مند است که اطلاعاتی منظم درباره وضع زندگی آنها و امکانات رفاهی‌شان در ایران داشته باشد. وابسته نظامی به هنگام ترک ستاد ژاندارمری دوباره از سرهنگ گلوب سؤال می‌کند آیا اعضای تشکیلات ژاندارمری چه افسران و چه نفرات مطمئن هستند که منافع آنها در تحت قرارداد جدید ایران و انگلیس زیان نخواهد دید؟ سرهنگ گلوب جواب می‌دهد که شخص نخست‌وزیر ایران به همه آنها اطمینان داده است که بسته شدن قرارداد هیچگونه اثر نامساعدی در وضعشان نخواهد داشت.

۲ - در عرض هفته گذشته کنسولیار سفارت فرانسه (مسیو مالزاک) با ملائی که وابسته به ژاندارمری است و وظایف قاضی عسکر را انجام می‌دهد تماس شخصی برقرار کرده و به قراری که اطلاع پیدا کرده‌ام از او خواسته است این مطلب را خوب به اعضای ژاندارمری تفهیم کند که اگر از اجرای قرارداد ایران و انگلیس سر باز زنند، امریکا

۱. سند شماره ۷۶ از کتاب اسناد وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹، جلد اول، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی.

و فرانسه و روسیه همگی از آنها پشتیبانی خواهند کرد. سرهنگ گلوب تصمیم دارد ملاقاتی با یکی از پایگاههای ژاندارمری واقع در حومه تهران انتقال دهد... کاکس»

ممتازالسلطنه انتظار نداشت در موضوعی که از تهران به وی دیکته شده بود و وی ناچار در اجرای دستور دولت متبوع خود مبادرت به ارسال شکوائیه‌ای علیه وزیرمختار فرانسه در تهران، به وزارت امور خارجه آن کشور کند بی جهت و بدون دلیل کاسه و کوزه را بر سر او بشکنند و او را متهم به صدور چنین شکوائیه‌ای بنمایند و از این رو ممتازالسلطنه از صمیمیت و همکاری خود با دولت عاقد قرارداد اعراض نمود. در همان هنگام وثوق‌الدوله در تهران اعلامیه غلاظ و شدادی منتشر ساخت و در آن متذکر شد که فرصت کافی برای بحث و انتقاد پیرامون قرارداد داده شده است و هر کس که مخالف قرارداد بود نظرات خود را تسلیم دولت کند و از هرگونه تحریکات بایستی خودداری شود. عده‌ای از رجال و معاریف برخلاف اعلامیه رئیس‌الوزراء تحریکات خود را مضاعف نموده و همچنان به مخالفت خود با قرارداد و کابینه ادامه دادند. وثوق‌الدوله دستور داد سران دستجات را دستگیر و به کاشان تبعید نمایند در نتیجه اسماعیل‌خان ممتازالدوله، مرتضی‌خان ممتازالملک، صادق‌خان مستشارالدوله، حاج حسن‌خان محتشم‌السلطنه و معین‌التجار بوشهری بازداشت و روانه کاشان شدند و عده دیگری نیز در تهران توقیف گردیدند.

در میان بازداشت‌شدگان ممتازالدوله^(۱) برادر ممتازالسلطنه بود و این امر وزیرمختار ایران در فرانسه را کاملاً در جهت مخالف دولت و وثوق‌الدوله قرار داد و تحریکات وی در پاریس آغاز شد و مطبوعات فرانسه با الهام از ممتازالسلطنه قرار داد و دولت عاقد قرارداد را مورد انتقاد شدید قرار دادند و نصرت‌الدوله هم به خوبی فهمید

۱. میرزا اسماعیل‌خان ممتازالدوله برادر پرنس صمد ممتازالسلطنه بود که در تهران به علت مخالفت با قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ توقیف و به کاشان تبعید شد. وی در ادوار اول و دوم نماینده مجلس بود و مدتی هم در مجلس اول و مجلس دوم ریاست داشت. در غالب کابینه‌های بعد از استبداد صغیر وزارت گرفت و غالباً وزارت علوم و اوقاف، وزارت عدلیه و وزارت مالیه به او سپرده می‌شد. در بمباران مجلس توسط محمدعلی میرزا دز سفارت فرانسه متحصن شد و سفارت مزبور به اعتبار برادرش ممتازالسلطنه در حفظ جان وی تلاش فراوان به کار برد. در بعضی از نوشته‌ها دیده شده است که ممتازالملک را نیز برادر ممتازالسلطنه دانسته‌اند. ممتازالملک (مرتضی مرتضائی) هیچگونه قرابتی با ممتازالسلطنه نداشت او برادر میرزا جوادخان سمدالدوله بود و در ۱۳۰۳ درگذشت.

که این تحریکات در مطبوعات فرانسه در اثر اشاره یا مصاحبه‌های پنهانی ممتازالسلطنه است. لذا موضوع را به تهران اطلاع داده و در این مورد کسب تکلیف نمود. دستور صادره از مرکز برکناری ممتازالسلطنه از شغلش بود و نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ۳۴ ساله ایران با صدور ابلاغی میزرا صمدخان ممتازالسلطنه را از وزیرمختاری ایران در پاریس عزل نمود.

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی در جلد اول تاریخ روابط خارجی ایران در صفحه ۳۶۲ در این مورد چنین نوشته است:

«احمدشاه از استانبول به پاریس رفت و با اینکه سفر وی به فرانسه بطور خصوصی بود ریمون پروتکاره رئیس‌جمهوری آن کشور از وی دیدن کرد و بطور محرمانه شاه را از مخالفت دولت فرانسه با قرارداد و پشتیبانی که از مساعی وی در این باره به عمل خواهد آورد مطمئن ساخت. به دنبال این ملاقات سفارت ایران در پاریس اعلامیه‌ای انتشار داد و مظلومیت دولت ایران را در مقابل انگلستان اعلام و مخالفت قاطبه ایرانیان را با قرارداد ننگین و ثوق‌الدوله - کاکس متذکر گردید. نصرت‌الدوله از انتشار این اعلامیه به شدت عصبانی شد و ممتازالسلطنه وزیرمختار را از سمت خود معزول کرد و دستور داد پرچم ایران را بر فراز عمارت دیگری که برای سفارت انتخاب نموده بودند برافراشتند اما دولت فرانسه اعلام داشت که کماکان ممتازالسلطنه را وزیرمختار و نماینده قانونی ایران می‌شناسد و پرچم ایران را از فراز سفارتخانه جدید پایین کشیدند.»^(۱)

در هر حال تلاش نصرت‌الدوله برای برکناری ممتازالسلطنه ادامه یافت ولی وزارت امور خارجه فرانسه رسماً به وی ابلاغ کرد که غیر از ممتازالسلطنه دولت فرانسه سفیر دیگری را قبول نخواهد کرد در آن صورت ما مجبوریم با دولت ایران قطع رابطه سیاسی کنیم. دولت فرانسه در آن روز صاحب قدرت بین‌المللی بود و یکی از گردانندگان کنفرانس صلح محسوب می‌شد و قطع رابطه با آن کشور بهیچوجه به مصلحت نبود. پذیرائی دولت فرانسه از سلطان احمدشاه در حالیکه سفر غیررسمی به آن کشور نموده بود بسیار مجلل و قابل تقدیر بود از این رو نصرت‌الدوله با یک شکست سیاسی در اروپا مواجه شد و برای پیشرفت اهداف خود آن را تحمل کرد.

تلاش نصرت‌الدوله برای اعطاء نشان زانویند به احمدشاه

نصرت‌الدوله فیروز برای تصویب و اجرای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ بیش از

۱. آقای دکتر مهدوی مأخذ این خبر را ذکر نکرده‌اند.

کارگزاران دولت انگلیس فعالیت می‌کرد. او تمام موارد را که به موجب قرارداد بایستی در ایران پیاده شود بررسی و طرح مقدماتی را برای لرد کرزن فرستاده بود؛ مسابلی چون تشکیل قشون متحدالشکل، احداث راه آهن، تشکیل نیروی هوایی، ایجاد راههای شوسه، خرید جنگ افزار، امنیت گیلان و مازندران، اصلاح خطوط مرزی، ارتباط سیاسی با دول همسایه، تأسیس نیروی دریایی در بحر خزر و غیره تماماً بررسی و طی نامه‌های متعدد تسلیم وزارت امور خارجه انگلیس شده بود. نصرت الدوله تمام آرزوهای خود را در اجرای این قرارداد می‌دید. او خود را جانشین و ثوق الدوله می‌دانست و یقین داشت با اجرای قرارداد سالیان دراز در مسند صدارت ایران خواهد نشست چه بسا که انگلیسها احمدشاه را روانه اروپا سازند و او را که از نواده‌های دختری مظفرالدینشاه و از نواده‌های پسر عباس میرزا بود بر تخت سلطنت ایران استوار سازند از این رو تمام تلاش خود را برای ترضیه خاطر سلطان احمدشاه در سفر لندن بکار بست و حتی پا را آنچنان فراتر نهاد که برای شاه ایران تقاضای نشان گارتر (زانوبند) کرد و در این باره آنچنان اصرار ورزید که کرزن را عصبانی نمود.

نصرت الدوله در اکتبر ۱۹۱۹ طی مصاحبه و مذاکره‌ای که با لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس انجام داد پنج مورد را مورد بحث و مذاکره قرار داده و اخذ تصمیم آنرا از کرزن خواستار شد:

۱ - عزل و برکناری استراسلسکی فرمانده روسی قزاقخانه و کلیه صاحبمنصبان روسی. ۲ - درخواست تحویل مهمات و هواپیما از دولت انگلیس. ۳ - تعیین تکلیف دیپلماتهای رژیم سابق روسیه در تهران. ۴ - مسأله استقرار روابط سیاسی با جمهوری مستقل آذربایجان و بالاخره مسأله اعطای نشان زانوبند به احمدشاه.

این مصاحبه و مذاکره را لرد کرزن طی نامه‌ای به کاکس منعکس کرد و خواستار نظریه او در بعضی از موارد شد مخصوصاً پاسخ دندان شکنی که کرزن درباره اعطای نشان زانوبند به احمدشاه داده است جالب و خواندنی است. اینک عین نامه مزبور در ذیل از نظر خوانندگان می‌گذرد:

نامه مورخ بیست یکم اکتبر ۱۹۱۹ لرد کرزن به سر پرسی کاکس

«جناب وزیرمختار

وزیر امور خارجه ایران ضمن ملاقاتی که اخیراً با من داشت نظراتی ابراز کرد که مفاد آن را برای اطلاعاتن می‌نویسم. بیشتر این نظریات مربوط به حواشی اوضاع ایران و به

حقیقت پاره‌ای از همان مطالب کلی است که غالباً در گذشته میان ما مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته:

۱ - وضع فرماندهی نیروی قزاق ایران و خطراتی که بودن استراسلسکی

در رأس این نیرو برای مصالح انگلستان ایجاد می‌کند

شاهزاده از رویه‌ای که استراسلسکی (فرمانده کل نیروی قزاق ایران) اتخاذ کرده فوق‌العاده نگران بود و می‌گفت که این افسر ارشد روسی طرفدار پر و پا قرص رژیم تزاری و از هواخواهان حفظ نفوذ روسیه در ایران است. بنا به گفته نصرت‌الدوله، استراسلسکی با کمال میل و مسرت حاضر است نیروهای تحت فرماندهی خود را با هر نیرویی که بتواند تفوق روسیه را به ایران بازگشت دهد متحد سازد. از چنین افسری به طبع نمی‌توان انتظار دشت تشکیلاتی را که بناست تحت قرارداد ایران و انگلیس به وجود آید به حسن قبول تلقی کند. به حقیقت جریاناتی که به وسیله خود شما به من گزارش داده شده، آشکارا نشان می‌دهد که وجود این مرد خطری جدی برای ایران است. در این ضمن نصرت‌الدوله و همکاران سیاسی اش در تهران، با این اشکال بزرگ روبرو هستند که شاه اطمینان و اعتقاد عجیبی نسبت به این افسر روسی دارد و قوای تحت فرماندهی وی را به چشم گارد شخصی خود می‌نگرد - که البته تا حدی هم همین‌طور است زیرا به حقیقت لشکر قزاق ایران است که در حال حاضر تاج و تخت شاه را حفاظت می‌کند. ژنرال استراسلسکی از آنجا که مردی خوش‌مشرّب و خوش‌صحبت است توانسته است خود را مقرب مقام سلطنت سازد و اینهمه مورد توجه و اطمینانش قرار گیرد. حضرت والا (پرنس فیروز میرزا) بر این عقیده بود که این افسر ارشد روسی مادام که زمام لشکر قزاق ایران را به دست دارد و در وضعی است که می‌تواند واحدهای پراکنده این لشکر را هر آن که اراده کرد دور خود جمع نماید، وجودش خطری بالقوه برای نظم و ثبات ایران است. از این جهت به من اطمینان داد که با دوستان و همکارانش در تهران تماس دائم دارد و همگی مشغول کنکاش و تبادل نظر هستند تا به ابتکار خود این عمل (یعنی برداشتن استراسلسکی) را انجام دهند. که البته، چنانکه نصرت‌الدوله می‌گفت، اگر جداً در این باره تصمیم بگیرند، اجرای تصمیم چندان دشوار نخواهد بود و نخستین گام در تحقق بخشیدن به این منظور، متشتت نگاهداشتن لشکر قزاق به صورت دسته‌های کوچک و پراکنده است تا بدین وسیله فرصت هر نوع گردهمائی و انجام عمل خصمانه از آنها سلب شود.

من درباره صلاح بودن، یا حتی عاقلانه بودن این سیاست هیچ‌گونه نظری ابراز نکردم زیرا بر این عقیده‌ام که آغاز هر نوع تصمیم در این باره بیشتر بر عهده حکومت ایران است تا بر عهده دولت بریتانیا. ولی به هر حال از نصرت‌الدوله سؤال کردم: آیا کابینه ایران، در غیاب شاه، چنین قدرتی در خود احساس می‌کند که عمل عزل

استراتژیک را بی برخورد با مشکلات انجام دهد؟

از لحن جواب حضرت والا این طور استنباط کردم که او کمترین تردیدی ندارد این عمل به سهولت انجام شدنی است. خود من البته خیلی خوشوقت خواهم شد که این عناصر خطرناک روسی هرچه زودتر از صحنه سیاستهای ایران ناپدید شوند چونکه حضورشان در ایران وضعی بسیار مضحک و ناهنجار ایجاد کرده به این معنی که اکنون چندین سال متوالی است دولت بریتانیا هزینه نگهداری لشکر قزاق ایران را می پردازد در حالی که همین نیرو که بقای خود را مدیون کمکهای مالی ماست^(۱) به هیچ وجه مورد اطمینان نیست و ابدأ نمی توان روی وفاداریش نسبت به حکومت بریتانیا حساب کرد. از آن گذشته، خطری که نصرت الدوله برایم فاش کرد، خطری است جدی که به هیچ وجه نمی توان عواقبش را ندیده گرفت.

۲ - درخواست مهمات و هواپیما از دولت بریتانیا

موضوع دیگری که وزیر خارجه ایران مطرح کرد این بود که آیا در این فاصله ای که به تأسیس ارتش یکپارچه ایران باقی مانده است، انگلستان می تواند مقداری مهمات و هواپیما که در عراق و سایر نقاط خاورمیانه دارد در اختیار نیروهای ژاندارمری ایران که هم اکنون در شمال کشور (گیلان و مازندران) مستقر هستند بگذارد تا اینان بتوانند در صورت لزوم از مرزهای شمال غربی ایران حراست کنند. به نصرت الدوله جواب دادم این تقاضایی که می کند نامعقول نیست و قول دادم در این باره از مقامات مسؤول بریتانیا استفسار کنم و جوابش را بعداً بدهم.

۳ - مسأله حضور دیپلماتهای رژیم سابق روسیه در تهران

یکی دیگر از مطالبی که در این ملاقات مطرح شد مربوط به وضع نمایندگان سیاسی روسیه در تهران و نیز حضور تعداد کثیری از کارگزاران تجاری، اعضای بانک استقرایی روس و غیره در پایتخت و شهرهای مختلف ایران بود. این عده که همگی از طرف رژیم تزار منصوب شده اند در حال حاضر مقیم ایران هستند و جمعی از آنها (به عنوان کارمندان رسمی رژیم سابق روسیه) هنوز در محوطه سفارت روس در تهران بسر می برند. اینان نیز، بر مبنای همان وضع غریب و ناهنجار که هم اکنون درباره اش صحبت شد، حقوق خود را عملاً از دولت انگلستان دریافت می دارند^(۲) و شاهزاده واقعا متحیر

۱. واقعتاً مطلب با آنچه لرد کرزن در اینجا وانمود کرده البته فرق دارد چون این مساعده ها به دولت ایران (سیصد و پنجاه هزار تومان برای هزینه ماهیانه دوایر دولتی و یکصد هزار تومان بودجه ماهیانه لشکر قزاق ایران) قرار بود بعداً تا دینار آخر از عواید گمرکات یا درآمدهای شرکت نفت به انگلیسیها بازپرداخت شود.
۲. حقوق این عده را دولت و ثوق الدوله با استفاده از همان مساعده هایی که انگلستان علی الحساب به ایران می داد، پرداخت می کرد و بنابراین تحمیلی به خزانه داری انگلستان نبود چون بالاخره قرار بود بعدها از ایران وصول گردد.

مانده بود که این دیپلماتهای روسی بالاخره نماینده کدام دولت هستند و چه کسی به آنها استوارنامه داده است چون به قرار معلوم خود حضرت والا هم اطلاعات صحیح و قطعی در این باره ندارد. نصرت الدوله می‌گفت اگر از خود اینان (دیپلماتهای روسی مقیم تهران) پرسیده شود که نماینده و سخنگوی کدام دولت هستند، احتمالاً جواب خواهند داد که تعلیمات و اوامر خود را از مسیو سازانف که در حال حاضر مقیم پاریس است دریافت می‌کنند و شخص اخیر نوعی وزیر خارجه «خودگماشته» است که ادعا دارد از طرف دریاسالار کولچاک یا ژنرال دنیکین و شرکای آنها به این سمت منصوب شده است. این البته حدسی بود که وزیر خارجه ایران می‌زد و حالا حدس او واقعاً درست است یا نه، مطلبی است علیحده. ولی حضور اینهمه دیپلمات روسی در تهران، قطع نظر از وضع ناهنجاری که ایجاد کرده، هزینه‌ای است سنگین بر دوش دولت ایران. درنتیجه، حضرت والا و رئیسش و ثوق الدوله هر دو مایلند که تکلیف این گروه از کارمندان مزاحم روسی در اسرع اوقات تعیین شود و دولت ایران هرچه زودتر از شر حضور آنها در تهران خلاص گردد.

۴ - مسأله استقرار روابط سیاسی با جمهوری مستقل آذربایجان

حضرت والا سپس به نغمه‌هایی که اخیراً از طرف جمهوری آذربایجان (واقع در ماوراء ارس) بلند شده است و هدفش ایجاد روابط مستقیم با ایران است اشاره کرد و گفت به عقیده وی، دادن جواب مساعد به این نغمه‌ها و به رسمیت شناختن جمهوری جدید آذربایجان به صلاح ایران است زیرا این عمل جلو نهضتی را که هدفش متحد کردن آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران است، پیش از آنکه این نهضت به خطری جدی علیه استقلال ایران تبدیل گردد، خواهد گرفت. بنا به گفته وی، حزب ترکیه جوان نیز در راه تحقق بخشیدن به این هدف می‌کوشد و اندیشه پان‌تورانیسم را که برای خلیجها جذابیت خاصی دارد تبلیغ می‌کند. شاهزاده ظاهراً بر این عقیده است که ایالات شمال غربی ایران (که بیشترشان به زبان ترکی صحبت می‌کنند) ممکن است تحت تأثیر این گونه تبلیغات قرار گیرند و منشاء خطری جدی برای استقلال ایران گردند. دولت ایران سخت نگران است که جریان این خطر را تا دیر نشده متوقف سازد و با تمام قوایی که در اختیار دارد از نفوذ افکار پان‌تورانیسم به داخله ایران جلوگیری نماید. از آنجا که اطلاعات کافی درباره وضع کنونی آذربایجان روسیه و امکان موفقیت نقشه پان‌تورانیسم که حضرت والا به آن اشاره می‌کرد نداشتم، نسبت به این پیشنهاد نظری ابراز نکردم.

۵ - مسأله اعطای نشان زانوبند به احمدشاه

در آخرین بخش این مصاحبه، شاهزاده نصرت الدوله در حالی که آثار تشویش و تردید آشکار از وجناتش خوانده می‌شد مسأله اعطای نشان گارتو (زانوبند) را به مخدوم تاجدارش (به مناسبت دیدار قریب‌الوقوع معظم‌له از بریتانیا) پیش کشید و گفت چون

پدر بزرگ شاه فعلی (مظفرالدین شاه) و جد اعلایش (ناصرالدین شاه) هر دو این نشان والا را دریافت کرده‌اند، اگر عین این افتخار از ایشان دریغ شود در وضعی بسیار تحقیرآمیز قرار خواهد گرفت و این سرافکنندگی مخصوصاً از این حیث محسوستر خواهد بود که دولت بریتانیای کبیر در آغاز دوره‌ای جدید از روابط ایران و انگلیس که پس از عقد قرارداد بوجود آمده است، شاه جوان را بدین سان کوچک و سرافکننده می‌سازد. عقیده نصرت‌الدوله این بود که اگر بناست این نشان به احمدشاه داده نشود، آن وقت مسافرت قریب‌الوقوع معظم‌له به لندن، و تقبیل تشریفات این سفر حقیقتاً زاید است و به زحمتش نمی‌ارزد. از آن گذشته، اگر اقدامات رسمی خودش در این باره (اخذ نشان زانوبند برای احمدشاه) قرین موفقیت نگردد، منصب وزارت خارجه‌اش در خطر است.

جواب دادم: مسأله اعطاء یا عدم اعطاء این نشان نه در حیطه قدرت من است و نه در حوزه اختیارات سایر مقامات رسمی بریتانیا. دادن یا ندادن زانوبند جزء اختیارات ویژه پادشاه انگلستان است و من به هیچ وجه نمی‌توانم قول قطعی در این باره به کسی بدهم مگر اینکه قبلاً از دربار سلطنتی استمزاج و نظر آنها را کشف کنم. ولی اگر ایشان (شاهزاده نصرت‌الدوله) نظر شخصی مرا بخواهند باید بگویم که طرح این مسأله، به صورتی که ایشان عنوان کرده‌اند، ابداً عاقلانه نیست و حتی به صلاح خود شاه ایران هم نیست چون مقامات دربار سلطنتی انگلیس، پس از اینکه از تقاضای حضرت والا مسبوق شدند، ممکن است دلایلی در مخالفت با این درخواست پیش بکشند که غلبه بر آنها به این سادگی امکان‌پذیر نباشد. و آن سوابقی هم که ایشان ذکر کردند متأسفانه زیاد به اصل موضوع کمک نمی‌کند زیرا آن دو تاجدار ایرانی که به اخذ این نشان والا کامیاب شدند حکومت انگلستان را با اشکالات بزرگی روبرو ساختند که خود حضرت والا لابد جریانش را شنیده‌اند. از آن گذشته، اعلیحضرتین ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، هر دو در تاریخ دریافت این نشان مردانی مسنّ و پخته بودند و لااقل یکی از آنها (ناصرالدین شاه) تاجداری عظیم‌الشان بود که سالها بر کشورش حکومت کرده بود.

به حضرت والا گفتم تا آنجا که شخصاً اطلاع دارم در محافل متنفذ درباری و نیز در برخی از محافل سیاسی بریتانیا، این احساس خیلی قوی است که نشان زانوبند را که اعطایش با مراسم خاص مذهبی در کلیسا توأم است فقط باید به تاجداران مسیحی عطا کرد و اگر در گذشته از این رسم عدول شده، دلیلش این بوده است که در هر کدام از آن دو مورد بالا، با توجه به اوضاع و مقتضیات زمان، شرایط ویژه‌ای وجود داشته که عدول از رویه مرسوم را توجیه می‌کرده است. اما شاه فعلی ایران جوانی است بیست و یک ساله که تاج و تخت خود را به نیروی لیاقت فطری بدست نیاورده بلکه در نتیجه وضعی کاملاً

تصادفی به این منصب والا رسیده، به این معنی که ملت ایران پدرش محمدعلیشاه را از سلطنت خلع کرده و او را به جای پدر نشانده است. معظم‌له (سلطان احمدشاه) هنوز فرصتی برای اینکه استعداد و جوهر ذاتی خود را به منصفه ظهور برساند در اختیار نداشته است و این سفری که به اروپا می‌کند نخستین سفرش به خارج از مرزهای ایران است در حالی که مرکب قرارداد ایران و انگلیس هنوز خشک نشده است.

از این جهت، تقاضایی که حضرت والا از جانب شهریار متبوعش می‌کند به نظر خواهشی است سنگین و اگر شاه ایران جداً بر این عقیده است که چون تشریف‌فرمای لندن می‌شود دولت انگلستان موظف است این نشان را به عنوان حقّی مسلم تقدیم حضورشان بکند، در آن صورت بهتر است از حالا بدانند که اشتباه می‌کنند و آن افتخاری که در گذشته نصیب پدربزرگ و جد اعلای ایشان شده است در اوضاع و شرایطی کاملاً استثنائی صورت گرفته و هیچ شباهت به وضع کنونی ندارد.

در ادامه گفتار خود، به نصرت‌الدوله گفتم بهتر است طرح این تقاضا را به یکی از اسفار بعدی اعلیحضرت شاه ایران به اروپا موکول سازد و تقاضای دریافت نشان گارتر (زانوبند) بماند برای روزی که معظم‌له مجدداً از انگلستان دیدار کنند و تا آن تاریخ امیدوارم که قرارداد ایران و انگلیس ضرورت تاریخی خود را در عمل به ثبوت رسانده و با کسب موفقیتی که همه در انتظارش هستیم فلسفه انعقادش را توجیه کرده باشد. نیز همگی چشم به راهیم تا ببینیم اعلیحضرت پس از بازگشت به ایران چه رویه‌ای نسبت به قرارداد اتخاذ می‌کند؛ آیا وفاداری خود را نسبت به هدفهایی که در آن قرارداد ذکر شده عملاً نشان خواهد داد یا نه؟ آیا با کمکهای مؤثر خود وسایل کامیابی قرارداد را فراهم خواهد ساخت یا نه؟ اما خود حضرت والا تصدیق می‌کنند که هیچ کدام از این شرایط در حال حاضر ایفا نشده، و گرچه من فقط نظرات و عقاید شخصی خود را درباره موضوعی که ایشان مطرح فرموده‌اند بیان می‌کنم ولی همچنان که گفتم شخصاً بر این عقیده‌ام که مسأله دریافت نشان زانوبند به همین سادگی که حضرت والا فکر می‌کنند نیست و با اشکالات و موانع مهم روبرو خواهد شد و چه بهتر که ایشان پیشاپیش از این اشکالات و موانع آگاه باشند.^(۱)

کرزن»

۱. در تلگرافی که به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۱۹ (یک هفته پس از تاریخ این مصاحبه) از تهران به لندن رسید، سرپرسی کاکس به لرد کرزن گزارش داد:

«... به قراری که نخست‌وزیر ایران (جناب اشرف وثوق‌الدوله) از وزیر خارجه‌اش نصرت‌الدوله شنیده است، مقامات عالی‌رتبه انگلیس مشغول بررسی مسأله اعطای نشان زانوبند به اعلیحضرت سلطان احمدشاه قاجار هستند. خود نخست‌وزیر از اشکالاتی که زمامداران انگلستان با آن مواجهند، و از دلایلی که بر ضد اعطای این نشان اقامه شده، کاملاً خبر دارد و با اینهمه از من خواهش کرده این مطلب را به اطلاع عالیجناب

نصرت الدوله و مطالبات ایران از کمپانی نفت

هنگامیکه نصرت الدوله وزیر امور خارجه برای همراهی احمدشاه به اروپا رفته بود مأموریت داشت با کمپانی نفت ایران و انگلیس یک سلسله مذاکرات در مورد اختلافات فی مابین انجام دهد. اختلافات بین ایران و کمپانی نفت که از چندی پیش آغاز شده بود و دولت‌های زودگذر قبل از وثوق الدوله فرصت و مجالی برای حل آن نداشتند موارد بسیار زیادی بود.

اولین اختلاف بین دولت ایران و کمپانی انگلیسی نفت پرداخت غرامات ناشی از خرابکاری در لوله‌های نفت بود که به موجب یکی از مواد قرارداد داری دولت ایران موظف بود حفاظت تأسیسات نفتی و امنیت جانی و مالی کارکنان شرکت را عهده‌دار شود. در آن ایام دولت ایران قادر به حفظ امنیت در پایتخت خود نبود تا چه رسد به حفاظت تأسیسات نفتی مخصوصاً در اوایل جنگ بین‌الملل اول که قوای نظامی آلمان به جنوب ایران دسترسی پیدا کردند، قسمتی از تأسیسات نفتی را منهدم ساختند و طبعاً مرمت و بازسازی آنها توسط کمپانی انجام گرفت و کمپانی کلیه هزینه‌های بازسازی را به حساب ایران گذارد و مآلاً از پرداخت حق الامتیاز به دولت ایران خودداری کرد سهل است مبلغی نیز خود را طلبکار می‌دانست و مبلغی نیز بابت حفاظت تأسیسات نفتی از دولت ایران مطالبه می‌کرد، بدون اینکه صورتحسابی در آن مورد به دولت ایران تسلیم کند.

مسأله دوم پرداخت ۱۶ درصد از منافع خالص سالیانه شرکت‌هایی بود که صاحب امتیاز برای استفاده تأسیس می‌کرد. دولت ایران مدعی بود تمام شرکت‌های وابسته اعم از اینکه در ایران یا در خارج تأسیس شوند باید ۱۶ درصد از منافع خود را به دولت ایران پرداخت نمایند و از طرفی مشارکت دولت انگلستان در کمپانی نفت جنوب موجب شده بود که طرف ایران دولت انگلستان باشد نه کمپانی نفت. در این مورد دکتر ایرج ذوقی در کتاب ایران و قدرتهای بزرگ نوشته است:

«کمپانی نفت ایران و انگلیس در ادامه فعالیتهای خود اقدام به تأسیس یک سلسله شرکت‌های تابعه در خارج از ایران کرد و به سرمایه‌گذاریهایی در کمپانی‌ها و شرکت‌های

به برسانم که اعطای یا عدم اعطای این نشان، اثری عمیق و زایل نشدنی در روحیه و طرز رفتار آتی اعلیحضرت باقی خواهد گذاشت و لذا به نام مصالح مشترک دولتین امیدوار است که عالیجناب در صورت امکان نفوذ و حمایت شخصی خود را به کار برید تا نشان مزبور به سلطان احمدشاه داده شود.»

دیگر مبادرت ورزید که به موجب امتیاز داری متمدن بود تا ۱۶ درصد از منافع خالص سالیانه آنها را نیز به دولت ایران پرداخت نماید. اما کمپانی نفت جنوب گاه بطور مخفیانه در اینگونه عملیات شرکت می‌جست و علاوه بر آن مدعی بود که مواد امتیازنامه داری شامل شرکتهای تابعه در خارج از ایران نخواهد شد. بعضی گزارشها و اسناد و تحقیقات تعداد این شرکتهای تابعه را تا بیست و پنج شرکت برآورد کرده‌اند. یکی از این شرکتهای شرکت حمل و نقل نفت بود که به نام کمپانی تانکر انگلیس معروف است و از جمله شرکتهای تابعه دیگر می‌توان از کمپانی نفت انگلیس British Petroleum Company سندیکای نفت بورنثو و شرکت نفت استاتلند نام برده^(۱)

نصرت‌الدوله برای رسیدگی به اختلافات موجود مالی بین دولت ایران و کمپانی نفت نیاز به چند کارشناس و حسابدار خبره داشت. پس از مطالعاتی که در این زمینه انجام داد و با مشورت با میرزا مهدی خان علاء‌السلطنه (مهدی علاء) وزیرمختار ایران در انگلستان تصمیم گرفت از وجود کارشناسان انگلیسی که به موجب قرارداد تصویب شده ۱۹۱۹ در مجلس، استخدام شده بودند استفاده نماید. از این رو مأموریت رسیدگی به حساب کمپانی نفت را به آرمیتاژ اسمیت که به عنوان سرپرست مستشاران مالی انگلیس در ایران استخدام شده بود واگذار کرد و حسابدار خیره‌ای به نام مک لین تاک با وی همکاری می‌نمود. مک لین تاک خیلی زود توانست نسخه مطالعات و بررسی خود را طی گزارش مفصلی تسلیم نصرت‌الدوله نماید و وزیر امور خارجه ایران براساس گزارش، وارد مذاکره با اولیای کمپانی گردید و سرانجام پس از چندین جلسه بحث و مذاکره بین طرفین توافقهایی ایجاد شد و کمپانی نفت حاضر شد مبلغ پانصد هزار لیره بابت دعاوی ایران درباره اختلاف محاسبات حق‌الامتیاز تا تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۱۹ بپردازد، در عوض دولت ایران ادعای خود را از دریافت حق‌الامتیاز از شرکت حمل و نقل نفت که از شرکتهای تابعه و جدیدالتأسیس بود پس بگیرد و کمپانی نیز از دریافت غرامت‌های قطع لوله‌های نفت صرفنظر می‌کرد. با وجودیکه این توافق مورد قبول نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ایران قرار گرفت، کمپانی از پرداخت آن خودداری و آنرا موکول به آینده نمود.

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله و روی کار آمدن مشیرالدوله آرمیتاژ اسمیت

۱. فکتو ابرج ذوقی. ایران و قدرتهای بزرگ، تهران ۱۳۶۸، چاپ اول.

مجدداً مأمور رسیدگی به محاسبات ایران و کمپانی شد و پس از چهار ماه رسیدگی قراردادى بین کمپانى و اسمیت به امضا رسید و کمپانى مبلغ یک میلیون لیره به دولت ایران پرداخت.

نصرت الدوله و کنفرانس صلح ورسای

نصرت الدوله جمعاً نزدیک به بیست ماه در اروپا بسر برد که قریب هفت ماه آن با سمت وزارت امور خارجه ایران و بقیه این مدت چون متوجه شده بود که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ با شکست مواجه شده است مشغول اقداماتی گردید که از طریق دیگر بتواند به آرزوهای خود برسد. در مدتی که با سمت وزیر امور خارجه در اروپا اقامت داشت ملاقاتهای مکرری با لرد کرزن انجام داد و خواسته‌های ایران را برای طرح در کنفرانس صلح پاریس مهیا نمود.

نصرت الدوله دعاوی ارضی و خسارات ناشی از جنگ را در کنفرانس صلح توسط لرد کرزن عنوان نمود. این ادعا بر مبنای قولی بود که انگلیسها در جریان انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به ایران وعده داده بودند که برای بازگشت قسمتی از بین‌النهرین (بصره و عتبات) و قسمتی از شمال خراسان (ترکستان) و قسمتی از شمال آذربایجان (قفقاز) به ایران کوشش خود را به کار برند ولی آنها کاری نکردند و این دعاوی پر دامنه که ابتدا توسط مشاور الممالک مطرح گردیده بود و بعد نصرت الدوله بطور مشروح و مفصل آنرا عنوان نمود نه تنها مورد توجه واقع نشد بلکه موجبات شگفتی سران کنفرانس گردید.^(۱)

متن کامل یادداشت رسمی راجع به دعاوی ارضی ایران

«دعاوی ارضی ایران و اصلاحات مرزی درخواست شده مبنی بر دلایل زیر است:

۱- کلیه این اراضی در گذشته متعلق به ایران بوده و بعداً به وسیله دیگران اشغال

شده است.

۲- ملاحظات نظامی و جغرافیائی، الحاق مجدد این زمینها را به خاک ایران

ایجاب می‌کند.

۳- وضع ایلات و عشایری که در صفحات مرزی سکونت دارند در نظر گرفته شده

۱. ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، جلد اول انتشارات جاویدان، صفحه ۴۴۹.

است.

۴ - خود مردمان این مناطق بر اثر علایق نژادی و تاریخی و نیز به علت اشتراک مذهب و زبان و اخلاق و روحیات، قلباً آرزو دارند دوباره به خاک ایران پیوندند. اغلب مناطقی که در مجاورت مرزهای کنونی ایران قرار دارند، در گذشته‌ای دور یا نزدیک بخشی از سرزمین ایران را تشکیل می‌داده‌اند و جدا شدن آنها از خاک کشور اصلی تنها به علت سوءاستفاده از قدرت امکان‌پذیر شده است. جنگ، تجاوزات مرزی و وقایعی از این قبیل، به دول همسایه فرصت داده است تا این مناطق را از ایران جدا کنند. مع‌الوصف، با مسلم بودن این نکته که دولت شاهنشاهی ایران ابداً قصد توسعه ارضی ندارد و تنها هدفش اصلاح خطوط مرزی و جبران تجاوزات گذشته است، نیز با توجه به این حقیقت که اولیای ایران ابداً در این خیال نیستند خواسته‌ها یا ادعاهائی پیش بکشند که منجر به تولید اشکال برای دولتهای دیگر یا خودشان گردد، تصمیم بر این شده است که دعاوی ارضی ایران به ساده‌ترین و محدودترین شکل آن تقلیل یابد و از این جهت است که حکومت شاهنشاهی ایران تحلیل خلاصه‌ای از نظرات خود را به شرح زیر مقتضی می‌داند:

۱ - در غرب کشور دولت ایران آن قسمت از باریکه مرزی را که اغلب چراگاه گوسفندان و احشام ایلات چادرنشین ایرانی است برای خود مطالبه می‌کند. این چادرنشینان در فصول مختلف سال گاهی این طرف و گاهی آن طرف مرز بسر می‌برند. ملحق شدن این نوار ارضی به خاک ایران، مرزهای غربی کشور را تا حدودی به وضع طبیعی آنها، به همان نحو که در زمانهای سابق بوده، می‌رساند. از آن طرف، تذکر این نکته نیز لازم است که نوار مرزی مزبور از آبهای جبال ایران مشروب می‌شود و ماهیت زمین و آداب و روحیات ساکنان آن نشان می‌دهد که این منطقه همواره جزئی لاینفک از خاک ایران بوده است. الحاق این باریکه ارضی به ایران، ضمناً متضمن فایده دیگری هم هست و آن خاتمه دادن به مناقشاتی است که ممکن است اشکالاتی در روابط ایران و همسایگانش ایجاد کند. نیز به مشاجراتی که معمولاً در نتیجه تجاوزات مرزی ایلات چادرنشین پیش می‌آید و به عواقب ناشی از این‌گونه تجاوزات، برای همیشه پایان داده خواهد شد.

۲ - در منطقه شمال کشور، دولت ایران به مطالبه بخش کوچکی از ایروان و ناحیه نخجوان و زمینهای مجاور آن تا محل به هم پیوستن رودخانه‌های کر و ارس، به نحوی که سرتاسر منطقه مغان در داخل مرزهای ایران قرار گیرد، قانع است. اهالی این منطقه تقریباً همگی مسلمان هستند و اشتیاق خود را برای پیوستن مجدد به ایران، بارها ابراز کرده‌اند.

علاوه بر این، تا موقعی که این منطقه حساس مرزی به خاک ایران ملحق نشده،

مرزهای آذربایجان ایران هیچ‌گونه امنیتی نخواهد داشت و چه بسا که در نتیجه بروز حوادث احتمالی، که اغلب از کانونهای واقع در ماوراء ارس سرچشمه می‌گیرد، به خطرات گوناگون دچار گردند.

۳- از سمت ترکستان مرزهای ایران به همین وضع کنونی یعنی از مصب رودخانه اترک آغاز خواهد شد و در امتداد همین رود ادامه خواهد یافت. به این ترتیب، قسمتهایی از خاک ترکمنستان که در گذشته به تدریج از خاک ایران جدا و به قلمرو ارضی روسیه تزاری ملحق شده است، دوباره به ایالات استرآباد (گرگان) و خراسان منضم خواهد شد. این خط مرزی پس از پیمودن مسیری که در امتداد بخشی از رودخانه اترک قرار دارد تقریباً به طور مستقیم به سمت مرو پیش خواهد رفت و چنان از حومه این شهر رد خواهد شد که خود شهر در درون سرزمین ایران قرار گیرد. سپس در امتداد مسیری که موازی رودخانه مرغاب است تا مرز شمالی افغانستان ادامه خواهد یافت. ملحق شدن این ناحیه به خاک ایران، مشکلاتی را که ایالت خراسان به علت نداشتن آب کافی همیشه با آن روبرو بوده یکباره حل خواهد کرد و در همان حال این ایالت بزرگ ایران را از تاخت و تاز دائمی ترکمانان مصون خواهد داشت. اهالی این منطقه که قرنهای متمادی جزء سکنه ایران بوده‌اند آرزوی باطنی خود را که پیوستن مجدد به خاک مادر وطن باشد هرگز مخفی نکرده‌اند.

۴- در بخش شرقی خراسان تغییرات عمده در مرزهای خاوری ایران صورت نگرفته است جز اینکه خطوط سرحدی میان ایران و افغانستان تاکنون با دقت کامل تعیین نشده و میله‌ها و سایر علائم مرزی هنوز نصب نگردیده است. اما همین غفلت جزئی به افغانها اجازه داده است نسبت به خاک ایران مرتکب تجاوزات کوچک مرزی گردند. از این‌رو، دولت ایران مصلحت طرفین را در این تشخیص می‌دهد که کمیسیون برای تعیین خطوط مرزی میان ایران و افغانستان تشکیل گردد. اعضای این کمیسیون بالطبع باید از مناطق سرحدی میان دو کشور دیدن کنند و پس از نصب میله‌ها و سنگ‌چینه‌های لازم، با حضور خود افغانها، خطوط دقیق مرزی میان دو کشور را تعیین کنند و به تجاوزات نامشروعی که در گذشته نسبت به خاک ایران صورت گرفته است پایان بخشند.

۵- نسبت به ایالت سیستان، خط مرزی کنونی که در سال ۱۹۰۴ کشیده شده، مبنی بر هیچ‌گونه دلیل یا اساسی منطقی نیست. به حقیقت زمینهای واقع در آن سوی رودخانه هیرمند، تا پیش از این تاریخ (۱۹۰۴) تحت تملک رسمی ایران بوده است ولی از آن تاریخ به بعد، از ایران مجزا و به افغانستان واگذار شده است. از این جهت، اقتضای حق و عدالت همین است که رودخانه هیرمند تا بند کمال‌خان مرز رسمی ایران و افغانستان شناخته شود و از بند کمال‌خان به آن طرف، مرز دو کشور به خط مستقیم تا

کوه ملک سیاه ادامه یابد.

با توجه به نکات بالا و با در نظر گرفتن این موضوع که نسبت به تقسیم آبهای هیرمند هنوز هیچ گونه توافق قطعی میان ایران و افغانستان صورت نگرفته، همین کمبود آب در فصل تابستان قسمت اعظم ایالت سیستان را به دشتها و زمینهای لم یزرع تبدیل می کند در حالی که لازمه حق و انصاف همین است که آبهای رودخانه هیرمند بالسویه میان ایران و افغانستان تقسیم شود به این معنی که نیمی از این آبها خاک سیستان و نیمی دیگر اراضی افغانستان را مشروب کند.

حکومت ایران برای رساندن مرزهای ایالت سیستان به حدود طبیعی آن، و استرداد زمینهایی که در جریان آخرین مرزگذاری میان دو کشور (ایران و افغانستان) از دست رفته است و بطور کلی برای پایان بخشیدن به مشکلاتی که همیشه در مورد تقسیم آبهای هیرمند میان دو کشور پیش آمده است، این راه حل را ضرور و اجتناب ناپذیر می داند که مرز ایران و افغانستان در این ایالت در فاصله بند سیستان و بند کمال خان همان رودخانه هیرمند باشد و از بند کمال خان به بعد، در امتداد خطی مستقیم، به کوه ملک سیاه ختم گردد. تذکر این نکته لازم است که حتی در این صورت هم باز قسمتی وسیع از خاک ایران که قبل از آخرین مرزگذاری میان دو کشور جزء ایالت سیستان و بنابراین در تملک ایران بوده است، کماکان در دست افغانها باقی خواهد ماند.

با توجه به نکات و مطالب مذکور در فوق، خطوط مرزی جدید ایران باید به نحو زیر ترسیم گردد:

۱ - مرز جدید ایران در غرب

خط مرزی جدید در امتداد قلل کهنه ریگ تا دره رودخانه نفت کشیده شود و پس از قطع رودخانه مزبور در طول ارتفاعاتی که نزدیکترین فاصله را با کوهستانهای باغچه (واقع در دشت دار خرما) دارد ادامه یابد و سپس در امتداد خط الرأس همین جبال از غرب کوههای باغچه بگذرد و پس از عبور از ضلع غربی تنگ شفیع خان به رودخانه الوند برسد. خط مرزی مزبور سپس در ناحیه شرقی حاتم میل (گردنه حاتم) و در امتداد خطی مستقیم از سمت راست رودخانه الوند تا نقطه مله مرد آزما (گردنه مرد آزما) و قلل کوههای قطور و آق داغ و تپه های قشقاسیرانی و تنگ قوناقون ادامه خواهد یافت. آنگاه مسیر خود را عوض کرده و به سوی رودخانه سیروان فرود خواهد آمد. از آنجا مسیر همین رودخانه را تعقیب خواهد کرد تا اینکه به اواسط آن (که نقطه ای است میان قصبه میدان و قالای تیبزان) برسد. در اینجا رودخانه سیروان را قطع کرده و به مرز کردستان خواهد رسید. سپس از غرب قصبات شمیران، طویله، بیاره، حلبچه خواهد گذشت و همه این مناطق (واقع در درون مرزهای جدید) به ایران واگذار خواهد شد.

به این ترتیب، خط مرزی جدید از قالای تیبزان متوجه کوه سگرمه داغ خواهد شد

و پس از گذشتن از قله آن، خط تقسیم آبهای این کوه را دنبال خواهد کرد به نحوی که شهرهای سلیمانیه، گوی سنجق، نوچاه، برادوست، و بالاخره قصبه اباقه، مجدداً به خاک ایران ملحق گردد. سپس در امتداد مسیری که از خط الرأس کوه مزبور (سگرمه‌داغ) می‌گذرد، به کوه شوان خواهد رسید و پس از گذشتن از آن به نحوی که گوی سنجق در سمت شرق و اربیل در سمت غربش قرار گیرد به کوه سفنداغ خواهد رسید و از آنجا به بعد مسیر رودخانه داراب را تا محلی که این رودخانه به زاب علیا می‌پیوندد تعقیب خواهد کرد. خط مرزی جدید چند فرسخ دورتر، در راستای شمال، به خط الرأس کوه برات‌داغ می‌رسد و پس از طی درازای آن در امتداد کوههای سورداغ (کوه سرخ) و پریس‌داغ، به سمت مسیری که در شمال غرب این کوههاست منحرف می‌شود و پس از عبور از کوه کوکی به قله کوکو بلند می‌رسد. از اینجا به بعد در راستایی که از کوه چوخ‌داغ می‌گذرد و سلخانه را درون خاکهای ایران قرار می‌دهد، به قله کوه قالای‌دیزه (قلعه سیاه) خواهد رسید و پس از عبور از دشتهای محمودیه و سارا (سرا) که هر دو جزء خاک ایران می‌شوند در جوار منطقه اوانجیق به علامت مرزی شماره ۱۲۳ (واقع در راستای مرز کنونی) وصل خواهد شد. از این نقطه به بعد، تا کوه آزارات، هیچ‌گونه تغییری در خط مرزی داده نخواهد شد.

۲ - خط مرزی جدید میان ایران و قفقاز

این خط از آزارات بزرگ شروع شده و از خط الرأس کوهستانهای مرزی چنان رد خواهد شد که ناحیه شارور در آن سوی مرز ایران قرار گیرد. سپس در امتداد قله کوههای دارالاکوز (آلاگوزتنگ) و قراباغ^(۱) پیش خواهد رفت به نحوی که سرتاسر حوضه رود ارس منضم به خاک ایران گردد.

خط مرزی جدید سپس از دهکده آفتالو که آغاز دشت مقابل است به خط مستقیم متوجه دهکده قراقویون (میش سیاه) خواهد شد که در ملتقای رودخانه‌های کر و ارس قرار دارد و امتداد این رودخانه را تا مصب آن در دریای خزر دنبال خواهد کرد.

۳ - مرز جدید میان ایران و ترکستان

خط مرزی جدید چیزی جز همان بستر واقعی رودخانه اترک نیست که از سرچشمه این رود آغاز می‌شود و در امتداد مرز کنونی تا کوه دوشاخ پیش می‌رود. سپس دهکده فیروزه را دور زده به خط مستقیم به ناحیه بایرام علی می‌رسد به نحوی که شهر مرو در داخل خاک ایران قرار می‌گیرد و از آنجا در امتداد رودخانه مرغاب به مرز افغانستان می‌رسد.

قطع نظر از لزوم اصلاحات مرزی در این قسمت از سرحدات خراسان و ترکستان،

۱. نام کوه در متن سند به همین صورت آمده ولی قاعدتاً باید قرداغ (کوه سیاه) باشد.

حکومت ایران جلب توجه مقامات بریتانیا را به این موضوع لازم می‌داند که روسها در گذشته مقاله‌نامه‌هایی برای تقسیم آبهای مرزی به ایران تحمیل کرده‌اند که منشاء اشکالات عمده برای اهالی مرزنشین این منطقه شده است. از این جهت دولت ایران امیدوار است مقاله‌نامه‌های مزبور مورد تجدیدنظر قرار گیرد و ترتیبی داده شود که مسائل ناشی از آنها به نحوی عادلانه حل گردد.

پیوست یادداشت

۱ - آذربایجان قفقاز در محدوده‌ای که هیأت نمایندگی آن کشور در عرض حال رسمی خود به کنفرانس صلح پاریس (و در نقشه‌های ضمیمه این یادداشت) نشان داده، برای همیشه از قلمرو ارضی روسیه جدا می‌شود.

۲ - جمهوری آذربایجان که از ۲۸ مه ۱۹۱۸ بوجود آمده است به عنوان دولتی آزاد، مستقل و دموکرات که پایتختش بادکوبه است به رسمیت شناخته خواهد شد. جمهوری جدید، رئیس جمهوری که منتخب مردم است و پارلمانی که طبق قانون اساسی کشور (مصوب مجلس مؤسسان) بوجود آمده است، خواهد داشت. اعضای پارلمان آذربایجان را خود مردم آذربایجان در انتخابات عمومی تعیین خواهند کرد و حکومت کنونی آن کشور در صدد است به محض خاتمه انتخابات مجلس را افتتاح کند.

۳ - جمهوری دموکراتیک آذربایجان با همسایه بلافاصل خود کشور شاهنشاهی

ایران پیوندهای نزدیک سیاسی و اقتصادی برقرار خواهد کرد و این پیوندها در چهارچوب کنفدراسیونی خواهد بود که شکل و شالوده آن، و نیز وسایل تحقق یافتنش، پس از بحث و تبادل نظر میان حکومت‌های ایران و آذربایجان تعیین خواهد شد. توافقنامه حاصل میان طرفین (در این زمینه) باید به تصویب پارلمان هر دو کشور برسد. ولی جمهوری دموکراتیک آذربایجان از هم‌اکنون اعلام می‌دارد که روابط خارجی دولتی یکی خواهد شد و وزارت خارجه واحدی سیاست خارجی هر دو کشور را اداره خواهد کرد.

۴ - جمهوری آذربایجان برای تحقق بخشیدن به اهدافی که در بندهای ۱ و ۲ این بیانیه تشریح شده است - اعلام رسمیت کشور جدید، حفظ استقلال این کشور و تضمین تمامیت ارضی‌اش در مقابل هر نوع تجاوزی که ممکن است صورت گیرد - و نیز برای توسعه نیروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی کشور نوبنیان، کمک و همکاری بریتانیای کبیر را، به همان نحو که در دسترس ایران قرار گرفته، صمیمانه خواستار است.

توضیح متمم - نکات چهارگانه فوق ارتباط نزدیک به هم دارند و لازم است که از طرف هیأت نمایندگی آذربایجان به اطلاع مقامات صلاحیتدار برسد.

در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ وزیر خارجه ایران طی نامه مفصل دیگری به کرزن به شرح جزئیات بیشتری درباره دعاوی ارضی ایران پرداخته و ضمن آنکه خواسته‌های ایران را «معتدل و عادلانه» خواند، اظهار امیدواری کرده بود تا دعاوی ایران از «حمایت بسیار پرارزش نماینده انگلستان در کنفرانس صلح» برخوردار گردد. در این نامه مجدداً به ذکر دلایلی که حقوق و دعاوی ایران بر آن اقامه شده و دیگر مسائل به شرح زیر پرداخته شده بود.

۱ - تملک قبلی

اغلب این سرزمینها تا همین اواخر جزء قلمرو ارضی ایران بوده است و فقط در نتیجه جنگهای خونین، یا تهدیداتی که بدبختانه مؤثر واقع شده، از چنگ کشور ما بدر رفته است.

۲ - یگانگی نژاد و مذهب و زبان و آداب و سنن

اکثریتی بزرگ از مردمان این مناطق به زبان فارسی صحبت می‌کنند و مذهبشان دین اسلام است.

۳ - ملاحظات جغرافیائی و سوق‌الجیشی

هر بار که ایران توانسته است به ایجاد وحدت ارضی نایل گردد و مرزهای خود را به حدود طبیعی آنها برساند، این سرزمینها در داخل خاک ایران بوده و بخشی از قلمرو ارضی کشور ما را تشکیل می‌داده است.

۴ - لزوم توجه به وضع عشایر مرزی و کوچی‌نهای دائمی آنها

به حقیقت بیشتر در همین نواحی مرزی است که عشایر به تولید فتنه و آشوب و تاخت و تاز و یغماگری اشتغال دارند. کار دائم آنها همین است که از نقطه‌ای به نقطه دیگر بکوچند و از اجرای مقررات و تمهداتی که اقامت دایم در محلی ثابت برایشان ایجاد می‌کند شانه خالی کنند. اما اگر این مناطق یکباره به ایران واگذار شود، این وضع نامطلوب پایان خواهد یافت و نه‌بها و غارتهای مداوم که زندگی آرام شهرنشینان این مناطق را عملاً مختل ساخته است از بین خواهد رفت.

۵ - عجز و ناتوانی قبایل مورد بحث از تشکیل دولتهای مستقل

وقتی که هیچ دولت بزرگ حاضر نیست سرپرستی این مناطق را قبول کند یا اینکه نیروهای نظامی مکفی برای حفظ آرامش در آنها مستقر سازد، سکنه شهرهای این مناطق قهراً به کشوری روی می‌آورند که با وی پیوندهای بسیار محکم قومی و مخصوصاً علایق محکم تاریخی دارند.

۶ - اشتیاق و علاقه خود مردمان این نواحی برای پیوستن به ایران

این اشتیاق برای بازگشت به دامن مادر وطن، در مواردی متعدد ابراز شده است. منجمله خواسته‌های مکرر سکنه نخجوان (در قفقاز) و مردمان سرخس (در ترکستان)، نیز

عرضحال صریح بعضی از رؤسای مذهبی و معاریف کردستان. پس از ذکر ملاحظات و دلایل کلی در تائید حقانیت دعاوی دولت متبوع که خواستار الحاق مجدد این سرزمینهای ربوده شده به خاک ایران هستند، اکنون اجازه می‌خواهم خصوصیات هر یک از نواحی مورد بحث را به طور خلاصه بیان کنم. اول از کردها شروع می‌کنم:

(الف. کردها به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده‌اند که همگی نسبت به هم حسادت و همچشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده‌اند و بعید است که در آتیه بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا اینکه در داخل یک واحد سیاسی شکل یابند.

بازگشت این مناطق کردنشین به ایران، یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تأثیر و قوتی محسوس اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تلطیف روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس، و صحنه، تخت قاپو شده‌اند به نحوی آشکار نشان داده، خود می‌تواند راه‌حلی برای این مسأله دشوار باشد. مخصوصاً از این لحاظ که بسیاری از اقوام و عشایر کرد هم‌اکنون در سراسر ایران زمین پراکنده‌اند. کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت. به عکس، یگانگی نژاد و مذهب و زبان، و علایقی که از این سه رهگذر با ایرانیان دارند، آنها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد.

(ب. وضع ایالات و ولایات قفقاز واقع در آن طرف رود ارس. کلیه این ایالات و شهرها، پس از جنگهای طولانی و مقاومتهای دردناک (که خود انگلستان حامی و پشتیبان آنها بوده) سرانجام از چنگ ایران بدر آمده و به دست روسیه تزاری افتاده است. تاریخ نشان می‌دهد که این سرزمینها مهد ظهور دین زرتشت بوده و همیشه جزء لاینفک ایران بشمار می‌رفته است. ساکنان این نواحی هنوز هم پس از یک قرن جدائی از ایران، صفات و خصایل ایرانی و ویژگیهای تبار دیرین خود را حفظ کرده‌اند و به استثنای اقلیتی ناچیز همگی مسلمان هستند. احساسات و عواطف ایرانی خود را هرگز از دست نداده‌اند و همگی با شور و ایمان آتشین به مذهب شیعه که دین رسمی ایرانیان است عقیده دارند. در این زمینه ارقامی را که منابع روسی منتشر کرده‌اند و محتوای آنها چندان به نفع ما هم نیست، برای اثبات حرف خود گواه می‌آورم. از کل جمعیت قفقاز که تعدادشان در این آمار ۳/۲۷۱/۰۰۰ تن ذکر شده است، ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر آنها از تیره «تات»‌ها هستند که به نژاد پاک ایرانی تعلق دارند. ۱/۱۴۰/۰۰۰ تن از اقوام و قبایل تاتار هستند که مانند تاتها مسلمان و غالباً شیعی مذهبند. بقیه از تیره‌ها و نژادهای ناهمگون ارمنه، گرجیها، و چرکسها - ترکیب شده است.

از اینها گذشته، اهالی این مناطق، مخصوصاً سکنه نخجوان، قبلاً هم تمایل خود را برای بازگشت به ایران اعلام کرده‌اند. لذا طبق همان اصولی که در کنفرانس صلح

پاریس اعلام و در عقد کلیه معاهدات صلح تاکنون رعایت شده است، حق و عدالت هر دو چنین حکم می‌کند که کلیه این ایالات و ولایات واقع در قفقاز، که سابقاً مال ایران بوده، دوباره به ایران مسترد گردد و بر مبنای همان اصولی مسترد گردد که آلزاس و لرن را به فرانسه و ایالات یوگسلاوی را به صربستان بازگردانده است.

(ج. ایالات و ولایات ماوراء قفقاز از دیرباز متعلق به ایران بوده و از کانونهای مهم ملیت ایرانی بشمار می‌رفته است. عده زیادی از شعراء سخن‌سرایان، ارباب قلم، دانشمندان و فیلسوفان ایرانی از این ایالات برخاسته‌اند. زبان پارسی زبان رایج این نواحی بوده است (و هست) و جمع کثیری از اهالی آن، به حسب نژاد و تبار، ایرانی هستند (کردها، تاجیکها، ایرانیان مهاجر، و غیره). مابقی از ترکمانان هستند یعنی به همان منشاء و تبار قبیله‌ای تعلق دارند که عشایر و ترکمنهای منطقه استرآباد (گرگان). این اقوام و عشایر ترکمنی صمیمانه‌ترین و پایدارترین روابط قومی را با خویشان و همکیشان خود در آن طرف مرزهای ایران همیشه داشته‌اند.

جناب لرد، از اینکه وقت گرانبهای شما را می‌گیرم معذرت می‌خواهم اما حقایقی که کوشیده‌ام نکات مهمش را در اینجا به طور اختصار بیان کنم برای روشن کردن خواسته‌های بسیار معتدل و معقول ایران که عنقریب از طرف هیأت نمایندگی کشورم به کنفرانس صلح پاریس عرضه خواهد شد لازم بود. به همین دلیل خود را موظف می‌دانم مقدمه این مطالب را یک بار دیگر به طور خلاصه به استحضارتان برسانم به این امید که از نقطه‌نظرهای شما راجع به همه این مسائل مسبوق و از مساعدتهای دوستانه دولت بریتانیا در شورای عالی کنفرانس صلح، همچنانکه قبلاً نیز به ما وعده داده‌اید، برخوردار گردم.

دولت شاهنشاهی ایران با کنار گذاشتن کلیه ملاحظات تاریخی و نژادی، که در سطور قبل به عرضتان رسید و با متمرکز کردن مساعی اش در زمینه نوسازی کشور و انجام اصلاحات داخلی، ابدأ سودای جهانگشائی در سر ندارد و هیچ در این فکر نیست که مرزهای کنونی کشور را بیش از حد معقول و منصفانه گسترش دهد. حکومت متبوع من طالب هیچ‌گونه غنائم ارضی نیست و فقط می‌کوشد به آن چند فقره اصلاحات ضرور مرزی که در یادداشت اخیر من و نقشه پیوست آن بیان شده است دست یابد. دولت ایران به اتکاء اطمینانها و تشویقهای بریتانیای کبیر (مندرج در قراردادی که اخیراً میان دولتین امضا شده) می‌توانست بر ادعاهای موجه خود بیفزاید ولی خوشبختانه چنین خیالی ندارد و فقط به طرح دعاوی زیر اکتفا می‌کند:

(الف. در مغرب کشور باریکه زمینی را مطالبه می‌کند که قسمت اعظم آن در آخرین باری که مرز ایران و عثمانی طبق عهدنامه ۱۸۴۷ ارزنة الروم تعیین شد، به زور از ایران گرفته شده است. ترکها در آن تاریخ ایران را تهدید کردند که اگر این نواحی به آنها

واگذار نشود، بندر محمره (خرمشهر) را از ایران جدا و به قلمرو عثمانی ملحق خواهند کرد. در رابطه با مرز نوین ایران و ترکیه، این نکته شایان تذکر است که خط مرزی جدید در امتداد یک رشته حدود طبیعی که بوسیله سلسله جبال این نواحی مشخص گردیده، پیش خواهد رفت و این خود زنجیره دفاعی مؤثری خواهد بود برای حفاظت ایران در مقابل حملات و تاخت و تازهای عشایری از آن سوی مرز.

ب. در شمال کشور، ما فقط طالب بخش کوچکی از ایالت ایروان، کل ایالت نخجوان، و نواحی مجاورش هستیم. این نواحی روی نقشه‌ای که حضورتان تقدیم کرده‌ام با خطی مستقیم که به ملتقای رودخانه‌های کر و ارس می‌پیوندد مشخص گردیده است. مرز ایران در این ناحیه، امتداد رودخانه کر تا مصب آن خواهد بود. خواسته‌های ایران در این مورد کاملاً موجه و منطقی است زیرا:

۱ - خود ساکنان این نواحی بارها تقاضا کرده‌اند به دامن ایران برگردند و تحت حمایت و سرپرستی میهن قدیمی خود باشند. اگر ایران در طول مدت جنگ و پس از امضای پیمان متارکه جنگ، از فرستادن قوای نظامی به این نواحی و تصرف آنها خودداری کرده است، تنها به احترام اندرزها و راهنماییهای دولت بریتانیا بوده است که ایران را از این کار منع کرده و قول داده است برای کلیه دعاوی ارضی ایران راه‌حلهای صحیح و عادلانه در کنفرانس صلح پیدا کند.

۲ - آسیبهایی که به هنگام تعیین مرزهای جدید ایران و روسیه (در سال ۱۸۲۸) به کشور ما وارد شده است باید جبران شود و این امری است مطلقاً ضروری. روسها در آن تاریخ به جای اینکه مرزهای طبیعی ایران را به ایرانیان واگذار کنند - که عبارت بود از رودخانه‌های کر و ارس - بخش عظیمی از ایالات مغان و طالش را خودسرانه از خاک ایران بریدند و غضب کردند و بی هیچ‌گونه دلیل موجه و مشروع، مردمانی را که به زندگانی متحد و رفت و آمدهای دائمی خو گرفته بودند، از جوار هم پراکنده کردند و با همین عمل در دسرهای بیشمار برای خود و ایرانیان آفریدند. منشاء تمام این مشکلات و در دسرها، وجود قبایل مرزنشین در این نواحی است که همواره مایلند از اردوهای تابستانی (بیلاق) به اترقهای زمستانی (قشلاق) تغییر محل دهند، و همین کوچیدنها و جا عوض کردنها دائمی است که منشاء اغتشاشها و غارتگریهای موسمی می‌شود.

ج. دولت ایران در نواحی ماوراء خزر چیزی جز امنیت مرزهای خود نمی‌خواهد و می‌کوشد تا ایالت خراسان را از تاخت و تاز دائمی ترکمنها مصون بدارد و به مشکلات کشاورزان ایرانی که ساکن این نواحی هستند پایان بخشد. این مشکلات ناشی از تقسیم غیرعادلانه آبهاست که روسها به ایران تحمیل کرده‌اند و اصلاح خط مرزی قدیم، آن را جبران خواهد کرد. مرزهای جدید ایران و ترکستان مسیر رودخانه اترک را دنبال کرده و تقریباً به خط مستقیم به مرو خواهد رسید و از آنجا امتداد رودخانه مرهاب

را تا مرز شمالی افغانستان خواهد پیمود.

در خاتمه باید اضافه کنم که تذکرات و خواسته‌های کنونی ما درباره مرز شرقی سیستان، صرفاً بر مبنای این فکر تنظیم شده که تصریح مجدد آنها مورد علاقه بریتانیای کبیر، یعنی کشوری است که در گذشته بارها برای حل اختلافات مرزی میان ایران و افغانستان داوری کرده است. کشور ما باز هم مایل است که بریتانیای کبیر پای میانجیگری به میان بگذارد و برای حل این مسأله، به نحوی که مصالح ایران بر مبنای عادلانه‌تر تنظیم شود، مداخله نماید. مع الوصف، در صورتی که عالیجناب لازم بدانید، می‌توانیم این موضوع خاص را در جزوه عرضحال جدید که عنقریب از طرف هیأت نمایندگی ایران تسلیم کنفرانس صلح خواهد شد بگنجانیم.

به امید اینکه در عرض هفته‌های آینده بتوانیم از مساعدتهای بریتانیای کبیر و از کمکهای گرانهای خود عالیجناب برای قبولاندن دعاوی حقه ایران به کنفرانس صلح برخوردار گردیم موقع را برای اظهار این نکته مغتنم می‌شمارم که برای دادن هر نوع اطلاعات و توضیحات مکمل که مورد نیاز عالیجناب باشد کاملاً در اختیاران هستم. با احترامات-فیروزه^(۱)

مفاد یادداشت رسمی دولت ایران راجع به دعاوی ارضی ایران که توسط فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ایران تسلیم لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس گردید تا آنرا در کنفرانس صلح مطرح نماید یک عرض حال ادعایی بود که اساساً ارتباطی به کنفرانس صلح نداشت. این کنفرانس در مورد مسایلی اتخاذ تصمیم می‌نمود که مربوط به جنگ بین‌الملل اول بود آنهم برای دولی که در جنگ مشارکت داشتند. نمایندگان ایران را به کنفرانس صلح ورسای راه ندادند حالا وزیر امور خارجه ایران توسط دولت انگلستان می‌خواهد بخش مهمی از ایالت ترکستان را که شامل چند شهر از جمله عشق‌آباد، لطف‌آباد، تجند، سرخس، مرو، ویلتان می‌شد و در آن تاریخ تحت اشغال بلشویکها و افغانها بود به ایران بازگرداند.

لرد کرزن پس از دریافت نامه فیروز میرزا نصرت‌الدوله و امعان‌نظر در آن صریحاً به وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که شانس پذیرفته شدن این دعاوی بسیار کم است و اگر آن خواسته‌ها در یکی از جلسات کنفرانس برای مطالعه و اظهارنظر مطرح می‌شد

۱. سند شماره ۱۴۰، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، جلد اول، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی.

تردید نیست که همه نمایندگان به مفادش می‌خندیدند و سرتاپای عرض حال را به سخره می‌گرفتند.

در نامه‌ای که کرزن به سرپرسی کاکس می‌نویسد متذکر می‌شود:
«آیا چنین امکانی هست که اعضای کنفرانس صلح چند روز یا چند ساعت از وقت گرانهای خود را به بررسی دعاوی ارضی ایران که تقریباً جزو مسائل باستانی تاریخ شده است وقف کنند یا اینکه تمام نقشه آسیای مرکزی را به خاطر ایران تغییر دهند؟»^(۱)

نصرت الدوله پس از چند جلسه ملاقات با لرد کرزن سرانجام به سراغ لرد هاردینگ معاون دائمی وزارت امور خارجه انگلستان رفت و باب مذاکره را با او باز کرد و از وی خواست تا در کنفرانس قطعنامه‌ای به این مضمون صادر کند:
«کنفرانس پاریس تصدیق می‌کند که دعاوی ارضی ایران در ترکستان و ماوراءالنهر بر دلائلی محکم استوار است ولی ترتیب اثر دادن به این دعاوی در حال حاضر مقدور نیست و باید به آینده موکول شود.»

نصرت الدوله واقعاً معتقد به تصویب عرض حال دعاوی ارضی ایران نبود ولی تلاش وی برای این کار فقط تثبیت وضع دولت در تهران بود که در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ بگوید دستیابی به اراضی از دست رفته خود یافته‌ایم.

لرد کرزن نظریه خود را طی نامه مشروحه برای سرپرسی کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران فرستاد و منظور و مقصود کرزن این بود که مفاد این نامه به اطلاع وثوق رسیده و به وزیر امور خارجه متذکر شود وقت خود را با این گونه ادعاهای پرفراز و نشیب نگذراند.

نامه مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹ لرد کرزن به سرپرسی کاکس درباره دعاوی ارضی ایران «جناب آقای وزیرمختار

وزیر امور خارجه ایران امروز بعدازظهر با تعیین وقت قبلی به دیدنم آمد تا پیش از عزیمت قریب‌الوقوعش به پاریس درباره موضوعات مختلف راجع به کشورش که تکلیف آنها در مذاکرات سابقمان معوق مانده بود بحث و تبادل نظر انجام دهد.
حضرت والا در دیدار قبلی اش نقشه‌ای به من تسلیم کرده بود که روی آن نقاط و

۱. نامه مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹ کرزن به کاکس از کتاب اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، جلد اول.

مناطقی که برای اصلاح خطوط مرزی پیشنهاد شده و هیأت نمایندگی ایران خیال دارد آنها را به هنگام طرح شدن پیمان صلح متفقین با ترکیه تقدیم کنفرانس پاریس نماید، به طور مشخص تعیین شده است. غرض نصرت الدوله از دادن نقشه مزبور به من این بود که قبلاً از نظرات شخصی ام درباره آن پیشنهادها مسبوق گردد و در صورت امکان قول قبلی از من بگیرد که موقع طرح شدن دعاوی ایران در کنفرانس صلح، از خواسته‌های حکومت متبوعش پشتیبانی کنم.

در ملاقات دیروز به حضرت والا گفتم که در عرض چند روز گذشته، تقاضاهای ایران را با کمال دقت مورد بررسی قرار داده‌ام و اکنون خیال دارم نظرات خود را نسبت به فرد فرد آنها با صراحت مطلق ابراز دارم. به عقیده من اولین نماینده ایران در کنفرانس صلح پاریس، مشاور الممالک، به علت توقعات ارضی افراطی که در تابستان امسال تقدیم کنفرانس صلح کرد، شانس هر نوع موفقیتی را که احتمال می‌رفت در این باره نصیب ایران گردد از بین برد و اگر آن خواسته‌ها در یکی از جلسات کنفرانس برای مطالعه و اظهارنظر جدی مطرح می‌شد، تردیدی ندارم که همه نمایندگان به مفادش می‌خندیدند و سرتاپای عرض حال ایران را مسخره می‌کردند. گرچه پیشنهادهایی که در یادداشت اخیر حضرت والا مندرج است با پیشنهادهای مشاور الممالک خیلی فرق دارد، ولی باز هم خود را مکلف می‌دانم به جناب ایشان بگویم که شانس قبول شدن این پیشنهاد هم، در شکل فعلی‌شان، خیلی کم است. اگر حکومت ایران مایل است این پیشنهادهای را به مسؤلیت کامل خود تقدیم کنفرانس صلح پاریس بکند، من حق هیچ گونه مداخله یا مخالفت با عمل آنها را ندارم و این حقی است که نمایندگی ایران دارد و می‌تواند از آن استفاده کند. عرض حال کنونی، در نظر اعضای کنفرانس، به منزله بیانیه‌ای که آرزوهای ملی و سیاسی ایرانیان برای توسعه قلمرو ارضی‌شان در آن اعلام شده، تلقی خواهد شد و اعضای هیأت نمایندگی ایران می‌توانند تمام آن استدلالهایی را که حضرت والا در یادداشت اخیرشان (خطاب به من) پیش کشیده‌اند، توأم با هر نوع استدلال اضافی دیگر، در حضور نمایندگان مجمع عمومی کنفرانس صلح اقامه کنند. خود من نه می‌توانم و نه چنین تمایلی دارم، که حضرت والا یا هیأت نمایندگی ایران را از چنین اقدامی بازدارم. اما از آن طرف، این نکته را هم باید با کمال صراحت به ایشان یادآوری کنم که قسمت عمده دعاوی و خواسته‌های ارضی که ایشان در یادداشت خود طرح کرده‌اند طوری است که در اوضاع و شرایط فعلی جهان پشتیبانی کردن از آنها عملاً برای ما غیرمقدور است و بنابراین خود حضرت والا باید نوعی تعادل میان این دو کفه متضاد ایجاد کنند که در یک طرف آن تسلیم فهرست کامل آرزوها و خواسته‌های ملی ایران به یک چنین مجمع جهانی (کنفرانس صلح پاریس) قرار دارد بی‌آنکه تعهدی از جانب ما نسبت به پشتیبانی از آنها شده باشد و در طرف دیگر، امتیازاتی است که از تسلیم

عرض حال ملایمر، با قول حمایت ما پشت سرش، عاید کشورشان خواهد شد. پس از ذکر این مقدمه شروع کردم پیشنهادهای وزیر خارجه ایران را که به من تسلیم شده بود به ترتیب جغرافیائی (از شرق به غرب) یک یک امتحان کنم. اول از اصلاحاتی که در مرزهای شرقی ایران (ناحیه سیستان) پیشنهاد شده بود شروع کردم و به نصرت الدوله گفتم پیشنهادهای ایشان، اگر اجرا شود، ناحیه وسیعی از خاک افغانستان را ضمیمه ایران خواهد کرد.

حضرت والا اظهار داشت که ابداً در این خیال نیست این قسمت از اصلاحات مورد نظر را در مجمع عمومی کنفرانس مطرح سازد و منظورش فقط این است که آنها را به طور خصوصی، عیناً مثل یک موضوع خانوادگی، میان ایران و انگلستان مورد بحث قرار دهد و اگر توانست به توافقی درباره‌شان برسد. از این جهت حاضر است این قسمت از خواسته‌های ایران را از متن عرض حال بردارد و راجع به آن بعداً وارد مذاکره مستقیم با حکومت انگلستان گردد.

جواب دادم: ایشان کاملاً حق دارند به همین نحو عمل کنند گرچه با علم و اطلاعی که شخصاً از مسأله سیستان و از رویه حکومت افغانستان نسبت به آن دارم، بسیار بعید می‌دانم که افغانها برای تحقق بخشیدن به آمال ایرانیان در این زمینه روی خوش نشان دهند و مقاصد حضرت والا را برآورده کنند.

قسمت بعدی پیشنهاد حضرت والا که باز توسعه قلمرو ارضی ایران را دربر داشت، مربوط می‌شد به ایالت ترکستان روس. توقعات ایرانیان در این زمینه، شامل بخش مهمی از ایالت ترکستان می‌شود که از نزدیکیهای عشق‌آباد شروع و به قصبه کوشک می‌رسد و اگر قبول شود شهرهای لطف‌آباد، تجند، سرخس، مرو، و یلتان را جزء خاکهای ایران قرار خواهد داد.

از وزیر خارجه ایران سؤال کردم: آیا ایشان حقیقتاً فکر می‌کنند که دادن چنین پیشنهادی به کنفرانس صلح پاریس کوچکترین فایده‌ای برای ایرانیان داشته باشد؟ مناطقی که ایران درخواست می‌کند در حال حاضر تحت اشغال نظامی بالشویکها یا افغانها یا هر دوی آنهاست. اظهارنظر درباره روابط فعلی یا آتی اینان دشوار است و گرچه در حال حاضر دم از دوستی و همدستی با هم می‌زنند، روابطشان هر لحظه ممکن است تیره شود. ولی نحوه روابط آتی آنها هرچه می‌خواهد باشد، در این نکته تردیدی نیست که هیچ کدام از آنها، چه بالشویکها و چه افغانها، حاضر نخواهد شد از این مثلث ارضی که مورد نظر دولت ایران است چشم پبوشد و آن را دوستی تسلیم مقامات ایرانی کند. درست است که ایالت سرخس در قرن گذشته قسمتی از قلمرو ارضی ایران را تشکیل می‌داده، اما قصبه پنج ده (که قسمتی از مناطق مورد ادعای ایران است) ناحیه‌ای است افغانی که روسها آن را در گذشته از خاک افغانستان دزدیده‌اند. شهر مرو یکی از مراکز

بسیار مهم ترکستان است که در مسیر راه آهن ماوراءالنهر قرار دارد و هیچ حکومتی، چه حکومت بالشویکی روسیه و چه حکومت مستقل ترکستان، حاضر نخواهد شد از ناحیه‌ای چنین مهم صرفنظر و آن را به ایران واگذار کند و حقیقتاً فهم این موضوع برایم دشوار است که حکومت ایران از طرح چنین ادعایی که تحققش جز با اشغال نظامی مرو امکان‌پذیر نیست، چه فایده‌ای برای خود در نظر دارد؟ شما اگر بخواهید مرو را تصرف کنید به نیروها و مهمات کافی احتیاج خواهید داشت که هیچ کدام را در حال حاضر ندارید و ما هم در وضعی نیستیم که بتوانیم در این مورد کمکی به شما بکنیم.

به حضرت والا گفتم: این موضوع حقیقتاً برایم غیرقابل درک است که حکومت ایران چرا به همین مرز کنونی که از یک رشته کوه‌های طبیعی و قابل دفاع تشکیل شده اکتفا نمی‌کند و مرزهای خود را به نقاطی می‌خواهد گسترش دهد که به نظرم بسیار غیرعقلانه است.

نصرت‌الدوله جواب داد که اصرار حکومت متبوعش در این قسمت، صرفاً ناشی از مسأله آب است به این معنی که اختلافات و منازعات دائم میان ایرانیها از یک طرف، و روسها و ترکمنهای ساکن ماوراء مرز از طرف دیگر، روی تقسیم آب رودخانه‌هایی پیش می‌آید که سرچشمه‌شان در داخل خاک ترکستان است ولی خاک خراسان از آنها مشروب می‌شود، و گرچه ممکن است لحظه کنونی برای طرح خواسته‌های کشورش مناسب نباشد، اصل دعاوی ایران هم از نظرگاه منطق و هم از لحاظ کشورداری، کاملاً موجه است.

جواب دادم: متأسفانه هیچ کدام از این دو دلیل در مقابل نیروهای مسلح عظیمی که دشمن در این نواحی مستقر کرده، مثر ثمر نیست و شخصاً بر این عقیده‌ام که اصرار حکومت ایران که مایل است خط آهن مفروض تهران - مشهد را به لطف آباد (واقع در ترکمنستان روس) وصل کند، خطی است بس بزرگ.

تصور می‌کنم وزیر امور خارجه ایران سرانجام متقاعد شد که دعاوی کشورش در این زمینه (الحاق قسمتی از خاک ترکستان به ایران) به هیچ وجه قابل قبول نیست و حتی حاضر شد اقرار کند که گنجاندن این دعاوی در عرض حال رسمی ایران، بیشتر برای حفظ شوونات حکومت متبوعش بوده است.

موقعی که حضرت والا بعداً در ادامه همین مذاکرات (مربوط به اصلاح مرزهای ایران) مستقیماً این سؤال را از من کرد: پس اگر اصلاح خطوط مرزی ایران فعلاً به دلایلی قبول شدنی نیست و دولت بریتانیا آن را تشویق نمی‌کند، در آن صورت ایران چگونه خواهد توانست در آتیه به خواسته‌های خود نایل شود؟ جواب دادم: کشور متبوع ایشان از اعضای رسمی جامعه ملل است و بنابراین حکومت ایران همیشه می‌تواند هر نوع ادعایی را که نسبت به اصلاح مرزهای خود دارد به این سازمان ارجاع کند.

چنین احساس کردم که نصرت‌الدوله راهنمایی مرا نوعی حمایت ضعیف و فرضی از خواسته‌های ایران تلقی می‌کند و مطمئن است که از این راه به نتیجه نخواهد رسید. لذا از من پرسید: آیا بهتر نیست که حکومت ایران بیدرنگ سر مذاکرات مستقیم را در این زمینه با افغانها و بالشویکها باز کند؟

به حضرت والا پاسخ دادم: به نظر من، راهی که ایشان پیشنهاد می‌کنند با آن درخواستهایی که اخیراً از ما کرده‌اند دایر بر اینکه مرزهای ایران را در این منطقه از آسیب دشمنان ارثی (روسها و افغانها) حفظ کنیم مغایرت کامل دارد و اگر ایشان جداً در این خیال هستند که سر مذاکرات رسمی را با دشمنان قدیمی ایران باز کنند، آن وقت دیگر نباید تعجب داشته باشند اگر ما هم تصمیم بگیریم که قوای انگلیسی مقیم خراسان را، که تحت فرماندهی ژنرال مالینسن است و در این اواخر بر شماره نفراش افزوده‌ایم تا بتواند از مرزهای شرقی ایران دفاع کند، از ایالت مزبور فرا خوانیم.

تصور می‌کنم این دورنمایی که برای نصرت‌الدوله مجسم کردم اسباب یأس و وحشتش شد چون موضوع مورد بحث را با عجله رها کرد و رفت سر مطلب بعدی. بخش سوم درخواستهای ایران نسبت به اصلاح خطوط مرزی مربوط می‌شد به الحاق قسمتی از ارمنستان و بخش مهمی از آذربایجان روسیه به خاک ایران. نواحی پیشنهاد شده از نقطه‌ای واقع در جنوب ایروان شروع و به دریای خزر ختم می‌گردد. در یکی از ملاقاتهای قبلی نصرت‌الدوله برایم توضیح داده بود که نواحی مورد ادعای ایران شامل خاکها و مناطقی است که بستر رودخانه ارس را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر بستر تمام آن رودخانه‌هایی را که از شمال قفقاز سرچشمه می‌گیرند و به رودخانه اصلی می‌پیوندند.

به حضرت والا تذکر دادم که مفهوم پیشنهاد ایشان چیزی جز این نیست که سرتاسر ولایات آستارا و لنکران (واقع در کناره دریای خزر) از قفقاز جدا و به ایران منتقل گردد که نتیجه‌اش قرار گرفتن ایالت نخجوان در درون این منطقه و ملحق شدنش به خاک ایران است. نظر وزیر خارجه ایران را به این موضوع جلب کردم که در حال حاضر حکومت متبوعشان درصدد باز کردن سر مذاکرات مستقیم با حکومت مستقل آذربایجان است و سپس پرسیدم: آیا هیچ فکر کرده‌اید که اولیای حکومت جدید آذربایجان چه عقیده‌ای نسبت به آتیه این دوستی (میان ایران و آذربایجان قفقاز) پیدا خواهند کرد و چه امیدی به موفقیت مذاکراتی که شخصاً در نظر دارید با آنها انجام دهید می‌توان داشت، اگر یکی از اولین علائم این دوستی، طرح چنین تقاضایی از جانب ایران باشد که حکومت آذربایجان بخش مهمی از قلمرو ارضی خود را که تقریباً به حومه بادکوبه می‌رسد در طبق اخلاص بگذارد و تقدیم حکومت تهران بکند؟

وزیر امور خارجه ایران تصدیق کرد که تقاضای انتقال بنادر آستارا و لنکران به

ایران شاید صلاح نباشد ولی نسبت به ایالت نخجوان، به نظر می‌رسید که ایشان درخواست حکومت خود را کاملاً معقول و منطقی می‌شمارد و فکر نمی‌کند سکنه این ایالت خودشان با ملحق شدن به ایران مخالف باشند.

از شنیدن جواب ایشان تا حدی اظهار تعجب کردم و گفتم با کمال میل و علاقه منتظر نتیجه مذاکراتی خواهم شد که قرار است بین حضرت والا و هیأت نمایندگی آذربایجان قفقاز در پاریس صورت گیرد.

موقعی که نصرت‌الدوله از من پرسید: آیا دولت بریتانیا حاضر است هر نوع توافقی را که میان نمایندگان دو کشور (ایران و آذربایجان قفقاز) به عمل آمد قبول کند و به رسمیت بشناسد، جواب دادم: عجالتاً نمی‌توانم چنین قولی را بدهم زیرا تا این لحظه ما هنوز حکومت جدید آذربایجان را به رسمیت نشناخته‌ایم و بنابراین هیچ مطمئن نیستیم که تصمیماتی که نمایندگان جمهوری جدید در پاریس یا جاهای دیگر می‌گیرند، برای دولتهای عضو کنفرانس صلح لازم‌الاجرا یا اینکه اصلاً تصمیماتی پایدار باشند. ولی به هر حال این حرف را نیز به گفته خود اضافه کردم که به عقیده من تصمیم حکومت ایران که می‌خواهد وارد مذاکرات مستقیم با حکومت آذربایجان گردد و به توافقی دوستانه با آنها برسد، شاید تصمیمی کاملاً غیرعقلانه باشد زیرا حکومت جدیدالتأسیس احتمال دارد در همین شکل فعلی، یا به شکلی دیگر، به موجودیتش ادامه دهد. ایران منافع عظیمی در آن قسمت از قفقاز که زیر کنترل این حکومت است دارد. عده زیادی از اتباع ایرانی در بادکوبه بسر می‌برند و حزبی نیرومند در آذربایجان قفقاز تأسیس شده که به گفته خود حضرت والا طالب دوستی و روابط نزدیک با ایران است و این حزب نماینده افکار و عناصر اعتدالی است که با عقاید افراطیون قفقاز مبارزه می‌کند و در چنین اوضاعی فکر می‌کنم خیلی مطلوب و خوشایند باشد که مبانی دوستی و شالوده روابط حسنه میان دو کشور از حالا استحکام یابد و به هر حال من به سهم خود آرزو مندم که کوششهای حضرت والا در این زمینه به توفیق انجامد.

سپس به بررسی قسمت چهارم اصلاحات مرزی که خواسته دولت ایران است پرداختیم. این قسمت از خواسته‌های ایران، بنا به پیشنهادهائی که شاهزاده تسلیم کرده، مربوط به اصلاح خطوط مرزی ایران و ترکیه در ناحیه کردستان است. نسبت به خط مرزی جدید که نصرت‌الدوله در نقشه تسلیم شده به من، رویش علامت گذاشته بود از هرگونه اظهارنظر خودداری کردم. ولی به هر حال به ایشان گفتم که شخصاً از کشف این موضوع دچار حیرت شده‌ام که خط مرزی جدید، شهرها و نقاط مهمی را به خاک ایران ملحق می‌کند که همه‌شان در ناحیه‌ای قرار گرفته‌اند که قدرت حکومت مرکزی در آن بسیار ضعیف، یعنی چنان ضعیف است که من باب مثال کنسولیاری انگلیس در ارومیه در همین اواخر ناچار شد محل مأموریتش را ترک کند زیرا امنیت جانی نداشت. مدتها

پیش از خروج وی، یعنی در نخستین سالهای جنگ، همه آشوریانی که در مغرب دریاچه ارومیه زندگی می‌کردند از سرزمین مسکونی خود رانده شدند و تاکنون هم نتوانسته‌اند به خانه و دیار خود بازگردند زیرا هیچ‌گونه امنیت محلی ندارند. به علاوه، طبق اطلاعاتی که به ما رسیده، تمام کوهستانهای اطراف ارومیه تحت تسلط راهزنی کرد به نام سمیتقو قرار دارد که مشغول تاخت و تاز دائمی در داخل مرزهای ایران است و تقریباً هر بلایی را که دلش بخواهد می‌تواند بر سر مردمان این منطقه بیاورد و در چنین موقعی که دولت ایران حتی از استقرار امنیت در آن قسمت از کردستان که مال خودش هست عاجز است، در حیرت که حضرت والا چگونه ناگهان به این فکر افتاده است قلمرو ارضی ایران را به داخل کردستان ترکیه گسترش دهد. از این جهت است که فکر نمی‌کنم حتی دورنمای متحد کردن قبایل کرد که در طرفین مرزهای کنونی زندگی می‌کنند، آن چنان جاذبه‌ای برای کردهای عثمانی داشته باشد که بخواهند با برادران ایرانی خود جامعه واحدی تحت سلطه و حکومت ایران تشکیل دهند. گرچه نسبت به عملی شدن تقاضاهای افراطی ایران در این زمینه کماکان شک و تردید دارم ولی در ضمن همیشه بر این عقیده بوده‌ام که اگر روزی قرار شد در خطوط مرزی ایران تجدیدنظر بعمل آید، باز در همین ناحیه مرزی واقع میان کردستان ایران و کردستان عثمانی است که می‌توان به طور منصفانه از دعاوی ایران، به نفع ایران، حمایت کرد. موقعی که وزیر خارجه از من پرسید که خط مرزی جدید به نظر دولت بریتانیا از کدام نقاط و نواحی باید بگذرد، جواب دادم: عجالتاً در موقعیتی نیستم که بتوانم این خط مرزی جدید را به طور دقیق مشخص سازم ولی اگر، پس از مطالعه کامل ویژگیهای جغرافیائی و نژادهای این منطقه، احساس کردیم که می‌توانیم از دعاوی دولت ایران برای اصلاح خطوط مرزی اش در سرحدات کردستان پشتیبانی کنیم، این کار را با کمال خوشوقتی انجام خواهیم داد.

این نکته را باید اضافه کنم که نصرت‌الدوله روشی را که در سرتاسر مذاکراتش با من اتخاذ کرده بود بر مبنای این فکر توجیه نمی‌کرد که این خواسته‌ها کلاً انجام‌پذیر هستند بلکه دوستانه از من درخواست می‌کرد به حکومت متبوعش کمک کنیم تا فرصت نادری را که به چنگ آمده برای اعلام رسمی دعاوی ایران مورد استفاده قرار دهد. او دلیل می‌آورد که اگر این درخواستها، در این فرصت مطلوب، رسماً عرضه نگردد، جهانیان اتخاذ سند خواهند کرد که ایران از همه آنها صرف‌نظر کرده است در حالی که بعضی از این درخواستها، در بجهوحه غلیانهای که اکنون بر قاره آسیا حکمفرماست، ممکن است به واقع تحقق‌پذیر باشند. نصرت‌الدوله ضمن صحبتهایی که می‌کرد از من پرسید: چرا انگلستان از دادن این فرصت به ایران دریغ می‌ورزد و نمی‌گذارد کشور متبوعش سرزمینهایی را که در گذشته از دست داده است پس بگیرد و همان کاری را بکند که روسها و افغانها در حال حاضر می‌کنند؟

به این سؤال حضرت والا (بی ابراز کوچکترین مخالفتی با حقّ مسلم ایرانیان که دعاوی خود را به هر نحوی که خواسته باشند بیان کنند) دو پاسخ آشکار زیر را دادم:

۱ - اگر مدعیان دیگر در نیل به خواسته‌های خود توفیق بیشتری یافته‌اند، این کامیابی صرفاً ناشی از این بوده است که قوای نظامی لازم برای تحقق بخشیدن به آن خواسته‌ها را در اختیار داشته‌اند و این همان چیزی است که ایران بدبختانه در اختیار ندارد.

۲ - ثانیاً، تا آنجا که شخصاً اطلاع دارم، ایران تنها کشور بیطرف در جریان این جنگ بوده که در مخاصمات و عملیات نظامی ابداً شرکت نداشته و سنگینی آن را بر دوش خود احساس نکرده است. به حقیقت تنها در نتیجه مداخله قوای بریتانیا بوده است که جلو حملات عثمانیها و آلمانیها به خاک ایران گرفته شده و سلسله قاجار از خطر انقراض نجات یافته است. این که به جای خود، ایران تنها کشوری است که کشتی استقلالش در این دریای متلاطم جنگ صحیح و سالم به کرانه نجات رسیده است و تنها کشوری است که مرزهای قبل از جنگش دست نخورده مانده و هیچ‌گونه تغییری در آنها به نفع دیگران داده نشده است و حالا همین کشور، که کوچکترین نقشی در جنگ ایفا نکرده، می‌خواهد مرزهای خود را از چهار سو گسترش دهد و پاداش کنار ایستادن و تماشاگر میدان جنگ شدن را از دست دولتهای فاتح دریافت کند!

حضرت والا نباید فراموش کنند که مقام تصمیم‌گیرنده درباره درخواستهای ایشان، کشور انگلستان نیست که طبعاً نسبت به ایران نظر مساعد دارد بلکه تمام کشورهای متفق هستند که جنگ را برده‌اند و نمایندگانشان هم‌اکنون در پاریس گرد آمده‌اند. حال خود ایشان قضاوت کنند و ببینند موقعی که جلسه رسمی کنفرانس برای بحث در پیرامون پیمان صلح با ترکیه تشکیل یافت - و حقیقت این است که همه دولتهای شرکت‌کننده آرزو دارند تکلف این کشور هرچه زودتر تعیین شود - آیا واقعاً چنین امکانی هست که اعضای کنفرانس چند روز، یا حتی چند ساعت، از وقت گرانبهای خود را به بررسی دعاوی ارضی ایران، که تقریباً جزء مسائل باستانی تاریخ شده است، وقف کنند یا اینکه تمام نقشه آسیای مرکزی را به خاطر ایران تغییر دهند؟

وزیر امور خارجه ایران قول داد نظرات مرا بیدرنگ به حکومت متبوعش گزارش دهد و پاسخ آنها را بعداً به اطلاع من برساند.

با احترامات - کورزنه^(۱)

۱. سند شماره ۱۴۸ از مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا).

فصل هفتم

تزلزل در کابینه و ثوق الدوله

و ثوق الدوله از اوایل سال ۱۹۲۰ (زمستان ۱۲۹۸) احساس کرد که قرارداد منعقد شده بین ایران و انگلیس با موج مخالفت شدیدی که علیه آن در ایران شروع شده است اجراشدنی نیست از اینرو متوسل به نصرت الدوله وزیر امور خارجه شد تا فکری برای تثبیت دولت او بشود. نصرت الدوله موضوع را با لرد کرزن و هاردینگ معاون دائمی وزارت امور خارجه در میان گذارد و آنها قول همه گونه مساعدت دادند. در آن تاریخ مخالفت مطبوعات فرانسه در مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس به اوج رسیده بود و مرتباً سرمقاله های تندی علیه قرارداد نوشته می شد و مسیو بونن وزیرمختار فرانسه در تهران آن مقالات را توزیع می کرد. کرزن در اثر توصیه نصرت الدوله قبول کرد که در آن زمینه با دولت فرانسه مذاکره و از حملات مطبوعات به قرارداد جلوگیری کند از اینرو با سفیر فرانسه در لندن مذاکره کرد و قول گرفت که لحن مطبوعات فرانسه تا حدی تغییر کند و از طرفی از احمدشاه قول گرفتند که طی اعلامیه ای دولت و ثوق الدوله را تثبیت و تأیید کند. احمدشاه قول قطعی داده ولی عملکاری در این مورد صورت نداد. مخالفت با کابینه و قرارداد در تهران ابعاد گسترده ای پیدا کرد بطوریکه در داخل کابینه دو تن از وزیران با مخالفین هم آهنگ شده در تحریکات علیه کابینه اقدام می کردند. وزرای محرک در کابینه عبارت بودند از اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی (یکی از ارکان ثلاثه قرارداد) و دیگر فتح الله خان سپهدار اعظم وزیر جنگ، به طوری که شخص اخیر در اجتماع مردم در حضرت عبدالعظیم شرکت نموده و علیه قرارداد و ثوق الدوله مطالبی عنوان نموده بود.

سرپرسی کاکس موضوع اختلاف در کابینه را به کرزن گزارش کرد و کرزن نیز آنرا با

نصرت الدوله در میان نهاد. نصرت الدوله خواهان ابقاء صارم الدوله بود و میل داشت اختلاف وی و رئیس الوزراء به نحوی حل و فصل شود ولی وثوق الدوله مصمم بود که هر دو وزیر را از کابینه خارج کند. اقدامات نصرت الدوله در وزارت امور خارجه انگلستان مثمر ثمر نشد و رئیس الوزراء در تصمیم ترمیم کابینه باقی ماند. نصرت الدوله وقتی از ابقاء صارم الدوله مأیوس شد در صدد برآمد که یکی از ایادی و نزدیکان خود را در رأس وزارت مالیه قرار دهد. سرانجام اعتلاء الملک خلعتبری معاون وزارت امور خارجه را در نظر گرفته او را به وثوق پیشنهاد کرد و منصور الملک رئیس اداره انگلیس وزارت امور خارجه را برای معاونت آن وزارتخانه در نظر گرفت.

وثوق الدوله سرانجام در مورد ترمیم تصمیم خود را گرفت به دو وزیر یاد شده (صارم الدوله^(۱) و سپهدار رشتی) تکلیف استعفا کرد و در اواخر اسفند ماه ۱۲۹۸ هر دو از عضویت کابینه استعفا دادند. کابینه جدید وثوق الدوله به شرح زیر تعیین گردید: وثوق الدوله رئیس الوزراء و وزیر داخله، حسنعلی خان نصرالملک وزیر عدلیه، وثوق السلطنه دادور وزیر جنگ، اعتلاء الملک خلعتبری وزیر مالیه، نصیرالدوله بدر وزیر معارف و اوقاف، دکتر امیراعلم وزیر فوائد عامه و تجارت^(۲)، میرزا علی خان منصورالملک^(۳) معاون و کفیل وزارت امور خارجه.

۱. ابتدا قرار بود صارم الدوله با سمت والی عازم آذربایجان شود و موضوع در اروپا مورد تصویب احمدشاه هم واقع گردید ولی به علت نامساعد بودن وضع آذربایجان صارم الدوله ترجیح داد در سمت دیگری قرار بگیرد و از این رو حکمرانی کرمانشاه را پذیرفت و تا کودتای ۱۲۹۹ در آن سمت باقی ماند و از مخالفین کودتا و سید ضیاءالدین بود. یک گردان ژاندارمری به فرماندهی ماژور پولادین برای دستگیری وی به کرمانشاه اعزام گردید و پس از زد و خورد شدید که عده زیادی مقتول و مجروح شدند صارم الدوله دستگیر و به تهران اعزام شد و در زندان قصر جای گرفت. آخرین سمت دولتی او در ۱۳۰۸ استانداری فارس بود که این بار هم دستگیر و زندانی شد.

۲. میرزا حسین خان دبیرالملک وزیر فوائد عامه در اواخر سال ۱۲۹۸ بطور ناگهانی به بیماری سخته درگذشت. میرزا محمودخان موقردولله وزیر فوائد عامه کابینه سید ضیاءالدین نیز در اثر سخته وفات یافت. امیر لشکر عبدالله خان امیرطهماسبی وزیر فوائد عامه کابینه مخبرالسلطنه هم در حین وزارت در لرستان کشته شد. تیمورتاش وزیر فوائد عامه کابینه سردار سپه، چند سال بعد از تصدی آن وزارتخانه در زندان از بین رفت. داور وزیر فوائد عامه کابینه اول ذکاءالملک فروغی هم خودکشی کرد، سرلشگر حبیبالله شیبانی یکی از وزراء فوائد عامه کابینه مخبرالسلطنه هم سرنوشت بدی پیدا کرد. چند سال در زندان بسر برد از این رو عده ای معتقد بودند وزارت فوائد عامه یمن ندارد و بعضی از رجال آن خودداری می کردند.

۳. سرپرسی کاکس در گزارشی که برای لرد کرزن می فرستد منصورالملک را چنین معرفی می کند: «کفالت وزارت خارجه تا موقعی که نصرت الدوله برگردد به عهده منصورالملک واگذار شده است. این مرد که تاکنون رئیس اداره انگلیس در وزارت امور خارجه ایران بوده از نظر ما کاملاً رضایت بخش است.»

طولانی شدن مسافرت احمدشاه در اروپا از یک طرف و جنجال شدید دستجات مختلف سیاسی علیه و ثوق الدوله و قرارداد هرگونه شانسی را برای تصویب قرارداد از بین برد و سرانجام و ثوق الدوله تصمیم به استعفا گرفت. احمدشاه در خرداد ۱۲۹۹ از سفر اروپا بازگشت و از خدمات رئیس الوزراء تقدیر نمود و یک قبضه عصای مرصع به وی هدیه کرد ولی عمق مخالفت مردم با قرارداد و ثوق را مصمم به کناره گیری نمود. و ثوق الدوله در روز چهارم خرداد ۱۲۹۹ کابینه خود را به شاه معرفی نمود. در این معرفی حشمت الدوله و الائتبار به وزارت امور خارجه تعیین گردید و در همان روزها سرپرسی کاکس وزیرمختار انگلیس در ایران و امضاءکننده قرارداد به علت شکست در برنامه سیاسی خود در ایران به لندن احضار گردید و به جای وی نرمان با دستورالعمل جدیدی با سمت وزیرمختار وارد ایران شد.

نرمان برخلاف کاکس در مأموریت جدید مستقلاً کار می کرد و توجهی به دستورالعملهای وزارت امور خارجه انگلیس نداشت. وی به هیچوجه مأمور برای تصویب قرارداد نبود بلکه می بایستی رویه جدیدی برای ایران اتخاذ کند. نرمان پس از ورود به ایران و چند جلسه مذاکره با و ثوق الدوله و سلطان احمدشاه وضع ایران را چنین گزارش می دهد:

«جناب لرد،

اکنون دو هفته پس از آغاز مأموریتم در ایران که فرصت کافی برای بررسی اوضاع و خیم این کشور داشتم، احساس وظیفه می کنم که باید نظریات و عقایدی را که در عرض این مدت پیدا کرده ام بدون ذره ای فوت وقت به استحضارتان برسانم. گرچه نسبت به سیاستهای داخلی ایران هنوز بی تجربه هستم، این گزارش را بی کمترین تردید خدمتتان تقدیم می دارم زیرا پس از مشاوراتی که با رؤسای هیأت های مالی و نظامی و آن عده از اعضای ارشد سفارت انگلیس در تهران که تجربیاتی ممتد در مسایل داخلی ایران دارند انجام داده ام می بینم که عقاید و نتیجه گیریهای من (که مستقلاً و بی هیچ گونه تبادل نظر قبلی با این خبرگان به عمل آمده) مو به مو با نظرات و عقاید آنها تطبیق می کند.

دورنمای سیاست ما در ایران که تا چند ماه پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ بینهایت روشن و امیدبخش بود، در ماههای اخیر به تدریج به یأس و تیرگی گراییده و در حال حاضر بسیار بسیار بد شده است. حکومتی که آن قرارداد را با ما امضاء کرد - به دلایلی که در گزارش تلگرافی شماره ۳۷۸ خود به استحضارتان رسانده ام - بیش از اندازه در چشم ملت منفور شده است و بر این عقیده اند که اگر حمایت دولت بریتانیا از این

حکومت منفور نبود، کابینه و ثوق الدوله ماهها پیشتر سقوط می‌کرد. ما اکنون در چشم افراد این ملت به شکل نیروئی که از عناصر استبدادی ایران حمایت و هواداری می‌کند درآمده‌ایم و اعتماد و حسن ظن کسانی را که به نام «میلیون دموکرات» معروفند و از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تاکنون همیشه جزء دوستان و طرفداران پا برجای ما بوده‌اند، از دست داده‌ایم و این موضوع (دگرگون شدن احساسات مشروطه خواهان قدیم نسبت به ما) مخصوصاً از این حیث تأسف‌آور است که ایشان، کم و بیش، تنها جمعیت سازمان یافته این کشور هستند.

به حقیقت ما اکنون همان سیمای کربه و نامطلوب و همان منفوریتی را که روسیه تزاری در چشم ایرانیان داشت، کم‌کم داریم برای خود ایجاد می‌کنیم.

و تازه فقط این گروه (میلیون و مشروطه خواهان سابق) نیستند که حسن نظر خود را نسبت به ما از دست داده‌اند بلکه مالکان مرتجع و ثروتمند نیز که سابقاً از دوستان و هواخواهان پابرجای بریتانیا بودند در این اواخر روی از ما برگردانده‌اند زیرا عقیده دارند که در قضایای اخیر ایران، این مائیم که مسؤولیتهای اخلاقی را زیر پا گذاشته و با مضایقه کردن از کمکهای مالی و نظامی به ایران، باعث شده‌ایم که املاک و دارایی آنها در ایالات شمالی کشور بدست بالشویکها بیفتد.

عمل اخیرمان که ایالات ساحلی بحر خزر را به حال خود رها کردیم، توأم با بیرون بردن قوای نظامی مان از گیلان و آذربایجان، بدترین اثر ممکن را در ذهن ایرانیان باقی گذاشته و متشاء این اعتقاد خطرناک گردیده که ما (انگلیسیها) خیال داریم سرتاسر ایالات شمالی ایران را تسلیم مهاجمان بالشویک بکنیم و قوای خود را به سوی مرزهای هند عقب بکشیم. مردم ایران کم‌کم به حرفهای ما بی‌اعتقاد شده‌اند و هم‌اکنون ادعای ما را که می‌گوییم با همین قوایی که در اختیار داریم می‌توانیم از پیشروی نیروهای بالشویک به سوی پایتخت جلوگیری کنیم باور نمی‌کنند و معتقدند که راه پیشرفت این نیروها به سوی تهران از هر طرف، به جز از سوی رشت و تبریز، باز است و تازه از این دو راه نیز، اگر شماره سربازان ارتش سرخ بر آن ما بچربد، قادر به جلوگیری از تهاجم آنها نیستیم.

در چشم ایرانیان ما حتی آن حیثیت، انرژی و قدرت تصمیم‌گیری را که روسهای منفور عهد تزاری داشتند نداریم و تصمیم اخیرمان دایر به تخلیه خراسان از قوای نظامی بریتانیا (که افراد عادی مملکت خوشبختانه تا این دقیقه از آن اطلاع ندارند) اگر علنی گردد نه تنها به حسن کفایت ما بلکه به حسن نیت ما در سرتاسر ایران لطمه خواهد زد. مردم ایران به حقیقت کاملاً آماده هستند با تمام آن قدرت و نیرویی که در اختیار دارند از کشورشان دفاع کنند. اما چیزی که هست بدون دریافت کمکهای مالی، اسلحه، مهمات و تجهیزات جنگی از ما، کاری از دستشان ساخته نیست. تقاضای رسمی دولت

ایران برای دریافت این کمکها تقریباً یک ماه پیش تسلیم دولت بریتانیا شد ولی نرسیدن جواب آن تقاضا نوعی حالت یأس و افسردگی عمومی در این کشور ایجاد کرده است و اگر از اعطای کمکهای مورد نیاز مضایقه شود پس از سقوط حکومت فعلی تقریباً محال است سیاستمداری پیدا و او را وادار به تشکیل کابینه جدید کرد. اکنون باید دید این وضع به کجا خواهد کشید و نتیجه‌اش چه خواهد شد؟

نتیجه‌اش (به عقیده من) این خواهد شد که هرج و مرج کامل سراسر کشور را فراگیرد و زمینه برای رخنه کردن بالشویکها فراهم گردد و آنها نیز در اوضاع و شرایطی چنین مستعد به طبع خواهند کوشید تا خلائی را که پس از خروج اجباری ما از ایران ایجاد خواهد شد پر کنند.

و چون کار به این مرحله کشید حکومت انگلستان به ناچار باید تصمیم خود را بگیرد که آیا حاضر است بگذارد اینهمه پول و زحمت که در ایران سرمایه‌گذاری شده است بیهوده از بین برود، تجارتی که حاصل یک قرن کوشش و تقلاست نابود و منافع و موقعیت ما در این کشور منهدم گردد، سیاستی که اجرای آن پس از بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹ آغاز شده بود مضمحل و بلااثر گردد، بین‌النهرین (عراق) در وضعی قرار گیرد که دیگر نتوان از آن حفاظت کرد، و بالاخره تسلط ما بر هندوستان در خطر افتد و متزلزل گردد؟

یا اینکه سعی خواهد کرد تا آن نفوذ و موقعیت نیرومندی را که در گذشته داشته است دوباره با صرف بهائی هنگفت (پول، سرباز، جنگ‌افزار) بدست آورد در حالی که همین عمل را، در حال حاضر، با صرف مبالغی بالنسبه کم می‌توان انجام داد به شرطی که اقدامات بیدرنگ صورت گیرد.

ضمن دو فقره تلگراف بعدی که به دنبال این گزارش ارسال می‌گردد نظرات رؤسای هیأت‌های مالی و نظامی (آرمیتاژ اسمیت و ژنرال دیکسن) به استحضارتان خواهد رسید. در اینجا همین قدر اضافه می‌کنم که با تمام آن نظرات و عقایدی که آن دو نفر ابراز کرده‌اند مو به مو موافقم.

با توجه به فحوای آن دو تلگراف، خود عالیجناب خواهید دید که کمکهای درخواست شده (پول و سرباز و مهمات) آن قدرها هم که در لندن تصور می‌شود هنگفت نیست و اگر این کمکها بیدرنگ در اختیار حکومت ایران قرار گیرد نتایج رضایت‌بخششان در اندک زمانی آشکار خواهد شد. اعتقاد من این است که با اعطای یک چنین کمک فوری کاملاً می‌شود ایران را از مخمصه کنونی نجات داد.

گرچه لاف‌از قسمتی از مشکلات حکومت بریتانیا در اوضاع کنونی دنیا آگاهم و می‌دانم که در این روزگار بحرانی مسأله ایران تنها مسأله‌ای نیست که فکر آنها را در لندن به خود مشغول کرده است، مع الوصف به طوری جدی و اضطراری از عالیجناب استدعا

دارم که به نیازهای فوری این کشور توجه خاص مبذول فرمایید. از همه اینها گذشته، درست است که در متن قرارداد ایران و انگلیس ماده خاصی که ما را مکلف به دفاع از ایران سازد گنجانده نشده، ولی تعهد اخلاقی مان به جای خود باقی است و ایجاب می‌کند که از هیچ کوششی در این زمینه خودداری نکنیم. اگر نتوانیم به این تعهدات اخلاقی عمل کنیم لطمه‌ای که به نفوذ و حیثیتمان در شرق خواهد خورد کمتر از آن لطمه‌ای نخواهد بود که فرضاً پس از تحمل یک شکست بزرگ از روسها در میدان جنگ، به نام و شهرتمان می‌خورد و مجبورمان می‌کند تا خاک این کشور را با وضعی زبون و سرشکسته ترک کنیم و اشکالاتی هم که در حال حاضر با آنها مواجه هستیم بیگمان همان اندازه تشدید می‌شد که اشکالات ناشی از آن شکست فرضی. رونوشت این تلگراف به بغداد و ستاد نورپرفورث (در قزوین) هم مخابره شد. با احترامات. نورمن»

نصرت‌الدوله و لرد کرزن

در مورد دوستی و آشنایی نصرت‌الدوله و لرد کرزن تصور می‌کنم مربوط به همان سفر اول احمدشاه به فرنگستان باشد و آن دو قبلاً هیچگونه آشنایی با هم نداشتند. قبل از اینکه احمدشاه سفر خود را به انگلستان آغاز کند لرد کرزن اظهار اشتیاق نمود که نصرت‌الدوله را قبلاً ملاقات کند و از اینرو برنامه‌ای برای او تهیه کرد که قبل از اقامت در فرانسه سری به لندن بزند. نصرت‌الدوله در اواسط ماه سپتامبر (۱۹۱۹) وارد لندن شد و پس از یک سلسله ملاقاتهای تشریفاتی در شب ۲۵ شهریور ماه ۱۲۹۸ لرد کرزن ضیافت مجلل خود را به افتخار شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر جدید امور خارجه ایران برپا کرد.

در این میهمانی جمعی از رجال بزرگ، نظامیان، نمایندگان دو مجلس، سفرای مقیم لندن، اعضاء ارشد سفارت ایران در لندن و اعضاء ارشد وزارت خارجه انگلیس شرکت داشتند. مجلس ضیافت در هتل کارلتون بود.

در این ضیافت باشکوه لرد کرزن نطق بسیار تملق‌آمیزی ایراد کرد که تجلیل از نصرت‌الدوله و ملت ایران در سرلوحه نطق قرار داشت و سپس درباره قرارداد ۱۹۰۷ سخن گفت و آنرا مردود دانست. آنگاه خطرات بالشویزم را در ایران شمرد و راه مبارزه با آنرا ارائه داد و سرانجام بحث قرارداد را پیش کشید و آنرا پلی مطمئن برای روابط حسنه دو کشور خواند.

نصرت الدوله در پاسخ نطق طولانی و فصیح وزیر امور خارجه انگلستان پاسخ کوتاهی به زبان فرانسه ایراد نمود و از روابط حسنه انگلیس با ایران در طول یک قرن سخن گفت و قرارداد جدید ایران و انگلیس را وسیله همکاری و همگامی دو دولت دانست.

آن مجلس میهمانی اولین برخورد نصرت الدوله و کرزن بود. سه هفته بعد که احمدشاه به لندن وارد شد در ضیافت‌های مختلف نصرت الدوله و کرزن یکدیگر را می‌دیدند ولی همین چند ملاقات موجب شد بین وزیر خارجه ایران و وزیر خارجه انگلیس الفتی ایجاد شود بطوریکه ما می‌بینیم در تمام مدتی که وی با سمت وزیر امور خارجه در لندن اقامت داشت و چه در زمانی که شغلی نداشت ملاقات‌های طولانی و مکرر بین آن دو اتفاق افتاده است. اگر نامه‌هایی که کرزن پس از ملاقات با نصرت الدوله برای وزیرمختار انگلیس در تهران فرستاده بشماریم از صد نامه تجاوز می‌کند. نصرت الدوله در حقیقت مشاور آگاهی برای وزارت خارجه انگلیس در مسائل خاورمیانه بود.

کرزن در یکی از نامه‌های خود به سرپرسی کاکس در مورد نصرت الدوله چنین نوشته است:

«جناب وزیر مختار،

وزیر خارجه ایران (شاهزاده فیروز میرزا) روز هشتم آوریل به دیدنم آمد و من تصور می‌کردم این ملاقات آخرین مصاحبه معظم‌له با من پیش از ترک لندن در نهم آوریل، خواهد بود. اما از فحوای صحبت‌هایی که با هم داشتیم معلوم شد که تصور قبلی‌ام صحیح نبوده و این ملاقات بهیچوجه در حکم آخرین دیدار نیست. به واقع حضرت والا جای کمترین تردید برابم باقی نگذاشت که این (آخرین ملاقات) تبدیل به (آخرین ملاقاتها) خواهد شد و دیدار امروزی اولین دیدار در این سلسله از «آخرین دیدارها» است. تکرار ملاقات‌های حضرت والا در این اواخر شباهت خاصی به چهچهه آوازه‌خوان فقید مستر سیمز دیوز پیدا کرد که وقتی شروع می‌شد مثل این بود که دیگر پایانی ندارد (منظور کرزن این بوده است) که هر ملاقات نصرت الدوله طولانی و خسته‌کننده است.^(۱)

وثوق الدوله از کرزن ستایش می‌کند

پس از میهمانی لرد کرزن و نطق ادیبانه و در عین حال تجلیل‌آمیز او از

۱. مستخرج از سند شماره ۴۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا. جلد دوم، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی.

نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ایران، وثوق‌الدوله طی نامه‌ای که توسط کاکس برای لرد کرزن می‌فرستد مراتب سپاس و امتنان خود را ابلاغ می‌نماید. قسمتی از این نامه مفصل به این شرح است:

«عالیجناب،

دولت شاهنشاهی ایران مراتب تقدیر و سپاسگزاری خود را از الطاف و احساسات دوستانه‌ای که حکومت بریتانیا در موارد مختلف نسبت به ایران و حکومت ایران نشان داده است اعلام می‌دارد.

گرچه دولت ایران همیشه کوشا بوده است که روابط دوستانه‌اش با دولت بریتانیا به پاس مصالح عالی هر دو کشور تحکیم گردد ولی نطق اخیر و بسیار وزین لرد کرزن وزیر خارجه امپراطوری انگلیس دلیلی تازه‌تر و محکم‌تر برای نشان دادن حسن نیت بریتانیا نسبت به حکومت ایران در دسترس ما می‌گذارد و دوستدار برحسب وظیفه‌ای که دارم اجازه می‌خواهم به نام دولت شاهنشاهی ایران مراتب مسرت و تشکرات قبلی خود را با همان اخلاص و صمیمیتی که لرد کرزن در نطق مهم و قابل تحسین نشان داده ابراز دارم.

در ضیافت شامی که شب هیجدهم سپتامبر ۱۹۱۹ در لندن به افتخار شاهزاده نصرت‌الدوله داده شد، وزیر امور خارجه بریتانیا، عالیجناب لرد کرزن، با جملاتی متین عقیده خود را درباره روابط خاص و سنتی که میان دو کشور ایران و انگلستان وجود دارد ابراز کرد. معظم‌له از مصالح مشترک دولتین، از موقعیت مهمی که ایران در آسیا دارد و از تعهداتی که بریتانیای کبیر برای حفظ این موقعیت به گردن گرفته، از همه این موضوعات با لحنی بلیغ سخن راند، نیز اصل تمامیت ارضی و استقلال و آزادی کامل ایران را در عرصه روابط بین‌المللی، به صریح‌ترین بیانی که ممکن بود به سمع حضار مجلس رساند. جناب لرد وجوه و دلایل انطباق قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ را با این اصول تشریح کرد و علاوه بر آن نکته مهم دیگری را برای حضار مجلس روشن و آنها را متوجه ساخت که در ظاهر و باطن قراردادی که بسته شده هیچگونه قید و ابهامی وجود ندارد که حق حاکمیت و اصل آزادی کامل ایران را محدود سازد یا اینکه به ایّ نحوکان مغایر با روابطی باشد که این دو دولت با سایر ملل جهان دارند. به نظر لرد کرزن، آزادی و قدرت ایران سد محکمی است برای حفظ صلح در آسیا و حتی در جهان. و این حقیقتی است که خود جناب لرد از نظرگاه مصالح بریتانیا آنرا بی‌نهایت مهم و حیاتی می‌شمارد.

معظم‌له برای زدودن هر نوع لگه تردیدی که ممکن است در این زمینه وجود داشته باشد به ششوندگان خود کاملاً تفهیم کرد که این مستشارانی که به ایران می‌آیند تا وضع دارائی و ارتش ایران را اصلاح کنند و نیز به تعمیر جاده‌ها و گسترش سایر وسایل

ارتباطی پیردازند منظور و هدفی جز این ندارند که قدرت حکومت مرکزی را تحت اصولی که در بالا ذکر شد تقویت کنند.

جناب لرد در ضمن نطق خود تعهدی بسیار صریح به گردن گرفت به این معنی که حمایت دولت بریتانیا را از دعاوی ایران که عنقریب تسلیم کنفرانس صلح پاریس خواهد شد رسماً اعلام داشت.

پس از صدور نامه و ثوق الدوله به لرد کرزن پاسخی از طرف مشارالیه صادر و توسط سرپرسی کاکس به رئیس الوزرای ایران ابلاغ گردید.

لرد کرزن در نامه مورخ پانزدهم نوامبر ۱۹۱۹ خود به سرپرسی کاکس چنین

نوشت:

«... خواهشمندم در اولین فرصت جناب اشرف و ثوق الدوله را ملاقات و از معظم له برای اظهار لطفی که نسبت به شخص من کرده‌اند، نیز از جملات گرم و دلنشینی که برای توصیف همکاری اخیر ما که خوشبختانه منتهی به عقد قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ گردید بکار برده‌اند تشکر کنید. من نیز به سهم خود مایلیم به شخص ایشان به علت آن روح سیاستمداری که در بستن این قرارداد نشان دادند تبریک بگویم. اکنون که قرارداد امضاء شده جای همه گونه اطمینان و امیدواری هست که کشور ایران تحت رهبری لایق و شایسته ایشان، موقعیتی نیرومند و مستقل در دنیا برای خود احراز کند و آن امیدهایی که در نطق اول نوامبر من در گیلدهال (تالار شهرداری لندن) ابراز شده است، همگی به نحو کامل تحقق یابد...»^(۱)

وقتی احمدشاه وارد لندن شد و با آن استقبال باشکوه مواجه گردید و او را در قصر بوکینگهام سکنی دادند، دو تن از همراهان او نیز در همان قصر سکونت نمودند یعنی نصرت السلطنه عموی شاه و نصرت الدوله وزیر امور خارجه. این پذیرایی نشانه‌ای از احترامات دولت انگلستان به میهمانان خود بود. کرزن از خوشحالی قرارداد ۱۹۱۹ خیلی از سنتهای تشریفاتی انگلستان را در این پذیرایی و استقبال از شاه ایران زیر پا گذاشت زیرا طرح قرارداد مربوط به شخص کرزن بود و از زمانی که نایب السلطنه هندوستان بود چنین فکر احمقانه‌ای در مغز وی جای گرفته بود. نصرت الدوله با

۱. اسناد شماره ۱۱۳ و ۱۰۹ و ۱۱۰ از اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، جلد اول، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی.

نزدیکی زیادی که با کرزن داشت تمام برنامه‌های خود را انجام یافته تلقی می‌کرد. وقتی وثوق‌الدوله چاره را در کناره‌گیری دانست و سفیر جدید انگلیس (نرمان) مراتب را به لرد کرزن گزارش داد به وی توصیه شد در مرحله اول برای جانشینی وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله انتخاب شود، در صورت وجود موانع در دولت بعدی که جانشین وثوق خواهد شد پست وزارت خارجه بدو تفویض شود.

وقتی سلطان احمدشاه ضمن قبول استعفای وثوق‌الدوله نظر مشورتی او را برای جانشینی اش سؤال کرد، وثوق‌الدوله بدون تأمل جواب داد نصرت‌الدوله بهترین کسی است که فعلاً زمام امور را در دست بگیرد. احمدشاه ضمن تأیید شخصیت و بصیرت نصرت‌الدوله کمی سن او را بهانه قرار داده و اضافه کرد بعدها از وجود این دیپلمات جوان استفاده خواهد شد. وقتی تیر وثوق‌الدوله به سنگ اصابت کرد اضافه نمود اگر نصرت‌الدوله جوان است عبدالحسین میرزا فرمانفرما را بدین سمت انتخاب کنید. احمدشاه در این مورد هم سکوت کرده و آخرین ملاقات وثوق‌الدوله و احمدشاه با تلخی پایان پذیرفت.^(۱)

کرزن به نرمان دستور داده بود به هر نحوی که ممکن است نصرت‌الدوله در سمت وزارت امور خارجه تثبیت شود.

بطورکلی نصرت‌الدوله فیروز از طرف لرد کرزن برای دستیابی به قدرت انتخاب شده بود و کرزن برای حصول نتیجه از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد ولی نرمان برخلاف کاکس هرگز به فکر نصرت‌الدوله نبود و به توصیه‌های وزیر امور خارجه انگلیس نیز ترتیب اثر نمی‌داد و معتقد بود سفارت انگلیس در تهران به مسائل سیاسی روز ایران آشنائی بیشتری دارد و طبعاً در خیلی از موارد اتخاذ تصمیم می‌نمود و بعد گزارش آنرا به وزارت خارجه انگلیس می‌فرستاد. از طرف دیگر دو نفر از اعضای سفارت انگلیس به نامهای هاوارد و اسمارت با نصرت‌الدوله میانه‌ای نداشتند و طبعاً ذهن مستر نرمان وزیرمختار جدید را نسبت به او مشوب نموده بودند. نرمان به کرزن

۱. میرزا حسن خان وثوق‌الدوله که پس از استعفا بلادرنگ به اروپا رفت و این سفر قریب شش سال طول کشید هرگز حاضر به ملاقات با احمدشاه نشد چه در زمانیکه احمدشاه هنوز پادشاه ایران بود و چه در مدتی که از سلطنت خلع شده بود و همیشه از او اظهار نفرت می‌کرد ولی برادرش قوام‌السلطنه گاهی به دیدار احمدشاه می‌رفت و در میهمانی‌هایی که پرنس ارفع‌الدوله احمدشاه را به خوردن آش رشته دعوت می‌کرد قوام‌السلطنه هم حضور می‌یافت.

گزارش داد که شاه خیال دارد فتح‌الله اکبر (سپهدار اعظم) را به رئیس‌الوزرای برگزیند. کرزن نظر مشورتی نصرت‌الدوله را در این مورد جويا شد ولی نصرت‌الدوله نظر مقامات خارجه انگلیس را نسبت به سپهدار مشوب ساخت و او را لایق برای اجرای برنامه‌های انگلستان در ایران تشخیص نداد.

احمدشاه متوسل به مستوفی‌الممالک، عین‌الدوله و سپهسالار اعظم (محمودلیخان تنکابنی) شد، هیچکدام ریاست دولت را نپذیرفتند، ناچار این طوق لعنتی به گردن سپهدار افتاد. او نیز پس از چند هفته مطالعه، کابینه نیم‌بندی تشکیل داد و در آن کابینه بجای نصرت‌الدوله برادرش عباس میرزا سالار لشکر وارد شد و وزارت فوائد عامه را به او دادند و بعد چند روزی وزیر عدلیه بود تا به زندان کودتاچیان افتاد. روابط نصرت‌الدوله و کرزن به اندازه‌ای نزدیک و صمیمانه بود که اولین کاندیدائی هر شغلی را در ایران مناسب او می‌دانست حتی برای کودتا نیز او را در نظر گرفته بود تا ابتدا نخست‌وزیر و بعد سلطان ایران شود. نرمان و هاوارد و اسمایس تمام برنامه‌های کرزن را در تهران به هم ریختند و کودتا را به دست دیگری سپردند و نصرت‌الدوله به جای بازیگر اول آن صحنه در زندان جای گرفت و از این تاریخ دشمنی بین نصرت‌الدوله و وزارت امور خارجه انگلیس آغاز گردید و حقیقت مطلب اینست که نصرت‌الدوله پیشقدم برای این مخالفت یا مبارزه گردید. روابط کرزن و نصرت‌الدوله آنچنان تیره و تار شد که حدی بر آن متصور نبود.

ملک‌الشعراى بهار در این مورد چنین می‌نویسد:

«... در سفارت انگلیس زمان سرپرسی کاکس وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود. علت آن بود که مستر هاوارد که فارسی را خوب حرف می‌زد و مردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها به وساطت او انجام گیرد ولی دولتیان مستقیماً با وزیر مختار سر و کار داشتند و شاید کارهایی برخلاف میل و اطلاع مستر هاوارد انجام می‌گرفت. از اینرو هاوارد با نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله که همه کاره کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سر و سری نداشت و برخلاف با سیدضیاء‌الدین رفیق بود و سید جزو دسته هاوارد محسوب می‌شد و این مخالفت تا ورود مستر نرمان و سرپرسی لرن و بعدها تا عهد سلطنت رضاشاه که او هم مستقیماً از دوستان هاوارد^(۱) بود دوام یافت و مستر هاوارد در این مدت با نصرت‌الدوله و

۱. درباره هاوارد، سلیمان بهبودی نظریه جالبی دارد که در یادداشت‌های چهارم حوت ۱۳۰۲ آورده است:

تیمورتاش و دوستان ایشان میانهٔ خوشی نداشت و عاقبت هم تیمور و فیروز موفق شدند زیر پای او را جارو کنند...»^(۱)

بالاخره وثوق‌الدوله رفت و مشیرالدوله آمد و توصیه سفارت انگلیس را درباره وزارت امور خارجه نصرت‌الدوله نپذیرفت. مشیرالدوله در مورد اخراج افسران روسی که خواسته دولت انگلستان بود پافشاری کرد و چون خود را در تنگنا دید کنار رفت و بحران شدیدی آغاز شد. در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۲) در نامه‌ای که لرد کرزن برای سرپرستی لرن وزیرمختار جدید انگلیس در ایران به خط خود می‌نویسد و در حقیقت دستورالعملی است برای کارهای وزیرمختار جدید در ایران در مورد ایرانیان قضاوت احمقانه‌ای کرده است، ضمناً نظریه او در مورد نصرت‌الدوله جالب است. کرزن در آن نامه می‌نویسد:

«... این مردم (مردم ایران) به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ما کاری نمی‌توانند انجام دهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی‌آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه شوند و قدر ما را بدانند. هر بدبختی و زبانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند... هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی و ایرانیان فهمیده، صاحب تمیز و میهن‌پرست را پیدا کنی و ایران را با کمک آنها برای مقابله با خطرانی که تهدیدش می‌کنند مجهز سازی.»

مبادا اغفال شوی و خود را با عجله در آغوش اولین وزیرری که به سراغت آمد بیندازی. وزراء و رجال معلوم‌الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله‌سگها رسمشان این است که می‌آیند و استخوانی می‌ریابند و می‌روند! اما هیچکدام اهمیت خاصی ندارند. پردل باش و قوت قلبت را از دست مده، کارها به مرور زمان اصلاح خواهد شد. اما در هر کاری که انجام می‌دهی فقط مواظب باش که هیچ وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی. هرگز نگذار کسی بویی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران آشفته و

۱- مستر هوارد نایب اول سفارت انگلیس ساعت ۱۰ شرفیاب شد. مستر هوارد نایب اول سفارت انگلیس سالها در ایران ماند و فارسی را به خوبی یاد گرفته بود و حرف خوب می‌زد، با بیشتر رجال و خانواده‌ها آشنائی پیدا کرده بود و آمد و شد داشت. بیشتر اشخاص از او توقعاتی داشتند و انجام می‌داد. وضعش طوری بود که قبل از اقتدار و تسلط حضرت اشرف بر امور، دولت می‌آورد و دولت می‌برد. متنفذین سعی می‌کردند با او روابطی داشته باشند. بیشتر تحریکات دربار و مجامع از این شخص ناشی بود حتی بین عشایر نفوذ کرده بود و آنها را تحریک می‌کرد و به جان هم می‌انداخت. یک روز میان عشایر فارس بود و روز دیگر در لرستان و یک روز بین عشایر کرمانشاه و کردستان دیده می‌شد. با عده‌ای از ملاها هم روابطی برقرار کرده بود...
۱. محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء). تاریخ احزاب سیاسی جلد اول، چاپ اول ۱۳۲۳، صفحه ۶۲.

ناراحتیم. در قبال سیاست‌بازیهای رجال ایرانی حد اعلاى بی‌اعتنائی را نشان بده و یکرز که فرصت مناسبی به دست آمد مشتى محکم به دماغ آن خائن نصرت‌الدوله فیروز بزَن و یواش یواش نفوذ و شوکت از دست رفته بریتانیا را دوباره به سفارت برگردان...»^(۱)

خواننده عزیز درست به چند سطر آخر نامه خصوصى کرزن به سرپرسى لرن وزیرمختار انگلیس در ایران توجه فرمایند؛ آیا ارتباطی بین محاکمه نصرت‌الدوله و محرومیت از خدمات اجتماعى و بعد در ۱۳۱۵ اعزام به زندان سمنان و سال بعد قتل فجیع او وجود دارد؟
به یاد جمله معروف سیدضیاء‌الدین افتادم که بارها می‌گفت: «دوستی با انگلیسها حماقت است و دشمنی با آنها جنایت!؟»

۱. نقل از جلد اول کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» تألیف محقق ارجمند آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی صفحه ۲۹۳.

فصل هشتم

نصرت الدوله و کودتای ۱۲۹۹

نصرت الدوله کاندیدای کودتا

وقتی لرد کرزن و طراحان سیاست انگلیس در ایران با بطلان قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ مواجه شدند تدبیری تازه اندیشیدند و آن قبضه حکومت ایران با انجام یک کودتا بود. کاندیدای مسلم و بدون شک کرزن، نصرت الدوله فیروز بود و موافقت با روی کار آوردن دولت سپهدار اعظم فقط برای صاف کردن جاده بود کما اینکه دیدیم سپهدار برخلاف مشیرالدوله عذر صاحبمنصبان روسی را از قزاقخانه خواست. احمدشاه نسبت به سردار استراسلسکی خوشبین بود و او را از حامیان خود می دانست ولی مع الوصف دولت سپهدار در اجرای خواسته انگلیس به خدمت تمام آنها خاتمه داد و سردار همایون والی که از افسران تحصیل کرده سن سیر بود در رأس قزاقخانه قرار گرفت و فرماندهی آتریادهای هفتگانه به افسران ایرانی سپرده شد از جمله میرپنج رضاخان فرمانده آتریاد همدان شد.

نصرت الدوله برای دستیابی به قدرت از طریق بغداد و خانقین عازم ایران شد. سرمای شدید آن سال و بسته بودن راهها موجب گردید مدتی نسبتاً طولانی در کرمانشاه و همدان توقف کند و ضمن سرکشی به املاک خود نقشه های عریض و طویل خویش را به روی کاغذ بیاورد. نصرت الدوله طی تلگرافاتی که به نرمان مخابره می نمود مرتباً ورود خود را به تهران به تأخیر می انداخت به طوری که سه بار این تأخیر تکرار شد. گرداندگان سیاست انگلیس در تهران که من حیث المجموع میانه ای با نصرت الدوله نداشتند خود به فکر رهبر سیاسی کودتا افتادند و سرانجام به اصرار

هاوارد قرعه فال به نام سیدضیاء‌الدین مدیر روزنامه رعد افتاد و ژنرال ریموند آیرن‌ساید هم رضاخان را برای عاملیت نظامی در نظر گرفت و برنامه تنظیم شده بامداد روز سوم اسفند ۱۲۹۹ به مرحله اجرا درآمد.

نصرت‌الدوله وقتی وارد تهران شد سه روز از کودتا می‌گذشت و در همان روز ورود بازداشت و به زندان قصر نزد پدر و برادر و سایر رجال زندانی رفت.

هرمن نرمان در تهران دو دوست نزدیک برای خود انتخاب نموده بود یکی سید ضیاء‌الدین مدیر روزنامه رعد، دیگر سردار معظم خراسانی وکیل سابق مجلس که حکمران سابق گیلان بود. لذا به کرزن پیشنهاد کرد که کابینه سپهدار ترمیم شود و سید ضیاء و سردار معظم وارد کابینه شوند. کرزن به نرمان جواب دندان‌شکنی داد و متذکر شد تاکنون دو کابینه ساقط شده و کابینه سوم را می‌خواهید ترمیم کنید تا دو نفر دیگر وارد دولت شوند. چنین وضعی نمی‌تواند اطمینان مرا جلب کند و شما نیز هرگز نباید از اینگونه اقدامات پشتیبانی کنید.

آقای ایرج ذوقی در کتاب *ایران و قدرتهای بزرگ* چنین می‌نویسد:

«به دستور صریح وزیر امور خارجه بریتانیا به وزیرمختار خود در تهران، نرمان را از تصمیم خود دایر به وارد کردن سید ضیاء و تیمورتاش در کابینه دوم سپهدار منصرف ساخت و از همین لحظه نرمان تصمیم گرفت تا دست به کودتا بزند و چون مسأله تشکیل ارتش واحد منتفی شده بود نرمان درصدد یافتن عامل نظامی کودتا برآمد و با آیرونساید وارد گفتگو و مشورت شد. اما آنچه از یادداشتهای شخصی روزانه آیرونساید و مدارک موجود دیگر برمی‌آید نرمان نه آیرونساید را از وجود کاندیداهای خود مطلع ساخت و نه وزارت امور خارجه بریتانیا را در جریان تصمیم مهم خود قرار داد. در لندن نیز لرد کرزن که به خوبی احساس می‌کرد با اقداماتی که نرمان به عمل می‌آورد و با وجود دولت سپهدار امیدی به تصویب قرارداد نمی‌رود، نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه دولت و ثوق را کاندیدای نخست‌وزیری از راه نوعی کودتا کرده و او را روانه ایران می‌سازد. بازتاب غیرمستقیم این سیاست محرمانه دولت انگلیس زنگهای خطر را برای نرمان به صدا درمی‌آورد و نرمان در تهران درمی‌یابد که لندن نقشه و طرح جدیدی را برای ایران در دست اجرا دارد که به اطلاع وی رسانیده نشده است...»^(۱)

سید ضیاء‌الدین برای گردش امور دولت عده‌ای از زندانیان را تحت فشار قرار داد و از آنها مبلغی گزاف پول مطالبه کرد و صریحاً اعلام کرده بود که هر زندانی از پرداخت

۱. دکتر ایرج ذوقی، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۰۰*، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.

آن وجه خودداری کند اعدام خواهد شد از جمله از عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دو پسرش نصرت الدوله و سالار لشگر مبلغ چهار میلیون تومان مطالبه کرده بود و برای پرداخت این پول ضرب الاجلی نیز قائل شده بود. نصرت الدوله ناگزیر متوسل به وزارت امور خارجه انگلیس شد و به استناد تضمین نامه‌ای که پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ به وی داده شده بود تقاضای مداخله و رفع تعرض نمود. وزارت امور خارجه نامه را برای فرمان فرستاد و فرمان نیز جوابی برای نصرت الدوله فرستاد.

نصرت الدوله در رأس مخالفین کودتا

وقتی رجال زندانی خبر برکناری و تبعید سید ضیاءالدین عامل سیاسی کودتا و نخست وزیر صد روزه را شنیدند محوطه زندان از شادی و هلهله زندانیان همه چیز را تحت شعاع قرار داده بود. رجالی که تا دقایق قبل در کنار دیوار زانوهای خود را بغل گرفته در اندیشه‌های مختلف متفکرانه اشک می ریختند یک مرتبه به وجد و سرور درآمده ندای انتقام سر می دادند. فریادهای زندانیان که سید ضیاء نباید از ایران خارج شود، هر لحظه بلندتر می شد و زندانبانان بهیچوجه نمی توانستند از اینهمه سر و صدا جلوگیری کنند فقط سید حسن مدرس بود که کوچکترین تغییری در حالات او بوجود نیامده بود یا به عبادت مشغول بود یا با بعضی از دوستان مذاکره می کرد. وقتی شهاب الدوله رئیس تشریفات دربار سلطان احمدشاه وارد زندان شده و یکسره به ملاقات قوام السلطنه رفت و پس از ساعتی او را به دربار نزد شاه برد همه فهمیدند که جانشین سید ضیاء یکی از زندانیان است که کلنل محمدتقی خان با چه خفت و خواری او را باگاری پستی به زندان تهران فرستاده بود. دو روز بعد زندانیان فهمیدند که آزاد خواهند شد و پس از آزادی به ملاقات شاه خواهند رفت. همه قصد صحبت و ذم سید ضیاء را داشتند ولی قرار شد فقط سه نفر از معمرین صحبت کنند. این سه نفر عبارت بودند از: سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله، محمدولی خان سپهسالار اعظم و عبدالحسین میرزا فرمانفرما. زندانیان با وسایل نقلیه‌ای که فراهم شده بود به قصر فرح آباد رفته پس از دلجوئی شاه از آنان مرخص شدند.

قوام السلطنه روز چهاردهم خرداد وزیران خود را به شاه معرفی کرد. در لیست وزیران عده‌ای از زندانیان سید ضیاءالدین عضویت داشتند مانند محتشم السلطنه، مشارالسلطنه، ممتازالدوله و مستشارالدوله و این مؤرده‌ای بزرگ برای زندانیان

سیدضیاء‌الدین بود. قوام پس از معرفی کابینه به شاه اعلامیه‌ای انتشار داده ضمن تشریح سیاست داخلی و خارجی دولت قاطعاً متذکر شده بود که مجلس شورای ملی در غره سرطان افتتاح خواهد شد و طی تلگرافی به ولایت و حکام متذکر گردید نمایندگان را با سریعترین وسیله به تهران بفرستند.

در میان زندانیان آزاد شده بیش از هر کسی در نصرت‌الدوله حس انتقامجویی از سید ضیاء و عوامل اجرایی آن وجود داشت. مخصوصاً چندین بار سیدضیاء برای فرمانفرما و نصرت‌الدوله و سالار لشگر پیغام فرستاده بود که باید مبلغ معتناهی به دولت کودتا پردازند و الا اعدام خواهند شد. هنوز نصرت‌الدوله به یاد نامه‌های استرحام‌آمیز خود بود که به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده بود و باز به یاد بی‌اعتنائی وزیر خارجه و سفیر آن دولت در تهران می‌افتاد که روزی او را کاندیدای کودتا و جانشینی سلطان احمدشاه نمودند و روزی او را در کنج زندان جای داده هر آن بیم تلف شدن وجود داشت.

نصرت‌الدوله قبل از افتتاح مجلس عده‌ای از رجال زندانی و روزنامه‌نگاران را به باغ فرمانیه دعوت کرد و ضمن بیانات پرشوری درخواست نمود که از اقدام علیه عوامل کودتا بهیچوجه نباید کوتاهی شود و قرار شد اقدام اولیه توسط صدور اعلامیه‌ای باشد. در همان جلسه تصمیم گرفته شد پس از افتتاح مجلس، اعتبارنامه‌های دوستان سیدضیاء رد شود. در همان جلسه قرار شد نصرت‌الدوله در این زمینه اعلامیه‌ای انشا نماید و او هم بلادرنگ به اتاق کار خود رفته پس از چند دقیقه متن اعلامیه را برای حاضرین قرائت نمود و با چند اصلاح جزئی قرار شد اعلامیه به چاپخانه فرستاده شود و پس از چاپ برای مطبوعات و مقامات و تمام نمایندگان مجلس ارسال گردد. متن اعلامیه که به قلم نصرت‌الدوله تهیه شده بود در چند روزنامه درج گردید و پیرامون آن بحث و انتقاد شروع شد. اینک عین اعلامیه که در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی صفحه ۱۲۵ تألیف ملک‌الشعرای بهار آمده است در زیر نقل می‌شود:

«بیان حقیقت»^(۱)

وقایع غیرمترقبه نود روزه اخیر ایران، یعنی دوره حکومت نامشروع سیدضیاء به

۱. اولین اعلامیه زندانیان کودتا علیه کودتاگران که فکر و انشاء و تنظیم آن توسط نصرت‌الدوله انجام یافته

درجه‌ای غیرمکشوف و مورد اشتباه واقع شده و به اندازه‌ای سیاست خارجی ذینفع در این وقایع، افکار و جراید را مشوب نموده است که کشف حقایق برای اعاده حیثیات و حفظ شرافت ملی ایران لازم آمده و رفع شبهه و موکول کردن حکمیت و وقایع به افکار عمومی دنیا و جمهور ملل متمدنه از وظایف اولیه ایرانیان شمرده می‌شود. به ملاحظه اینکه مبدا به وسیله نیرنگ دیگری باز آزادی شکایت از دست ایرانیان برود اعلام می‌داریم...

که ایران در چه حال تأسف‌آوری واقع شده و با نهایت نفرتی که از مداخلات اجنبی در کارهای داخلی خود دارد بواسطه ابراز همین نفرت چگونه مورد تضيیقات و سختیهای گوناگون واقع می‌گردد. درک این حقیقت و پی بردن به علل اصلی فجایع حکومت سید ضیاءالدین محتاج به ذکر تاریخچه مختصری است.

چندی پس از سقوط کابینه آقای مشیرالدوله که به واسطه درخواست سفارت انگلیس راجع به خارج کردن صاحبمنصبان روسی از دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی واقع شد و تعیین آقای سپهدار اعظم به ریاست وزراء که این مقصود سفارت انگلیس را انجام داد سفارت مزبور در شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۹ هجری در این یادداشت مشروحی که به دولت ایران داد رفتن قشون خود را از ایران در بهار وعده کرد. ضمناً تکلیف نمود که دولت ایران از حضور قشون انگلیس استفاده کرده یک دیویزیون قشون ایرانی در تحت ریاست صاحبمنصبان انگلیسی در حدود قزوین که مرکز توقف قشون دولت بریتانیا بود تشکیل دهد در صورت تخلف از این تکلیف ایران را مخاطرات انقلابی و زوال ملت تهدید می‌نماید.

حکومت وقت حل قضیه را به مجمعی مرکب از وجوه علماء و محترمین و وکلاء و سایر سیاسیین مملکت محول نمود.

مجلس مزبور از تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول در عمارت سلطنتی منعقد گردید و همانطوریکه قبلاً هم پیش‌بینی می‌شد حصار رد و قبول تقاضای سفارت انگلیس را از

حوازی نکات بسیار مهم و حساسی است. ظاهراً در این اعلامیه به طور وضوح سیدضیاء مورد حمله و انتقاد قرار گرفته و تلویحاً احمدشاه و میرپنج رضاخان هم مورد شماتت و ندانم‌کاری قرار گرفته‌اند ولی اساس کار حمله به سیاست دولت انگلستان و افشگری از اعمال آنان درباره مداخله در ایران و برنامه‌ریزی و اجرای کودتا است. سیاست انگلستان در ایران تا آن تاریخ اینطور روشن و واضح مورد بحث و انتقاد واقع نشده بود. بدون تردید نام کسانی که این اعلامیه را مورد تأیید قرار داده‌اند چنین فکری نسبت به سیاست انگلیس نداشته‌اند تنها نصرت‌الدوله بود که از عهدشکنی وزارت امور خارجه انگلستان آنچنان عصبانی شده بود که دیوانه‌وار به نوشتن چنین اعلامیه‌ای مبادرت نموده و برخلاف سرسپردگی سابق انگلستان را مورد انتقاد شدید قرار داده و جنگ پنهانی خود را با همسایه جنوبی بطور روشن و بین آغاز کرد و طبعاً وزارت امور خارجه انگلیس نیز در مقام انتقام‌گیری برآمده و پس از ۱۵ سال مانعش نصرت‌الدوله را در زندان شهربانی سمنان می‌بینیم.

حد صلاحیت خود خارج دیده و موکول به اداره مجلس شورای ملی نمودند. با وجود مسامحه‌ای که از طرف حکومت وقت در افتتاح مجلس به عمل می‌آید متدرجاً عده و کلاء که برای افتتاح مجلس لازم بود در تهران گرد آمده و قانوناً افتتاح مجلس ایجاب می‌نمود. در این موقع اکثریت نمایندگان حاضر در مرکز ضمن پروگرام آتیه خود الغای قرارداد انگلیس و ایران را گنجانده و آن پروگرام را طبع و منتشر نمودند و بالتیجه قراردادی که اعتبار آن فقط منوط به تصویب مجلس بود و زمامداران ایران و انگلستان بالسویه در تمام عالم این مطلب را اعلان و به عموم خاطر نشان نموده بودند به اتفاق کلمه وکلای حاضر در تهران ملغی شده و خالی از هر نوع اعتباری گردید.

از همین اوقات یعنی پس از یأس از اسارت ایران به وسیله دسائس عادیه نقشه کودتای سید ضیاء و توسل به جبر و مشت قطعی شده این بود که در شب دوازدهم جمادی‌الثانی (۲۰ فوریه ۱۹۲۱) در تحت حمایت تاریکی و مسامحه‌کاری عمدی یا سهوی حکومت وقت دست جنایتکار فرزند ناخلف ایران سید ضیاء مدیر روزنامه رعد برای سرقت دراز گردید. یک عده از دیویزیون قزاق شاهنشاهی را که در قزوین متوقف و موقتاً در تحت اداره یک نفر صاحب‌منصب انگلیسی (اسمایس) بودند بعنوان احضار از طرف اعلیحضرت مشتبه نموده به طرف تهران حرکت، در نزدیکی پایتخت روزنامه‌نویس مزبور که معروف به مزدوری... است به این قوه الحاق و اداره کردن سیاست آنرا عهده‌دار گردید. فرمانده ایرانی این قوه خود را برای اجرای اوامر سید ضیاء حاضر نمود و سید ضیاء به وسیله دسیسه و فشار موفق به تحصیل فرمان ریاست وزرائی خود گردید.

در پایتخت و سایر نقاط حکومت نظامی با کمال شدت برقرار نمود. مخابرات تلگرافی و پستی بین پایتخت و سایر ایالات مدتی مقطوع و بعلاوه تحت سانسور شدید واقع گردید.

عده کثیری از محترمین و روحانیون، وکلاء و آزادخواهان که گناه آنها هواخواهی استقلال ایران و تنفر از سلطه اجنبی و مزاحمت و پیشرفت نقشه نامشروع او بود توقیف و در پایتخت و ولایات در زوایای تاریک محبس افتادند. قوانین اساسی مملکتی پایمال و مجلس شورای ملی که می‌بایستی مفتوح می‌شد تعطیل گردید. جنایتکاران داخلی به همدستی عده‌ای ارمنی و غیره و دستیاران خارجی آنها طوری گلوی ایران را فشردند که حتی قدرت بلند کردن صدای پروتست از ایرانیان سلب گردید و در هر موقعی که صدای ضعیف مخالفتی در گوشه‌ای بلند می‌شد فوراً عده دیگری بر محبوسین و تبعیدشدگان اضافه می‌شدند.

با این رویه در ایران سکوت قبرستان، خاموشی مرگ و بهت عمومی برقرار گردید و مسببین خارجی این قضایا این سکوت و خاموشی ایران را در اروپا بعنوان رضایت از

استقرار حکومت مزبور اجنبی جلوه دادند و جراید را پر از اشتباه کاریهای گوناگون نمودند.

برای مزید اغفال افکار عامه و پوشانیدن عقاید باطنی خود و تقلیل سوءظن و عدم اعتماد ملت ایران که از دیرگاهی وی را اجیر و خرید شده اجنبی می دانست، سید ضیاء شروع به انتشار بیانیه های دروغین خود نموده و درصدد برآمد که به حکومت خود رنگ حکومت اصلاح طلب، حکومت انقلاب ملی، حکومت حامی رعایا بدهد. در بیانیه های خود می نوشت که ایران را از شر مداخلات اجانب خلاص خواهد کرد دشمنان خارجی و داخلی را به حساب دعوت خواهد کرد. قرارداد انگلیس و ایران را که عملاً از درجه اعتبار ساقط شده بود به صورت الغاء نمود ولی دیری نگذشت حقایق عمل غالب بر تلفیق عبارات و الفاظ گردید نیت سوء باطنی و تصمیمات خیانتکارانه او هویدا و مواد مضره قرارداد مزبور عملاً اجرا گردید.

اینست حالت ایران در قرن بیستم که ملل عالم برای حفظ آزادی و حقوق نوع بشر از بذل انواع مجاهدت خودداری نمی نمایند. این رفتاری که با ایرانیان روا می دارند در صفحه تاریخ مدنیت لکه بدنامی است که باقی و برقرار خواهد بود. ما می خواهیم که در سایه عدالت دنیا حق حیات خود را حفظ کنیم، ما می خواهیم که زیر بار مداخلات اجنبی نرفته در وطن خودمان به میل خود زندگی بکنیم، ما منابع کسی را تهدید نمی کنیم و با کسی کاری نداریم ولی می خواهیم که ما را خفه نکنند و برای سلب آزادی ما ترویج خیانت و حمایت از خیانتکاران نمایند. ما می خواهیم سید ضیاء و همدستان او در تاسیس این خیانت ایران بر باد ده را محاکمه و مجازات بنمائیم و فقط می خواهیم که نسبت به قضایای داخلی ما بیطرفی محفوظ مانده حمایت های غیرمشروع از میان برود^(۱)

اعلامیه زندانیان کودتا خوراک خوبی برای مطبوعات بود. روزنامه هایی که مدت صد روز از انتشار آنها جلوگیری شده بود. سرمقاله های روزنامه ها و مقالات اساسی اختصاص به اعمال سید ضیاء و عمال وی اختصاص یافته هر نویسنده ای با قلم تند و

۱. آقای حسین مکی در جلد اول تاریخ بیست ساله صفحه ۴۰۲ نام امضاءکنندگان اعلامیه بیان حقیقت را به این ترتیب آورده است: میرزا هاشم آشتیانی، شیخ محمد جواد، خلیل فهم الملک، محمد هاشم میرزا، ملک الشعراء، عدل السلطنه، آصف الممالک، رفعت الدوله، معتضد الدوله، نصرت الدوله، نصیر دیوان، قوام الدوله، احتشام الدوله، منتصر الملک، سید یعقوب، محقق العلماء، امین الشریعه شیرازی، میرزا علی کازرونی، مدرس، تدین، مستشار السلطنه، رکن الملک، حاج میرزا علی محمد، سید بدالملک، عماد السلطنه، سید حسین، جلیل الملک، سهام السلطان، بیان الملک، عمید الملک، میرزا ابراهیم خان، سردار مخمخ، حاج شیخ اسدالله محلاتی، امیر ناصر، صدرائی، بیان الدوله، صدرالاسلام، شیخ الاسلام، میرزا ابراهیم قمی و سید فاضل.

گاهی هتاکانه خود کودتاچیان را مورد شماتت قرار می دادند. این تنها سید ضیاء نبود که مورد حمله قرار می گرفت، قزاقها و عوامل نظامی هم کم و بیش از این حملات بهره مند می شدند. به کنایه احمدشاه هم در چند جا مورد حمله قرار گرفته بود. وقتی مجلس افتتاح شد و نوبت به تصویب اعتبارنامه ها رسید مدرس و سردار معظم خراسانی کولاک کردند و ضمن طرح ورد اعتبارنامه های عدل الملک، سلطان علی محمد عامری و معتمد السلطنه فرخ مطالب تنیدی علیه کودتاچیان گفتند ولی در این زمان نصرت الدوله در پشت پرده مشغول اقدام بود و واهمه داشت که تندروی او موجب رد اعتبارنامه اش بشود گرچه از حمایت مدرس و جمعیت سی و چند نفری اعتدالی ها نسبت به خود اطمینان داشت ولی مع الوصف، احتیاط را از دست نداد.

روزنامه ها همه روزه مطالبی در این زمینه انتشار می دادند و برخی روزنامه های جدید التاسیس مانند طوفان به مدیریت فرخی یزدی پا را فراتر از سایرین گذاشته بود. سردار سپه در آن ایام متوجه تمام این مخالفتها و هیاهو بود ولی به علت اشتغالاتی که در امنیت مملکت پیدا کرده بود صلاح در این نمی دید که با این جبهه هم به جنگ و ستیز پردازد و این مبارزه یا به عبارت دیگر این تنبیه را به وقت دیگری موکول کرده بود که با دست پر به سرکوبی این افراد پردازد. در تابستان ۱۳۰۰ وزارت جنگ و نیروی قزاق تماماً متوجه قیام و شورش عده ای بود که هر کدام نیروی خود را علیه حکومت مرکزی بسیج نموده بودند.

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و سرپیچی از اوامر دولت مرکزی، قیام میرزا کوچک خان در شمال، شورش سردار مؤید سوادکوهی در مازندران، طغیان ساعدالدوله در تنکابن، تمام آنها نیاز به جنگ و مبارزه داشت و با حمایتی که رئیس مقتدر دولت از نیروی نظامی به عمل می آورد تدریجاً حل شد و رضاخان سردار سپه هم به فکر قشون متحدالشکل بود. سرانجام این برنامه وزیر جنگ در دی ماه ۱۳۰۰ جامه عمل پوشید و با ادغام نیروی قزاق - زاندارم - بریگاد مرکزی و بازماندگان پلیس جنوب پنج لشکر مجهز تشکیل گردید و هر کدام بخش وسیعی از کشور را تحت سیطره خود قرار دادند. تشکیل یک قشون بیست هزار نفری در آن ایام توفیقی بزرگ برای وزیر جنگ بود. وقتی سردار سپه از تشکیل قشون فارغ شد به جنگ مطبوعات رفت و کسانیکه در این چندماه اخیر او را مورد سرزنش و شماتت قرار می دادند بایستی تنبیه می شدند. سردار سپه در دوم حوت ۱۳۰۰ اعلامیه ای در پاسخ اعلامیه های منتشر شده و

مطالب مطبوعات تحت عنوان مسبب کودتا انتشار داد و خود را عامل کودتا معرفی کرد و به شدت تهدید نمود مطبوعاتی که در این زمینه مطالبی بنویسند به شدت مورد تنبیه قرار می‌گیرند. در آن اعلامیه آمده بود:

«... آیا با حضور من مسبب حقیقی کودتا را تجسس کردن مضحک نیست؟... کسانی مسبب این اقدام می‌توانستند بشوند، که تمام عمر خود را جزو صف و قشون صرف کرده اغراض حقیقی مستشاران خارجی را، از هر طبقه و صنفی بودند در خرابی بنیان این مملکت عملاً استنباط کرده باشند... اینک اگر به مسبب حقیقی کودتا، اعتراض دارید به جای آنکه هر روز در اوراق جراید به مقام تفتیش و تفحص برآئید بدون اندیشه، مستقیماً به من مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من گرفته و آنچه را که خودتان هم می‌دانید و قلباً تصدیق می‌کنید دوباره از من بشنوید... من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می‌کنم.

این یک فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد. این یک عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران به من تحمیل شده باشد. بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفقات قشونی را من از چندین سال قبل احساس کرده بودم... برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کروور تومان مخارج قشون را از بیوه‌زنهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده و آن وقت یک نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تا دروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی و سپس بعضی از مرکزبان را هم در تمام دزدیها شریک و انباز ببینم.»

در آخر این اعلامیه فصیح و محکم آمده بود:

«اینک در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حی ذوالجلال استعانت جسته و به تمام هموطنان عزیز عموماً اطلاع می‌دهم که با مسبب حقیقی کودتا هر کس اعتراضی و اشتباهی دارد به خود من مراجعه و چون در ضمن تمام گرفتاریها دیگر برای من غیر مقدور است که هر روز در جراید به مقام رفع شبهات خصوصی برآیم صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف تصدیق فوق در هر یک از روزنامه‌ها از این بابت ذکر بشود به نام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده آن را هم هر که باشد تسلیم مجازات خواهم نمود. وزیر جنگ رضا»^(۱)

انتشار این اعلامیه در روزنامه نویسه‌ها نه تنها تأثیری نکرد بلکه در حمله‌های خود

۱. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، صفحه ۱۸۵.

از آن تاریخ سردار سپه را مورد بحث و گفتگو قرار دادند و بر هجوم خود به کودتاگران افزودند. سردار سپه برای اینکه زهر چشمی بگیرد و همه مخالفین را به جای خود بنشانند دستور توقیف و دستگیری و ضرب و شتم آنان را صادر کرد.

ملک‌الشعراى بهار در این زمینه می‌نویسد:

«... هجوم به سید و به کودتا دوام یافت تا آنکه سردار سپه از بهت خارج شد و جای پای خود را بعد از افتتاح مجلس در وزارت جنگ مستحکم ساخت. سپس معاملاتی با جراید کرد که به چوب بستن و دندان شکستن و حبس و دشنام، سلام و تعارف مقدماتی بود و بالاخره از طرف وزیر جنگ اعلام شد «که عجب است با بودن من مردم درصدداند که مسبب کودتا را به دست آورند. مسبب کودتا منم...»

نصرت‌الدوله که در پشت پرده این نمایش را اداره می‌کرد متوجه عواقب آن شد و چون می‌دانست دیگر روزنامه‌نویسها از ترس سردار سپه تحریکات شاهزاده را قبول نمی‌کنند راه دیگری اتخاذ کرد و آن تحریک بعضی از نمایندگان مجلس بود که اولین و آخرین آنها معتمدالتجار تبریزی بود. سردار سپه به خوبی واقف بود که قسمتی از این تحریکات توسط نصرت‌الدوله بعمل می‌آید ولی در آن ایام نمی‌خواست مسأله را عریان کند زیرا در آن ایام نصرت‌الدوله گذشته از اینکه از وکلای متنفذ و حراف و حيله گر مجلس بود با مدرس دوستی و نزدیکی داشت. از طرفی سردار سپه با فرمانفرما روابط بسیار نزدیکی به هم زده بودند و مدام به ملاقات یکدیگر می‌رفتند و مسأله دیگر خرید مقدار زیادی زمین از فرمانفرما و سالار لشگر بود و این مسائل اجازه پرده‌داری نمی‌داد.

فصل نهم

حضور در قوه مقننه

فیروز میرزا نصرت‌الدوله در طول زندگانی سیاسی خود که نسبتاً کوتاه بود سه دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد که عبارت بودند از ادوار چهارم، پنجم و ششم ولی فیروز هیچ دوره‌ای در تمام مدت در مجلس باقی نماند و با احراز مشاغل دولتی از نمایندگی خارج شد.

وی در تمام ادوار نمایندگی، جزء کارگردانان مجلس بود و غالباً با نطق و بیان در مسائل مختلف مطروحه در مجلس مداخله می‌نمود و از اینرو دولت‌هایی که در این ادوار روی کار می‌آمدند سعی کردند به هر ترتیبی که ممکن باشد او را از هواخواهان کابینه خود سازند. فیروز ناطق و در عین حال در گفتار تهور داشت. نسبت به مسائل حقوقی و پارلمانی متبحر و همچنین زیرک و باهوش و موقع‌شناس بود.

وکیل دوره چهارم

مجلس سوم هنوز اولین سال خود را به پایان نرسانیده بود که به علت جنگ بین‌المللی اول و اشغال ایران از طرق قوای روس و انگلیس و عثمانی قهراً تعطیل شد و سفر مهاجرت برای عده‌ای از نمایندگان پیش آمد. دولت‌های زودگذر که هر کدام چند ماهی بیش سرکار نبودند فکری برای انتخابات نکردند. آنقدر مسائل معضل در مملکت وجود داشت که هیچ رئیس‌الوزرائی نمی‌توانست با اشغال ایران از طرف قوای خارجی انتخابات را انجام دهد. فکر انتخابات دوره چهارم مجلس از زمان نخست‌وزیری اول و ثوق‌الدوله در ۱۲۹۵ قوت گرفت و فرمان آن صادر شد. علاء‌السلطنه اولین نخست‌وزیری بود که انتخابات را شروع کرد و نمایندگان تهران در

دوره زمامداری او برگزیده شدند. مستوفی‌الممالک هم در چند حوزه دست به کار شد تا اینکه وثوق‌الدوله در ۱۲۹۷ برای بار دوم به رئیس‌الوزرائی رسید و ضمن ایجاد امنیت نسبی در سرتاسر کشور و قلع و قمع آدمکشان و دزدان و غارتگران مانند اعضاء کمیته مجازات، نایب حسین کاشی و پسرش ماشالله خان و عده‌ای از اتباع آنها و رضا جوزانی و غیره درصدد برآمد با دولت انگلستان قراردادی منعقد نماید که امور نظامی و مالی ایران را تحت نظارت آنها قرار دهد. از اینرو چون می‌دانست قراردادی را که می‌خواهد با انگلیسها منعقد سازد باید به تصویب مجلس شورای ملی برساند از اینرو درصدد برآمد بقیه انتخابات دوره چهارم را انجام دهد و با دخالت دولت افرادی را در مجلس بفرستد که قرارداد را تأیید و تصویب کنند. در دوره وثوق‌الدوله نزدیک به چهل نفر نماینده انتخاب شدند که غالباً با کمک و مساعدت دولت سر از صندوقها بیرون آوردند.

وثوق‌الدوله و دو تن از وزیرانش داوطلب انتخابات بودند. وثوق‌الدوله میل داشت از شیراز انتخاب گردد. مشارالملك وزیر مشاور کابینه تصمیم به کاندیداتوری سیرجان گرفت. نصرت‌الدوله وزیر عدلیه و بعد امور خارجه کابینه که قهراً در مجلس می‌بایستی از قرارداد دفاع کند کرمانشاه را حوزه انتخاباتی خود قرار داد. این انتخاب زیاد هم نامناسب نبود زیرا فرمانفرما مدتها حکمران کرمانشاه بود و در آن حدود دوستانی برای خود تدارک دیده بود. غیر از آن چند قریه آباد و پرجمعیت در اطراف کرمانشاه داشت که آن قراء را به نصرت‌الدوله داده بود و چند امتیاز دیگر. نصرت‌الدوله باهوش تمام امکانات موجود را در حوزه کرمانشاه بررسی کرد ولی به این نکته رسید که اگر در آنجا حکمران شیطانی حکومت کند اگر میل به انتخاب من نداشته باشد طبعاً با فرمولهایی که وجود دارد از انتخاب من جلوگیری خواهد کرد. به عکس اگر حکمران از خود ما باشد مسلماً مشکلات را از بین خواهد برد. پس لازم است برای برنده شدن در انتخابات حکمران از خود ما باشد. نصرت‌الدوله چند نفر از دوستان و نزدیکان را در نظر گرفته درباره نکات مثبت و منفی آنها جمع‌بندی نمود باز دید ته دل او به این امر رضایت نمی‌دهد از اینرو تصمیم گرفت برادر عزیز و نزدیک خود را به این مأموریت اعزام کند. در آن ایام هیچکس به نصرت‌الدوله نزدیکتر از عباس میرزا سالار لشگر نبود. وقتی این تصمیم را اتخاذ نمود نزد وثوق‌الدوله رفت و با بیان مستند و متین خود انتخاب عباس میرزا را برای حکومت کرمانشاه ضروری دانست. پس از کسب موافقت

رئیس‌الوزراء حکم و فرمان صادر شد و سالار لشگر به حکمرانی کرمانشاه تعیین و رهسپار آن ایالت شد. نصرت‌الدوله همه‌گونه دستورالعمل برای او صادر نموده حتی افراد دیگری را که باید از کرمانشاه انتخاب شوند تعیین کرد و پس از چند روز در معیت سلطان احمدشاه به سفر اروپا رفت. سفری که نزدیک به بیست ماه طول کشید. در این مدت انتخابات متجاوز از چهل حوزه پایان یافت که از آن جمله کرمانشاه بود. از حوزه کرمانشاه چهار نفر به وکالت انتخاب شدند که عبارت بودند از: معتضالدوله، فیروز میرزا نصرت‌الدوله، نصیر دیوان و امیرکل^(۱).

وثوق‌الدوله در اوایل تابستان ۱۲۹۹ کناره‌گیری کرد. مشیرالدوله جای او را گرفت و چند کرسی خالی انتخابات در زمان او پر شد. جانشین مشیرالدوله، سپهدار رشتی با کودتای سید ضیاء‌الدین و میربنج رضاخان ساقط شد و زمام امور به دست کودتاجیان افتاد. سرانجام نصرت‌الدوله هم در زمره رجال سرشناس به اتفاق پدر و برادرش (فرمانفرما و سالار لشگر) به زندان کودتا افتادند و در تمام مدت حکومت سه ماهه سید ضیاء‌الدین در زندان بسر بردند.

پس از اخراج سید ضیاء‌الدین از ایران، احمدشاه میرزا احمدخان قوام‌السلطنه را به رئیس‌الوزرائی انتخاب کرد و دو سه روز بعد تمام زندانیان سید ضیاء‌الدین از جمله نصرت‌الدوله آزاد شدند.

افتتاح مجلس چهارم

قوام‌السلطنه در غره تیرماه ۱۳۰۰ مجلس دوره چهارم را با ۶۵ وکیل حاضر در تهران افتتاح کرد. در همان نخستین روزها معلوم شد مجلس در دست اکثریتی است به نام اعتدالیها یا اصلاح‌طلبان که کارگردانان آن سید حسن مدرس، میرزا هاشم آشتیانی و سردار معظم خراسانی هستند. افرادی چون نصرت‌الدوله، تدین نیز در دسته مدرس بودند ولی تظاهری در این باره نداشتند. دسته دیگر دموکراتهای سابق بودند که از ائتلاف دو جناح حزبی بوجود آمده بود. سلیمان محسن اسکندری و سید محمدصادق طباطبائی از لیدران این گروه محسوب می‌شدند. دسته اول قریب سی و دو نفر بودند و در حقیقت اکثریت مجلس دست آنها بود و دسته دوم ۲۹ نفر عضو

۱. مرادعلی‌خان اعظمی زنگنه است که اعتبارنامه او رد شد.

داشتند. تصویب اعتبارنامه‌ها شروع شد ولی نصرت الدوله سعی کرد توسط دوستان خود مخصوصاً مدرس تا افق مجلس روشن نشود اعتبارنامه‌اش مطرح نگردد. در روزهای اول مجلس سردار معظم و مدرس چندین اعتبارنامه را که مربوط به همکاران سید ضیاءالدین بود رد کردند و دو کرسی نایب رئیسی مجلس را هم خود تصاحب نمودند. مدرس و حکم‌الملک نایب‌رئیس شدند. مجلس چهارم یکی از ادوار مهم مجالس عصر مشروطیت است که آزادی بیان در آن بیش از سایر ادوار بوده است.

طرح اعتبارنامه نصرت الدوله

وقتی چهل روزی از عمر مجلس چهارم گذشت اعتبارنامه نصرت الدوله و معتضدالدوله دو تن از وکلاء کرمانشاه مطرح شد. شیخ اسدالله محلاتی مخبر شعبه که از وکلای خوش‌بیان بود گزارش شعبه را مبنی بر صحت انتخابات کرمانشاه در مورد دو وکیل یاد شده قرائت نمود. اولین مخالف اعتبارنامه نصرت الدوله، سید محمدصادق طباطبائی بود که نطق خود را چنین آغاز کرد^(۱):

۱. وقتی مجلس دوره چهارم افتتاح شد سیل نامه و تلگراف و شکوایه در مورد نحوه انتخابات کرمانشاه و صلاحیت منتخبین به مجلس شورای ملی سرازیر شد. اعتراض مردم کرمانشاه در مورد انتخابات آنجا بر دو محور دور می‌زد. نخست درباره نحوه انتخاب اعضای انجمنها و دخالت حکمران (سالار لشگر برادر نصرت‌الدوله) در رأی‌گیری بود. دوم اعتراض در مورد صلاحیت آنها با توجه به سوابقشان بود. چون این نامه‌ها و تلگرافها زیاد بود و نقل تمام آنها موجب اطاله مطلب خواهد شد دو مورد از آنها را درباره سوابق و صلاحیت نصرت‌الدوله در ذیل نقل می‌کنیم:

الف) «... و اما اعتراضات ما بر عدم صلاحیت وکلاء از این قرار است: شاهزاده نصرت‌الدوله، اولاً به موجب جزء ۴ از ماده ۶ باید در محل انتخاب معروف باشند. فرضاً بگوئیم شاهزاده نصرت‌الدوله در شهر کرمانشاهان تا اندازه‌ای معروفیت محلی داشته‌اند؛ با رعایای فلک‌زده هرسین و کلیایی چه سابقه داشته و معروفیت ایشان از چه راه بوده است؟ ثانیاً به موجب جزء ۵ از ماده ۷ حکام جزء و کل و معاونین ایشان در قلمرو مأموریت خود محروم از انتخاب شدن هستند. مفهوم این ماده فقط برای آن است که حاکم و اجزاء آن به وسیله تهدید و تطمیع وسائل انتخاب شدن را فراهم نسازند، بنابراین انتخاب شاهزاده نصرت‌الدوله را - با مساعدت و همراهیهای ایشان با محمدعلی میرزا و حرکات ایشان در اروپا و تقسیم پول کمپانی نفت و قرارداد - در حوزه حکومت سالار لشگر، آیا می‌توان مبنی بر صحت فرض کرد و تصور تهدید و تطمیع ننمود؟ به نظریات و وجدان پاک وکلای حقیقی ملت واگذار می‌شود که انصاف را حکم قرار دهند.»

ب) «... اولاً، اگر شاهزاده نصرت‌الدوله است، مگر همین شاهزاده نیستند که در ظرف شانزده ساله آزادی ایران یکی از عوامل مؤثر بدبختی ملت بشمار می‌روند؟ مگر ایشان نبودند که تا دو ماه قبل، با تمام قوای خود حاضر شده بودند ناموس ما ملت ایران را به دست نظامیان انگلیسی تسلیم کنند و قرارداد مشغومی که هنوز

«سید محمدصادق طباطبائی - عرض کردم بنده با انتخابات کرمانشاه مخالف هستم و مخالفت من هم برای انتخابات است هم از نقطه نظر وکلا البته بنا بر وظیفه بایستی من امروز عرض کنم و پس از آن بنده عرض کردم بدیهی است حکمیت را خواهند فرمود. بنده وقتی آمدم متواتراً به بنده اظهار کردند خوبست در مجلس اظهاری نشود. یعنی مذاکراتی که در مورد انتخابات است و فرمودند مهم‌امکن مراتب در مجلس بشود اگر مسأله حل نشد به خود مجلس موکول شود بنده چون هیچ لجاجتی ندارم و فقط مقصودم این است که در نظر من ثابت و قطعی است و آخرین محکمه انتخابات را ببینم تمایلات آقایان نمایندگان را قبول کردم و گفتم اگر دیگران حرفی زدند من مخالفت نخواهم کرد. اگر آقایان پیشنهاد بکنند و خیلی هم اصرار می‌کنند ولی وظیفه بنده اینست که عرایضم را درباره انتخابات کرمانشاه بکنم.

می‌خواستم این را عرض کنم که اگر آقایان نمایندگان با یک نظر انصاف و بیطرفی به حال کرمانشاهان در موقع انتخابات آنجا رجوع بکنند برای عدم تصویب این اعتبارنامه هیچ محتاج نیست بدوسیه مراجعه شود زیرا که انتخابات کرمانشاه در سال ۱۳۳۷ بود و در آن موقع یک کابینه در تهران وجود داشت که حقیقتاً کابینه اقتدار کابینه دیکتاتوری، کابینه آمریت بود و حاکمیت آن کابینه نسبت به تمام قوانین موضوعه مجلس به هیچ یک از آقایان وکلا پوشیده نیست حتی آقایانی که آن کابینه را منتهی درجه شدت تنقید می‌کردند در این مجلس هستند. در آن موقع اخوی حضرت

کابوش بر پیکر نحیف ایران افتاده و مخالف خود را در عروق و شرابین مملکت فرو برده (منعقد سازند)؟ مگر هموطنان عزیز عملیات و اقدامات ایشان را برای امحاء و برانداختن حیات سیاسی چه در ایران و چه در مسافرت رسمی ایشان به فرنگ فراموش و از خاطرهایشان رفته است؟ اگر خدای نخواست هموطنان را نسیانی عارض شده ما ملت غرب فراموشکار نیستیم، ما ایشان را همان شخص می‌شناسیم - اگرچه هزاران مرتبه حبس و تبعید هم نشوند که پنج ماه قبل بودند حقیقتاً به قدر ذره‌ای از ایشان اطمینان نداریم، ما می‌گوییم و مدعی هستیم که شاهزاده نصرت‌الدوله این دفعه می‌خواهد با لباس حق به جانبی ایران را به گورستان بفرستند. ما می‌گوئیم برای دفعه آخر می‌خواهند در سایه اسم مقدسی ایران را به نیستی سوق دهد.

هموطنان، مگر چه روی داده که زود فراموش نمودید؟ خوب است نظری به صفحات جراید و مجلات دنیا که از عملیات درخشان ایشان سیاه است افکنده و دفاعهای او را از حقوق انگلستان و تثبیت قرارداد منحوس ببینید که فریادهای ایشان برای حقانیت اعمال جنایتکارانه خود هنوز در فضای عالم طنین‌انداز است. بالاخره با مراتب مذکوره و با هزاران جهات دیگر ما ملت کرمانشاهان رأی اعتماد به وکالت ایشان نمی‌دهیم.» نقل از کتاب مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، جلد اول، به کوشش دکتر منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان صفحات ۲۱۴ و ۲۱۸.

والا منتخب کرمانشاه در آنجا حکومت داشت، معلوم است جریان اغلب انتخابات در این دوره بر هیچکس مخفی نیست. دخالت حکومت و غالب مأمورین نظامی حکومتی که بدون مقدمه حبس و نفی و اعدام می‌کردند معلوم است چقدر در انتخابات تأثیر دارد. قانون انتخابات حاکم را صلاحیت انتخاب شدن نمی‌دهد طبیعی است از نقطه نظر صلاحیت گمان نمی‌کنم مابین یک برادری مثل شاهزاده سالار لشکر با خود آقای نصرت الدوله بتوان فرق گذاشت زیرا اگر آقای نصرت الدوله خودشان در آنجا تشریف داشتند و می‌خواستند انتخاب شوند بیش از آقای سالار لشکر اعمال نفوذ نمی‌کردند. حضرت والا شاهزاده نصرت الدوله کرمانشاهی نیستند که بگویم به واسطه تمایلات ولایتی انتخاب شده‌اند اگر از نقطه‌ای انتخاب می‌شدند که حاکم آنجا اخوی ایشان و مأمورین جزء و کل آنجا از بستگان خودشان نبوده شاید بنده در این قضیه آنقدر اهتمام نمی‌کردم اما با این ملاحظه باز لازم است که بنده عرض کنم که انتخاب کرمانشاه از روی آزادی عقیده نبوده و مبنی بر اجبار بوده است. آیا با این حال لازم است بنده یک اسنادی اینجا ارائه بدهم؟ در حالیکه هر آدم متعمقی در مرتبه اولی می‌تواند بفهمد که انتخاب یک چنین محلی مبنی بر آزادی نبوده. در این موقع یا همه آقایان نمایندگان یا اکثر آقایان می‌دانند که در تهران یک کمیسیونی وجود داشت رسمی یا غیررسمی که حالا بنده نمی‌خواهم توضیحات بدهم ولی یک کمیسیونی بود که غالب وکلارا کاندید و معین می‌کردند و خیلی اصرار می‌کردند در انتخاب آنها. آقای نصرت الدوله در آن کمیسیون یک نفوذ فوق‌العاده داشتند، بدیهی است از آن کمیسیون کاندیدا می‌شوند و شاهزاده اخویشان هر اقدامی کنند کسانشان همراهی می‌کنند با این حال شعبه ششم هیچ این حقایق را در نظر نمی‌گیرد و فقط به یک صورت ماست مالی اعتراضات معترضین را درهم و برهم می‌کند و تعمق و تأملی که باید در آنها بنماید و بحثی که باید در آنها بنماید و بحثی که باید بکند هیچ نکرده فوراً می‌گوید که انجمن نظارت رد کرده بود و مدرکی در دست نبوده و اعتراضات آنها قابل توجه نبوده و چه و چه. اگر شعبه رأی انجمن نظارت را قاطع می‌داند پس باید تصدیق کرد که محاکمه شعبه و محاکمه مجلس لغو است زیرا تصدیق انجمن نظارت و صورت مجلس انجمن نظارت کافی بود از اینکه مجلس او را یک وکیل ثابت‌الوکاله بداند پس ما هیچ نمی‌توانیم اظهارات یک انجمن نظارتی را مستند قرار بدهیم مگر اینکه خودمان مستقیماً داخل مستندات و رأی انجمن نظارت بشویم و آنوقت خودمان بفهمیم که

فلان انتخاب صحیح است یا باطل. کاملاً از راپورت شعبه (اگر آقایان تعمق بکنند) مفهوم می شود که شعبه هیچ همچو تحقیقاتی نکرده. لایحه اعتراض معترضین را اگر نگاه کنیم می بینیم در هر یک از مسایل یک اعتراضی هست اولاً راجع به استعفای انجمن نظار در این لایحه اعتراض شده است که یک عده از انجمن نظار استعفا کردند و یک عده استنکاف نمودند و راپورت شعبه ششم هم تصدیق می کند که عده ای مستنکف شده اند و حکومت عوض آنها را انتخاب کرده در صورتی که عضو یک انجمن وقتی که استعفا نکند و کناره بکند نمی شود به جای او عضو دیگری را انتخاب کرد، یا باید استعفا کند یا اینکه باید به اکثریت قناعت کنند، معلوم است از نقطه نظر قانون عضویت دو نفر خارجی در انجمنی که عضویت ندارند لطمه به صحت جریان انتخابات وارد می شود. در بعضی جاها شعبه اظهار کرده است که چون فلان اعتراض کننده مدرکی در دست نداشت قابل توجه نبود؛ بنده می خواهم از شعبه سؤال کنم که مدرک یک معترضی از چه قبیل است آیا باید یک حکمی از حاکم شرع بیاورد؟ یا باید دستخطی از رئیس الوزراء بیاورد؟ یا یک فرمان دولتی بیاورد؟ آیا جز شهادت شهود و اظهارات افرادی که دخیل در جریان انتخابات بودند برای مدرک شکایات خود چه سندی باید ارائه دهد؟ چنانچه آقایان در کتابچه اعتراضیه ملاحظه فرمایند می بینند که معترضین هر کدام برای اثبات هر فقره از شکایات خودشان یک سندی در دست دارند، از اعضاء انجمن نظارت از مأمور حکومت و از سایرین معذالک هیچیک از آنها را شعبه محل اعتنا قرار نداده و هرچه تلاش داشته است کرده است که استخاره خوب بیاید. مطابق اعتراضاتی که شده خیلی خیلی خوب واضح است حتی هیچ شکی باقی نمی ماند که ترتیب چه بوده در موقع دادن تعرفه مسلحینی وارد انجمن نظارت می شوند و حتی شاهزاده حاکم هم آمده اند و خودشان دیده اند و با عده ای که داده اند و ملاقاتی که با آنها کرده اند معذالک هیچ اعتنایی نکرده و چشمشان را روی هم گذارده و بیرون می روند. دلیل بر این مطلب هم تعطیل انجمن نظارت بوده. انجمن چند روز تعطیل می کند و وقتی می بیند اعتنا به او نمی کنند بعضی استنکاف می کنند و باقی کار را خاتمه می دهند. وقتی که در یک انجمن نظارتی جمعی مسلح وارد بشوند معلوم است در یک همچو جایی آزادی برای منتخبین چقدر است و تهدید تا چه درجه وجود داشته. راجع به هر یک از انجمن جزء بلوکات شکایاتی کرده اند و اسنادی که در مقابل هر یک اظهار کرده اند مع ذلک شعبه به مسامحه گذرانیده و هیچ اعتنایی به اظهارات

آنها نکرده، فقط گفته است انجمن نظارت آن را رد کرده ما هم رد می‌کنیم. محرومیت عشایر کرمانشاه یکی از مهمترین مسائل عدم صحت انتخابات است زیرا کسانی که از کرمانشاه اطلاع دارند می‌دانند عده عشایر کرمانشاه شاید متجاوز از نصف کرمانشاه باشد، چطور ممکن است نصف ذوی الحقوق را ما از انتخاب محروم کنیم؟ و آن انتخابات را صحیح بدانیم؟ بلی یک رشته از عشایر شکایت نکرده‌اند بله در آن موقع و با آن حالت و آن روز شکایت برای آنها ممکن نبود. با بودن قوای خارجی در آنجا البته جرأت شکایت برای آنها نبود، آن هم در نقاط دور افتاده. اگر ایل سنجابی هم شکایت کرده است همه ما جرأت و فداکاریهای ایل سنجابی را می‌دانیم که از هیچ چیز نمی‌ترسند و فداکاریهای بزرگ کرده‌اند و خودشان را برای مصالح این مملکت فنا کرده‌اند البته آنها فقط می‌توانند جرأت بکنند و داخل شکایت از انتخابات بشوند دیگران جرأت نکرده و عدم اظهار آنها دلیل بر عدم جرأتشان بوده، حالا اعم از اینکه شکایت بکنند یا نکنند. وقتی که ما دیدیم یک عده از انتخاب محروم مانده‌اند و از اوضاع آن حدود هم به خوبی اطلاع داریم فرقی نمی‌کند که شکایت بکنند یا نکنند. شعبه که به نفرستادن یک شعبه جزء انجمن نظار به یک دهی در یک فرسخی مرکز حوزه انتخابات واقع است اینطور اهمیت می‌دهد و در شعبه اشاره به آن می‌کند چطور می‌تواند از محرومیت یک ایل بزرگی چشم ببوشد ایل سنجابی تقاضا کرده است که چند روزی بر مدت علاوه کنند که آنها بتوانند از گرمسیر مراجعت کنند و به آنها اجازه نداده‌اند و موافقت نکرده‌اند و متوقع بودند که عشایر آنجا از بیست و سه فرسخی زندگی خود را رها کنند و بیایند به فلان ده و رأی بدهند و می‌گوئید چون نیامده‌اند حقشان اسقاط شده. واقعات حوزه سنقر و کلیائی و اوراق استشهادیه که تمام کرده‌اند در دوسیه موجود است و وضعیات حوزه هرسین کاملاً اعمال نفوذ غیر مشروع و اجبار آن منتخبین را واضح و مبرهن می‌نماید و اگر واقعاً آقایان نمایندگان با نظر قضاوت بدون توجه به مسائل خارجی رجوع به آن واقعات بکنند هیچ لازم نیست که دلیل دیگری برای فساد این انتخاب آمده و در مقابل یکی از اعتراضات معترضین می‌گوید این مسأله راجع به استرداد اموال غلام موسی بوده و خودش را غافل می‌کند که آیا مسأله غلام موسی و استرداد اموال او در وسط جریان انتخابات برای چه بوده؟ و برای چه اموال او رفته؟ عجیبتر از همه این است که در آخر راپورت می‌نویسد عده زیادی از طبقات اهالی اظهار رضایت کرده‌اند. آیا یک قاضی می‌تواند به صرف اینکه جمعی

اظهار رضایت کرده‌اند از یک امر قضائی غفلت کند؟ بنده عرض می‌کنم رضایت تمام دنیا شکایت یک نفر را که مبنی بر مستند و دلیل باشد رفع نمی‌کند. فرض کنیم که یک اشخاصی هم اظهار رضایت کرده باشند، رضایت مستند قضاوت نمی‌شود، رضایت منشاء اثر نمی‌شود زیرا ممکن است دسته‌ای از انتخاب یک اشخاص راضی باشند. رضایت یک دسته حقوق اشخاص دیگر را ضایع نمی‌کند و بنده هم تصور نمی‌کنم در ضمن یک همچه مذاکرات و مباحثاتی که باید از روی اصول قانون باشد شعبه بتواند قناعت به این مسأله بکند که از طرف احزاب و که و که اظهار رضایت شده. بله بنده اگر بخواهم خیلی مفصل داخل استدلال راپورت شعبه بشوم و هر ماده را یک یک طرح بکنم و از آقای مخبر جواب بخواهم و بعد جواب بدهم جلسه‌های طولانی لازم خواهد داشت چون می‌دانم که آنقدرها توجه به راپورت شعبه و مسائل راجعه به انتخابات نخواهد شد و طرفین تصمیم قطعی دارند، به این جهت بیشتر از این؛ در این موضوع گفتگو نمی‌کنم. همینقدر خدمت آقایان عرض می‌کنم که واقعاً اگر یک ساعتی رجوع بکنید به راپورت شعبه و اسناد اعتراضات معترضین آنوقت محتاج به یک کشمکش و بحث طولانی نخواهد شد.

پس از اظهارات خودم راجع به جریان انتخابات از آقایان اجازه می‌خواهم که قدری هم نسبت به صلاحیت شخصی منتخب داخل مذاکره شوم و برای مطالعه و حل این مسأله مهم لازم است به تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ رجوع کنیم یعنی به تاریخ آن انتخابات. اگر فراموش نکرده باشیم و اوضاع ما را به فراموشی باز نداشته باشد و احساسات خودمان را گم نکرده باشیم و هرچه آن روز گفته‌ایم امروز تعقیب بکنیم آنوقت خوب در نظر ما مجسم می‌شود که آن روز یک کابینه وجود داشت که حقیقتاً و واقعاً آن کابینه از سه عضو مهم و سه عنصر فعال تشکیل شده بود. اوضاع تاریخ دوره آن کابینه به قدری مهم و عظیم است که به قوه نطق نمی‌آید و تصور می‌کنم از عهده هیچ ناطق برنیاید لیکن چون آقایان همه آنچه من دیده‌ام دیده‌اند و آنچه من می‌دانم می‌دانند لازم نمی‌دانم به خودم زحمت بدهم و با یک کلمات و الفاظی که احساسات آقایان را تحریک بکند و اوضاع آن روز را بتواند مجسم نماید عرض کنم فقط بطور خیلی مختصر یادآوری می‌کنم این کابینه را همه می‌دانستیم (حالا دیگر نمی‌دانم بدانیم یا نه؟) کابینه قدرت یا کابینه دیکتاتوری و بالاخره کابینه قرارداد بود. این کابینه به واسطه عملیات فوق‌العاده‌اش بطوری در دنیا مشهور است که احتیاج ندارد بنده در

روی منبر نطق، این کابینه را معرفی کنم. همه می دانند که این کابینه عملیات خودش را که منفور ملت بود با یک برجستگی و با یک شدت و حدتی انجام داد که در تاریخ مشروطیت ایران هیچ نظیر نداشت. در زمان این کابینه هم می دانم که در اغلب جاها یعنی در هر جا که انتخاب محلی نبود و یا یک خصوصیتی در کار انتخاب نبود مبنی بر آزادی رأی و آراء ملی نبود این کابینه آزادی منتخبین را سلب کرد. اسناد و اوراق این کار را همه آقایان دیده اند یا شنیده اند و بنده برای حفظ مقام مجلس لازم نمی دانم عرض کنم. در دوره آن کابینه انتخابات در ردیف یکی از امور دولتی و مثل یکی از جریانهای اداری دولت جاری بوده. در زمان این کابینه یک هیأت اعزامیه با یک خیالاتی که من نمی دانم و البته شما می دانید در تحت ریاست آقای مشاورالممالک برای مدافعه حقوق ایران در انجمن صلح به اروپا اعزام شد. دیدیم به محض اینکه وارد اروپا شد و به انجام وظایف خود اقدام کرد فوراً ملعون و مردود کابینه شد، یعنی معزول شد. این قضیه را آقایان اگر فراموش کرده اند صفحات روزنامه ایران ثبت کرده ممکن است رجوع شود در نتیجه این کار وقتی صورت گرفت که دنیا انتظار داشت دولت و ملت ایران با یک رشادت و شجاعت فوق العاده حقوق خود را حفظ کند و از تنگنای بدبختیهای گذشته خود را خلاص نماید. قرارداد مشهور دفعتاً ایران و همه دنیا را مبهوت و عصبانی کرد. حکومت وقت با امضای خود تصدیق کرد در زمانی که راه سعادت بر تمام ملل ضعیفه باز است ایران باید از تمام خوشبختیها محروم باشد و این کابینه همه را از دست داد و همه را صرف کشمکشهای خصوصی خود کرد. همه ملت می دانند در نتیجه این اقدام حکومت و ثوق الدوله که نتیجه و حاصل فکر سه نفر اعضاء آن کابینه بود (و در حقیقت سایر اعضاء کابینه نه در خود کابینه و نه در خارج کابینه طرف اعتنا نبودند و فقط به وزارت دلخوش بودند) تمام ایرانیها با یک نوع عصبیتی که معمول آنها است بر ضد آن کابینه صدا بلند کردند. حکومت وقت برای خاموش کردن صداهای ملی از هیچگونه عملیات قهر و جبر کوتاهی نکرد و چون جمعی از معاریف این اقدامات را قبول نکردند حکومت وقت با ضربت های شدید آنها و جماعت دیگر از کارکنان را دستگیر و تبعید و نفی نمودند و آقای محتشم السلطنه وزیر خارجه کنونی که امروز همه آقایان می دانند محترم ترین اعضاء رئیسه خودشان یعنی چشمشان را در این راه گذاشتند. تصور نفرمائید اگر بنده عرض کردم سه نفر از آن کابینه عضو فعال و عضو مایشاء بوده اند دفاع از سایرین کرده ام. همه آقایان می دانند قطع و فصل و رفت آمد حکم و

امضاء همه با این سه نفر بوده و البته سایرین هم نمی‌توانند بگویند ما مسؤولیت نداریم برای اینکه عضو کابینه بودند و مسؤولیت را قبول کرده‌اند و یک نفر که مسؤولیت را قبول کرد نمی‌تواند بگوید به من مربوط نیست و بگوید من مسؤول نیستم، البته در مقابل قانون مسؤول است و محافظت قانون با اوست. بهر حال حکومت قرارداد رسماً به تمام مردم وعده داد که قرارداد عملاً به موقع اجرا گذارده نخواهد شد ولی رسماً شروع به اجرای آن قرارداد نموده، دیدیم رسماً مواد قرارداد اجرا می‌شود. آقایان که بعضی از آنها هم عضو مجلس هستند راضی شدند به اینکه حکومت امضاء قرارداد را معوق بگذارد و تسویه هم نکند تا مجلس باز شود و تکلیف قرارداد معلوم شود. حتی دولت طرف مقابل هم با فشارهای اروپا، با مخالفت مطبوعات اروپا، با هیجانهای مردم که برای دفاع بقاء و استقلال ایران می‌شد مجبور شد که این رویه را قبول کند و اجرای مواد قرارداد را بگذارد تا موقعی که مجلس باز شود مع ذلک حکومت زیر بار نرفت و شروع کرد به اجرای مواد قرارداد یکی بعد از دیگری.

این حکومت حکومتی بود که همه ماها می‌دانیم که اصلاً به اراده دیگران و با تسبیب و وسایلی که دیگران اتخاذ کرده بودند مشغول کار شده بود و دیدیم که از هیچگونه اقدامات برضد قانون اساسی و برضد مشروطیت فروگذار نکرد. همه می‌دانیم این حکومت از هیچگونه اقدامات برضد حکومت ملی مملکت ایران فروگذار نکرد حتی برای پیشرفت مقاصد خود و انجام نقشه که برضد منافع ایران در نظر داشت از کشتن اشخاص هم بدون محاکمه کوتاهی نکرد. اشخاصی را گرفتند، کشتند، به دار زدند، تبعید کردند، نفی کردند و هیچ محکمه‌ای برای محاکمه آنها تشکیل نشد. تمام مطبوعات در دوره آن کابینه بسته شد. اگر آن روز آن کابینه مطبوعات را به میل و اراده خودش یک دفعه معدوم نمی‌کرد، اگر احزاب را یک مرتبه از میان بر نمی‌داشت امروز در موقع افتتاح مجلس شورای ملی برای تشریفات مجلس دفعه چهار روزنامه برخلاف آزادی بدون محاکمه بسته نمی‌شد. نمی‌خواهم عرض کنم که اگر یک روزنامه برخلاف آزادی رفتار کرد متعرض او نشوند و بگذارند هر چه می‌خواهد بکند ولی قانون اساسی آزادی مطبوعات را واجب نموده و از طرف دیگر قانونی برای محدود بودن مطبوعات قرار گذارده. البته هیچ حکومتی نباید به اراده خودش در ظرف چند دقیقه حکم بستن مطبوعات را امضاء کند. اساس مشروطیت، اساس حکومت ملی، آزادی رأی و آزادی مطبوعات است. از دوره آن کابینه نه آزادی رأی، نه آزادی

مطبوعات در این مملکت بوده و نه آزادی هیچگونه.

رئیس - آقا شما دارید از موضوع خارج می شوید.

طباطبائی - بنده خارج از موضوع نمی شوم بنده می خواهم ثابت کنم که آن کابینه برخلاف قانون اساسی و حکومت ملی رفتار کرده و حضرت والا هم برخلاف حکومت ملی رفتار کرده اند و با همان دلیل که سلطان محمدخان در این مجلس رد می شود شاهزاده نصرت الدوله هم نمی تواند قبول شود.

رئیس - ولی جنابعالی حالا در این موضوع مذاکره نمی کنید از روزنامهجات دارید مذاکره می کنید.

طباطبائی - بله می خواستم اقدامات آن کابینه را عرض کنم و حق داشتم چهار کلمه هم از توقیف مطبوعات عرض کنم. بهر حال حالا که آقای رئیس میل ندارند این صحبت را می گذارم و می روم سر باقی دیگر. این کابینه برخلاف اصل ۲۳ قانون اساسی به شرکتها امتیاز داد و به اجرائش هم شروع کرد. برخلاف اصل ۲۵ استقراض نمود، برخلاف اصل ۲۷ قانون اساسی قوانین مشروطیت را نقض نموده، برخلاف اصل ۹ متمم قانون اساسی مصونیت اخیرا مختل کرد، برخلاف اصل ۱۰ اشخاص را بدون تقصیر دستگیر و حبس کرد، برخلاف اصل ۱۳ امنیت را یعنی امنیت عموم ملت را از میان برد، برخلاف اصل ۱۴ نفی و تبعید کرد، برخلاف اصل ۲۰ آزادی مطبوعات را سلب کرد، برخلاف اصل ۲۱ اجتماعات را منع کرد، برخلاف اصل ۲۳ در مخابرات تلگرافی دخالت کرد و تلگرافات را سانسور کرد و هر تلگرافی را می خواستند مخابره کنند تفتیش می کردند و هر کدام را که نمی خواستند مخابره کنند رد می کردند. بالاخره در موقعی که اعتبارنامه سلطان محمدخان را که تقصیر او فقط موافقت با حکومت سیدضیاء یعنی یک حکومت غاصب، یک حکومت منفور بود مجلس بعنوان قیام برضد حکومت ملی یعنی شرکت با کسی که قیام برضد حکومت ملی کرده رد می کند و همانطور که در مجلس اظهار شد که حکومت ملی عبارت از کابینه سپهدار نبوده بنده هم تصدیق می کنم که حکومت ملی عبارت از کابینه سپهدار نبوده حکومت ملی عبارت از اساس مشروطیت است یعنی قانون اساسی. عرض می کنم آن کابینه مواد زیادی از قانون اساسی را لغو کرد بنابراین شاهزاده نصرت الدوله که یکی از اعضاء آن کابینه و شریک و مسؤول این اعمال بودند و برضد حکومت ملی قیام کرده اند علیهذا نمی توانند وکیل شوند. امضاء قرارداد که همه چیز ما را به باد می دهد

و هنوز هم بعضی ترتیباتش باقی است برای اینکه معلوم شود ایشان حق دارند نماینده این ملت شوند یا نه کفایت آقایان خوب آن قرارداد را خوانده و همان هیجانها را که متوجه آن قرارداد شده است دیده‌اند و حتی یک اشخاصی که علمداران هیجانها بودند در مجلس هستند. بنده هیچ لازم نیست او را عرض کنم زیرا چیزی مخفی نیست بعلاوه شاهزاده در اروپا یک اصرار و اهمیتی داشتند در اجرای آن قرارداد و قبل از اجراء نطقهایی که شاهزاده در اروپا کرده‌اند و انعکاساتی که در مطبوعات کرده است همه یا عده‌ای از آقایان دیده و ملاحظه کرده‌اند در این موقع مطبوعات تمام دنیا بر علیه قرارداد حرف می‌زدند حتی یک قسمتی از مطبوعات دولت طرف این قرارداد را تنقید می‌کردند مع ذلک وزیر امور خارجه تا آنجا اثبات و اصرار می‌کردند که این قرارداد حیات بخشی است. مؤسس حکومت سیاه و مسبب آن همان کابینه بوده همه قدر و منزلت او را می‌دانید چه بوده و چه مقامی داشت و چطور زندگانی می‌کرد. فاضیح‌ترین زندگیها فاضیح‌تر اینکه آن کابینه او را داخل سیاست کرد، آن کابینه او را داخل در حل و فصل امور دولتی کرد، آن کابینه او را داخل حلقه دیپلماسی کرد و به قفقاز فرستاد. پس از آن او توانست که این موفقیت را حاصل بکند و این صدمات را به این مملکت بزند پس می‌توان گفت که تأسیس کابینه سیاه از نتایج سوء همان کابینه است. بنده فقط وظیفه‌ام این بود که هرچه می‌دانم در مقابل افکار عمومی و در مقابل تاریخی که برای بعد می‌ماند افکار و آراء خود را عرض کنم حالا البته تمام آقایان و کلا خداشناس هستند و وجدان دارند اگر تمام عرایض من صحیح است توجه به او کنند اگر صحیح ندانستند خودشان می‌دانند با مسؤولیتی که پیش خدا دارند. برای بنده تصویب این اعتبارنامه و ردش از نقطه نظر شخصی اهمیتی ندارد ولیکن برای قسمهایی که سابق خورده بودم و قسمی که بعد باید بخورم مجبور بودم و چاره نداشتم و حتی برای حفظ مقام نزاکت و حفظ نظامات مجلس از چیزهایی که باید گفت صرف نظر کردم.

نصرت الدوله - صرف نظر نکنید.

طباطبائی - بله اگر یک ملاحظاتی نبود همانطور که گفتند صرف نظر نمی‌کردم ولی آن را می‌گذارم برای دفعه دیگر تا ببینم در جواب این عرایض بنده چه گفته خواهد شد آنوقت یک طوری تکلیف معلوم خواهد شد. یک شرح دیگری هم اینجا یادداشت کرده بودم ولی چون می‌دانم بی‌فایده است و آقایان و کلا از طرفین یک تصمیمات

قطعی دارند و شاید طول کلام موجب تضييع وقت مجلس شورای ملی است قسمت دیگر را می‌گذارم برای وقت دیگر...

رئیس - آقایان مدرس و ملک الشعراء و سهام السلطان موافق هستند. اینطور نیست؟ مدرس - با راپورت بلی.

رئیس - آقای سردار معظم شما مخالفید؟

سردار معظم - بنده راجع به شعبه بعضی اظهارات داشتم.

رئیس - مخالفی نسبت به راپورت نیست؟

مدرس - نسبت به صلاحیت، بنده مخالفم.

رئیس - یک مخالف حرف بزند آنوقت جنابعالی بفرمایید. پس مسأله را تفکیک می‌کنم یک قسمت راجع به جریان انتخابات است و قسمت دیگر راجع به صلاحیت. راجع به انتخابات و جریان آن مخالفی هست؟ (اظهاری نشد) اگر مخالفی نیست مذاکرات ختم خواهد شد (باز مخالفی نبود) معلوم می‌شود مخالفی نیست. راجع به صلاحیت، آقایان مدرس و ملک الشعراء و سهام السلطان و سلیمان میرزا و سردار معظم اجازه خواسته‌اند حالا یک موافق باید اظهار عقیده کند.

مدرس از نصرت الدوله دفاع می‌کند

مدرس - اولاً تشکر می‌کنم از آقای طباطبائی که در وقت مخالفت با قرارداد اگرچه بعضی کمکهای خودمانی فرمودند ولیکن کمکهای علنی را امروز فرمودند. ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۳۷ یک روز نحسی از برای ایران بود و یک قرارداد منحوسی بدون اطلاع احدی منتشر شد. کابینه آقای وثوق الدوله همینطور که آقای طباطبائی فرمودند که جزء اعظمش سه نفر بودند: آقای وثوق الدوله، صارم الدوله، نصرت الدوله. مردم کمال غنلت را داشتند که این قرارداد منحوس چیست الا نادری و قلیلی که از جمله (خود حضرات آقایان می‌دانند) بنده بودم که در همان ساعت که قرارداد منتشر شد با او مخالف شدم تا امروز بالاخره خدا توفیق به ملت ایران داد به استثنای ۶۸۴ نفر که اصولاً و فروعاً عملاً قاصراً و مقصراً یا سیاسته یا کسباً در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند باقی تمام ملت ایران یا قالا و یا حالا مخالف با قرارداد بودند. ۶۸۴ نفر بودند در تمام ایران که در کتابچه بنده اسامی و عملیاتشان ثبت است که انشاء الله اگر مجلس یک بنیانی پیدا کند و یا یک دولت وطن‌خواهی پیدا شود آن موافقین قرارداد

اصولاً سیاسته و کسباً به انواع و اقسام آنها رسیدگی کند و تحقیق کند هر کدام مقصدند مجازات کند و خیلی متأسفم که آن روز هرچه داد زدم کسی به داد من نرسید، موافقت نکرد لکن الحمدلله امروز همان اشخاص موافقت می‌کنند باز هم خوب است. هرچه عرض کردم آشکارا در مقابل پول، پول می‌خواهند آقای طباطبائی چیزی فرمودند نزاکت فرمودند، چه تهدیدها در این کار شد چه مردنها شد. چون امیدوارم که آنچه عقیده دارم ذره‌ای مخفی ندارم عرض می‌کنم که ۱۸ نفر از موافقین قرارداد در این مجلسند اصولاً تقلیداً قصوراً و امروز اگر در ایران محکمه عالی باشد اینجا است. ایران اگر مردم صحیحی دارد یک قسمت آنها اینجا است. اگر مردمی دارد که چیز می‌فهمند و وطن می‌خواهند و اسلام می‌خواهند یک قسمتش اینجا است. نباید اغماض کرد البته مجلس شورای ملی نوعاً مشتمل بر همه قسم اشخاص بوده و هست. قرارداد منحوس یک سیاست مضر به دیانت اسلام به ضرر سیاست بی‌طرفی ما بوده (جمعی تصدیق کردند). ما بیطرفیم نباید تمایلی نسبت به سیاستها بشود و بیطرفیم (جمعاً گفتند صحیح است). الان هم همان قسم است که عرض می‌کنم ما بیطرفیم. از موقع جلوس اعلیحضرت همایونی و جنگ عمومی که اعلیحضرت نطقی فرمودند و بیطرفی را اظهار فرمودند مجلس شورای ملی تصدیق کرد. کابینه و ثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدهد اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد برضد او ملت ایران قیام نمود، هم حال هرکس تمایل به سیاستی بنماید ما یعنی ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب، چه رنگ آخر دنیا. ما یک ملتی هستیم فقیر، ضعیف و باید بیطرف باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم. صریحاً عرض می‌کنم بنده که مخالف با آن کابینه بودم برای این بود که قرارداد را مضر می‌دانستم. تمایل از برای ما مضر است بنده برضد او هستم و در این عرض نه اختصاص به آقایان و کلا دارد بلکه عرض من متوجه به شرق و غرب و شمال و جنوب ایران است (گفتند صحیح است). آقایانی که اینجا هستند ملتفت هستند بعضی انتخابات بد است، ملتفت هستند بعضی اشخاص بد می‌باشند و لیکن باید حکومت به حق کرد. نصرت الدوله پسر فرمانفرما مطرح مذاکره است نه مسأله انتخابات والا انتخابات پنج ساله با سیاستهای مختلفه و دولتهای مختلفه بد است. من می‌بینم و حس می‌کنم که آقای نصرت الدوله را بعضی قابل مجلس شورایم ملی نمی‌دانند. خیلی تقدیس می‌کنم برای اینکه آقایان بعد از دو سال حالا رفیق بنده شده‌اند چون صدماتی کشیدم، تعرض شخصی به خارجی

کرده‌ام، یک کمک لایحه‌ای با من نکرده‌اند و امروز آمده‌اند رفیق من شده‌اند خدا توفیق به ایشان بدهد و احساسات را در ملت ایران زیاد کند که امثال آقای وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله را ملت ایران بد بداند ولیکن یک مسأله می‌خواهم در این مجلس عرض کنم و به انصاف و عدل و دیانت آقایان محول می‌کنم: یک اشخاصی رنگ پیدا کردند، آمدند و گفتند عقیده ما تمایل به سیاست انگلیس است شاید یکی پیدا شود و بگوید عقیده سیاسی من روس است ما بر ضد همه هستیم. ایرانی مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد (گفتند صحیح است) هر رنگی غیر از این داشته باشد دشمن دیانت ما، دشمن استقلال ما است ولیکن نصرت‌الدوله آن روزی قابل مجلس نبود؟ یا نصرت‌الدوله امروزی؟ که فرضاً دروغی می‌گوید من تمایل به انگلیس را رها کردم من ایرانی‌م، امروز محکمه عدل ایران این محکمه است. اغلب شماها می‌دانید که من بحمدالله تعالی با احدی غرض ندارم و به احدی از افراد ناس محتاج نیستم حتی در رأی دادن به وکالت‌م و من از آقای رئیس تقاضا می‌کنم رأی مرا ببیند از بعد از رأی دادن تمام وکلا که آقایان از هر جهت آزاد باشند. من زیادتر از شما این عقیده را دارم که نصرت‌الدوله سابق رنگ‌دار بد است نه نصرت‌الدوله امروزی. دیانت و مملکت‌خواهی به من حکم می‌کند که ولو این اظهارنظر غیرواقع باشد من او را قبول کنم. حالا که این حرف را می‌زند بگوئیم ما تو را قبول نمی‌کنیم، ملت تو را قبول نخواهد کرد. اگر مملکت‌خواهی شما اقتضا دارد که کسی که رنگش را رها کرد بعد برود رنگ پیدا کند حرفی نیست. اگر برای این مملکت صلاح است بگوئید احسنت، اگر محکمه عدالتی در ایران ممکن است تشکیل بشود پارلمان است بنده عرض می‌کنم موافقین قرارداد که هیجده نفر از آنها اعضاء این مجلس هستند این محکمه باید رسیدگی کند هر کدام تقصیر کرده‌اند مجازات کند و اگر پول گرفته‌اند از ایشان استرداد نماید تا عبرت دیگران شود تا کسی دیگر رنگ به خودش نگیرد. اما امروز مذهب با وطن‌خواهی ما اجازه می‌دهد که کسی که می‌گوید من خطا کرده‌ام او را بدون جهت و قانونی از مجلس رد نمائیم اگر نصرت‌الدوله و امثالش عود کردند و رنگ به خود دادند ما هم که یک ملت ضعیفیم عود می‌کنیم. بنده تقدیس می‌کنم آنهایی را که نظرشان بر این است که نصرت‌الدوله صالح برای این مجلس نیست اما باید نصرت‌الدوله موافق قرارداد را با نصرت‌الدوله امروزه فرق گذارد. من عقیده خودم را اظهار می‌کنم، این مجلس هم مجلس عدل است. این اشخاص که در آن سیاست شراکت کردند و حالا

اعتراف به خبط خود کرده می‌گویند ما خطا کرده‌ایم و این رنگ سیاست را رها کرده فیل را رها کرده و شتر را هم رها کردیم ایرانی هستیم و تابع سیاست بیطرفی ایران هستیم من که یک نفرم صدای خودم به شرق و غرب ایران و به جنوب و شمال ایران و به خارجه‌های همسایه و غیرهمسایه می‌رسانم و می‌گویم مدت‌ها نصرت‌الدوله تمایل اختیار کرد حالیه که بیطرفی اختیار نمود من او را قبول می‌کنم و یقین دارم ملت ایران با من هم عقیده خواهند بود. می‌گویم نصرت‌الدوله سالها قبل به خودش چسباید الان می‌گوید من خطا کرده‌ام یا راست می‌گوید یا دروغ. من می‌باید بگویم تو راست می‌گویی و تو که الان تمایل کردی و خودت را می‌خواهی ایرانی و ایران‌خواه معرفی کنی ما قبول می‌کنیم، اگر خدای نخواستہ باز رنگ پیدا کرده ما همانیم که بودیم. مخالفت با کابینه و ثوق‌الدوله کردیم ملت فقیر بیچاره هم با کمال ضعف قوی و بی‌چیزی و نفاقت بالاخره او را دریدر کرد.

می‌خواهم به آقای طباطبائی یک عرضی بکنم و تصدیق کنم فرمایشاتشان را که گفتند اساسی قرارداد بوده سید ضیاء را آورد چنانچه از اول تا حال عرض می‌کنم باید مخالفت را دور انداخت و متفقاً کار کرد. برداشت مجلس ما اتفاق بوده (گفته شد صحیح است) همان قرارداد و همان سیاست است که مجلس را منتهی می‌کند به دو دسته، شاید یک دسته مستشار و پلیس جنوب شوند و یک دسته مخالف باید همچنین که این چند روزه به موافقت مشی کردیم امیدوارم که در این ناملازمات باز هم به موافقت رفتار کنیم. در حوادثی که اطراف مملکت را فرا گرفته بلااستثناء آتش است یکی را نمی‌گویم آتش و یکی را یخ همه آتش است ایرانی باید خودش ایرانی باشد سیاستش هم ایرانی باشد. بدی شخص نصرت‌الدوله بر احدی حتی بر خودش هم مخفی نیست لیکن نصرت‌الدوله امروزه را با نصرت‌الدوله موافق قرارداد باید در نظر گرفت. شما که حکومت می‌کنید آیا باید نصرت‌الدوله را رد کرد یا قبول؟ بنده عرض می‌کنم امروز باید او را قبول کرد اگر باز به خود رنگ گرفت ملت همان ملت است. معلوم است کسی که سالها علف تلخی خورده باید سالها علف شیرین بخورد که گوشت و پوست و استخوانش فایده داشته باشد. این عقیده سیاسی من است اگر باز آقایان فرمایشی دارند بفرمایند شاید باز توضیحاتی عرض کنم. (۱) و (۲)

۱. ابراهیم خواجه‌نوری در بازیگران عصر طلائی (جزوه مدرس) صفحه ۲۵ درباره حمایت مدرس از

سلیمان میرزا مخالف دوم

شاهزاده سلیمان میرزا - البته آقایان اجازه می‌دهند که بنده دو سطر قبلاً اظهار

نصرت‌الدوله چنین نوشته است:

«مثلاً وقتی نصرت‌الدوله (رفیق محرم مدرس) در جلسه چهارشنبه دهم اسد ۱۳۰۱ از وثوق‌الدوله دفاع می‌کند و او را بی‌گناه قلمداد می‌کند البته قلب تمام میهن‌دوستان جریحه‌دار می‌شود و حتی پابرجاترین مخالفین سردار سپه را نیز (علی‌رغم عاقدین قرارداد منحوس) به طرف‌اف و متمایل می‌کند. در ایران به جز خود امضاءکنندگان قرارداد ۱۹۱۹ یک نفر نبود که آن پیمان را وطن‌فروشی و امضاءکنندگان آنرا وطن‌فروش و خائن نداند. در یک چنین فضای مخالفی یکمرتبه نصرت‌الدوله دنبال نقشه ماکیاولی خود را گرفته علناً در مجلس شورای ملی از وثوق‌الدوله حمایت می‌کند. نصرت‌الدوله کیست؟ حمایت شده و مشاور مدرس، یعنی همان کسی است که در سال گذشته خود مدرس در جلسه هشتم اسد از او حمایت کرد و در نطق معروفش او را با نهایت تردستی و مهارت تبرئه نمود، اعتبارنامه آن کسی را که مردم «خائن‌ترین ایرانیان» می‌دانستند از مجلس گذراند... البته مردم به این سیاست بدبین می‌شوند و گناه آن را به گردن مدرس می‌گذارند و حتی علناً می‌گویند و در جراید می‌نویسند که اگر روز چهارشنبه ۸ برج اسد سال ۱۳۰۰ مدرس به حمایت نصرت‌الدوله قیام نمی‌کرد، چهارشنبه ۱۰ اسد نصرت‌الدوله در مجلس شورا درصدد تبرئه وثوق‌الدوله بر نمی‌آمد.

اگر با جمله توبه کرده است در آن روز نصرت‌الدوله حمایت نمی‌شد و ضعف نفس و کلا با غرض‌رانی دسته دیگر اجازه نمی‌داد عاقد قرارداد یکی از سندلیهای بهارستان را اشغال نماید دهان کف‌آلود نصرت‌الدوله قدرت نداشت آن نعره‌های بلند را در حمایت و وثوق‌الدوله از پشت تریبون در فضای بهارستان منعکس کند.»

۲. مرحوم عبدالله مستوفی در جلد سوم تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه در صفحه ۳۴۰ می‌نویسد: «نصرت‌الدوله هم جزو وکلای فرمایشی بود. وکالتش خیلی سوسه داشت و از این بالاتر خودکشانیهای او در سنباندن قرارداد هم درکار بود. ولی این شاهزاده در هنگام حبس سید ضیاء خود را به مدرس نزدیک کرده و بعداً با او همکاری می‌کرد و در حقیقت نزد مدرس سرسپرده و مدرس هم دفاع از اعتبارنامه او را به او وعده داده بود. روزی که اعتبارنامه او در مجلس مطرح شد، بعد از نطق شخص مخالف که البته قسمت عمده آن راجع به قرارداد و کارچاقی‌های شاهزاده در آن زمینه بود، مدرس به عنوان موافق پشت کرسی خطابه رفت و در ضمن نطق بامزه خود از او دفاع کرد. من در این روز برحسب تصادف جزو تماشاچیها بودم. آنچه از نطق مدرس در اینجا می‌نویسم از حافظه است. شاید از حیث پس و پیش مطالب فرقی با اصل نطق او داشته باشد.»

پس از این مقدمه مرحوم مستوفی تحت عنوان توبه گرگ مرگ است مطالبی نوشته‌اند از جمله باب توبه را پیش‌کشیده و سپس در مورد حیوانات حلال گوشت که کثافت می‌خورند و گوشت آنها حرام می‌شود ولی پس از چند روز که از این مرزه‌خوری گذشت و حیوان از خوردن کثافت خودداری نمود مجدداً گوشت آنها حلال می‌شود و بعد از قول مدرس نوشته‌اند: «در اینکه نصرت‌الدوله علف مرزه خورده است جای هیچ شبهه و تردید نیست ولی می‌گوید توبه کرده‌ام اگرچه «توبه گرگ مرگ است» ولی به عقیده من خوب است فایده وجودی او را برای نفع جامعه در نظر آورده و او را بپذیریم تا ضمناً معلوم شود که تا چه اندازه در توبه خود پایداری خواهد کرد.» مطالبی که مستوفی در این نطق آورده‌اند در نطق مدرس که در صورتجلسات دوره چهارم مجلس ضبط شده وجود ندارد و غالب آن ساخته و پرداخته ایشان است. دفاع مدرس از نصرت‌الدوله همان چیزی است که در این کتاب عیناً نقل گردیده و لاغیر. متأسفانه بعضی از مؤلفین و محققین بدون مراجعه به صورت مذاکرات مجلس نوشته‌های مستوفی را نقل کرده‌اند و در خیلی مطالب به آن استناد کرده‌اند ولی آنچه مسلم است نویسنده تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه این مطالب را از خود نوشته و به مرحوم مدرس نسبت داده‌اند.

تشکر و خوشوقتی بکنم از اینکه سعادت می که تصور نمی‌کردم مجدداً به آن موفق شوم یعنی باز در مجلس شورای ملی در خدمت عموم دوستان و رفقا و نمایندگان ملت حضور داشته باشیم و یا اینکه قدم به خاک وطن عزیز بگذارم زیرا همیشه از جمله چیزهایی که مکرر به ما گفته می‌شد این بود که شما ابداً مرخص نخواهید شد بنابراین واجب است که امروز و همیشه متشکر باشم از اینکه مجدداً در روی خاک وطن عزیز خود قدم گذارده‌ام و حق آنرا پیدا کردم که در مصالح این مملکت به قدر فکر خودم صحبت بکنم. بعد از تشکرات خودم که خیلی مختصر است عرض می‌کنم که اینجا مطلبی که مذاکره شد یعنی راجع به جریان انتخابات است که بنده در آن موضوع عرضی ندارم چون مسأله انتخابات معلوم است در اغلب جاها چه شکل جریان داشته اما راجع به عدم صلاحیت منتخب، برای اثبات این مسأله کاغذهایی داشتم و البته آقایان مسبوق هستند که در عرض این سه سال در یکجایی بودم که هیچ کاغذ و روزنامه نمی‌دیدیم الا به ندرت ولی اخیراً از مندرجات مطبوعات بعضی خبرها یادداشت کرده‌ام. از حکومت کابینه و ثوق الدوله که افعال التفضیل کابینه سیاه بوده و همین طور که آقای طباطبائی اظهار فرمودند تمام مخالف مواد قانون اساسی و حقوق ملی بود، گمان نمی‌کنم در مجلس یا در تمام مملکت ایران یک نفر کسی که ایران دوست باشد عقیده‌اش غیر از این باشد ولی فقط آقای مدرس یک عددی را که بنده درست حفظ نکردم فرمودند در کتابچه زردشان ثبت است و فرمودند ششصد و کسری در این مملکت موافق قرارداد بودند و آن عدد را ضبط نکردم و اشخاص را هم نمی‌شناسم بلی در صورتی که این مسأله محقق باشد دیگر گمان نمی‌کنم لازم به خواندن اوراق بنده باشد. بنده در این اوراق چیزهایی را که می‌خواستم به عرض آقایان برسانم برای این بود که ثابت بکنم این مسأله قرارداد در روزنامجات در زمان این کابینه منحوس طبع شده و سه نفر که شخص سیدضیاءالدین عضو چهارم آن محل و مرکز فساد بوده و آن ۳ نفر در کابینه عضویت داشته و آن یک نفر عامل افکار آنها در خارج بوده و در جمعیت، دست آنها بوده و خیالات آنها را منتشر می‌کرد و با عقیده آنها موافقت می‌کرد و عقاید آنها را تقویت می‌نمود و اگر در کابینه خودش هم اقدام کرد شعبه‌ایست از آن سرچشمه و فرعی است از آن اصل و آن اقدامات را در آن مکتب آموخته. بنابراین اسم این فرع را این مجلس استحقاقاً کابینه سیاه گذاشته آن اصل معلوم است هرچه افعال التفضیل برای او قرار دهند هست، مرکز تمام سیاه. این قرارداد را لرد کرزن در نطق خودش در سر میز

ضیافت خودش با شاهزاده نصرت‌الدوله یا به اصطلاح روزنامه‌های خارجه پرنس فیروز، یگانه وزیر خارجه وطن خواه و نماینده مستحق ایران که به افتخار ایشان این ضیافت داده شده بود و همه آقایان در روزنامه رعد خوانده‌اند که لرد کرزن می‌گوید «من با حضرت والا در این مسأله موافقت دارم و آن مطلب با عقاید و نظریه ملت ایران...» طوری مطلب را می‌پروراند (شاید بنده قوه تفرسم خیلی کم شده باشد) ولی اگر هر آینه دست ما به دوسیه‌های خصوصی وزارت خارجه می‌رسید و اگر (یعنی اگر مثل خیلی چیزهای دیگر) اوراقشان از میان نرفته باشد و اگر همانطور که آقای مدرس فرمودند بخواهیم ملتی باشیم که قضاوت مابین خدمت و خلاف را همیشه در نظر داشته باشیم و محاکمه کنیم و بدون ملاحظه آن اسناد را در مقابل خود بگذاریم از هر کس هر چه صادر شده بدون استثناء در یک محکمه بیطرفی خوانده و محاکمه کنیم (اگرچه خیانت و خدمت در مملکت زود یا دیر کهنه نمی‌شود) و بالاخره اگر ماها که معاصر این خدمات یا خیانات هستیم او را محاکمه نکنیم آینده‌های ما اشخاصی که امروز در روی این زمین نیستند و بعد متولد می‌شوند محاکمه خواهند کرد. بهرحال اگر آن دوسیه‌های وزارت خارجه در دست بود بطور حتم مدلل می‌داشتند که این مطلب از طرف کابینه و هیأت دولت انگلستان پیشنهاد نشده و یک پیشنهادی از دولت منحوس سیاه خائن آن زمان شده که آنها بعد از اصلاحات پیشنهاد کرده و اجازه داده‌اند در روی این زمینه آن کابینه این خدمت بزرگ تاریخی را انجام دهد. نمی‌دانم باید گفت خدمت یا فروختن این مملکت به ثمن بخش بالاخره از اثر این کابینه و از وجود آقایان چهار نفر مؤسس واقعی این کار که مسؤول ظاهرش شاهزاده نصرت‌الدوله که وزیر خارجه و اهمیتش از همه بیشتر بود صورت گرفت. چون باید انصاف داد عرض می‌کنم که بالاخره تصور کنیم در آن دوره مملکت در یک مضیقه و فشارهایی بود که مقتضیات آنوقت به هر کس که زمامدار امور بود اجازه می‌داد برای حفظ سیاست آن روز این کار را بکند ولی بنده خدمتشان متذکر می‌شوم ایشان وقتی دیدند امر این طور شده کنار جویی می‌کردند مثل اینکه به سایرین هم تکلیف کرده بودند. مثلاً امروز یک کسی به بنده بگوید که برادر و پدرت را بکش تا وزیر خارجه بشوی و بعد که از من بپرسند چرا کشتی بگویم همه را کاشتم که وزیر بشوم این حرف گمان می‌کنم مطابق هیچ منطقی نباشد و در هیچ محکمه تصدیق نکنند که یک شخص می‌خواهد به او حضرت اشرف بگویند و وزیر بشود و صاحب اختیار باشد آنقدر خلاف کاریها که در این کابینه شد

مجری بدارد و مجبور شود که یک قرارداد مشثومی ببندد که بحمدالله امروز در یک توده خاکستر افتاده و رسماً لغو شده است. اعلیحضرت محبوب ما در موقع نطق افتتاحیه خودشان در این مجلس آنرا ملغی فرموده‌اند و امروز مجری نیست و اگر بعضی مواد آن مثل مستشارها و غیره نزدیک بود به موقع اجرا گذاشته شود آن هم به لطف و مرحمت خداوندی و کمک تمام وکلا که بنده یقین دارم یک مخالف پیدا نمی‌شود همین که وکلا اعتبارنامه‌هاشان تصویب شد و داخل در مطالب اساسی بشوند اولین اقدام اساسی تمام رفقای بنده و تمام آقایان وکلا راجع به همین مسأله خواهد بود.

اگرچه بنده مدتی است از خدمت آقایان دورم یک مدتی به واسطه کسالت و یک مدتی به واسطه مسافرت و یک علت هم این بود که نمی‌خواستم داخل در جریان انتخابات اشخاصی بشوم و امروز چون صحبت به یک صحبت اساسی راجع بود حاضر شدم. این را هم عرض کنم یک روز شخصی از قول قونسول فرانسه در بمبئی با من از قرارداد صحبت می‌کرد، به او گفتم با وجود اینکه در حبس هستم تا آخرین ساعت به قدری که می‌توانم برخلاف این قرارداد حرف خواهم زد و اقدام خواهم کرد. شما تصور نکنید که در تحت فشار ظالمانه یک هیأت منحوسه سه چهار نفری که ایران را خراب کرده‌اند مردم ساکت باشند و آنها بتوانند جلوگیری از احساسات مردم بکنند و ایرانیها حاضر هستند این قرارداد را با خون خودشان محو کنند. ایشان به من فرمودند که در زوایای تهران ... چون آن وقت در روزنامه‌های اروپا اینطور انتشار پیدا کرده بود که ملت ایران چراغان هم کرده‌اند و یکی از روزنامه‌های ایران هم تبریگاتی نوشته بود که درج کرده بودند و می‌گفتند ملت ایران مخالف نیست جز چند نفر معدودی که در زوایای تهران هستند که هیچوقت امنیت و آسایش را نمی‌خواهند، اشخاصی که می‌باشند همیشه بر علیه حکومت‌های حاضر هستند، آن چند نفر معدودی که عادت به این قبیل چیزها کرده‌اند برخلاف قرارداد حرفهائی زده‌اند آنها را بحمدالله حکومت وطنخواه و قوی قادر آن روز گرفت و تبعید کرد!! بسیار خوب بنده‌ها وجود این گفتم خیر این چند نفر نیستند خواهید دید که زیاد خواهد شد. بحمدالله رسیده‌ام به آن روز که می‌بینم شاید یک نفر در این ساعتی که صحبت می‌کنم نیست که بگوید یا در قلبش خیال کند که موافق است. اهالی این مملکت هنوز ایرانیت خود را رها ننموده‌اند، اینها هنوز زنده‌اند. ایرانیها حقوق ملی خودشان را ملتفت می‌شوند ولو در تحت فشار

قاهرانه و ظالمانه داخلی و خارجی. باری بعد از این مطلب مطابق آنچه که در روزنامه‌های رعد درج شده مثل این است که آن پیشنهاد از طرف دولت شده و از آن گذشته تلگرافی از طرف وزیر خارجه آمریکا به سفارت ایران مخابره شده که در همان روزنامه یومیه رعد باز طبع کرده‌اند و آن تلگراف را شاید تمام آقایان خوانده‌اند، اگر لازم بشود بنده هم مختصراً آن تلگراف را به عرض آقایان می‌رسانم که ملاحظه بفرمایند که جدیت و فعالیت شخصی بزرگوار وزیر خارجه تا چقدر بوده و ایشان نسبت به نطق لرد کرزن در اروپا چه نطقهای آتشین داده‌اند که ملت ایران طرفدار قرارداد است. اگر نصرت‌الدوله خودش را جزء افراد این مملکت می‌دانست یا وثوق‌الدوله که خودش را یک فرد ایرانی می‌دانست یا سید ضیاء و غیره و غیره بایستی مثل یک نفر ایرانی شب و روز زندگانی را بر خودش حرام می‌کرد و یک چنین قراردادی را در تمام مقامات رسمی اروپا و در تمام نقاط دنیا تکذیب می‌کرد برعکس هر صدائی که از اروپا و آمریکا بر علیه این قرارداد اظهار می‌شد که این قرارداد شما برخلاف ماده ۱۱ قرارداد مجمع بین‌الملل است و هیچ دولتی نباید دستخوش مرام و نفوذ دولت دیگر بشود آن وقت ایشان جد می‌کنند که آنها را قانع کنند که خیر ابداً قرارداد مزاحم دولت و ملت ایران نیست و ملت ایران حاضر است. آقای لرد کرزن می‌گوید که با شاهزاده در موضوع قرارداد موافقت حاصل نمودم که مبنی بر مصالح ایران است...

نصرت‌الدوله - دروغ است.

سلیمان میرزا - آقای سیدضیاء رفیق خودتان نوشته است من در این مدت اینجا نبودم. (در این موقع بعضی از تماشاچیها شروع به کف زدن نمودند).

نصرت‌الدوله - رفیق شما بود.

رئیس - تماشاچیها باید خارج شوند. (پیشخدمت‌باشی بر حسب امر رئیس به قسمتی از تماشاچیها که مرتکب دست زدن شده بودند تکلیف خروج نموده و آنها خارج شدند).

سلیمان میرزا - بنده همانطور که عرض کردم در موقع قرارداد در این مملکت نبودم و فرقی هم نداشت زیرا اگر در مملکت بودم باز مثل دیگران یک حرفی می‌زدم، کابینه قوی و فعال و قادر قدرت خودش را نشان می‌داد و بنده را به کاشان یا سوراخ دیگری می‌فرستاد، ولو اینکه اینجا هم که نبودم همان سهم و طالع را داشتم منتهی در سوراخ دیگری. هیچ اهمیتی ندارد نمی‌خواهم متصل تکرار کنم که در حبس بودم،

زحمت کشیده و صدمات دیده‌ام بلکه مکرر گفته‌ام آن زمان راحت‌تر بوده‌ام گوشم چیزی نمی‌شنید و یا در بمبای کمتر می‌شنید بلکه سایر رفقای من و سایر آقایان نمایندگان خیلی بیشتر از بنده در زحمت و فشار بوده‌اند زیرا که فشارهایی که خانمان برانداز است بسیار سخت‌تر و هولناک‌تر از آنست که به یک شخص بگویند در یک اتاق باش و بیرون میا. انصاف می‌دهم نمی‌خواهم یک اهمیتی بدهم که حبس شده‌ام خیر آقایانی که آزاد بوده‌اند بیشتر از من در زحمت بوده‌اند. آقای نصرت‌الدوله فرمودند بنده دروغ می‌گویم. از برای اینکه عرض کنم بنده دروغگو نیستم محتاج به تذکارم زیرا که سابقه را زندگانی بنده از اول مشروطیت دوره با حضرت والایی که اینجا نشسته‌اند معلوم است. من والی کرمان نبوده‌ام که آدم بکشم، من در زمان محمدعلیشاه اقدامات نکرده‌ام، من همیشه طرفدار مظلوم بوده‌ام و همیشه از ظالمان که حضرت والا یکی از آنها بوده‌اند توسری خورده‌ام بنابراین بنده دروغگو نیستم زیرا که همیشه فریاد می‌زدم و می‌زدم: ایران و ایرانی باید همیشه در فکر ترقی خودش باشد. اگر چه نباید خارج از موضوع شوم ولی مختصری عرض می‌کنم، مملکتی که معارف نداشته باشد انتخاب‌اتش درست نمی‌شود، اشخاص دروغگو بار می‌آورد ولی بنده دروغگو نیستم، عملیات بنده سابقه زندگانی بنده همه معلوم است. البته پسرعموی محترم (به قول ابوی بزرگوارشان) وقتی خودشان نظر بفرمایند خوب می‌دانند ایشان قرارداد بسته‌اند بنده برای پاره کردن قرارداد ملعون فریاد می‌زدم ایشان سابقه‌ها داشتند که آقای مدرس می‌فرمایند مسلمان شده‌اند، توبه کرده‌اند، ایمان آورده‌اند و بنده بحمدالله محتاج به توبه نبوده و نیستم. اگر اوراق تاریخی زندگانی هر دومان را در یک ورقه بگذارند حق از باطل شناخته می‌شود. بحمدالله شناخته شد و تمیز هم داده شد. محتاج به تذکار نیست با یک فرمایش ایشان که بنده دروغگو نمی‌شوم و بعلاوه آنچه را هم که بنده عرض کردم از قول خودم عرض نکردم، عرض کردم کابینه و ثوق‌الدوله ۳ نفر عضو آمر و رسمی داشت که وزیر بودند یکی خود و ثوق‌الدوله بوده، یکی شاهزاده صارم‌الدوله، یکی شاهزاده نصرت‌الدوله که این دو نفر از شاهزادگان این مملکت و از خانواده این بنده بودند که باید بیشتر از همه لاقبل برای اینکه تاج و تخت در خانواده آنها است برای استقلال این مملکت کوشش کنند و متأسفانه از همه کس بیشتر طرفدار این قرارداد مشنوم ملعون بودند و این قرارداد خانمان برانداز ایران خراب‌کن را تصدیق کردند و ناشر افکار ایشان، یگانه حامی ایشان، قلم مدافع ایشان، قلم آقا

سیدضیاءالدین بوده، حالا آقای سیدضیاءالدین رفیق ایشان بوده یا رفیق بنده؟ این رفیق عزیز من و آن یارگرمی در موقع قدرت و اقتدار ایشان یعنی در موقعی که هنوز در سر ریاست وزرائی نزااعشان نشده بود که حبسشان کند و بالاخره در موقعی که برله ایشان چیز می نوشت در روزنامه آن مطالب را راجع به نطق لرد کرزن نوشته، اگر راست نوشته او نوشته و اگر دروغ نوشته، او نوشته، به بنده چه مربوط است بنده نقل قول می کنم باید از این مسأله بگذریم مسأله این است بعد از آنکه به اتفاق بدون هیچ تردیدی همه تصدیق می کنیم که این قرارداد برخلاف مصالح دین و بزرگترین ضربات کشنده و مهلکی است که بر پیکر مملکت و وطن عزیز ما وارد آمده است آنوقت تازه در مقابل این، بعضی حرفها می شنوم که تا امروز نشنیده ام و آن این است با وجودی که این مسأله را اقرار داریم که برخلاف قوانین مملکت ما بوده است و ضربه بر اساس حکومت ملی زده است و یکی از آن دستهای قوی که بر پیکر وطن شمشیر کشیده شاهزاده نصرت الدوله بوده است. تازه امروز آقای مدرس بطور تردید می گویند ما انکار نداریم ولی شاهزاده نصرت الدوله می گوید من از خطاهای گذشته ام صرف نظر کرده ام، امروز برخلاف گذشته اقدامات خواهم کرد در صورتی که این فلسفه را یک اصول منطقی نمی شود فرض کرد که آقای مدرس می فرمایند شاهزاده نصرت الدوله توبه کرده اند. پس در دنیا هیچ مجازاتی لازم نیست آن وقت هر جانی و هر مقصری به پای محکمه رسید فوراً اظهار می کند استغفرالله ربی و اتوب الیه، پس قانون مجازات برای چیست؟ من یکی را کشتم. اگر من یکی را کشتم (در صورتی که مملکت کشتن محققاً مهم تر از شخص کشتن است) من اگر یکی را کشتم خدای نکرده در وقتی که مرا بیاورند به محکمه عدلیه و آقای مدرس هم حاکمه قضیه باشند و بگویم آقایان تقصیر کرده ام قول می دهم که من بعد آدم نکشم آیا هیچ محکمه عدلی، هیچ قاضی عدالتی می تواند به مردم و ورثه مقتول بگوید که شما از آن صرف نظر کنید، این شخص گفته است که دیگر از اینکارها نمی کنم. راست یا دروغ توبه می کنم این فلسفه غریبی است و بعلاوه در قانون انتخابات ذکر شده «اشخاصی که برخلاف حکومت ملی قیام و اقدام نموده اند» و خود آقای مدرس هم این مسأله را تصدیق می کند. آما و صدقنا که آقای مدرس در مسائل ملی همیشه زحمت کشیده اند و صدمات ایشان محقق است و هیچ جای شبهه و تردید نیست اما این فلسفه را بنده نمی توانم بفهمم که به چه ترتیب یک کسی که یک تقصیر قطعی و حتمی را مرتکب شد در موقع مجازات همین قدر که اظهار کرد نادم

هستم مجازات از او سلب خواهد شد. این را بنده نمی دانم شاید یک ترتیب شرعی برایش باشد. اگر این مسأله مدرکیت دارد آیا بر تمام اشخاصی که برخلاف حکومت ملی قیام و اقدام کرده شامل است یا تنها به شخص نصرت الدوله مربوط است؟ این ششصد و هشتاد کسری که فرمودند موافق قرارداد بوده اند بنده هم می گویم و آرزو می کردم و می کنم که یک روزی برسد که وطن عزیز ما انشاءالله مقتدر شود که این اشخاص را یکی یکی بپاورد پای محاکمه و محاکمه نموده و مجازات بدهد. اگر به اینکه بگویند خلاف کرده ایم و خیانت کرده ایم و توبه کردیم معاف می شوند از حالا همه می گویند ما پشیمان شده ایم، دیگر البته محاکمه نخواهند داشت و آن اشخاص از امروز خودشان را راحت می کنند که زحمت آن روز را نداشته باشند ولی به عقیده بنده این حرف جبران خلاف اولیه را نمی کند.

باز هم یادآوری می کنم هرچند در مجلس نبودم ولی از برای من راپورتها را فرستاده اند. در راپورت های بعضی شعبه ها نسبت به بعضی وکلا چنین نوشته اند (که این شخص در موقعی که انتخاب شده چنین کرده. اگر قبل از انتخابات این اقدامات را کرده بود محققاً از انتخابات محروم بود ولی چون بعد از انتخابات این عمل را کرده است معلوم نیست این ماده قانون شامل او می شود یا خیر؟) بنده عرض می کنم بعد از انتخابات هم این عمل را کرده باشد ظاهراً اعتبارنامه اش باطل است چنانچه رأی را که در جلسه قبل مجلس نسبت به یک نفر داده این مطلب را می شود از او استنباط کرد که بطور نیم رسمی مجلس شورای ملی این ماده را تفسیر کرده و یک سابقه پیدا شده خواه قبل از انتخابات خواه بعد از انتخابات یک شخص ایرانی که بر علیه حکومت ملی اقدام کرده از وکالت محروم می شود در صورتی که ما اظهار می کنیم ایشان بر علیه حکومت اقدام کرده اند یعنی این قرارداد بر علیه حکومت ملی است و کابینه و ثوق الدوله کارهایش همانطور که آقای طباطبائی فرمودند برخلاف اصول قانون اساسی بوده است، حالا آن نقشی را که شعبه ها خواسته اند و نوشته اند که اگر بعد از انتخابات باشد باید تعیین کرد که تکلیف چیست در مورد ایشان موضوع ندارد، به جهت اینکه همان ساعتی که انتخاب شده اند فاقد جزء نهم ماده هفتم قانون انتخابات بوده اند یعنی بر علیه حکومت ملی قیام و اقدام نموده در آن تاریخ هم ایشان هنوز نائب نبوده اند و اگر توبه کرده اند بعد از توفیق جبری یعنی بعد از حبس رفیق خودشان آقا سیدضیاء الدین بوده و در مجلس توبه کرده اند یعنی در موقعی که ایشان را هم در جزء اشخاص کوچک

و بزرگ حبس نمودند، حتی شنیدم دو نفر بچه‌های بی‌گناه چهارده و پانزده ساله مدرسه را هم حبس کرده‌اند در ضمن حضرت والا را هم حبس کرده‌اند. در دوره دوم می‌گفتند تهران جزء مطهراتست، اگر محبس آقای سید ضیاء هم جزء مطهراتست نمی‌دانم انشاءالله آنها هم جزء مطهرات است ما مخالف نیستیم ولی مقصود این است که آن توبه را در آن محبس کرده‌اند. در آن ساعتی که موکلین ورقه‌های تعرفه‌های خودشانرا در کرمانشاهان به نام نامی شاهزاده نصرت‌الدوله در صندوق آراء می‌ریختند آن وقت ایشان تائب نبوده‌اند و برخلاف حکومت ملی معاهده را امضاء کرده بودند و دارای شرط انتخاب شدن نبودند. این مسأله مثل کسی است که در آن تاریخ سن به او اجازه نداده باشد به او تعرفه داده باشند حالا که چهار پنجسال گذشته نمی‌توانیم بگوئیم آنوقت دو سال سنش کم بود و حالا سنش تقاضا می‌کند، حالا که الحمدالله ماشاءالله بزرگ شده دیگر چه اشکالی داریم ایشان آنوقت هم تائب نبودند بحمدالله که حالا تائب هستند ان‌الله یحب التوابین و یحب المتطهرین. آما و صدقنا اما توبه ایشان هم مثل توبه همه ماها می‌ماند که در بین نماز که می‌خوانیم می‌گوئیم استغفرالله ربی و اتوب الیه و به قول یکی از رفقا قصد انشاء نداریم و شاید در عین همان حال و همان ساعت همان تقصیر یا شبیه آن تقصیر را می‌کنیم. ببخشید اگر زیاد عرض کردم نمی‌خواهم اظهار فضل کرده باشم، البته آقای مدرس بهتر از بنده می‌دانند اگر رجوع کنیم به کتاب مقدس نهج البلاغه در قسمت ثانی از خطب شخص اول عالم اسلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) ملاحظه خواهد شد که شخصی حضور مقدسشان عرض کرد استغفرالله ربی و اتوب الیه فرمودند نکلتک امک آیا معنی استغفار را می‌دانی و می‌گویی استغفرالله ربی و اتوب الیه؟ عرض کرد قربانت بروم معنی استغفار چیست؟ فرمودند استغفار هفت شرط دارد یکی از شرایطش این است که آن گوشتی که در معصیت خداوند در بدن روئیده شده است باید آن قدر در راه عبادت و ریاضت خداوندی مصرف شود که چیزی از آن باقی نماند و پوست و گوشت و استخوان مجدد بروید و سایر شرایطش که ذکر شده آنوقت حق دارد بگوید استغفرالله ربی و اتوب الیه آنوقت خداوند آن توبه را پذیرفته و قبول می‌کند و می‌بخشد.

سلیمان میرزا - این است آنچه گذشته است بر سر مملکت بدبخت ما در کابینه وثوق‌الدوله. اگر دوسیه‌های خصوصی وزارت خارجه در دست باشد خیلی از این تلگرافات قشنگ را شاید بخوانیم بارها گفته شده که این قرارداد منحوس لغو شده و

بنده تا حال اسمی از این قرارداد مالیه نشنیده بودم و حالا فرمودند چاپ شده، بنده نمی دانستم حالا می شنوم البته آن قرارداد که لغو شده ضمیمه اش به طریق اولی لغو است و لیکن چون این راجع به مالیه است و از وظایف حتمیه عموم وکلا است و حتی و بنده هم که اعتبارنامه ام هنوز نگذشته چون مدعی الوکاله هستم عرض می کنم وظیفه عموم وکلا است که در عمل مالیه دخالت نکنند. بنده استدعا دارم از تمام آقایان رفقای خودم که یقین دارم با بنده هم عقیده هستند به صدای بلند فریاد کنند که این قرارداد و سایر قراردادها لغو و ملغی و بهیچوجه رسمیت به آنها داده نمی شود و ساقط است (جمع کثیری تصدیق کردند) و مجلس شورایملی به اتفاق کلمه این نوع قراردادها را منفور می داند و عملاً او را لغو و در اولین امکان بر بطلانش رأی خواهد داد.

مدرس - هرچند شاهزاده سلیمان میرزا در ضمن فرمایشاتشان مطلب مرا یک نحو بیان دیگر فرمودند، اولاً بنده عرض کردم که این ۶۸۴ نفر موافقین قرارداد باید در محکمه محاکمه بشوند! مقصر! قاصر! کاسب! عمله! معین بشود و به هر کس به قدر تقصیر مجازات داده شود. بنده منکر مجازات نیستم شما می فرمائید مجازات، مجازات می گویم این ۶۸۴ نفر را با عملیاتشان ضبط کرده ام که اگر یک مجلس شورای ملی برپا شود و یک حکومت ملی پیدا بشود اینها را باید در تحت محاکمه بکشند اما مقصر مجازاتی دارد، سیاسی مجازاتی دارد، قاصر مجازاتی دارد، ناطق مجازاتی دارد، ساکت مجازاتی دارد. پس آنرا باز تکرار می کنم که مقصر باید مجازات شود، توبه گریز مرگ است. می گویم یک دولتی یا از روی تقصیر یا از روی قصور خواست به عقیده خود یک قراردادی بگذارد و ملت هم آمدند و فریاد زدند مضر است مضر است. عاقبت پیشرفت با ملت ضعیف شد این دخلی به قانون انتخابات ندارد، دخلی به صلاحیت ندارد، دخلی به قیام و اقدام بر ضد حکومت ملی ندارد. دوست داریم که حضرت والا امروز که به مجلس آمده و انشاءالله همانطور که سی ماه با هم در سفر بودیم به سادگی با هم داخل سیاست شویم، انشاءالله مغالطه و مشتبه کاری نکنند. شاید مردم خیال کنند که مجلس خیلی بد است ولی به عقیده بنده به این بدیها که مردم خیال می کنند نیست. امید است به اتفاق کارهای بزرگ و سیاستهایی که شماها می دانید نسبت به خارجه و داخله از لاستیک درآمد مجدداً عرض می کنم مذهب من اجازه نمی دهد که مقصر را نباید مجازات داد، می گویم محکمه که رسیدگی بکند که آقای وثوق الدوله عن تقصیر یا عن قصور این قرارداد را بست نفهمید و پیش بینی نکرد که این قرارداد هم

از برای ما مضر است و هم برای همسایگان این شد که تمام ایرانیان از انگلیس مکدر و متنفر شدند و ما هم فهمیدیم که به دیانت و استقلال ما ضرر دارد لهذا جلوگیری کردیم. اگر دولتی قراردادی ببندد برخلاف صلاح مملکت، نمی توان او را مصداق اقدام برخلاف حکومت ملی قرارداد، هیچ مناسبت ندارد. (جمعی گفتند صحیح است.) خواهش دارم اگر حضرت والا به قدر من آقای نصرت الدوله را نمی خواهند اسم دیگری رویش بگذارند غیر از اینکه قیام و اقدام برضد حکومت ملی نمودند، اظهار دیگر بفرمایند. من و حضرت والا مهاجرت کردیم به نیت خوب نتیجه بد درآمد تقصیر ما چه بود در بیابانها، در جنگلها، در دریاها سفر کردیم ما در جنگلها بلوط هم می خوردیم به امیدواری اینکه نتیجه او خوب شود چه کنیم خدا نخواست تقصیر با کی است. خدا شاهد است با یک عقیده صاف و پاکی به دولت و ملت رفتیم که چیزی برای ملت بیاوریم ولی نشد. وثوق الدوله با رفقای خود پیش بینی نکردند که این قرارداد مضر به دیانت و استقلال این آب و خاک است. من و امثال من در همان ساعت اول این ضرر را ادراک کرده و عموم ملت موافقت کردند. آقای طباطبائی که فرمودند قرض کردن و امتیاز دادن و و اقدام برضد حکومت ملی است خوب است دولتی را معرفی نمایند که برخلاف این مواد رفتار نکرده تا ما بگوئیم این اقدام برضد حکومت ملی است (گفته شد صحیح است). اشکالات راجع به انتخابات که فرمودند جواب آنها با آقای حاج شیخ اسدالله است. اهتمام من به مسأله سیاست است که نصرت الدوله به جهت موافقت با قرارداد و صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی خارج می شود یا خیر حضرت والا فرمودند قسم خوردیم من قسم خورده و قسم نخورده غیر واقع را نمی گویم، نه اقدام می کنم و نه قبول می کنم.

نصرت الدوله از خود دفاع می کند

نصرت الدوله - در بدو مذاکره لازم می دانم بگویم چقدر متأسفم از اینکه در اول افتتاح دوره چهارم مجلس و قبل از اینکه این مجلس به رسمیت دائر شود و موفق به ایفای چند فقره از وظایفی بگردد که این ملت با کمال نگرانی انتظار او را دارند باز در این مجلس هیولای مهیب کشمکشهای شخصی و آنتریکهای سیاسی و بالاخره زد و خوردها از برای احراز مقام عرض اندام می کند. تأسف من بیشتر برای این است که من مورد حمله و من مورد تظاهر این قضیه و اعتبارنامه من بهانه شده است. در هر حال با

گذارند مسؤولیت به عهده آنهايي که اين باب را افتتاح کردند و مقدم در اين امر شدند چند کلمه ساده از برای دفاع خودم می خواهم عرض کنم. اين دفاع بیشتر معطوف به مسائل خصوصی که راجع به خودم است خواهد بود، در مسائل سیاسی دفاع را به رفقای خود واگذار می کنم زیرا آنها بیشتر با خونسردی قادر به محاکمه اين قضایا خواهند بود. در مقدمه اجازه می خواهم با کمال ادب به حضرت آقای مدرس عرض کنم که با طرز نطق پربروز ایشان موافق نیستم و بعد داخل در مدافعه خودم می شوم. راجع به آن قسمتی که مربوط به جریان انتخابات و تطبيق او با قانون بود مداخله نمی کنم فقط یک گوشه در نطق آقای طباطبائی بود راجع به وجود یک کمیسیون انتخاباتی در زمان آقای وثوق الدوله و مراهم عضو آن معرفی کرده اند. قویاً اين مسأله را تکذیب می کنم. بنده به هیچ وجه اطلاع از وجود چنین کمیسיוنی نداشته و ندارم حال اگر در موقع انتخاب خودشان اطلاع از وجود چنین کمیسיוنی پیدا کرده اند نمی دانم اما راجع به صلاحیت شخص خود من و اعتراضاتی که به آن می شود اولاً می خواستم نظر آقایان را به توجه به نطق آقایان معترضین بکنم و متذکر شوم که حتی در پارلمان و حتی در موقع مهمی که سیاست شش ساله دوره فترت مطرح است و سخن از آن رانده می شود حتی در موقعی که اعتبارات یک نفر از وکلا در معرض حمله و هجوم است، حتی در موقعی که در نتیجه اين قضاوت حکم صادره از اين مقام به تمام زمامداران اين دوره طولانی فترت تطبيق خواهد شد (گفته شد صحیح است) در یک همچو مقطع مهمی باز مسائل به تقریب و به ابهام و بالاخره به اشتباه کاری می گذرد. عجالتاً برای محاکمه یک چنین امر مهمی آقایان اولاً انشاء یک اصل از طرف خودشان می کنند راجع به امضای قرارداد و بعد خواندن تلگراف دولت امریکا را به سفارت خود مدرک تحقیقات خودشان قرار می دهند و برای قطعات اين نطق عجیب به عملیات من در اروپا استشهاد می کنند بدون اینکه بدانند یا بگویند من چه کاره بوده ام، عملیات من در چه مسائل بوده است، چه کرده ام، اطلاعات آقایان به درجه از روی تحقیق است که شاهزاده سلیمان میرزا مرا قبل از رفتن به اروپا وزیر خارجه فرض کرده و اعتراض می کنند چرا با هیأت اعزامیه که در تحت ریاست مشاورالممالک به اروپا رفته بود همراهی نکردی و با آنکه یک ورقه را که در موقع خودش چاپ شده به اطلاع عموم رسیده دست می گیرند و با یک مهمه مهیب و خطرناکی و با یک عظمت فوق العاده اظهار می کنند که من اين ورقه را در مجلس مخفی خواهم خواند، مخفی بعد از چاپ

آنهم چه قراری، قراری که به موجب اراده امضاءکنندگان همان قرار به موقع اجرا گذارده شد. این است آقایان متأسفانه طرز اخلاقی ما و با این وضعیت می خواهیم امور خودمان را اداره کنیم و در مقابل هجوم و مخاطره دشمنهای قوی پنجه خارجی خودمان، با این اخلاق مبهم مقاومت کنیم؛ این است وضع محاکمه کردن. طی مذاکرات چند دفعه شاهزاده سلیمان میرزا دوسیه های وزارت خارجه اشاره می کند، بلی منم که آن دوسیه ها در مرکزی ملاحظه و با دوسیه دیگری مقایسه شود من مدعی هستم که در مأموریت خودم در اروپا که از نقطه نظر ریاست هیأت اعزامیه دولت ایران به کنفرانس عمومی و مسائل مربوط به مجمع بین المللی خدماتی به این مملکت کرده ام که باید قدردانی شود ولی افسوس کو باز پرس، هیچکس در این مورد از من نپرسید که کجا رفتید، کجا بودید، چه کردید، چه شنیدید. باری از این کلیات بگذریم و به تهمت و افتراهای دیگری هم که در ضمن مذاکرات نیشهای زهرآلود پرتاب می شد مراجعه نمی کنم، حتی شاهزاده سلیمان میرزا را متذکر نمی کنم که همدوش و همصدای با آقای طباطبائی و شرکای ایشان به من رفیق سیدضیاءالدین دادند. اگر من مثل همه شماها قبل از این قضایا با او آشنائی داشتم آقای طباطبائی و شرکای ایشان رفیق سید ضیاءالدین در کابینه سپهدار و کمیته های حکومت کودتا بودند (صحیح است).

این مسأله از مسائلی است که محتاج به دلیل و برهان نیست و از هر بجه که در این شهر سوالی بفرمائید این مسأله را تصدیق می کند. آقایان اعتراض می کنند که در قرارداد وثوق الدوله دست داشته ام، بلی من انکار ندارم، از این مقدمه چینی چه نتیجه می خواهید بگیرید؟ اگر مقصود این است که سیاست را جماعتی یا عموم مردم مضر به حال این مملکت می دانستند و می دانند و باید زمامداران و سیاستمداران آن موقع در تحت محاکمه و رسیدگی بیابند تا معلوم شود که در این سیاست خائن بوده اند، مقصر بوده اند ولی نظر به مقتضیات وقت به موجب مسؤولیتی که داشته اند اتخاذ تصمیمی نموده اند بعبارة آخری این عین اظهاری است که آقای مدرس فرمودند و من منکر نیستم و بنده از طرف خودم قبول این گناه می کنم ولی تمام همکارهای من آقای طباطبائی باید در این محاکمه حاضر باشند. اگر می خواهید بگویید که مجرد امضای قرارداد بدون تحقیق به محاکمه اقدام و قیام برضد حکومت ملی است خیر مسئله کاشف از بی اطلاعی و ناشی از غرض ورزی یک دولتی در ایام غیبت مجلس موجبات این چه بوده و چه مسائل و چه اشخاص اسباب بدبختی مملکت شده اند من کار به این کارها

ندارم ولی در موقع خودش دیگران خواهند گفت. یک عده با مسؤولیت خودش یک سیاستی را اختیار می‌کنند و آن سیاست را موکول به تصویب مجلس شورای ملی می‌نماید. اگر حضرت والا نطقهای بنده را ملاحظه فرموده‌اید و به تمام نطقهای من در اروپا دقت کرده‌اید چرا این مسأله را نمی‌فرمائید و اگر فراموش کرده‌اید مراجعه‌تان بدهم به روزنامه‌تان مورخه ۱۱ اکتبر ۱۹۱۹، در آنجا خواهید دید که من علناً و رسماً با صدای بلند در تمام اروپا در معرض افکار عمومی دنیا گفته‌ام که این قرارداد که بسته شده مابین کابینه و ثوق الدوله و دولت انگلیس قرارداد موقتی است و قطعیت او موکول به تصویب مجلس شورای ملی است. یک دولتی که از یک طرف این سیاست را اتخاذ نموده و از طرف دیگر خودش مشغول به انتخابات بشود و دو سال دوره عمر خودش را به تکمیل همین انتخاباتی که یکی از آنها مورد اعتراضات آقایان است مصروف بدارد یک همچنین دولتی اقدام و قیام برضد حکومت ملی نموده در صورتی که آنهایی که از قبیل شاهزاده سلیمان میرزا و آقای طباطبائی که قائد قوم شدند و برخلاف سیاست بیطرفی دولت ایران در جنگ، سیاست تصفیه مجلس شورای ملی و سیاست ملی و رسمی این مملکت بود تجهیز سلاح کرده‌اند آنها مقامشان میری است از قیام کردن برضد حکومت ملی. آقای طباطبائی در نطق خودشان مواردی که در کابینه و ثوق الدوله اصول قانون اساسی نقض شده است ذکر می‌کنند. احترام مجلس مقدس و احترام اصول مشروطیت مرا ممنوع می‌دارد از مقایسه این امر با دوره‌های تمام زمامداران تمام کابینه‌های دیگر ایام طولانی فترت. در این موقع می‌خواهم از آقای طباطبائی سؤال کنم که چه شده است ایشان و بعد از ایشان حضرت والا شاهزاده سلیمان میرزا در کابینه و ثوق الدوله فقط به ذکر سه نفر قناعت کردند. آقای طباطبائی، حقوق‌شناسی شما وفاداری شما پاس محبت که از اخلاق حسنه شما است شاید شما را مجبور به این کرده است ولی من اجازه می‌خواهم در مقام مدافعه از خود بگویم در نتیجه قرارداد که با دولت انگلیس و نماینده او مبادله شده است امضاء شخص و ثوق الدوله تنها بوده است حتی من که در آن روز وزیر امور خارجه بودم امضای من در پای آن قرارداد نیست اما ثبوت این قرارداد عیناً و تماماً مطابق الفعل بالفعل با امضاء تمام وزراء کابینه و ثوق الدوله که یکی از آنها بنده هستم و یکی آقای سپهدار اعظم، آقای مشاور الممالک، آقای محاسب الممالک و دیگران هستند امضا شده و ضبط است. به این ملاحظات می‌خواهم ببینم چرا در موقع مؤاخذه بخواید تشخیص و

تمیزی بدهید شاخصیت سه نفر اگر مسلم باشد مانع از مسؤولیت مشترک در یک کابینه نیست و همه وزراء امضاءکننده در هر مقام در عرض هم واقعدند، بعلاوه چیز دیگری عرض می‌کنم: مسؤولیت منحصر به یک دسته از وزراء نیست همه وزراء و همه دستجات همه در مقام مسؤولیت در مقابل ملت برطبق اصول مشروطیت به تساوی مسؤولند. بیش از این نمی‌خواهم خاطر آقایان را تصدیع داده باشم و لیک قبل از اینکه به جای خودم برگردم و منتظر شنیدن فرمایشاتی باشم که مرا مجدداً شاید به پشت این تریبون بیاورد و باز اگر عرایضی داشته باشم بکنم می‌خواهم در پیشگاه نمایندگان ملت که در اینجا حاضرند و در معرض افکار عمومی ایران این مسأله را به ندای بلند بگویم که من آن روزی که بیان حقیقت را امضاء کردم انتظار این جواب را داشتم (گفتند صحیح است). من آن روزی که مصالح مملکت خود را در جلوگیری از نفوذ و دخالت سیاست انگلیس تشخیص دادم و به این امر مصمم کردم خودم را از برای هر نوع خرابی حاضر کردم (گفتند احسنت) و باید بگویم من اطمینان به قضاوت بیطرفانه و به وجدان آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی دارم و مطمئن هستم و اما اگر هم این اطمینان حاصل نبود خوب است معارضین داخلی و خارجی من بدانند که اگر از این مجلس خارج می‌شده در هر کجا و به هر وسیله تا آخرین نفس خودم از موقعی که صلاحیت این مملکت و صلاحیت ملت خودم را در این سیاست تشخیص دادم می‌کوشیدم و وسایلی هم الحمدالله دارا هستم که شاید آن وسائل هم کمتر از وکالت مجلس شورای ملی نیست (گفتند احسنت).»

پس از نطق کوتاه و نیش دار نصرت الدوله که اظهار نمود: «... آنهایی که از قبیل شاهزاده سلیمان میرزا و آقای طباطبائی که قائد قوم شدند و برخلاف سیاست بیطرفی دولت ایران در جنگ سیاست تصفیه مجلس شورای ملی و سیاست ملی و رسمی این مملکت بود تجهیز سلاح کرده‌اند، آنها مقامشان مبری است از قیام کردن برضد حکومت ملی...» سلیمان محسن در پاسخ نصرت الدوله بیانات بسیار مفصلی ایراد نمود و از سفر مهاجرت دفاع کرد. قسمت مختصری از مقدمه این نطق در ذیل درج می‌شود:

«سلیمان میرزا - ابتدا شاهزاده نصرت الدوله فرمایشاتی فرمودند که می‌توانم آن فرمایشات را به چند قسمت تقسیم کنم. قسمت اول مقدمه فرمایشات ایشان بود که حاکی از یک مسائلی است که به هیچ وجه راجع به شخص بنده صدق نمی‌کند و جداً

او را تکذیب می‌کنم. مسأله اول که قید فرمودند کشمکشهای شخصی چون بنده خیلی متکی به حکمیت افکار عامه و نمایندگان ملت هستم و البته همینطور هم هست افکار عامه محققاً حکمیت بیطرفانه می‌کند و اگر هم فرضاً حالا آن حکمیت کاملاً مجری نشود در آتیه مجری خواهد شد. کشمکشهای شخصی که فرمودند به عبارت اخری کشمکشهای سلیمان میرزا و فیروز میرزا یا شاهزاده نصرت‌الدوله می‌خواهم بدانم و بهرسم از شخص شخص ایشانی که در تمام این مدت بنده با ایشان چه رقابت شخصی داشته‌ام که کشمکشهای شخصی نام می‌گذارند. آیا وزیر می‌خواهم بشوم، آیا می‌خواهم مثل ایشان یکی از اعیان و اشراف بشوم که بحمدالله اگر شاهزادگی خود شرافت است بنده شاهزاده‌ام. در مسأله شاهزادگی مزیتی ندارند و به عقیده بنده و تمام اشخاص بزرگ عالم از انبیاء و فلاسفه و اشخاصی که حکمیت هر چیز از روی صحت کرده‌اند افتخار هم به تمول نیست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه می‌فرمودند الفقر فخری و بنده هم به این افتخار دارم نه به اثاثیه دنیا. بنده به همین افتخار دارم که در مدت ۲۰ سال یا کمتر از اول مشروطیت تا به حال (که بنده در تمام جریانش بودم) و چه در دوره اول که جزء هیأتی که در خارج از برای افکار عامه کار می‌کردند بودم، کار کرده‌ام و یکی از اشخاصی بوده‌ام که محمدعلی شاه موقعی که برعلیه مجلس بوده همیشه توقیف یک عده را می‌خواست و می‌گفت این اشخاص یگانه اشخاصی هستند که امروز مشروطیت مملکت را دنبال و ترویج می‌کنند یکی از آنها سلیمان میرزا و یکی مرحوم برادرش یحیی میرزا بود. در آن تاریخ شرح حالات سلیمان میرزا و یحیی میرزای مرحوم و سایر شهدای راه آزادی از قبیل حاج میرزا ابراهیم مرحوم و میرزا جهانگیرخان مرحوم و ملک‌المتکلمین مرحوم و آقا سید جمال مرحوم و سایر عده مرحومین که همه می‌دانند آن وقت سلیمان میرزا طرفدار مشروطیت بود در آن وقت حضرت والا در کدام طرف مملکت بوده و چه می‌کرد. آن وقت سلیمان میرزا کجا بود و ایشان کجا بودند؟ غرض شخصی نیست، این کشمکش هست، نه تنها با نصرت‌الدوله بلکه بنده با تمام اشخاصی که مخالف سیاست آزادی ملت و سیاست حمایت فقرا و ضعفا هستند و همیشه آنها را در تحت فشار قرار می‌خواهند مخالف هستم. سلیمان میرزا و رفقای او تا آخرین قطره خون خودشان (رجز نمی‌خوانم) در تمام دوره بازماندگانشان اقدام کرده و خواهند کرد. همیشه برضد اعیانیت و اشرافیت و پامال کردن حقوق اشرافیت و حفظ حقوق فقرا و عامه بوده و

هستند (گفته شد صحیح است) بله همیشه بر علیه تمام این ترتیبات بوده‌ام. برگردیم به مسأله مجلس اول و توپ بستن مجلس ببینیم آن وقت که مجلس را توپ بستند و عده مخصوصی در باغشاه گرفتار بودند حضرت اقدس والا در کجا و در چه حال بودند و پدر والا گوهرشان موقع آمدن مجاهدین به تهران وزیر کدام کابینه بودند. وزیر داخله کی بود سلیمان میرزا بود یا پدر گرامی ایشان شاهزاده فرمانفرما؟ آیا آن وقت که سایر آزادیخواهان در باغشاه محبوس بودند ایشان هم محبوس بودند بله از آن وقت یک طرفیت عقیده در بین ما است و خواهد بود تا اینکه عقیده‌شان با من یکی شود بنده هیچوقت با فیروز میرزا یا شاهزاده نصرت‌الدوله رقابت و کشمکشهای شخصی ندارم اگر دارم بفرمائید آیا از حیث مقام دارم، از حیث سایر ترتیبات زندگانی دارم، گفتگوهای ملکی و ارضی دارم؟ بنده هیچ غرض شخصی با ایشان نداشته و ندارم. مسأله را می‌آوریم تا تاریخ جلوس در دوره دوم مجلس. شاید باز گفته شود که این کشمکشهای سلیمان میرزا بواسطه سابقه با فرمانفرما بوده، بلی بنده در مجلس استیضاح از شاهزاده فرمانفرما کردم بنده و رفقا در پشت کرسی همین خطابه از او استیضاح کردیم. اگر این را کشمکش شخصی نام می‌گذارند چه عرض کنم در این خصوص شاید بنده امروز شش هفت ساعت وقت آقایان را بگیرم و معطلشان می‌خواهم بکنم زیرا یک تاریخی را بطور کنایه گفتند و بنده هم مجبورم جواب بدهم. صحبتیم در مسأله آنتریک سیاسی است (آنتریک سیاسی بسیار خوب لفظی است) اتهامات هم در خارج خیلی هست چنانچه آقای سردار معظم هم در چند روز قبل در موضوع اعتبارنامه سلطان محمدخان فرموده‌اند و گویا در روزنامه ایران هست که (هنوز بقیه تهمتها راجع به مجلس شورای ملی به گوشمان می‌خورد البته همیشه از برای خراب کردن دسته مخالف یک رشته حرفها در کار هست) بسیار حرفی است به قاعده بنده هم تصدیق می‌کنم.

اعتبارنامه نصرت‌الدوله یازده جلسه مورد بحث و گفتگو بود. در نخستین جلسه طرح اعتبارنامه، سید محمدصادق طباطبائی سخن گفت و حکومت و ثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ را مورد بحث و انتقاد قرار داد و مخالف دوم سلیمان محسن اسکندری بود که پنج جلسه متوالی سخن گفت و اسناد و مدارک زیادی درباره قرارداد انتشار داد. بالاخره پس از یازده جلسه بحث و مذاکره در جلسه‌ای که مرحوم مدرس نایب رئیس آن را اداره می‌کرد تقاضای تصمیم‌گیری به اعتبارنامه نصرت‌الدوله شد و سرانجام به تصویب رسید. عین صورتجلسه مجلس در زیر نقل می‌شود:

«فهییم الملک - بنده مقصودم از این پیشنهادی که کردم رأی با ورقه گرفته شود مقصود این نبود که بدانم کی موافق است و کی مخالف و قبلاً هم که مذاکره شد در کافی بودن مذاکرات بنده موافق نبودم و حالا هم تصمیمی نگرفته‌ام که موافق باشم یا مخالف بنابراین می‌توانم امتناع کنم ولی نمی‌دانم امتناع خود را باید به چه صورت بفهمانم، باید از مجلس خارج شوم یا اگر در مجلس باشم باید با اوراق رأی گرفته شود که معلوم باشد والا مقصود بنده در رأی گرفتن با ورقه موافقت یا مخالفت نبوده است. نایب رئیس - پیشنهاد کنید (پیشنهاد ایشان به مضمون ذیل قرائت شد):

ما امضاء کنندگان ذیل تقاضا می‌کنیم با ورقه رأی گرفته شود.

سردار معظم - چند نفرند؟

نایب رئیس - پنج امضاء است.

سردار معظم - باید خوانده شود.

محمد هاشم میرزا - باید خوانده شود (آقای مستشار السلطنه اسامی

امضاء کنندگان را به ترتیب ذیل قرائت نمودند):

آقای فهییم الملک - آقای احتشام الدوله، آقای امیراعلم، آقای سلیمان میرزا، آقای

طباطبائی.

سردار معظم - حالا باید رأی با ورقه گرفته شود.

نایب رئیس - خوب عده به جهت رأی گرفتن کافی است.

سردار معظم - اجازه می‌دهید؟

نایب رئیس - بله بفرمائید.

سردار معظم - نظر به اینکه بعضی از آقایان نمایندگان به سابقه رأی دادن با ورقه

را در مجلس ندارند و شاید خاطر مبارکشان مستحضر نباشد لهذا خاطر محترمشان را

متذکر می‌شوم که ورقه سفید علامت قبول و ورقه کبود علامت رد است و ورقه ندادن

علامت امتناع است و آقایان هم در روی اوراق اسم خودشان را باید مرقوم بفرمایند.

نایب رئیس - بلی باید بنویسند.

آقا سید فاضل - اجازه می‌فرمائید؟

نایب رئیس - بلی بفرمائید.

آقا سید فاضل - اگر اجازه می‌فرمائید ماده ۸۸ که راجع به دادن رأی با ورقه است

بخوانم.

به مضمون ذیل قرائت نمودند:

ماده ۸۸ - ترتیب گرفتن رأی علنی با اوراق از این قرار است. هر نماینده دارای دو ورقه مختلف الیوان است که اسم آن نماینده در روی آن چاپ شده است، ورقه سفید علامت قبول و ورقه آبی علامت رد است.

آقا سید فاضل - کسی که رأی ندارد ورقه نخواهد داد.

رفعت الدوله - اجازه می‌خواهم بفرمائید ورقه بیاورند و به اشخاصی که ندارند تقسیم نمایند.

نایب رئیس - به همه داده‌اند.

نایب رئیس - روی کاغذ سفید بنویسید. آقای سید محمود مگر ورقه به همه نداده‌اید؟

آقا سید محمود - چرا آقا، منزلشان مانده است.

نایب رئیس - اسامی خودتان را هم روی کاغذ بنویسید.

(اوراق رأی اخذ و در محل نطق گذارده شد)

سردار معظم - گویا با قرعه دو نفر باید برای نظارت تعیین شوند.

در این وقت آقای آصف الممالک و آقای نصیر دیوان به حکم قرعه تعیین و به اتفاق آقای مستشارالسلطنه شروع به استخراج آراء نمودند.

آصف الممالک - ۴۷ رأی سفید است و ۶ ورقه آبی.

حاج آقا - باید حضار را تعیین کرد تا عده امتناع کنندگان معلوم شود.

نایب رئیس - عده حضار چند نفر است گفته شد ۵۴ نفر.

سردار معظم - نتیجه رأی را اعلام کنید.

نایب رئیس - وکالت آقای نصرالدوله با ۴۷ رأی تصویب شد.

(اسامی قبول کنندگان که ورقه سفید داده‌اند):

آقا میرزا هاشم آشتیانی، آصف الممالک، امیرناصر، سعید دیوان، سردار مفخم، آقا سید محمد تدین، عمید الممالک، آقا میرزا ابراهیم قمی، فتح الدوله، محمد هاشم میرزا، امین الشریعه، محقق العلماء، آقا میرزا محمد حسین صدرائی، جلیل الملک، حاج میرزا مرتضی، آقا سید یعقوب رکن الملک، شیخ العراقین زاده، عدل السلطنه، عمید السلطنه، منتصر الملک، آقا شیخ محمد جواد، آقا سید حسن مدرس، امیراعلم سردار، مؤتمن السلطنه، مستشارالسلطنه، آقا شیخ اسدالله محلاتی،

معتضدالدوله، میرزا ابراهیم خان، ملک الشعراء، نجات، سردار معظم خراسانی، آقا سید فاضل کاشانی، بیان الملک، حاج آقا شیرازی، سهام السلطان، صدرالاسلام، شریعتمدار، غضنفرخان رفعت الدوله، بیان الدوله، وقارالملک، سدیدالملک، شیخ الاسلام ملایری، سلطان العلماء، سردار معظم کردستانی، آقا میرزا سید حسن کاشانی.

اسامی ردکنندگان که ورقه آبی داده اند: طباطبائی، سلیمان میرزا. اسامی امتناع کنندگان: فهیم الملک، رئیس التجار، احتشام الدوله، دکتر لقمان نصرالدوله.

نایب رئیس - آقای امیراعلم می خواستید توضیحی بدهید بفرمائید. امیراعلم - توضیحی که می خواستم بدهم راجع به یک عبارت از نطق شاهزاده نصرت الدوله است. شاهزاده نصرت الدوله در ضمن نطق دفاعیه خود پس از شمردن اسامی اشخاصی که مینوت راجع به قرارداد مرحوم یا غیر مرحوم جمله را به کلمه و دیگران ختم فرمودند چون بنده در اواخر کابینه آقای وثوق الدوله عضویت آنرا قبول کرده بودم محض اینکه اشتباهی روندهد لازم دانستم به عرض برسانم وقتی بنده قبول عضویت کابینه آقای وثوق الدوله را نمودم سیاستی را که دولت وقت قبل از وارد شدن بنده به کابینه بطور موقت اتخاذ نموده و قطعیت آن را به تصویب مجلس شورای ملی محول داشته بود به هیچ وجه به منزله قیام و اقدام بر علیه حکومت ملی ندانسته و نمی دانم.

نایب رئیس - شاهزاده نصرت الدوله توضیحی دارند.

نصرت الدوله - متعلق به نطق آن روز بنده است.

نایب رئیس - پس خارج از موضوع است چون در راپورت شعبه راجع به اعتبارنامه شاهزاده نصرت الدوله آقای معتضدالدوله هم بودند در حقیقت راپورت مشترک بود لهذا قبل از اینکه داخل در اعتبارنامه های دیگر بشویم باید نسبت به نمایندگی آقای معتضدالدوله رأی گرفته شود. کسانی که رأی می دهند به نمایندگی آقای معتضدالدوله از کرمانشاهان قیام نمایند (عموماً قیام کردند).

نقش نصرت الدوله در مجلس چهارم

نصرت الدوله وقتی با به مجلس چهارم گذاشت چون از پشتیبانی کامل مدرس

برخوردار بود ترس و واهمه‌ای در دل راه نداد ولی تا زمانی که اعتبارنامه وی به تصویب نرسیده بود حتی المقدور سعی می‌کرد کمتر صحبت کند و همین رویه باعث شد که دشمنان او جری نشوند. در ابتدای مجلس به هنگام انتخاب هیأت رئیسه وی به عنوان منشی اول هیأت رئیسه انتخاب شد و در این سمت توانست محبت مؤتمن‌الملک را نسبت به خود جلب کند ولی چون کار منشی اول سنگین و وقت‌گیر بود پس از تصویب اعتبارنامه‌اش از آن سمت کناره‌گیری کرد و در تمام مسائل اصولی که در مجلس مطرح می‌شد وی اظهار نظر می‌کرد. هنگامی که مصدق‌السلطنه وزیر مالیه کابینه قوام‌السلطنه برای خود از مجلس تقاضای اختیارات کرد و سلیمان محسن شدیداً مصدق را مورد حمله قرار داد و اختیارات او را مخالف قانون اساسی دانست نصرت‌الدوله به نفع مصدق نطقی ایراد نموده و نظرات سلیمان محسن را رد کرد.

نصرت‌الدوله نایب رئیس مجلس

در بهمن ماه ۱۳۰۰ پس از سقوط قوام‌السلطنه مجلس به اتفاق آراء مشیرالدوله را روی کار آورد. وی دو تن از وکلای مجلس را به عضویت کابینه پذیرفت. حکیم‌الملک به وزارت علوم و تیمورتاش به سمت وزیر عدلیه انتخاب شدند. تیمورتاش نایب رئیس مجلس هم بود. پس از استعفای تیمورتاش فعالیت برای جانشینی او شروع شد. نصرت‌الدوله کاندیدای اکثریت بود و سلیمان محسن کاندیدای اقلیت. در این جدال منفردین جذب اکثریت شدند و نصرت‌الدوله صاحب ۳۹ رأی و سلیمان محسن دارای ۲۲ رأی شد در نتیجه نصرت‌الدوله به جای سردار معظم تیمورتاش به سمت نایب رئیس انتخاب شد. نایب رئیس دیگر مجلس سید حسن مدرس بود. نصرت‌الدوله تا مهرماه ۱۳۰۱ این سمت را برای خود حفظ کرد ولی از این تاریخ داوطلب نیابت ریاست نشد. انتخاب یک وکیل در دور اول نمایندگی‌اش به نیابت ریاست، در ادوار گذشته بی سابقه بود. وی علاوه بر نیابت، مخبری کمیسیون قوانین و مالیه را که قبلاً سردار معظم دارا بود متصدی گردید و نبض امور مالی دولت را در دست گرفت.

اکثریت و اقلیت در مجلس چهارم

نصرت‌الدوله در بدو ورود به مجلس چهارم با روابط حسنه و نزدیکی که در زندان کودتا با سید حسن مدرس پیدا کرده بود جذب اکثریت شد که لیدری آن با سید حسن

مدرس بود و کارگردانیش را سردار معظم خراسانی عهده‌دار بود. این اکثریت مجلس که مرحوم ملک‌الشعراء به آن عنوان «اصلاح طلبان» داده است متجاوز از سی نفر بودند. برای جانشینی قوام‌السلطنه که نصیب مشیرالدوله شد مدرس و همکاران وی مخصوصاً سردار معظم خراسانی و نصرت‌الدوله سهم به سزائی داشتند و دستخوش این کار، دو کرسی وزارت در آن کابینه بود. دفاع از برنامه دولت مشیرالدوله را نصرت‌الدوله عهده‌دار شد و الحق در دفاع و مواد برنامه دولت کوشش بسیار کرد.

در دوره دوم رئیس‌الوزرائی میرزا احمدخان قوام‌السلطنه هم نصرت‌الدوله کارگردانی داشت و دفاع از آن دولت را برعهده گرفت و چند نطق مهم و زیرکانه ایراد نمود. در میان اکثریت، نمایندگان برجسته‌ای مانند میرزا هاشم آشتیانی، سید احمد بهبهانی و سید محمد تدین نیز وجود داشتند ولی نصرت‌الدوله بار سنگین مجلس را بر دوش گرفته بود و با این ترتیب دولتها برای هرکاری به سراغ او می‌رفتند. در ۱۳۰۱ که وزیر جنگ لایحه اعزام شصت محصل نظامی را به اروپا به مجلس داد هنگام طرح لایحه دولت، ملک‌الشعراء به مخالفت پرداخت و پیشنهاد کرد با این بودجه و هزینه می‌توان چندین مستشار نظامی به ایران آورد و تعداد بیشتری نظامی تحصیل کرده تدارک دید. نصرت‌الدوله بعنوان موافق لایحه سخن گفت و اظهارات ملک را تخطئه کرد. نطق نصرت‌الدوله به اندازه‌ای مستند و فصیحانه بود که عده‌ای از نمایندگان مجلس برای او ابراز احساسات کردند.

در بهمن ماه ۱۳۰۱ اقلیت مجلس درصدد ساقط کردن دولت دوم قوام‌السلطنه برآمد و ضمن استیضاحی از وحیدالملک وزیر پست و تلگراف، کابینه را متزلزل ساخت و در نتیجه قوام استعفا کرد. در این موقع اقلیت از محبوبیت مستوفی‌الممالک استفاده کرد و عده‌ای از منفردین را با خود همراه ساخت و در یک جلسه خصوصی رأی به زمامداری او داده شد و این شکستی بزرگ برای اکثریت بود که در این ماجرا به اقلیت تبدیل شده بودند.

مستوفی پس از چند روز مطالعه سرانجام کابینه نیم‌بندی تشکیل داد و با برنامه خود به مجلس معرفی کرد. اولین مخالف برنامه مدرس بود که شرح مفصلی بیان کرده و مستوفی را در شرایط موجود مناسب برای نخست‌وزیری ندانست. تدین به مدرس پاسخ داد سرانجام برنامه دولت مطرح شد و نصرت‌الدوله بعنوان مخالف پشت تریبون قرار گرفت و در مخالفت با برنامه دولت نطق مشروح و مفصلی ایراد کرد. نطق

نصرت الدوله بسیار مهم و حائز نکات مهمی بود و در پایان نطق خود از خدمات قوام السلطنه تقدیر به عمل آورد. نطق مدرس و نصرت الدوله در جو آن روز در بین جامعه اثرات زیادی نمود و دستجات مختلف شروع به تظاهرات کردند و دو نفر از اعضاء کابینه کنار رفته، دولت متزلزل شد و بین بعضی از موافقین و مخالفین زد و خورد صورت گرفت. سرانجام پس از چندین جلسه بحث بین موافقین و مخالفین مدرس کابینه را استیضاح کرد و متن استیضاح به مجلس داده شد: «اینجانب نسبت به رویه دولت در سیاست خارجی استیضاح دارم.»

پس از قرائت متن استیضاح، نصرت الدوله اظهار نمود:

«برای رفع سوء تفاهم باید توضیح داده شود که جمعی از آقایان و کلا به اصل ۶۷ قانون اساسی معتقد و عقیده دارند که حفظ و حراست قانون اساسی یکی از اولین و وظایف آنها است. از این راه جماعت احتراز داشتند که یک خدشه به یکی از اصول حکومت ملی وارد شود. اگر در یک مسأله مهمی اختلاف نظری پیش آمد حکمیت آن با مجلس، البته حاکم اکثریت مجلس است. اگر ماها ایستادگی داشتیم و می خواستیم به غیر از اصل ۶۷ قانون اساسی به چیز دیگری متشبث نشویم می خواستیم بگوئیم که یک وسیله دیگری هم برای عزل دولتها بغیر از استیضاح هست و این مسأله را ما نیز می دانستیم که اگر این مسأله رسمیت پیدا کرد یک خدشه به اصل آن وارد می شود به این دلیل حکومت در این مسأله را به مجلس واگذار کردیم چون می خواستیم در مملکت بیش از این امور مهمه در حال تعویق و بلاتکلیفی نماند، می خواستیم مسائل عمده مانند نفت و غیره از مجلس بگذرد، اقدام به استیضاح نمودیم. تعبیر لفظ آقای مدرس هم که فرمودند ما ملزم به استیضاح شدیم اینست که این الزام و اجبار اخلاقی است و به این ملاحظه حاضر شدیم و رقه استیضاح را بدهیم و از این راه داخل شویم والا هیچ اجبار و الزامی در بین نبود و در هر صورت در اصل ۶۷ قانون اساسی مورد نیستیم و بر ما ثابت است و اصل مذکور هم به قوه خود باقی و برقرار است...»

آنگاه نصرت الدوله افزود: «کاغذی از آقای مستوفی الممالک به رئیس محترم مجلس رسیده بود که هر روز استیضاح شود، روز بعد برای جواب حاضر خواهند بود.» اکثریت با این رویه مخالفت نمود و نصرت الدوله پاسخ داد: «تراضی طرفین حاکمیت بر سایر مطالب دارد و با اینکه می خواهیم حقوق ثابت خود را حفظ کنیم استیضاح کرده و آقای مستوفی الممالک مراسله نوشته اند که هر روز استیضاح شود روز بعد برای جواب حاضر خواهند شد.» در روز استیضاح مدرس نطق مفصلی ایراد نمود. از طرف اکثریت سلیمان محسن

پاسخ داد. ذکاء الملک فروغی وزیر امور خارجه و مستوفی الممالک در پاسخ استیضاح مطالبی ایراد کردند و سرانجام مستوفی استعفا نمود. در سقوط کابینه مدرس و نصرت الدوله نقش اساسی داشتند. پس از سقوط دولت، مشیرالدوله روی کار آمد و عمر مجلس چهارم پایان یافت و نصرت الدوله والی فارس شد.

نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی (۱)

افتتاح اول تیرماه ۱۳۰۰	اختتام ۳۰ خردادماه ۱۳۰۲
۱ - سردار فاخر (رضا حکمت)	آباده
۲ - ناظم دفتر	آباده
۳ - سهام السلطان (مرتضی قلی بیات)	اراک
۴ - بیان الملک	اراک
۵ - امین التجار (حبیب الله امین)	اصفهان
۶ - شیخ الاسلام اصفهانی	اصفهان
۷ - عماد السلطنه (مهدی فاطمی)	اصفهان
۸ - ژوزف میرزایانس	ارامنه جنوب
۹ - ارباب کیخسرو (شاهرخ)	زرتشتی
۱۰ - نهورای دکتر لقمان	کلیمی
۱۱ - میرزا سید حسن خان بلوچ	ایران شهر
۱۲ - حاج نصیر السلطنه (مهدی اسفندیاری)	بارفروش (بابل)
۱۳ - نظام الدوله خواجه نوری	بارفروش (بابل)
۱۴ - ملک الشعراء (محمد تقی بهار)	بجنورد
۱۵ - سلطان العلماء (حاج علی اصغر)	بروجرد
۱۶ - میرزا احمد خان مشایخی (مستشار السلطنه)	بروجرد
۱۷ - عدل السلطنه (اسفندیاری)	بم

۱. در این دوره شهرهای زیر نماینده به مجلس نفرستادند و انتخابات آن مناطق انجام نگرفت: اردبیل، ارسباران و اهر، ارامنه شمال، بندر پهلوی، خوی و ماکو و سلماس، رضائیه، میانه و سراب، فومن، مراغه، مهاباد و مکری و ساوجبلاغ.

- | | |
|-------------------------|---|
| بندر عباس | ۱۸ - سید محمد باقر دستغیب |
| بندر بوشهر | ۱۹ - میرزا علی کازرونی |
| بندر بوشهر | ۲۰ - آقا شیخ عبدالکریم |
| بهبهان و کهکیلویه | ۲۱ - سردار اقبال |
| بیجار و گروس | ۲۲ - شیخ محمد حسین گروسی |
| تبریز | ۲۳ - سید محمد تقی طباطبائی |
| تبریز | ۲۴ - حاج سیدالمحققین دیبا |
| تبریز | ۲۵ - حاج معتمدالتجار |
| تبریز | ۲۶ - میرزا ابوالقاسم خان |
| تبریز | ۲۷ - دکتر رفیع خان امین |
| تبریز | ۲۸ - محمد ولی خان فرمانفرمائیان |
| تبریز | ۲۹ - وحیدالملک (عبدالاحسین شیبانی) |
| تبریز | ۳۰ - ناظم الدوله |
| تربت حیدریه | ۳۱ - مؤتمن السلطنه |
| تهران | ۳۲ - سید حسن تقی زاده |
| تهران | ۳۳ - سید محمد بیرجندی (تدین) |
| تهران | ۳۴ - سید حسن مدرس |
| تهران | ۳۵ - سلیمان محسن اسکندری |
| تهران | ۳۶ - سید محمد رضا مساوات |
| تهران | ۳۷ - نجفقلی صمصام بختیاری (صمصام السلطنه) |
| تهران | ۳۸ - میرزا طاهر تنکابنی |
| تهران | ۳۹ - مهدیقلی هدایت (حاج مخیرالسلطنه) |
| تهران | ۴۰ - مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) |
| چهرم | ۴۱ - لسان الملک (لسان سپهر) |
| جیرفت | ۴۲ - رستم خان رفعت الدوله |
| خرم آباد ^(۱) | ۴۳ - حاج میرزا علی محمد دولت آبادی |

۱. دو نفر از نمایندگان دوره چهارم در ماههای اول نمایندگی به رحمت ایزدی پیوستند: حاج میرزا علی محمد دولت آبادی نماینده اول لرستان و خرم آباد، معتمدالدوله از وکلای کرمانشاه.

- ۴۴- رکن الملک صدری
 ۴۵- شکرالله صدری (قوام الدوله)
 ۴۶- منتصرالملک
 ۴۷- عبدالله وثوق (معمد السلطنه)
 ۴۸- محمدحسین صدرائی
 ۴۹- صادق اکبر (سردار معتمد رشتی)
 ۵۰- فتح الله اکبر (سپهدار اعظم)
 ۵۱- محمد شریعتمدار کرمانی
 ۵۲- محمدولی اسدی (مصباح السلطنه)
 ۵۳- شیخ علی صدرالاسلام
 ۵۴- شیخ ابراهیم زنجانی
 ۵۵- میرزا هادی بیان الدوله
 ۵۶- محمدرضا تجدد (شیخ العراقین زاده)
 ۵۷- میرزا محمد نجات
 ۵۸- امیرناصر خلیج (امیرحسینی)
 ۵۹- حاج میرزا هاشم آشتیانی
 ۶۰- حاج آقا رضا مهدوی (رئیس التجار)
 ۶۱- اقبال السلطان
 ۶۲- عمید الممالک
 ۶۳- حاج میرزا اسدالله کردستانی
 ۶۴- فرج الله آصف (سردار معظم کردستانی)
 ۶۵- میرزا محمدوکیل (وکیل الملک)
 ۶۶- میرزا شهاب الدین بقائی کرمانی
 ۶۷- حاج سید فاضل کاشانی
 ۶۸- سدیدالملک
 ۶۹- سردار جنگ بختیاری
 ۷۰- میرزا محمدصادق طباطبائی
 ۷۱- سید یعقوب انوار شیرازی
- خرم آباد
 خرمشهر
 خرمشهر
 درگز
 دماوند
 رشت
 رشت
 رفسنجان
 زابل
 زنجان
 زنجان
 زنجان
 ساری و تنکابن
 ساری و تنکابن
 ساوه- زرنده
 سبزوار
 سبزوار
 سقز و بانه
 دامغان و سمنان
 سنندج
 سنندج
 سنندج
 سیرجان
 شاهرود
 قمشه
 شهرکرد- بختیاری
 شهریار- کردان
 شیراز

- ۷۲ - علی زارع شیراز
 ۷۳ - ضیاء الادباء شیرازی شیراز
 ۷۴ - سید جواد محقق (محقق العلماء) شیراز
 ۷۵ - محمد علی نظام مافی (نظام السلطنه سوم) تون - طیس
 ۷۶ - حاج آقا شیرازی فسا
 ۷۷ - شیخ محمد تقی ذوالقدر (امین الشریعه) فیروزآباد، ایلات خمسه فارس
 ۷۸ - سردار مفتخر قزوینی قزوین
 ۷۹ - ابراهیم ملک آرائی قزوین
 ۸۰ - میرزا ابراهیم مسعودی (قمی) قم
 ۸۱ - میرزا نصرالله جلیل الملک (شیبانی) کاشان و نطنز
 ۸۲ - میرزا حسن کاشانی کاشان و نطنز
 ۸۳ - ابوتراب اقبال (اقبال السلطنه) کاشمر
 ۸۴ - محمد علی خان آصف الممالک کرمان
 ۸۵ - حاج میرزا مرتضی مجتهد کرمان
 ۸۶ - فیروز فیروز (نصرت الدوله) کرمانشاه
 ۸۷ - نصیر دیوان کرمانشاه
 ۸۸ - معتضد الدوله کرمانشاه^(۱)
 ۸۹ - شیخ محمد حسین استرآبادی گرگان
 ۹۰ - غضنفرخان خوانسار - گلپایگان
 ۹۱ - شیخ محمد حسین سعادت لار
 ۹۲ - شیخ اسدالله محلاتی خمین و محلات
 ۹۳ - محمد هاشم میرزا افسر (شیخ رئیس) مشهد
 ۹۴ - حسن علی خان عماد السلطنه خراسانی مشهد
 ۹۵ - احمد قوام (قوام السلطنه) مشهد
 ۹۶ - میرزا محمد ناظمی (ناظم العلماء) ملایر - نهاوند - تویسرکان
 ۹۷ - حاج میرزا محمد تقی نائینی نائین

۱. از نمایندگان کرمانشاه در دوره چهارم، اعتبارنامه امیرکل رد شد. نصیر دیوان اساساً به مجلس وارد نگردید و معتضد الدوله هم در ماههای اول نمایندگی درگذشت. فقط نصرت الدوله باقی ماند.

نیشابور	۹۸ - میرزا محمد دانش بزرگ‌نیا
همدان	۹۹ - حاج میرزا عبدالوهاب
همدان	۱۰۰ - حسنعلی فرمند (ضیاءالملک)
یزد	۱۰۱ - سید کاظم جلیلی (مرشد)
یزد	۱۰۲ - سید ابوالحسن حائری‌زاده
شوشتر و اهواز (۱) و (۲)	۱۰۳ - احتشام‌الدوله

۱. در دوره چهارم اعتبارنامه هشت وکیل رد شد. حسین دادگر (عدل‌الملک) نماینده بابل، میرزا خان مقوم‌الملک وکیل شهر ری، حاج شیخ محمدحسین نماینده طوالش و گرگانرود، مشیر معظم خواجه‌جوی وکیل تون و طبس، علی اعظم زنگنه (امیرکل) احد از وکلای کرمانشاه، مهدی فرخ معتمدالسلطنه وکیل زابل، سلطان محمدخان عامری یکی از دو وکیل نائین، اسماعیل میرزا معتمدالدوله وکیل آباد.
۲. یازده نفر از وکلای دوره چهارم به علت قبول شغل از وکالت ساقط شدند:
 - عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) نماینده قائنات در بهمن ماه ۱۳۰۰ به علت شغل وزارت عدلیه در کابینه مشیرالدوله از وکالت کناره‌گیری کرد و پس از وزارت عدلیه والی کرمان شد و تا آخر دوره چهارم به مجلس بازنگشت.
 - غلامرضا خان وقارالملک با قبول حکمرانی عراق از نمایندگی کناره‌گیری کرد.
 - میرزا حسن خان مشیرالدوله در دوره چهارم دو بار (در بهمن ۱۳۰۰ و بهمن ۱۳۰۱) به رئیس‌الوزرائی انتخاب گردید و در مدت نخست‌وزیری در مجلس حاضر نشد.
 - حاج آقا شیرازی وکیل فسا چون وکالت مجلس را مطابق سلیقه خود ندید بدون استعفا به موطن خود بازگشت.
 - دکتر امیرخان امیراعلم به علت قبول شغل وزارت علوم از نمایندگی کنار رفت.
 - خلیل فهیمی (فهیم‌الملک) با قبول شغل وزارت مالیه در ۱۳۰۱ در کابینه دوم قوام‌السلطنه وکالت را رها ساخت.
 - میرزا ابراهیم حکیم‌الملک با قبول وزارت امور خارجه مدتی از مجلس کنار رفت پس از سقوط دولت مشیرالدوله به مجلس بازگشت.
 - میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک در ۱۳۰۱ به نخست‌وزیری انتخاب گردید.
 - احمد قوام (قوام‌السلطنه) از دو شهر به وکالت انتخاب گردید وکالت مردم خراسان را پذیرفت. در دوره چهارم قریب ۱۶ ماه در دو نوبت نخست‌وزیر بود. پس از سقوط کابینه دوم خود به مجلس بازگشت.
 - فتح‌الله وکیل نجف‌آباد با قبول معاونت ایالت فارس از وکالت افتاد.
 - سید ابراهیم خان عمیدالسلطنه به علت اشغال کرسیهای وزارت عدلیه و فوائد عامه و تجارت در کابینه‌های قوام‌السلطنه از وکالت ساقط شد.
- در تمام مدت دوره چهارم سید حسن مدرس نایب رئیس اول بود. نواب رئیس دیگر عبارت بودند از: دکتر امیراعلم، سردار معظم خراسانی، نصرت‌الدوله فیروز، سید محمدصادق طباطبائی و سید محمد تدین.

فصل دهم

مجلس پنجم

والی فارس

مجلس چهارم که در غره سرطان ۱۳۰۰ افتتاح شده بود پس از دو سال کشمکش سرانجام در ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ پایان پذیرفت. در روز پایانی مجلس چهارم، عده زیادی نطق کردند که همه تجلیل از مشیرالدوله رئیس الوزراء بود. نصرت‌الدوله هم نطق کوتاهی ایراد کرد و در پایان نطق خود متذکر شد: «باکمال اطمینان خاطر مملکت را به دست آقای رئیس الوزراء می سپاریم و اگر هم بطور فردی از ما کاری ساخته باشد با پیمان وحدت نظری که داشتیم در انجام آن امر ساعی خواهیم بود.»

نصرت‌الدوله با این ترتیب آمادگی خود را برای قبول شغلی در دوران فترت اعلام نمود. در تمام دوره چهارم سه نفر به رئیس‌الوزاری منصوب شدند: قوام‌السلطنه دو نوبت، مشیرالدوله دو نوبت و مستوفی‌الممالک یک نوبت.

در هر دو دفعه‌ای که مشیرالدوله زمام امور را در دست گرفت یکی از حامیان پرو پا قرص او در مجلس نصرت‌الدوله بود که در تأیید دولت مشیرالدوله در حقیقت جانفشانی می‌کرد.^(۱) احمدشاه در سفر دوم خود به فرنگستان که در دوران رئیس‌الوزاری مشیرالدوله صورت گرفت از مشیرالدوله خواست تا زمانی که در اروپا

۱. مشیرالدوله در زمامداری اول خود از مجلس چهارم تقاضا نمود یک کمیسیون دوازده نفری از نمایندگان تشکیل شود تا در کلیه امور مورد مشورت رئیس‌الوزراء قرار بگیرند. اعضاء این کمیسیون عبارت بودند از: سید حسن مدرس، نصرت‌الدوله، میرزا هاشم آشتیانی، سلیمان محسن، مساوات، علیمحمد دولت‌آبادی، هاشم‌میرزا افسر، سید محمد تدین، سید محمدصادق طباطبائی، سید احمد بهبهانی، سهام‌السلطان.

اقامت دارد پست رئیس‌الوزرائی را رها نکند ولیکن در همان ماههای اول زمامداری مشیرالدوله، روابط رئیس دولت با وزیر جنگ تیره شد و بعلت مخالفت با توقیف چند روزنامه از طرف سردار سپه وزیر جنگ مورد توهین قرار گرفت. این مرد شریف و حیثیت طلب با وجودی که در مجلس اکثریت داشت تلگرافی استعفاى خود را برای شاه مخابره نمود ولی احمدشاه استعفا را نپذیرفت و بحران حدود پانزده روز به طول انجامید. در این مدت نصرت‌الدوله از نمایندگان بود که برای ادامه زمامداری مشیرالدوله چندین بار او را ملاقات نموده و به هر ترتیبی بود می‌خواست رضایت او را برای ادامه زمامداری جلب کند که موفق نشد. در دوره دوم رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله هم، نصرت‌الدوله از هواخواهان جدی او بود و قدم به قدم برنامه‌های دولت را در مجلس تعقیب و به تصویب می‌رسانید و چند بار نیز وسیله نزدیکی سردار سپه را به مشیرالدوله فراهم کرد. طبعاً مشیرالدوله هم با نصرت‌الدوله نظر موافق داشت و از اینرو وقتی مجلس چهارم پایان یافت چند روز پس از اختتام مجلس ضمن ملاقاتی که با نصرت‌الدوله انجام داد وی را مخیر نمود که با سمت والی به یکی از استانها برود. نصرت‌الدوله داوطلب والیگری فارس شد و در اوایل مرداد ماه ۱۳۰۲ ابلاغ وی صادر گردید و نصرت‌الدوله والی فارس و بنادر جنوب شد و با این ترتیب استانی که قریب چهار سال زیر سلطه پدرش بود به وی تفویض گردید.

نصرت‌الدوله در سمت استانداری فارس کاندیدای دوره پنجم مجلس شورای ملی از کرمانشاه شد و چون از نیمه‌های دوره چهارم با سردار سپه روابط حسنه‌ای یافته بود به وکالت دوره پنجم انتخاب گردید. نصرت‌الدوله جمعاً قریب ۸ ماه استاندار فارس بود، نه فرصتی برای کار بود و نه حوصله‌ای برای حضرت والا، بنابراین بیشتر وقت وی به شکار و بازدیدهای تشریفاتی می‌گذشت و هر آن انتظار افتتاح مجلس را داشت که با استفاده از تربیون مجلس به اهداف خود دست یابد.

نصرت‌الدوله در مجلس پنجم

مجلس پنجم که انتخابات آن در دوره زمامداری مشیرالدوله آغاز شد و در دوران ریاست وزرائی سردار سپه پایان پذیرفته بود روز ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ خورشیدی با نطق محمدحسن میرزا ولیعهد افتتاح شد. با افتتاح مجلس مسأله جمهوریت پیش آمد که با مخالفت جامعه روحانیت، سردار سپه از آن انصراف حاصل نمود و عملاً مجلس پنجم

از فروردین ماه کار خود را آغاز نمود. تا آن تاریخ نصرت الدوله در مقام استانداری فارس قرار داشت. در مجلس پنجم عده‌ای به زعامت سلیمان محسن در صدد بودند در غیاب نصرت الدوله اعتبارنامه او را مطرح و رد کنند. از اینرو نصرت الدوله با شتاب خود را به تهران رسانیده و روز اول ورود وی اعتبارنامه‌اش مطرح و با مخالفت عده‌ای مواجه شد. اولین مخالف اعتبارنامه حاج عزالممالک اردلان بود که در نطق کوتاهی اعتراض خود را به شرح زیر بیان نمود:

«حاج عزالممالک - بنده یک سؤالی داشتم از آقای مخبر چون راپرت طبع و توزیع شده بود این بود که از آقای رئیس سؤال کردم که ببینم تاریخ راپرت چه موقع بوده چون بنده یک ماه عضویت همین شعبه را داشتم و گمان نمی‌کنم این راپرت آن وقت مطرح بود، خواستم از آقای مخبر سؤال کنم دلیل اینکه این راپرت را که تاریخش ۲۳ حوت است تا بحال معطل کرده‌اند چه بوده؟ آیا برحسب تقاضای مجلس بوده یا جهت دیگری داشته است؟ و بعد موضوع اعتراضاتی بود که نسبت به خود حضرت والا شاهزاده نصرت الدوله داشته و نسبت به جریان انتخابات نمی‌خواستم عرض کنم و موضوع اظهار خودم را برای این که به عقیده بنده مطلب در نظر آقایان نمایندگان خوب واضح است زیاد طول و تفصیل نمی‌دهم. اعتراضات بنده نسبت به حضرت والا اولاً موضوع گذشته است و در یک دوره هم مذاکره شده است و چرا بنده تجدید مطلع می‌کنم، ولی به عقیده بنده مطلب به قدری مهم است که هر نماینده می‌تواند موقعی که به دست بیاورد نسبت به این موضوع توضیحاتی بخواهد اگرچه استیضاح وکیل از وکیل ممنوع است ولی بنده به طریق اعتراض به اعتبارنامه حضرت والا می‌توانم این موضوع را مورد بحث قرار دهم و اعتراض بکنم به اینکه امضاء قراردادی که برخلاف مصالح مملکت بود باعث این می‌شود که بنده نسبت به صلاحیت حضرت والا متعرض شوم.

قسمت دیگر راجع به یکصد و بیست هزار لیره ایست که در موضوع مسافرت به اروپا شاهزاده نصرت الدوله از عایدات مملکت گرفته‌اند، از کمپانی نفت یا از جای دیگر چه فرقی می‌کند در هر حال پول مملکت است که به ایشان داده شده است. به موجب دوسیه موجود مفاسد حساب قطعی این ۱۲۰ هزار لیره از طرف ایشان داده نشده است چون خود بنده در وزارت مالیه بوده‌ام تا یک درجه از این مسأله مسبوق هستم. یک مرتبه ۸۰/۰۰۰ لیره و یک مرتبه دیگر ۴۰/۰۰۰ لیره که جمعاً ۱۲۰/۰۰۰

لیره است به حضرت والاداده شده است و برای یک قسمت از این مبلغ که شاید نصف باشد حسابی به وزارت امور خارجه فرستاده‌اند ولی وزارت مالیه هنوز تصدیق حساب همین نصف را نکرده است و چون چندین سال است که از این قضیه می‌گذرد مع ذلک وزارت مالیه درصدد مطالبه این مبلغ نمی‌باشد و هنوز حساب قطعی که مفاسد حساب ۱۲۰/۰۰۰ لیره باشد از طرف وزارت مالیه مطالبه نشده است. این مسأله به بنده حق می‌دهد که نسبت به ایشان متعرض بوده و صلاحیت حضرت والا را نسبت به نمایندگی مجلس شورای ملی تردید کنم.^(۱)

بعد از نطق کوتاه حاج عزالممالک، نصرت الدوله به دفاع از خود پرداخت و چنین

گفت:

«نصرت الدوله - در اول تشکیل مجلس چهارم در پشت همین تریبون این بنده در مقابل اعتراضاتی که نسبت به امضاء قراردادی شد جوابهای مفصلی به عرض رساندم اگرچه از نقطه نظر معمول هر کاری در دنیا یک راهی می‌خواهد و بالاخره در محکمه سیاسی یا محکمه قضائی از یک راهی از یک نهجی بالاخره به یک رویه باید یک مسأله را فیصله دهد و شاید ممکن بود که به این مناسبت در اینجا تذکر بدهم که این قضیه یک بار خاتمه یافته باید تصور شود ولی از آنجایی که بنده معتقدم همیشه در هر موقع هر کس که مسؤول عملی بوده هر وقت از آن شخص یا نماینده یا یک شخص ذیصلاحی تحقیق کردند، پرسش نمودند باید به او جواب بگوید، از آنجایی که همکار عزیز من با نهایت نزاکت از من یک تحقیقی فرمودند من نمی‌خواهم فقط عطف کنم به دوره سابق مجلس ولی متأسفانه هرچه بنده بخواهم بگویم مورد بحث جدیدی ندارد، متأسفانه جز تکرار چیز دیگری نخواهد بود ولی در صورت الزام دو جواب خواهد بود.

۱. مخالفت حاج عزالممالک اردلان با اعتبارنامه نصرت الدوله فیروز در دوره پنجم گرچه فوق‌العاده ملایم و احترام‌آمیز بود مع الوصف نصرت الدوله کینه آنرا در دل گرفت و در اواخر ۱۳۰۵ که به وزارت مالیه تعیین شد حاج عزالممالک را منتظر خدمت بدون حقوق نمود و تا زمانی که نصرت الدوله در رأس وزارت مالیه قرار داشت حاج عزالممالک به خدمت دعوت نشد و چون از نظر مالی در مضیقه بود ناچار شکایت نزد رضاشاه بود. رضاشاه که به خوبی به وضع اردلان و قوف داشت گفته بود حالا که در وزارت مالیه جایی برای تو نیست دستور می‌دهم در وزارتخانه دیگری شغلی به تو واگذار کنند و تیمورتاش وزیر دربار را مأمور این کار نمود و پس از مدتی حکومت استرآباد را به او دادند. برای کسی که یکبار وزیر و سه دوره نمایندگی مجلس داشت آن شغل بسیار کوچک بود لیکن اردلان اطاعت کرد و پس از چندی حاکم لرستان و بروجرد شد و بعد به بنادر جنوب رفت و سرانجام والی کرمان شد و در شهریور ۱۳۲۰ نیز استاندار آذربایجان بود.

یک اعتراضی یک تعرضی اگر به صلاحیت یک نماینده باشد البته مبتنی بر یک امری باشد که آن امر از نظر محاکمه سیاسی یا قضائی قابل رسیدگی باشد صاحب آن امر مسؤول آن است.

در دوره سابق عرض کردم پیش از امضاء قرارداد در دوره فترت و غیبت مجلس شورای ملی در موقع جنگ بین الملل و در همان موقعی که یک رشته وقایعی در اطراف این مملکت حکمفرما بود و وضعیات در آن موقع غیر از وضعیات عادی بود. در یک موقعی که دولت وقت دسترسی به یک مرکز مؤثر و مسؤول و به یک مرکز صاحب اختیاری برای اینکه مشاوره کند نداشت مجبور بود. همه دولتها در همه کارها منتهی چون یک مطلب بزرگتر و مهمتر بود صدا و انعکاسش بیشتر بود و الا از نقطه نظر قانونی هیچ فرقی ندارد چه یک امری خیلی مهم بوده باشد و چه آن اندازه اهمیت نداشته باشد. فرض بر اینکه برخلاف اصول مشروطیت و قیودات قانون اساسی رفتار نموده در غرض هم مخالف قانون است. در دوره فترت در موقعی که مجلس تعطیل است و دسترسی به آن نیست که به مراجع صالحه مراجعه شود یک رویه‌هایی اتخاذ شده همان چیزی را که در دوره چهارم توضیح دادم حالا باز توضیح می‌دهم و به همین یک نکته هم اکتفا می‌کنم.

دولتی که در آن موقع قرارداد را امضاء کرد از مجرای خود من که نماینده آن دولت بودم در اروپا اعلان کرد و تمام روزنامه‌ها نوشتند. تاریخ نامه که نوشته بود، در آن دوره به عرض رسانیدم ولی حالا خاطر من نیست اگر آقایان می‌خواهند مراجعه به صورت مجلس کنند که اصل تاریخ و سند آن محفوظ است. از مجرای من دولت به همه اعلام کرد که این اقدام دولت ایران یک اقدام موقتی است و قطعیت و رسمیت نمی‌تواند داشته باشد مگر اینکه به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد. در آن دوره عرض کردم و حالا هم عرض می‌کنم که مجرد این عمل و این اقدام که عاملش هم در اروپا خود بنده بودم در مرکز ثقل یک مملکتی تمام این قضایا حل و فصل شده و بحث جدیدی نیست.

ولی نسبت به قسمت ثانی فرمایشات حاج عزالممالک تصدیق خواهند فرمود از نظر تخصص ایشان در مالیه این مطالب را اعتراض فرمودند چون هم همانطور بود که فرمودند و همانطور که عرض کردم بنده هم اعتراضی ندارم و حق توضیح و سؤال از بنده را دارند.

بلی بنده در موقع مسافرت اروپا مباشر مخارج دولت بودم و تقریباً صد و بیست هزار لیبره شاید هم بیشتر درست خاطریم نیست ولی در همین حدود، من ابوابجمع داشتم که در مقابل آن سند و قبض من در وزارت مالیه محفوظ است و البته مطابق تمام اصول مقرر منہم مسؤولیت این امر را دارم که به وزارت مالیه حساب وجوه ابوابجمعی خودم را بدهم. اگر بعد از تفریق محاسبه، من بدهی داشتم باید به دولت تأدیہ کنم و اگر بدهی نداشتم و طلب داشتم از دولت بگیرم. همانطور که خودشان اشاره کردند یک مقدار از این محاسبه را که مربوط به کار وزارت خارجه بود و میزانش هم خیلی بیشتر از نصف است شاید در خاطر ایشان نباشد من اسناد را به وزارت خارجه رد کردم و فهرست گرفتم و در حقیقت تفریق آن محاسبه با وزارت مالیه مربوط به خود وزارت خارجه است و اگر هم از من توضیحاتی بخواهند البته جواب خواهم داد. یک قسمت دیگرش که به وزارت خارجه داده نشده بود مربوط به حساب دربار و حساب اعلیحضرت که آنهم در همان موقع اسنادش تمام حاضر بود ولی چون مربوط به وزارت خارجه بشود بایست صبر کنم که وزارت خارجه قسمت راجع به خودش را با وزارت مالیه تفریق بکند و بعد نسبت به باقی که وزارت مالیه از من مطالبه می کند و راجع به حساب اعلیحضرت، بنده آن را تصفیه بکنم.

من در موقعی که عازم حرکت بودم، بعد از انقضاء دوره چهارم، از وزارت مالیه به من کتباً تذکر دادند که این حسابها را خود من روشن کنم. جواب هم در همان موقع دادم که البته صحیح است و بنده هم حاضریم برای روشن کردن حساب. قسمتی که راجع به وزارت خارجه است از وزارت خارجه بخواهند نسبت به باقیش هم در موقعی که مراجعت می کنم خود من این حساب را به وزارت مالیه رد می کنم.

حالا هم در جواب حاج عزالممالک تکرار می کنم همانطور که به وزارت مالیه نوشته ام در اولین وقت و اولین فرصت خودم از وزارت مالیه تقاضا خواهم کرد که این حساب را تفریق کند و البته تفریق حساب را هم به اطلاع ایشان خواهم رسانید و اگر بخواهند به عرض مجلس هم خواهم رساند. (جمعی از نمایندگان اظهار نمودند مذاکرات کافی است بعضی گفتند کافی نیست).

پس از توضیحات نصرت الدوله ناصرالاسلام ندامانی که از سران مشروطه خواهان و احرار بود و مدتی بعد از استبداد صغیر روزنامه پرمطلب شوری را انتشار می داد بعنوان مخالف پشت تریبون قرار گرفت:

«ناصرالاسلام - در قسمت اعتراضی که آقای حاج عزالممالک راجع به عدم صلاحیت حضرت والا کردند اجمالاً تذکر دادند اما یک همچو موضوع مهمی را که مدرک قرار می دهند برای عدم صلاحیت یک نماینده ای مقتضی نیست که به این اجمال گفته شود زیرا هر قدر قضیه روشن شود وظیفه نمایندگانی که باید قضاوت کنند تا یک اندازه سهل و آسانتر می شود.

اینکه حضرت والا دفاعاً فرمودند قضاوت مجلس چهارم به نحوی بوده است که همه آقایان می دانند و تقریباً یک امری است که در مجلس قضاوت شد و حل شد و تکرارش زائد است.

مجلس چهارم متأسفانه این نظریه را نقض کرد زیرا آقایان در نظر دارند که در دوره سوم اعتبارنامه حاج آقای شیرازی از مجلس رد شد، در دوره چهارم برخلاف نص صریح قانون، مجلس ایشان را به سمت نمایندگی پذیرفت پس در هر دوره قضاوت صحت و عدم صحت انتخاب یک نفر نماینده با آن مجلس است که منعقد می شود اما در موضوع قرارداد و امضاکنندگان قرارداد و عاقدین قرارداد حضرت والا آنچه را که از فحوای بیاناتشان معلوم بود یک قسمت را به دوره فترت محول کردند و پیش آمد را عادی تلقی کردند. یعنی اگر در دوره فترت یک نحو قضایائی از قبیل قرارداد پیش آمد و مراکز صالحی نباشد که به آنجا مراجعه شود دولت می تواند اقداماتی بکند و بالنتیجه آن چه استنباط می شود مشروع تلقی خواهد شد یعنی انعقاد قرارداد مشروع بوده و حال اینکه اینطور نیست. هیأت دولتی که در دوره فترت تشکیل می شود اگر مصادف شد به یک نحو تقاضاهای غیرمشروعی که برای مملکت مضر باشد و اساس استقلال مملکت را متزلزل کند هیچ دولتی نمی تواند خود را حاضر کند که آن تقاضاها را قبول کند به عذر اینکه در آن وقت مجلس شورای ملی یعنی مرکز ثقلی نبوده است.

دیگر اینکه اشاره کردند به اینکه پس از عقد قرارداد دولت موکول کرد اجرای آن قرارداد را به تصویب مجلس شورای ملی. بلی در یک قسمت از قرارداد همینطور نوشته شده بود. ای کاش دولت وقت به همان اندازه قناعت می کرد مع التأسف قبل از اینکه مجلس شورای ملی منعقد شود، قبل از اینکه به مراکز صالحه مراجعه بشود یک قسمت از آن قرارداد به موقع اجرا گذارده شد منجمله استخدام مستشار مالیه.

گویا کسی نیست اسم آرمیتاژ اسمیت معروف را به عنوان مستشاری مالیه ایران نشنیده باشد. و هکذا یک عده نظامی که اگر به جراید آن روز مراجعه بفرمائید

مذاکرات نظامیانی که استخدام شده بودند صاحب منصبان ایرانی کاملاً می‌رساند که دولت وقت قبل از اینکه به آن قیدی که در قرارداد کرده بودند که به مجلس شورای ملی مراجعه شود داخل عمل شده بود، این قرارداد را بست و مستشار مالیه را استخدام کرد و مستشار نظامی هم استخدام کرد.

در یک قسمت از اظهاراتشان راجع به محاسبه فرمودند چون بنده در آن قسمت اطلاعی ندارم اظهار عقیده نمی‌کنم ولی خوب یاد دارم راجع به صد و سی هزار لیره که سه نفر از اعضاء دولت گرفته بودند از دولت ایران مطالبه کردند در حالیکه در کابینه رئیس‌الوزراء وقت یک همچو سندی که مدرک باشد از برای دریافت همچو وجهی نبود، وزارت مالیه هم نبود، در وزارت خارجه هم نبود. رئیس دولت وقت ناچار شد از کسانی که پول گرفته‌اند استعلام کند. من جمله از آقای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء وقت که آن وقت در لندن تشریف داشته به وسیله تلگراف استعلام شد. من جمله از شاهزاده صارم‌الدوله که آن وقت حکومت کرمانشاهان را داشتند استعلام شد. من جمله از حضرت والا شاهزاده نصرت‌الدوله در همین موضوع استعلام شد. جوابی که شاهزاده صارم‌الدوله و شاهزاده نصرت‌الدوله داده‌اند اجمالاً به عرض آقایان می‌رسانم و اگر آقایان مانع نشوند حاضر هستم که عین اسناد را از کابینه ریاست وزراء بگیرم و عین تلگرافات را اینجا برای آقایان بخوانم. آقای وثوق‌الدوله جواب می‌دهند که من پول را نمی‌خواستم بگیرم به اصرار دو شاهزاده گرفتم و در نظر داشتم یک مقدار از این وجه را هم برای خرید اسلحه و چون موفق نشدم به خرید اسلحه به یکی از تجارتخانه‌های معتبر ایرانی که در شرف ورشکستگی بودند دویست هزار تومان وجه مأخوذه را دادم به آن تجارتخانه و املاک مازندران را رهن کردم و امروز حاضرم یا همان املاک را در عوض این دویست هزار تومان بدهم یا عین پولی را در موقعی که به ایران بیایم رد کنم. تلگرافی لرد کرزن در آن وقت مخابره می‌کند و عین این قضیه را از قول آقای وثوق‌الدوله به مقامات رسمی مخابره می‌کند. اما شاهزاده صارم‌الدوله پس از رسیدن این تلگراف به ایشان و مسافرت به بغداد پس از بیست روز که مراجعه به کرمانشاهان می‌کنند تلگراف رمزی به رئیس دولت وقت مخابره می‌کنند که عین آن تلگراف موجود است. می‌گوید این پول به وسیله من گرفته شد و من رسید دادم اما گرفتیم برای پیشرفت قرارداد و برای پیش بردن قرارداد و به شما که رئیس دولت وقت هستید تکلیف می‌کنم که تعقیب نکنید زیرا برای پیشرفت قرارداد مضر است.»

پس از نطق کوبنده و افشاکننده ناصرالاسلام، داور به عنوان موافق سخنانی ایراد نمود و اظهار کرد در موقع طرح اعتبارنامه حضرت والا من افتخار عضویت مجلس را در آن موقع نداشتم ولی بعداً از فرمایشات ایشان اطلاع یافتم و تصور می‌کنم در این ایام که همبستگی و یک کاسه بودن نمایندگان لازم و ضروری است از این مباحث گذشته صرفنظر کنیم و با همکاری و تعاطی افکار در راه اعتلاء ایران قدمهایی برداریم. بعد از نطق داور مؤتمن‌الملک دیگر اجازه صحبت به کسی نداد و اعلام رأی کرد و در نتیجه اعتبارنامه نصرت‌الدوله و بعد اعتبارنامه سردار معظم خراسانی به تصویب رسید. (۱)

نصرت‌الدوله پس از تصویب اعتبارنامه‌اش خوب وضع سیاست مملکت را از مد نظر گذرانید. به هم خوردن واقعه جمهوری، قهر سردار سپه، تظاهرات شدید نظامیان و تهدید مجلس شورای ملی و بازگشت سردار سپه از رودهن و بالاخره عقب‌نشینی کامل احمدشاه، همه دال بر این بود که عمر سلطنت قاجاریه خیلی زود به اتمام خواهد رسید و سلطنت ایران نصیب سردار سپه رضاخان خواهد گردید و چه بهتر برای اینکه از قافله عقب‌نمانیم با سردار سپه نزدیکتر شویم و در اجرای خواسته‌های او آنچه مقدور و میسر است جامه عمل بپوشانیم. گرچه مجلس پنجم یک کاسه می‌باشد و اکثر نمایندگان از صافی خدایارخان (رئیس کمیته انتخابات) رد شده‌اند ولی باید این عده را اداره کرد و به راهی که قرار است بروند راهنمایی نمود، از اینرو در ابتدا با سردار معظم و داور برنامه حمایت و پشتیبانی از سردار سپه را طرح کرده و آنچه لازم بود برای پیشبرد هدفها انجام دهند و تحقیقاً کارگردانی مجلس را بر عهده گرفتند. سردار سپه عوامل دیگری نیز در مجلس برای خود تدارک دیده بود که خوب می‌دویدند، به جا نطق می‌کردند و پاسخ چند مخالف را می‌دادند مانند سید محمد تدین، سهام‌السلطان، عمادالسلطنه فاطمی و چند نفر دیگر ولی بهتر است جلوداری کار در دست ما باشد و

۱. مجموع نمایندگان مجلس پنجم ۱۳۷ نفر بود. از این عده ده نفر به علت قبول شغل دولتی از نمایندگی ساقط شدند. سه اعتبارنامه در مجلس رد شد. دو وکیل فوت کردند. دو حوزه وکیل معرفی ننمود. چهار وکیل هم از نمایندگی استعفا دادند. در مجلس پنجم رضاخان سردار سپه از چند حوزه انتخاباتی به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در لیست نمایندگان مجلس رضاخان پهلوی را وکیل اول بابل ثبت کرده‌اند. سه نفر در مجلس پنجم به ریاست انتخاب شدند، ابتدا مؤتمن‌الملک رئیس شد و در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۴ از قبول ریاست خودداری کرد. پس از استعفای مؤتمن‌الملک، مجلس مستوفی‌الممالک را به ریاست انتخاب نمود او هم قبول ریاست نکرد. در دو ماه آخر سید محمد تدین رئیس مجلس شد.

عنداللزوم از دیگر هواخواهان سردار سپه نیز استفاده خواهیم کرد. یکی از کارهای عمده این سه نفر مراقبت از مدرس بود. نصرت الدوله بیش از همه با مدرس دوستی و نزدیکی داشت و از اینرو در صدد برآمد روابط حسنه‌ای بین مدرس و سردار سپه برقرار کند و تا حدی در این کار موفقیت حاصل گردید و ملاقاتهایی بین آن دو صورت می‌گرفت.

واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه و سلب آن از احمدشاه نتیجه فعالیت این گروه سه نفری بود و الا مدرس به این آسانی و سادگی موافقت با آن نمی‌کرد. گذراندن قانون نظام اجباری که بعد به نام نظام وظیفه نامگذاری شد از جمله تلاشهای همین افراد بود. در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان که قبلاً مجلس شورای ملی در جریان قرار نگرفته بود و سر و صدایی در جلسات خصوصی برخاست، تیمورتاش و نصرت الدوله تلاش فراوان کردند.

تیمورتاش در ۱۳۰۳ بعنوان وزیر فوائد عامه وارد کابینه سردار سپه شد و پس از او زمامداری اکثریت طرفدار سردار سپه به عهده نصرت الدوله قرار گرفت و الحق در آن ایام بحرانی با توجه به صورت مذاکرات مجلس پنجم گواه صادقی بر زیرکی و ورزیدگی سیاسی نصرت الدوله است.

نصرت الدوله وزیر عدلیه سردار سپه

سردار سپه رضاخان در اواخر بهار ۱۳۰۴ با عده‌ای از امراء ارتش سفری به آذربایجان نمود، البته سفری که علی القاعده بازگشت نداشت ولی برخلاف تمام محاسبات، او و همراهان به سلامت بازگشتند. در این سفر امیر لشگر عبدالله خان فرمانده لشگر و حاکم نظامی آذربایجان موجبات دیدار سردار سپه و اسماعیل آقا سمیتقو کرد را فراهم کرده بود که سردار سپه بهیچوجه از این ملاقات خبر نداشت. در راه آستارا سمیتقو با هشتصد نفر فدائی مسلح از سردار سپه استقبال کردند و کافی بود با اشاره سمیتقو، سردار سپه و همراهان او را قطعه قطعه کنند ولی تدابیری که امیرطهماسبی در آن روز و شب به کار برد رئیس الوزراء جان سالم بدر برد و سمیتقو همیشه از این موقعیت که از دست داده بود متأسف بود. سردار سپه پس از بازدید از آذربایجان طهماسبی را با خود به تهران آورد و امور لشگر آذربایجان را به سرتیپ محمدحسین ایبرم سپرد. رضاخان پس از بازگشت با سید حسن مدرس گرم گرفت تا

برنامه‌ای که در پیش دارد به مرحله اجرا درآورد. روزی به مدرس اظهار کرد: «شما هم باید در مسائل مملکتی به من کمک کنید. من دو پست کابینه را در اختیار شما قرار می‌دهم تا هر کسی را که معرفی می‌فرمائید به عنوان وزیر معرفی کنم.» این پیشنهاد سردار سپه از طرف مدرس با حسن قبول تلقی شد و توافق به عمل آمد تا دو وزارتخانه مهم یعنی وزارت داخله و عدلیه در اختیار مدرس قرار بگیرد. مدرس میرزا شکرالله خان صدری را برای وزارت داخله و شاهزاده نصرت‌الدوله را برای وزارت عدلیه معرفی کرد و رضاخان نیز هر دوی آنها را پذیرفت.

در یکی از جلسات مجلس در شهریور ماه سردار سپه رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا با وزیران خود وارد مجلس شد و از قوام‌الدوله و نصرت‌الدوله خواست تا در صف وزرا در کنار او بنشینند. در همین موقع رئیس‌الوزراء پشت تریبون قرار گرفته وزرای جدید را معرفی کرد. عین صورت جلسه آن روز در ذیل آورده می‌شود:

«رئیس‌الوزراء - به مجلس شورای ملی، آقای فیروز میرزا را به وزارت عدلیه و آقای میرزا شکرالله خان صدری را به وزارت داخله و آقای عبدالله خان طهماسبی را به معاونت پارلمانی وزارت جنگ معرفی می‌کنم.

رئیس - آقای سلیمان میرزا اظهاری دارند.

بهار - سابقه نداشته است.

رئیس - چه فرمودید؟

کازرونی - جزء دستور نبوده است.

سلیمان میرزا - در حال بنده می‌خواستم اظهار عقیده خود را بکنم. در صورتی که مجلس نمی‌خواهد امروز بنده اظهار عقیده بکنم از حالا بنده اجازه می‌خواهم برای اول جلسه بعد قبل از دستور جلسه عقاید خودم را اظهار کنم زیرا هر وکیلی حق دارد اظهار عقیده خودش را در هر موضوعی آزادانه بکند و بنده هم یک نفر وکیل هستم.

(از پشت تریبون به جای خود عودت نمودند)

کازرونی - بگذارید مذاکره‌شان را بکنند.

رئیس - آقایان مخالف نیستند که ایشان اظهار عقیده‌شان را بکنند؟

(بعضی از نمایندگان - خیر.)

حائری‌زاده - سابقه نشود ایشان بفرمایند.

سلیمان میرزا - البته آقایان مسبوقند که همانطور که عرض کردم در هر امری از

امور مطابق صریح قانون اساسی هر یک از وکلا می توانند آزادانه اظهار عقیده خودشان را بدون هیچ ملاحظه بکنند و بنده هم امروز در این موضوع از این حق خودم استفاده می کنم. چنانچه مسبقاً هستید در هر وقت و هر موقع که یک اشخاص تاریخی مصدر یک کارهایی شده اند علی الاصول تاریخچه ای از سوابق خدمت آنها و خدمات مشعشی را که برای وطنشان کرده اند و سوابق احوال آنها به معرض افکار عامه می گذارند تا اینکه مردم امیدوار شوند که در آتیه هم این اشخاص تاریخی کما فی السابق برای مملکتشان خدمت بی پایان خواهند کرد. بنده بنابراین اصول امروز می خواهم این وظیفه را انجام بدهم. چون یک نفر شخص تاریخی که تاریخ مشعشی در آزادی مملکت ما دارد امروز عضو کابینه می شود و مطابق قانون استخدام، سابقه خدمت و دوسیه اعمال اشخاص را از اول مشروطیت شروع می کنند. بنابراین بنده هم از اول مشروطیت شروع می کنم و قبل از مشروطیت را ذکر نمی کنم.

این شخصی که فعلاً مورد بحث بنده خواهد بود شاهزاده فیروز میرزا هستند. شاهزاده فیروز میرزا شخصی هستند که در هر ورق از تاریخ آزادی و مشروطیت یک صفحه برجسته و یک تاریخ عالی برضد مشروطیت دارند. قیام و اقدام بر علیه آزادی و مشروطیت کرده اند. با چه دلیل؟ با دلیل یادگارهای دوره اول مشروطیت.

دوره اولی که این مجلس بعد از کشتارها و بعد از زد و خوردها افتتاح یافت اشخاصی که در آن دوره وکیل بوده اند اگر متوجه بشوند و قدری تفکر بفرمایند سابقه ایشان را در آن دوره به خوبی در نظر می آورند. افسوس که به کمک هم عقیده های حضرت والا از باغشاه به مجلس حمله شد و بعد از توب بستن شدن مجلس اوراق و اسناد تاریخی آن زمان را بردند والا در دفتر مجلس از مذاکرات دوره اول یادگارهای بسیار عالی از ایشان بود. بنده در دوسیه که راجع به تاریخچه احوال ایشان می خواهم بیان کنم فقط به چیزهایی می پردازم که اظهر من الشمس و از حد اشباع هم گذشته است. اعمال خصوصی و اعمالی که کاملاً معروف نشده است آنها را نمی توانم بیان کنم زیرا اسناد آن دوره به غارت رفته است. از آن جمله حکومت کرمان ایشان است که اشخاصی که در دوره اول مشروطیت بوده اند کاملاً مسبق هستند.

اینکه عرض کردم بر علیه آزادی قیام و اقدام کرده اند اگرچه تاریخچه حکومت کرمان ایشان را در روزنامه ها و دوسیه اعمال ایشان را در مذاکرات دوره اول مجلس به نظر بیاورند خواهند دید که حق با من است زیرا ایشان در آن تاریخ، به اصطلاح یکی از

روزنامه‌ها، گل سرسبد خانواده قاجاریه و حاکم کرمان بودند. در موقع حکومت کرمانشان قانون انتخابات اعلام شد و بنا شد که انتخابات بکنند...

رئیس الوزراء - چون صورت استیضاح است. (صدای زنگ رئیس)

رئیس الوزراء - چون استیضاح را دارد بایستی قبلاً به هیأت دولت اطلاع داده

باشند. (همه نمایندگان)

رئیس - می‌فرمائید مجلس را تعطیل کنیم!!! (جمعی از نمایندگان - تنفس)

(در این موقع جلسه تعطیل و پس از سه رعب ساعت مجدداً تشکیل گردید)

رئیس - شاهزاده سلیمان میرزا. (اجازه)

سلیمان میرزا - در لحظه قبل که بنده می‌خواستم صحبت کنم آقایان یادآوری

می‌کردند که در مجلس سابقه ندارد و بعد با نهایت لطف و مرحمت خودشان اجازه

دادند که بنده صحبت بکنم و بعد با نهایت تعجب اکثریت عصبانی شدند.

فاطمی - هیچ همچو چیزی نبود.

سلیمان میرزا - بلی همینطور است، اکثریت عصبانی شد و یک هیاهوی کرد.

در حال بنده کاری با آن ندارم و یک صحبتی را شروع کرده‌ام، حق دارم (چنانچه هر

وکیلی حق دارد به آزادی تمام اظهار عقیده بکند) صحبت خودم را مطابق قانون

اساسی بایستی تمام کنم و هیچ اکثریتی هم نمی‌تواند مرا مانع بشود از اینکه حرف

خودم را بزنم و سابقه هم ندارد که در وسط نطق کسی رأی بدهند که مطلب دیگری

مطرح بشود. مع ذلک چنانکه قبلاً در خارج هم عرض کردم امروز آمده‌ام اظهار عقیده

بکنم و بهیچوجه طرفدار های هوی، داد و بی داد که از طرف مخالفین هم عقیده بنده

شد نیستم و با نهایت آرامی می‌خواهم ایفاء وظیفه مشروطیت، وظیفه یک نفر وکیلی را

که در اظهار عقیده خودش آزاد است انجام بدهم. برای اینکه کاملاً اثبات کنم که

می‌خواهم اظهار عقیده خودم را بکنم و هیچ منظوری ندارم غیر از اینکه تاریخچه

آزادی را بگویم چون یک نفر آزادیخواه هستم که از ۲۰ سال قبل تابحال کار کرده‌ام

در حال اگر هم آقایان میل ندارند که امروز عرایض بنده را استماع بفرمایند قانون

مجلس اجازه می‌دهد که در اول هر جلسه بنده داخل در این صحبت بشوم بنابراین با

وجود اینکه کسی همچو حق ندارد که وسط نطق کسی جلو بگیرد بنده حرفی ندارم و

از حالا می‌خواهم که برای جلسه آتی مطالب خودم را از همانجایی که باقی مانده

شروع کنم.

رئیس - خوب پیشنهاد راجع به قانون انتخابات قرائت می‌شود.»
 در هر حال در آن روز اکثریت به سلیمان محسن اجازه صحبت نداد. در جلسه بعد سلیمان محسن قبل از دستور پشت تریبون رفت تا دنباله اظهارات خود را در جلسه قبل پیرامون صلاحیت نصرت‌الدوله ایراد کند. سید محمد تدین به مخالفت برخاست و اظهار کرد سلیمان محسن می‌خواهد تاریخچه بگوید آنهم تاریخچه‌ای که چندین بار تکرار شده و شنیده‌ایم ولی مع‌الوصف سلیمان میرزا چند جمله‌ای به شرح زیر بیان نمود:

«این تاریخ در سیاست مملکت، در آزادی و سرنوشت این مملکت مؤثر است بنده مقداری از این تاریخ را عرض کرده‌ام ولی آیا تاریخچه کرمان هم گفته شده بود، قرارداد شن‌ژرمن^(۱) هم گفته شده بود. اینکه گفتند سؤال یا استیضاح، بنده می‌دانم ولی بنده می‌خواهم تقاضای محاکمه‌ای در خاتمه این مذاکرات بکنم تا بالاخره این مذاکرات به جایی منجر شده و هر روز تکرار نشود.»

اکثریت مجلس اجازه ادامه نطق به سلیمان میرزا نداد و مسأله وزارت نصرت‌الدوله تأیید گردید. نصرت‌الدوله پس از ورود به کابینه سردار سپه فعالیت خود را برای پایان دادن به سلطنت قاجاریه مضاعف کرد و با سردار معظم خراسانی وزیر فواید عامه گرداننده دولت شدند. نصرت‌الدوله در مجلس پنجم موقعیت خاصی پیدا کرده بود ولی به اعتبار دوستان خود مانند داور، سهام‌السلطان، سید محمد تدین و عبدالله یاسائی مجلس را رها ساخت و خدمات خود را برای رسیدن سردار سپه به سلطنت در دولت متمرکز ساخت.

نصرت‌الدوله در تمام بازیهای شهریور و مهرماه ۱۳۰۴ که در مملکت خاصه در مجلس شورای ملی رخ داد دست‌اندرکار بود. پس از نهم آبان ماه که طرح انقراض قاجاریه به تصویب رسید و پس از آن در چند روزی که انتخابات مجلس مؤسسان

۱. بعد از جنگ بین‌الملل اول در شهر سن‌ژرمن کنفرانسی به ریاست کلمانسو رئیس‌الوزراء فرانسه تشکیل گردید و چندین کشور از جمله ایران را از خرید و دخول اسلحه در کشور ممنوع داشتند. در آن تاریخ نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه بود و در اروپا اقامت داشت. ظاهراً اقدامی برای حفظ حقوق ایران به عمل نیآورده بود تا اینکه خود بخود آن تصمیم که در حقیقت تنظیم تجارت اسلحه و منع قاچاق بود از بین رفت. در یکی از جلسات تیرماه ۱۳۰۴ مجلس آقای ناصرالاسلام ندامانی طی نطقی تقاضای تعقیب و محاکمه نصرت‌الدوله را نمود.

انجام گرفت همچنان در دولت عضویت داشت. بعد از آنکه مجلس مؤسسان سلطنت دائمی را به رضاخان واگذار نمود و ذکاءالملک فروغی به رئیس الوزرائی انتخاب گردید نصرت الدوله از کابینه خارج شد و چند نفر از محارم دیگر سردار سپه در مجلس شورای ملی مانند داور، عمادالسلطنه فاطمی و سهام السلطان وارد کابینه شدند و نصرت الدوله به مجلس بازگشت.

فصل یازدهم

نصرت الدوله و وزارت مالیه

عضویت در مجلس ششم

انتخابات دوره ششم و مبارزات انتخاباتی بدون سر و صدا در بهار ۱۳۰۵ آغاز و پایان گرفت و مجلس در ۱۹ تیرماه ۱۳۰۵ با نطق رضاشاه افتتاح شد. در این دوره هم نصرت الدوله فیروز از کرمانشاه به وکالت مجلس انتخاب گردید و بدون دردسر و مخالفت اعتبارنامه‌اش به تصویب رسید. مدرس با چند اعتبارنامه مخالفت کرد ولی مخالفت او جدی گرفته نشد و هیچ اعتبارنامه‌ای در آن دوره رد نشد.

پس از آمادگی مجلس مستوفی از رئیس‌الوزرائی استعفا داد و طبق سنن پارلمانی نمایندگان در جلسه خصوصی مجدداً او را به ریاست دولت برگزیدند. مستوفی از قبول ریاست استنکاف نمود. مجلس به مؤتمن‌الملک ابراز تمایل کرد، او هم از قبول این سمت خودداری کرد و به اتفاق مدرس در چند جلسه مستوفی را راضی به ادامه خدمت کردند و مستوفی با وزیران جدید کار خود را آغاز نمود.

از روزی که مستوفی با وزیران جدید کار خود را آغاز نمود مجلس چهره بسیار بدی به خود گرفت و هر روز جنجال و سر و صدا و مخالفت از هر طرف مجلس به گوش می‌رسید تا سرانجام در بهمن ۱۳۰۵، ۴۶ نماینده مجلس دولت مستوفی را به شرح زیر استیضاح کردند.

«مقام منبع ریاست محترم مجلس شورای ملی،

به احترام قوانین موضوعه مملکتی و به حمایت منافع وطنی از دولت آقای میرزا

حسن‌خان مستوفی در مطالب زیر استیضاح می‌کنیم:

۱ - نوشته مراسله به کمپانی نفت جنوب برخلاف وظایفی که قوه مجریه به

رعایت آن الزام دارد.

۲ - عدم توجه به اصلاح امور تجارتنی که به فقر و بدبختی تجار و اصناف منتهی شده.

۳ - تشکیل و تصویب محکمه غیرقانونی در مالیه که با اصول موضوعه قضائی و قانون اساسی مخالفت داشته است.

۴ - عدم علاقه به حفظ مالیه مملکت و مسترد داشتن اموال نایب حسین و ماشاءالله دزد و غیره.

۵ - عدم توجه و علاقه به امور قضائی و فلاحتی.»

متن استیضاح به دولت مستوفی ابلاغ گردید و دولت هم متذکر شد در اولین فرصت جواب استیضاح را خواهد داد. قریب ۱۲ روز کشمکش بین دولت و مجلس وجود داشت. سرانجام مستوفی استعفای خود را به شاه تسلیم و پاسخ استیضاح را نیز کتباً به مجلس فرستاد. بحران و تشنج چند روز ادامه یافت تا سرانجام مجلس موافقت کرد در صورتی که چهار وزارتخانه در اختیار مجلس گذاشته شود با ادامه زمامداری مستوفی موافقت می شود و بالاخره قرار شد رئیس الوزراء چهار نفر از نمایندگان مجلس را به کابینه دعوت کند. نمایندگانی که به مستوفی معرفی شدند عبارت بودند از: سید محمد تدین رئیس مجلس، نصرت الدوله فیروز، عمادالسلطنه فاطمی و علی اکبر داور. روز هیجدهم بهمن ماه ۱۳۰۵ مستوفی وزیران خود را به شرح زیر به شاه معرفی نمود: حسن مستوفی رئیس الوزراء، محمدعلی فروغی ذکاءالملک وزیر جنگ، سید محمد تدین وزیر معارف، علی اکبر داور وزیر عدلیه، مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) وزیر فواید عامه و تجارت، علیقلی انصاری (مشاورالممالک) وزیر امور خارجه، عمادالسلطنه فاطمی وزیر داخله و نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه.

وزیر مالیه

این پنجمین باری بود که نصرت الدوله مقام وزارت را اشغال می کرد. در کابینه های وثوق الدوله دوبار وزیر عدلیه و یک بار وزیر امور خارجه بود و در کابینه سردار سپه مدت کوتاه متصدی وزارت عدلیه شد. علاوه بر وزارت سه دوره هم نمایندگی مجلس داشت و طبعاً خود را از هر جهت برای قبول پست رئیس الوزرائی شایسته می دانست. عضویت کابینه مستوفی شاید مفتاح این خواسته بود.

در نخستین روزهای وزارت مالیه وقتی لایحه دولت مبنی بر تأمین سرمایه برای بانک ملی مطرح شد و در آن لایحه قید شده بود که سرمایه بانک از طریق فروش خالصجات و جواهرات سلطنتی تأمین شود نصرت الدوله با فروش جواهرات سلطنت مخالفت کرد و گفت نباید این جواهرات را فروخت بلکه باید آن را به عنوان پشتوانه بانک نگهداری کرد و به اعتبار آن بانک می تواند پول کاغذی منتشر کند. مجلس از این پیشنهاد استقبال نموده لایحه دولت را اصلاح و تصویب کرد.

هنوز چندی از وزارت مالیه نصرت الدوله نگذشته بود که دو فقره لایحه به مجلس تقدیم نمود. لایحه اول پرداخت ماهیانه سیصد تومان شهریه به میرزا جوادخان سعدالدوله بود و لایحه دوم برقراری صد تومان ماهیانه درباره سردار رشید کردستانی بود. وزیر مالیه در ضرورت دو لایحه مزبور توضیحاتی داد و متذکر شد که سعدالدوله مبلغی از دولت طلبکار و بجا خواهد بود که برای گذران زندگی او مبلغی در ماه به وی شهریه داده شود و در مورد سردار رشید هم اظهار کرد که وی مطیع دولت شده است و مزاحمتی من بعد ایجاد نخواهد کرد. مجلس هم هر دو لایحه را به کمیسیون دارایی فرستاد.

هنوز مجلس در مورد دو لایحه وزیر مالیه اتخاذ تصمیم نکرده بود که وزیر مالیه در روز هفدهم اسفندماه ۱۳۰۵ لایحه زیر را به مجلس تقدیم نمود:

«مقام محترم مجلس شورای ملی،

به طوری که خاطر آقایان نمایندگان محترم آگاه است، ابوالفتح میرزا سالارالدوله سابق، از چند سال به این طرف به واسطه ممنوع بودن از اقامت در داخله مملکت و عسرت و استیصال گاهگاهی در حدود ایران عرض وجودی کرده و به مقام درخواست اجازه معاودت به وطن و تأمین معاش برآمده است.

اگرچه دولت در هر نوبت که مشارالیه قصد ورود را کرده از ورود او جلوگیری به عمل آورده است در همین حال تصدیق دارد که تلاش و تشبثات مشارالیه برای معاودت به وطن از روی استیصال و فقدان وسائل زندگی و اعاشه در خارجه بوده است.

چون در عهد سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی خلدالله ملکه کلیه ایرانیان از نعمت امنیت و انتظامی که در سراسر مملکت حکمفرما است بالسویه برخوردارند لذا دولت در نظر دارد به مشارالیه اجازه ورود به ایران داده و برای تأمین معاش دو ماده واحده ذیل پیشنهاد و تصویب آن از آقایان نمایندگان محترم تقاضا می شود.

ماده واحده - مجلس شورای ملی به وزارت مالیه اجازه می‌دهد که از ابتدای سنه ۱۳۰۶ شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانه دولت سالیانه درباره ابوالفتح میرزا برقرار نموده و مادامی که مشارالیه متوقف مرکز است به اقساط ماهیانه عاید دارد.
رئیس‌الوزراء حسن مستوفی
وزیر مالیه فیروز میرزا فیروزه

نصرت‌الدوله وزیر مالیه پس از قرائت ماده واحده در حالیکه دست نیمه‌لمس راست خود را در جیب کت گذاشته بود، آرام تریبون مجلس را ترک کرد ولی ناگهان مجلس منفجر شد و صدای اعتراض از هر طرف بلند شد. تظاهرات نمایندگان به لژ مطبوعات هم سرایت کرد و آنها نیز فریادشان بلند شد. زنگ ممتد رئیس چون نتیجه‌ای نبخشید کرسی ریاست را ترک کرد ولی نمایندگان همچنان فریاد می‌کشیدند و از جنایات سالارالدوله در گذشته و قتل و غارت وی، هر یک سخنی می‌گفتند.
فردای آن روز تمام مطبوعات سرمقاله‌های خود را به شهریه سالارالدوله اختصاص دادند و در حملات خود نصرت‌الدوله وزیر مالیه را مورد انتقاد شدید قرار دادند.

روزنامه تازه ظهور اطلاعات در سرمقاله خود چنین نوشت:

«پاداش خائن شهریه است. هنوز لکه‌های ننگی که سالارالدوله و برادرانش به دامان این مملکت گذاشته‌اند محو نشده، هنوز آه و ناله و ضجه بیچارگان سرحدنشین که در اثر غارتگریهای او از هستی ساقط شده و در بدر بیابانها شده‌اند بلند است. هنوز خرابه کلبه‌های محقری که اهالی بیچاره دهات سرحد برای زندگانی خود با هزاران رنج و تعب با چوب و سنگ‌ریزه برپا کرده و در نتیجه تهاجم و غارت سالارالدوله و اتباعش پایمال و ویرانه شده در تمام صفحات غرب نمودار است، هنوز خون پاک افراد رشید نظامیان ما که برای حفظ نوامیس اهالی جان خود را نثار نموده‌اند خشک نشده و بالاخره هنوز قانونی که همین مجلس مقدس برای جایزه اعدام محمدعلی میرزا و سالارالدوله و شعاع‌السلطنه وضع نموده از خاطره‌ها محو نگردیده است مع ذلک ستون مقابل را نگاه کنید که آقای وزیر مالیه در مرکز ثقل مملکت لایحه شهریه درباره همین شخص پیشنهاد می‌کند!

آقایانی که دیشب در مجلس بودند خوب می‌دانند موقعی که آقای نصرت‌الدوله پشت تریبون راجع به تقدیم لوایح اظهاراتی می‌کرد به این قسمت که رسید حقیقتاً خجالت کشید اسم سالارالدوله را واضح و صریح بگوید و این عنوان را در لفاظه و با مقدمه و مؤخره اظهار داشتند با وجودی که همه کاملاً متوجه بیانات ایشان بودند

مع ذلک درست فهمیده نشد. می خواهید بدانید چه شکل صحبت کردند؟ وقتی این لایحه را می خواستند تقدیم کنند اظهار نمودند لایحه ایست که آقای رئیس الوزراء چون نتوانستند به مجلس تشریف بیاورند بنده از طرف ایشان تقدیم مجلس می کنم و راجع است به شاهزاده (خیلی آهسته) سالارالدوله و چون عنوان اخیر را خیلی آهسته تقریر کردند و از طرفی اسم آقای رئیس الوزراء را آوردند که از طرف ایشان مأمور تقدیم این لایحه هستند همه متوجه شده همه بین وکلا درگرفت و از طرف بعضیها گفته شد بلند بفرمائید راجع به چیست؟ نفهمیدیم این دفعه قدری بلندتر اظهار داشتند راجع به سالارالدوله است. باز اظهار شد تکرار فرمائید این مرتبه بلندتر صحبت کردند ولی عمداً یا سهواً عبارت دیگری را فرمودند گفتند که راجع است به مطالبات سالارالدوله و به طوری که دیروز ملاحظه فرمودید در تمام جراید نوشته شده بود راجع به مطالبات سالارالدوله در صورتیکه شهریه است نه مطالبات. شهریه ایست درباره سالارالدوله آنهم به مبلغ پانصد تومان که خود ایشان امضاء کرده اند و وظیفه شان هم بوده است که تقدیم مجلس نمایند. ایشان علاوه از اینکه به جای شهریه اسم مطالبات را آوردند خواستند کاسه و کوزه را گردن آقای رئیس الوزراء شکسته باشند به این جهت اظهار نمودند این لایحه را از طرف آقای رئیس الوزراء که نتوانستند تشریف بیاورند تقدیم مجلس می دارم. در صورتی که هیچ سابقه نداشته است لایحه شهریه را رئیس الوزراء بدهد. پریشب دومین مرتبه بود که آقای وزیر مالیه جدید لوایح درخشانی! به مجلس تقدیم داشتند. مرتبه اول چند روز قبل در فقره لایحه بود یکی برقراری ماهی سیصد تومان درباره آقای سعدالدوله و دیگری برقراری صد تومان ماهیانه درباره سردار رشید کردستانی! شما را به خدا ببینید چه خیر است! چه شکل با این مملکت بازی می شود. ما نمی فهمیم مجلس را چرا بهت گرفته، چه چیز آنها را نمک گیر کرده است که هیچ نمی بینند، اقلأً برای حفظ شوون مجلس هم شده است بیائید نقض قانون نکنید. دوره دوم مجلس قانون اعدام سالارالدوله را صادر کرده، امروز می خواهید شهریه برای او برقرار کنید، مگر سالارالدوله عوض شده است. سالارالدوله فراری، سالارالدوله قاچاق، سالارالدوله^(۱) جانی و غارتگر دیروزی که خون او را می خواستید در شیشه بکنید امروز ماهی پانصد تومان می خواهد شهریه بگیرد و اجازه هم به او داده شود که بیاید تهران در بهترین پارکها به عیاشی و خوشگذرانی زندگی کرده به ریش ماها بخندد! آیا این اجازه را خواهید داد؟! لطفأً به قانون دیروز توجه فرمائید!

مواد قانونی است که دوره دوم مجلس شورای ملی در باب اعدام سالارالدوله و

۱. ابوالفتح میرزا سالارالدوله فرزند مظفرالدینشاه و دانی نصرت الدوله بود و سرانجام لایحه مزبور در کمیسیون دارائی رد شد.

برادرش صادر کرده است. قانون اعدام محمدعلی میرزا و برادران:

ماده اول - چون محمدعلی میرزا مخلوع مفسد فی الارض و دفع آن واجب است هیأت دولت مجاز است یکصد هزار تومان به اعدام‌کننده یا دستگیرکننده محمدعلی میرزا و یا ورثه آنان بپردازد.

ماده دوم - وزارت جنگ مجاز است مبلغ بیست و پنج هزار تومان به خود یا وراث دستگیرکننده یا اعدام‌کننده سالارالدوله و مبلغ بیست و پنج هزار تومان به خود یا وراث دستگیرکننده یا اعدام‌کننده شعاع‌السلطنه بپردازد.

دو ماده فوق راجع به دستگیر کردن محمدعلی میرزا و سالارالدوله و شعاع‌السلطنه در جلسه سوم شهر شوال ۱۳۲۹ به اکثریت ۵۹ رأی تصویب شد. رئیس مجلس شورای ملی مؤتمن‌الملک»

دکتر میلسپو و نصرت‌الدوله

در بهمن ماه ۱۳۰۰ دولت قوام‌السلطنه در اثر مخالفت اقلیت مجلس چهارم به لیدری سلیمان محسن اسکندری ساقط شد و مدرس، سردار معظم و نصرت‌الدوله لیدران اکثریت پر قدرت مجلس مشیرالدوله را به روی کار آوردند. طبق معمول مشیرالدوله بیش از دو سه ماهی دوام نکرد و مدرس سراغ قوام‌السلطنه رفت و در خرداد ۱۳۰۱ قوام برای بار دوم جبهه صدارت پوشید و با نظر و صلاحدید مدرس اعضاء کابینه خود را تعیین و پس از معرفی مشغول کار شد.

قوام‌السلطنه همانطوریکه در دوره اول رئیس‌الوزرائی خود موفق به یک سلسله اصلاحات شده بود در نوبت دوم نیز تصمیم به اصلاحات عمیق و پردامنه‌ای گرفت. در مرحله اول برای هر نوع اصلاحات نیاز به پول داشت. تهیه پول از منابع داخلی امکان‌پذیر نبود ناگزیر درصدد اخذ قرضه از یک کشور خارجی برآمد. اوضاع داخلی شوروی اجازه پرداخت چنین وامی را نمی‌داد. دولت انگلستان نیز جز با اجرای قراردادی نظیر قرارداد ۱۹۱۹ حاضر نبود دیناری به دولت ایران کمک کند. دولت فرانسه نیز پولی در بساط نداشت تا به دولت ایران قرضه بدهد از اینرو قوام‌السلطنه متوجه دولت امریکا شد. این دولت پس از جنگ بین‌المللی اول موقعیتی در جهان پیدا کرده بود و مانند روس و انگلیس، در آن ایام سلطه‌گر نبود بلکه رویه دموکراسی را در جهان توصیه می‌نمود، از طرف دیگر بعد از استبداد صغیر دولت ایران مستشارانی برای اصلاح مالیه ایران از امریکا استخدام کرد. ریاست هیأت مستشاران با مورگان

شوستر بود. مجموعاً هیأت شوستر پانزده نفر بودند و دست به یک سلسله اصلاحات اساسی زدند و با قاطعیت به وصول مالیات معوقه دولتمردان پرداختند و املاک سالارالدوله و شعاع‌السلطنه فرزندان مظفرالدینشاه را توقیف نمودند. روسهای تزاری که در آن موقع خاک ایران را اشغال کرده بودند ظاهراً به عنوان اینکه املاک دولتمردان یاد شده در گرو و وثیقه بانک استقراضی روس است با توسل به قوه قهریه املاک توقیف شده را از تصرف ژاندارمهای خزانه خارج نموده و سپس اولتیماتومی به دولت ایران دادند که شوستر و همکاران وی باید ایران را ترک کنند و دولت ایران ناچار قرارداد آنها را لغو و با پرداخت مبلغی خسارت به خدمت آنان خاتمه داد. اخراج شوستر در بین مردم ایران سوء اثر بخشید. مخصوصاً خدماتی که در مدت کوتاه از طرف مستشاران امریکایی انجام گرفته بود، مردم علاقه مند بودند بار دیگر از وجود مستشاران امریکایی استفاده شود.

قوام‌السلطنه با پیروی از افکار عمومی درصدد برآمد از مستشاران امریکایی برای سر و صورت دادن به مالیه ایران استفاده کند و عنداللزوم وامی هم از آن کشور بگیرد. در آن تاریخ میرزا حسین خان معین‌الوزاره^(۱) وزیر مختار ایران در آتازونی بود. قوام مؤکداً به وی دستور داد در هر دو مورد، هم اخذ قرضه و هم استخدام مستشار خارجی برای اصلاح مالیه ایران اقدام کند. معین‌الوزاره به محض دریافت دستور رئیس دولت دست به کار شد. در مورد قرضه دولت امریکا وعده نزدیک داد ولی پرداخت آن را پس از ارزیابی مستشاران مالی امریکایی از وضع مالی ایران نمود. قوام لایحه استخدامی مستشاران امریکایی را در ۱۵ ماده به مجلس تقدیم کرد و از مجلس درخواست نمود هرچه زودتر آن را به تصویب برسانند. لایحه با مختصر تغییراتی به تصویب مجلس رسید و دکتر میلسپو به عنوان رئیس کل مالیه ایران با حقوق سالیانه (۱۵۰۰۰ دلار) برای مدت پنج سال استخدام شد و در رأس سه سال هر کدام از طرفین حق فسخ داشتند.

مرحوم عبدالله مستوفی از مدیران آن روز وزارت مالیه در مورد ورود میلسپو چنین می نویسد:

«دکتر و همراهانش در تاریخ ۲۷ عقرب [آبان] ۱۳۰۱ وارد شدند و رؤسای وزارت مالیه در همان روزهای بدو ورود در پارک مخبرالدوله به رئیس کل مالیه معرفی گشتند. در

۱. معین‌الوزاره (حسین علاء) پسرخاله قوام‌السلطنه بود.

محل وزارت مالیه در طبقه سوم عمارتی که در این دو سال اخیر به جای سالن پذیرائی مهمانیهای رسمی دوره ناصرالدینشاه که در حریق تشخیص عایدات ساخته و جای آن عمارت فعلی با سردر سنگی ساخته شده بود، دفتر کار او برقرار گردید. ماک کرماک رئیس مالیات مستقیم و غیرمستقیم، مکاسکی رئیس خزانه و گور رئیس محاسبات و پیرسن رئیس دفتر. اولی در تشخیص عایدات و دومی در خزانه و سومی در محاسبات و چهارمی در دفتر کل رئیس مالیه با همان رؤسا و اعضای ایرانی مشغول کار شدند...

قبل از ورود میلسپو ادارات متصرفی سردار سپه مجدداً به تصرف وزارت مالیه درآمده بود. قانون تشکیلات مالیه کماکان برقرار ماند، مراسلات وزارتخانه بدواً به امضای میلسپو می رسید و بعد وزیر مالیه هم آن را علی الرسم امضاء می کرد...

روابط بین سردار سپه و رئیس کل مالیه خوب بود. علاوه بر بودجه چهار دیواری برای فوق العاده و خریدهای وزارت جنگ از محل افزایش روزافزون عایدات نفت جنوب و مازاد درآمد گمرکات، سهم حسابی به این وزارتخانه می رسید و در بودجه سالهای بعد که میلسپو باز هم به همان طریق چهاردیواری به مجلس می فرستاد، حوائج سردار سپه را برآورده و او را از تصرف ادارات مالیه بی نیاز می کرد.^(۱)

دکتر میلسپو و همکاران وی که جمعاً ۱۸ نفر بودند و هر کدام در رأس یکی از ادارات مهم وزارت مالیه قرار گرفتند دست به اصلاحاتی زدند. اولین اقدام آنها تهیه و تصویب و اجرای قانون استخدام کشوری بود که بسیار مؤثر واقع شد و نظم و نسقی در کارها ایجاد نمود. وضع خزانه کشور سر و صورتی پیدا کرد، پرداختها همیشه مرتب بود و اعتبار حواله های مالیه برقرار و هرگز نکول نمی گردید. مالیاتها به موقع وصول می گردید و حتی بقایای سنواتی نیز به حیطة وصول درآمد.

رو بهمرفته خدمت مستشارها برای کشور ایران مفید بود و مردم از اقدامات آنها رضایت داشتند. میلسپو هر سه ماه یک بار یک گزارش مفصل از عملکرد خود تهیه و در روزنامه ها انتشار می داد که بسیار در مردم اثر مطلوب می گذاشت. رضاشاه که از مداخله دادن خارجیها در کارها تنفر داشت از اعمال و رویه امریکایی راضی به نظر می رسید. در هر حال کار میلسپو در این مأموریت به اندازه ای جالب و قابل توجه بود که ایرانیان پس از رفتن رضاشاه و اشغال ایران توسط قوای متفقین و آغاز بحران اقتصادی و قحطی به فکر دکتر میلسپوی آن روز افتادند.

۱. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، جلد سوم، تألیف عبدالله مستوفی، صفحات ۵۲۸ و ۵۲۹.

تا زمانی که رضاشاه، رضاخان و سردار سپه حتی رئیس الوزراء بود با دکتر میلسپو روابط حسنه‌ای داشت و اقدامات او را تأیید می‌کرد البته میلسپو حرمت او را تا حدی نگهداری می‌نمود و هزینه‌های قشون را به هر کیفیتی که بود کم و بیش فراهم می‌کرد. به همین دلیل در تابستان ۱۳۰۴ که قرارداد سه ساله میلسپو پایان پذیرفت و عده زیادی با ابقاء او مخالفت می‌کردند مع الوصف رضاشاه دستور تمدید قرارداد را برای دو سال دیگر صادر کرد.

وقتی رضاخان، رضاشاه شد دیگر انتظار نداشت او امر او در امور مالی در بوته اجمال قرار بگیرد و عباراتی چون «اعتبار تمام شده»، «این مخارج در بودجه پیش‌بینی نشده» و امثال این جملات مایوس‌کننده تحویل پادشاه مملکت شود. حالا موقعی رسیده است که مستوفی الممالک و مؤتمن الملک و امثالهم رضاخان را «علیه حضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه» اطلاق می‌کنند و در درگاهی درب اتاق او تا زانو خم می‌شوند. آیا با این ترتیب ممکن است یک مستشار خارجی که کارمند دولت ایران و حقوق‌بگیر از خزانه این مملکت است دستور پادشاه را انجام ندهد؟ ناراحتی و عصبانیت رضاشاه موقعی به اوج رسید که وقایع ناگواری در شرق و شمال غرب به وجود آمد.

در اثر سوء رفتار سرتیپ جان محمدخان امیرعلائی فرمانده لشگر شرق مخصوصاً بی‌اعتنائی وی به افسران زبردست و نپرداختن حقوق آنها و قتل و غارت مردم وضع خراسان به هم خورد و لهاک خان سالار نظام برادرزاده امیر مؤید سوادکوهی که تحصیل کرده یکی از دانشکده‌های نظامی روسیه بود و فرمانده پادگان مراوتپه بود در اثر فشار و اذیت فرمانده لشگر سر به طغیان برداشت و با افراد تحت فرماندهی خود به پادگان بجنورد حمله کرد و پس از خلع سلاح پادگان و اعدام عده‌ای از افسران که با وی حاضر به همکاری نشدند به قصد تصرف مشهد به سمت قوچان حرکت کرد. در شمال غرب فوج سلماس علیه فرمانده خود قیام نمودند و پس از قتل وی و غارت پادگان به سمت خوی حرکت کردند. رضاشاه به فوریت تصمیم گرفت قیام لهاک خان را خود سرکوب کند از این لحاظ از میلسپو درخواست کرد که برای هزینه‌های این سفر جنگی مبلغ یکصد هزار تومان پول در اختیار قشون قرار دهد. میلسپو به علت نداشتن اعتبار از این دستور سرپیچی کرد و شاه ناچار محمود جم را به بانک شاهی فرستاد و از آن بانک یکصد هزار تومان وام گرفته و هزینه لشگرکشی به

شرق را تأمین نمود. از این تاریخ رضاشاه نسبت به دکتر میلسپو بدبین شد ولی چون مستوفی‌الممالک به میلسپو اعتقاد داشت شاه درصدد اخراج وی برنیامد و درصدد یک وزیر مالیه‌ای برآمد که بتواند میلسپو را وادار به کناره‌گیری نماید. شاه پس از مدتی تفکر به این نتیجه رسید که نصرت‌الدوله خودخواه و جاه‌طلب و ماجراجو حریف دکتر میلسپو خواهد شد خاصه که مدرس هم در مجلس به پیشنهادهای وی صحنه خواهد گذاشت. در آخرین ترمیم کابینه مستوفی که چهار نفر از مجلس به عضویت کابینه پذیرفته شدند یکی همین نصرت‌الدوله بود که وزیر مالیه شد. آنچنان وزیر مالیه‌ای که رئیس کل دارائی را یکی از رؤوسین خود به حساب می‌آورد. تا زمانی که مستوفی سر کار بود مبارزه نصرت‌الدوله با میلسپو به آرامی صورت می‌گرفت وقتی مستوفی رفت و مخبرالسلطنه جای او را گرفت مبارزه جدی شد.

جدال نصرت‌الدوله و دکتر میلسپو

نصرت‌الدوله از روزی که به وزارت مالیه تعیین شد تمام هم و غم او این بود که کفشهای دکتر میلسپو و همکاران او را جفت کرده محترمانه از زیر آئینه و قرآن رد کند تا بتواند به تنهایی مالک‌الرقاب مالیه ایران شود. البته شاه هم با این تصمیم موافق بود و وزیر مالیه را در این قسمت تأیید می‌کرد. اولین شبیخون به اختیارات رئیس کل دارائی لایحه‌ای بود که بدون تصویب و امضای رئیس کل دارائی به مجلس تقدیم شد و دکتر میلسپو در مقام اعتراض برآمده نامه زیر را برای وزیر مالیه نوشت:

«جناب مستطاب آقای وزیر مالیه، نظر به اینکه اخیراً یک فقره لایحه مالیاتی جدیدی به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌اند لازم می‌دانم به جنابعالی خاطر نشان کنم که اینجانب لایحه مزبور را تصویب نکرده‌ام.

نظر به مقدار زیادی نفت که اخیراً در امریکا علاوه بر معمول سابق استخراج کرده‌اند و منجر به تنزل قیمت نفت در بازارهای عالم شد در ۱۳۰۷ بابت حق‌الامتیاز دولت از شرکت محدود نفت انگلیس و ایران تخمیناً دو کروور (یک بیلیون) تومان کسر عایدی پیش‌بینی می‌شود. از طرف دیگر لایحه‌ای که جنابعالی به مجلس تقدیم کرده‌اید تقریباً بیش از دو کروور تومان کسر عایدی تولید خواهد کرد لذا بودجه خرج به همان میزان کاسته می‌شود و بدیهی است سال آینده کسر دخل به قدری گزاف خواهد بود که مالیه مملکت را دچار مخاطره خواهد کرد. این اصلاح این سهو که از طرف دولت شده آنست که لایحه را از مجلس شورای ملی مسترد بدارید تا تجدیدنظر لازم در آن به عمل

آید و مجدداً به ساحت مقدس مجلس تقدیم شود.

فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر مالیه در پاسخ نامه اعتراض آمیز دکتر میلسپو نامه زیرا را صادر کرد:

«... لایحه جدیدی که تهیه شده بود در کمیسیون مرکب از آقای تیمورتاش وزیر دربار، آقای فروغی وزیر جنگ، آقای علاء وزیر فوائد عامه و خود دکتر میلسپو مطالعه شده است. مقدمات تنظیم لایحه صحیح بوده و اگر مختصر تغییراتی در هیأت وزراء شده بهیچوجه مؤثر در مسائل اساسی نیست. بعلاوه مگر بخاطر نداشتن آنکه در کمیسیون مکرر به شما و مؤسس خان و ناصری خطاب کرده و تقاضای تعیین ارقام تقریبی و احتمالی را راجع به کسر مالیات ارضی و عوائد جدید از مالیات غیرارضی و انحصار نمودم. در خصوص کسر عایدات نفت می خواهم به شما تذکر بدهم که اولاً مسجل نمودن اینگونه کسور قبل از رسیدن صورت محاسبه و مدارک قطعی دور از مصالح مملکت ایران بوده و ثانیاً اگر چنین کسری هم موجود و مبلغ دو کرور تومان بالغ شود چیزی که هنوز معلوم نیست نباید آنرا وسیله اضطراب و تشویش قرار دهید.»^(۱)

این مکاتبات کم‌کم وضع شدیدی به خود گرفت و اختلاف وزیر مالیه و رئیس کل دارائی شدیدتر شد و دولت برای اینکه دست میلسپو را از بعضی از امور کوتاه کند در کنترات مشارالیه تجدیدنظر کرده و صورت کنترات را طی ۱۸ ماده به مجلس تقدیم کرد. میلسپو با کنترات جدید بهیچوجه موافق نبود و آنرا برخلاف عرف و اصول مالی می دانست. مکاتبات نصرت الدوله با میلسپو از صورت عادی خارج شد و جنبه مشاجره و منازعه به خود گرفت و کار به مکاتبات تند کشید. میلسپو نامه‌ای بعنوان رئیس الوزراء صادر و رونوشت آنرا به مطبوعات فرستاد.

مراسله دکتر میلسپو به ریاست وزراء راجع به ختم خدمات خود

به تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۰۶

مقام منبع ریاست وزراء عظام

از جناب مستطاب اجل آقای وزیر مالیه چند فقره پیشنهادات جدید راجع به تجدید استخدام این جانب به سمت ریاست کل مالیه مورخه ۲۸ تیرماه ۱۳۰۶ دریافت نمودم. آقای وزیر مالیه در مرقومه ابلاغیه خود چنین اطلاع می‌دهند که پیشنهادات

۱. اطلاعات در یک ربع قرن، صفحه ۲۱.

مزبوره آخرین پیشنهادات دولت است که به جهت اینکه از تأخیر زیاده بر این احتراز بعمل آمده باشد دولت تقاضا دارد در ظرف یک هفته جواب مثبت یا منفی داده شود. در باب کتترات، اینجانب با حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء و با جناب مستطاب اجل آقای وزیر دربار در سه مجلس یعنی در هیجدهم و بیستم و چهارم تیرماه که تقریباً یک هفته طول کشید با کمال مسرت مذاکراتی داشته‌ام. پس از آخرین جلسه حضرت اشرف لطفاً چند موادی را اتخاذ و به این جانب ارسال فرمودید که با بعضی تغییرات خیلی جزئی می‌توانستم قبول نمایم.

در ابتدای مذاکرات مذکوره به این جانب گفته شد که عمده اشکال در یک ماده کتترات فعلی اینجانب است که مقرر می‌دارد اختلاف نظر به ترتیب حکمیت حل شود و هرگاه احتمال شرکت خارجه در حکمیت رفع شود راجع به سایر تغییراتی که دولت پیشنهاد نموده اشکالی باقی نخواهد ماند. برای جلب رضایت ملت ایران که نسبت به حیثیات آن تصور نشود سنکه وارد آمده فوراً قبول نمودم که حکمها ایرانی باشند. پس از آن وقتی گفته شد که دولت اصلاً با حکمیت مخالف است قبول نمودم که موضوع اختلاف اگر در هیأت وزرا حل نشود به یک کمیسیونی مرکب از ایرانیها رجوع گردد و اگر در کمیسیون هم تسویه نشد برای تصمیم قطعی به مجلس شورای ملی تقدیم شود. این راه‌حل که خیلی معقول بود از طرف دولت مورد قبول نیافت و پس از آن وقتی راجع به بعضی تغییرات غیرلازم در ماده چهار لایحه پیشنهادی مذاکره می‌کردیم فقدان روح مسالمت را در نمایندگان دولت با کمال تعجب ملاحظه نمودم. مکرر به حضرت اشرف اطمینان داده‌ام و حالا هم با کمال میل همان اطمینانات را تأیید می‌کنم که همیشه مایل بوده و هنوز هم هستم هر تغییری که از طرف دولت پیشنهاد می‌شود که واقعاً کار ما را سهل خواهد نمود و به حال مالیه مفید خواهد بود (که از حیث احساسات ملی الزام می‌گردد یا برای احتراز از مشکلات سیاسی ضرورت پیدا می‌کند و در شکل مناسبی پیشنهاد می‌گردد) قبول نمایم. با کمال توقیر این نکته را هم متذکر می‌شوم که راجع به چهارده ماده از هیجده ماده لایحه پیشنهادی دولت هنوز تبادل نظر به وقوع نپیوسته. باز هم برای اینجانب اسباب تعجب است که در لایحه جدید بعضی مواد فوق کلی دارند با موادی که از طرف اولیاء عالی مقام دولت که با این جانب مذاکره می‌فرمایند توأم یا منفرداً پیشنهاد یا قبول گشته.

اگر دولت ایران صمیمانه مایل است مرا در خدمت خود نگهدارد حصول موافقت نظر مشکل نخواهد بود. در حال فعلی من حاضر هستم بعضی از پیشنهادات دولت را قبول کنم. بعضی را با بعضی تغییرات قبول خواهم نمود و بعضی دیگر را هم نمی‌توانم قبول کرد. دولت وقتی شرایط اخیر را پیشنهاد فرمود به خوبی می‌دانست که آنها را من حیث‌المجموع نمی‌توانم قبول کرد. دولت نیز به خوبی مسبوق بود که تحصیل

توافق نظر به واسطه مکاتبه رسمی و اولتیماتوم غیرمقدور خواهد بود. قابل تردید نیست که کلمات بعضی از پیشنهادات جدید با کلمات پیشنهادات اولی دولت قدری متفاوت است ولی اثر آن در عمل مادراً همان خواهد بود یعنی تضعیف و تخریب اختیاری که تاکنون برای حفظ وجوه عمومی بکار برده‌ام. دلایل اینجانب راجع به جزئیات پیشنهادات دولت در مراسلهٔ این جانب مورخه ۹ تیرماه ۱۳۰۶ ذکر شده بود.

چون جناب مستطاب اجل آقای وزیر دربار تذکر دادند اعلیحضرت همایونی توجهی به جزئیات پیشنهادات دولت نفرموده‌اند لازم می‌دانم به عرض دولت برسانم که هرگاه اعلیحضرت شهرباری اذن شرفیابی چنانچه یک هفته قبل خواهش نمودم به اینجانب مرحمت بفرمایند و با نظرات اعلیحضرت شاهنشاهی قطعاً آشنا بشوم شاید برای این جانب ممکن باشد با دولت موافقتی که تماماً بر وفق تمایل همایونی باشد حاصل نمایم. نیز هرگاه دولت میل داشته باشد مسأله را تقدیم مجلس شورای ملی نماید من نیز حاضر خواهم بود در اظهار عقیدهٔ قطعی خود دست نگاهدارم تا نمایندگان ملت تصمیم خود را ابراز فرمایند، و نیز هرگاه دولت میل داشته باشد به توسط نمایندگان بی طرف مذاکرات را ادامه دهد من از هیچ‌گونه مساعی جمیله مضایقه نخواهم کرد که با روح مسالمت وسیلهٔ برای حصول موافقت پیدا نمایم. هرگاه تمام این وسائل عقلانی سه‌گانه مردود واقع شود قبول مجموع پیشنهادات دولت برای اینجانب وضوحاً غیرمقدور خواهد بود و هرگاه دولت راجع به مجموع پیشنهادات خود اصرار فرمایند مختار هستند مسؤولیت تمام نتایج آن را عهده‌دار شوند.

حضرت اشرف چند روز قبل به این جانب مرقوم فرمودید که مذاکرات ادامه خواهد داشت و تقاضا فرمودید که مشغول خدمت باشم و من با کمال خرسندی با فرمایش جناب حضرت اشرف موافقت نمودم. نظر به رویه‌ای که اکنون دولت اتخاذ فرموده که به نظر اینجانب غیرموجه و غیرقابل تصدیق و غیردوستانه و خالی از نزاکت، مانع از پیدا کردن راه موافقت می‌باشد فداکاری بیشتری را برای دولت ایران زائد می‌دانم و لهذا برای استحضار حضرت اشرف معروض می‌دارم که از روز یکشنبه اول مرداد از حق مرخصی خود استفاده خواهم نمود و دولت نسبت به مقام من هرطور صلاح می‌دانند اقدام خواهد فرمود.

با تقدیم احترامات فائقه، رئیس کل مالیه ایران، دکتر میلیسپو

جواب مراسله دکتر میلیسپو

و آقای دکتر میلیسپو،

در جواب مراسله نمره ۲۲۷۱ مورخه ۳۱ تیرماه شما که به مقام منیع ریاست

جليله وزراء عظام عرض نموده بودید حسب الامر هیأت محترم دولت زحمت می‌دهم که در باب جریان مذاکرات در جلسه ۱۸، ۲۰ و ۲۴ تیرماه مطلب غیر از آن است که شما در مراسله خودتان اشاره نموده‌اید زیرا که پس از پیشنهاد شما مبنی بر صرف نظر کردن از مذاکره در کتترات پیشنهادی و مذاکره در روی کتترات سابق شما و قبول نشدن این پیشنهاد از طرف نمایندگان دولت و ورود به مذاکره در روی کتترات پیشنهادی و پیدا نشدن توافق نظر در مواد ۱ و ۲ آن در ماده سه کتترات پیشنهادی مزبور که مربوط به مراجعه به هیأت وزراء در موقع بروز اختلافات مابین وزیر مالیه و شما است قهراً اصرار شما در ابقاء حکمیت و استنکاف نمایندگان دولت از حکمیت اعم از خارجی و داخلی موجب اختلاف گردید و چون پیشنهاد شما که به شرح ذیل بوده است:

ماده ۱ - در صورت بروز اختلاف بین دولت ایران و رئیس کل مالیه راجع به فهم یا تغییر هر یک از مقررات این قانون اختلاف به کمیسیونی مرکب از سه نفر ایرانی بیطرف که یکی از آنها را رئیس‌الوزراء و یکی از آنها را رئیس کل مالیه و سومی به توافق نظر رئیس‌الوزراء و رئیس کل مالیه معین می‌شود مراجعه خواهد شد.

اگر کمیسیون پس از شنیدن نظریات طرفین نتواند آن اختلاف را رفع کند رئیس‌الوزراء و رئیس کل مالیه هرکدام یک لایحه قانونی تهیه می‌کنند و به نظر کمیسیون مزبور می‌رسانند و هرکدام را که کمیسیون تصویب کرد بدون تغییر به مجلس تقدیم می‌کنند و نظریات موجه طرف مقابل هم ضمیمه آن خواهد شد.

تبصره ۱ - اختلاف آن چیزی است که عمل یک طرف را طرف مقابل مخالف مواد این قانون می‌داند و یا یکی از طرفین باعث تأخیر و یا امتناع از عملی می‌شود که طرف مقابل آن را برحسب این قانون لازم می‌داند.

ماده ۲ - هرگاه رئیس کل مالیه تصور کند که یک قانونی بعدها مجلس تصویب کند که اوضاع واقعه در موقع انعقاد کتترات را تغییر داده و وسائل کار کردن او کم بشود حق خواهد داشت که اخطار بکند سه ماه بعد به کتترات خود خاتمه خواهد داد.

ماده ۳ - هرگاه دولت یا یکی از وزارتخانه‌ها از مراعات یکی از قوانین راجع به مسائل مالی مسامحه بکنند هرگاه دولت یا یکی از وزارتخانه‌ها از بذل مساعدتهایی که مخالف قانون نیست امتناع و یا مسامحه نمایند یا از قبول مشورت رئیس کل مالیه در یک مسأله مالی خودداری نمایند رئیس کل مالیه پس از اخطار موجه به دولت ایران در باب لزوم مراعات یا اجزاء قانون فوق‌الذکر یا لزوم تقویت و مساعدت فوق‌الذکر حق خواهد داشت به خدمات خود به موجب ماده فوق خاتمه دهد.

ماده ۴ - در زمان غیبت رئیس کل مالیه مادام که مشارالیه در خدمت دولت ایران است خود می‌تواند یک نفر امریکایی را قائم‌مقام خود قرار بدهد ولی مواد یک و دو و سه مربوط به آن کفیل نبوده، مربوط به رئیس خواهد بود. کفیل مزبور می‌تواند به

موجب قانون ۱۳۰۱ حقوق کفالت دریافت دارد نه تنها حاکی از انصراف شما از حکمیت نبوده بلکه به حق آزادی قانون‌گذاری مجلس شورای ملی و به حق قضاوت هیأت دولت در تشخیص مصالح مملکت نیز تجاوز می‌نمود لهذا طبعاً از طرف نمایندگان دولت پیشنهادهای شما مورد قبول نیافته ولی برای کوشش به نزدیک کردن نظریات دولت با نظریات شما ماده ۳ از طرف نمایندگان دولت به ترتیب دیگری اصلاح و پس از تصویب هیأت دولت در تاریخ ۲۸ تیرماه ضمن مواد دیگری به شما پیشنهاد گردید. علت تجدیدنظر در کتترات پیشنهادی به شما در نظر گرفتن پیشنهادات نمایندگان دولت به شما و اظهارات شما به آنها بوده است که آن قسمت از آنها که مورد تصدیق واقع گردیده است در ضمن تجدیدنظر در کتترات جدید که آخرین پیشنهاد دولت بوده گنجانده شده است.

از طرف نمایندگان دولت تمام مواد کتترات پیشنهادی به شما با اصلاحاتی که در آن شده بود در جلسه ۲۴ تیر برای شما خوانده شده است و در باب ماده ۴ مباحثات زیادی به عمل آمده است و چون عقیده شما این بوده که با آنچه در کتترات پیشنهادی از کتترات سابق کسر شده و یا بر آن اضافه شده است مخالف می‌باشید و مخصوصاً قبول این عبارت (امور مالیه ایران را در حدود قوانینی که در آتیه وضع شود عهده خواهد داشت) که در ماده ۴ اضافه شده است برای خود غیر قابل قبول می‌دانسته‌اید لهذا ادامه مذاکرات بی‌مورد بوده و از طرف نمایندگان دولت که کاملاً بی‌طرف بوده و فقط در تشخیص مصالح مملکت خود با شما که موجب کتترات برای مدت معینی عهده‌دار حفظ مصالح مالی مملکت ایران بوده‌اید اختلاف نظر داشته‌اند مطلب به هیأت وزرا مراجعه گردید و باز برای یک مرتبه دیگر شرائط قطعی دولت ایران در میل به استخدام شما در ۲۸ تیرماه به شما ابلاغ شد و در صورتی که این سابقه در هیچ جا موجود نیست که محتاج به مذاکرات شفاهی و میانجی‌گری اشخاص مختلفه باشد انتظار نمی‌رفت که پس از همه این اقدامات از طرف دولت به ابلاغ شرائط استخدام خودتان اسم اولتیماتوم گذارده باشید.

در حال نظر به اینکه پس از وصول مراسله ۳۱ تیر ماه شما که عبارات خالی از نزاکت مبنی بر استنکاف از قبول شرائط دولت بود تجدید استخدام شما را غیرممکن می‌نمود و از طرف دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد شده است که اختیارات ریاست کل مالیه را موقتاً به مستر مکاسکی واگذار کنند.

چون اخیراً مکرر اظهار علاقه به سعادت مالی ایران و حفظ وجوه عمومی از تفریط کاری می‌نمائید یقیناً هر جا باشید خواهید دید که موجب ترقی مالی مملکت ایران به واسطه روح تازه و تأیید قوای تأمینیه مملکت است که در پرتو عملیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در ایران پیدا شده و حافظ وجوه عمومی با تفریط کاری کمتر و

صرفه‌جویی‌های بیشتر مراقب مصادر عالیه امور خود ایران و نظارت مجلس شورای ملی خواهد بود. وزیر مالیه فیروزه

رضاشاه به مخبرالسلطنه و تیمورتاش دستور داد به مسأله رسیدگی نمایند. در مذاکرات بعدی این مسأله پیش آمد که در صورت بروز اختلاف بین وزیر مالیه و رئیس کل مالیه ایران یکی از مقامات (رئیس دولت، رئیس مجلس و رئیس دیوانعالی تمیز) حکمیت کنند ولی میلسپو زیر بار نرفت و معتقد بود که یک نفر خارجی باید حکمیت کند و دولت ایران عقیده داشت مداخله اجنبی در حکمیت بین وزیری و کارمندی دون شوونات بود، در نتیجه مذاکرات بین دولت ایران و دکتر میلسپو به بن‌بست رسید و در نتیجه به خدمت خود خاتمه داد. این استعفا برای وزیر مالیه کمال مطلوب بود ولی بایستی مسیر قانونی خود را طی کند و طبعاً استعفای میلسپو و تعیین جانشین وی روشن شود. دولت در نظر داشت موقتاً مکاسکی خزانه‌دار کل را که سابقه زیادی در ایران داشت و با مورگان شوستر هم همکاری می‌نمود موقتاً به جای میلسپو بگذارد. از اینرو لایحه‌ای تنظیم و به شرح زیر به مجلس تقدیم گردید که خلاصه آن چنین است:

«... پس از مدتی مذاکره و تبادل نظر با دکتر میلسپو از طرف دولت تجدیدنظر و بعضی اصلاحات در مواد از طرف دولت پیشنهاد شده بود که در عمل مشاهده و لزوم اصلاح آن محرز گردیده است...»

اخیراً از طرف دکتر میلسپو جوابی مبنی بر عدم قبول خدمت ریاست کل مالیه با شرایط پیشنهادی رسیده و به این ملاحظه دولت ناگزیر است که درصدد برآید اشخاصی که از حیث اطلاعات و مقام خود لیاقت کامل اداره امور مالی ایران را داشته باشند پیدا نمایند.»

در پایان لایحه دولت ماده واحده زیر آمده بود:

«ماده واحده - مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد که مستر مکاسکی را به کفالت ریاست کل مالیه برقرار نماید. مستر مکاسکی برای مدت پنجاه و یک روز دارای اختیاراتی خواهد بود که قانون ۴ اسد ۱۳۰۱ برای رئیس کل مالیه سابق مقرر داشته است رئیس‌الوزراء - مهدیقلی هدایت
وزیر مالیه - فیروزه»

لایحه جانشینی دکتر میلسپو حدود چهار جلسه در مجلس شورای ملی مورد

بحث و مذاکره قرار گرفت. دکتر مصدق و تقی زاده به عنوان مخالف با لغو کنترات دکتر میلسپو سخنان مفصلی ایراد کردند. خلاصه نطق دکتر مصدق در تأیید و ابقاء دکتر میلسپو این بود.

والبته هر کسی معایبی دارد محاسنی هم دارد. امور مالیه ما تحت ریاست دکتر میلسپو و وزرای وقت در این مدت چند سال رضایت بخش بوده است زیرا حقوق ادارات دولتی که قبل از آمدن رئیس کل مالیه همیشه تأخیر داشت و به تعویق می افتاد کاملاً در آخر هر برج می رسید.»

تقی زاده در تأیید دکتر میلسپو نطق مفصلی ایراد کرد و با لغو کنترات او مخالفت نمود.^(۱) مدرس هم در تأیید دکتر میلسپو سخنان کوتاهی ایراد کرد. دشتی و شیروانی در مرحله اول و حاج مخبرالسلطنه و نصرت الدوله در مرحله دوم پاسخ نمایندگان مخالف را دادند و سرانجام مجلس با استخدام موقت مکاسکی موافقت نکرد و قرار شد سمت ریاست کل دارائی ایران به یک ایرانی داده شود. مدرس پیشنهاد کرد که اختیارات قانونی رئیس کل دارائی به نخست وزیر تفویض شود. پس از بحث طولانی مجلس بانظر مدرس موافقت نمود و این موافقت نامه به صورت ماده واحده به شرح

۱. در کتاب زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی زاده) که به کوشش آقای ایرج افشار انتشار یافته درباره دکتر میلسپو و خدماتش، مرحوم تقی زاده چنین نوشته است:
«آن موقع مالیه فوق العاده مرتب و منظم و با قدرت و قوت بود. میلسپو مستشار امریکائی مالیه را سر و صورت داده بود.

او روزی به من گفت که اعتبار پول ایران امروز طوری است که از دلار بالاتر رفته. یک تومان ده قران است و یک دلار حدود هفت قران و ده شاهی.

میلسپو خیلی دشمن پیدا کرد. مردم امیدشان این بود که رضاشاه او را کنار می کند. رضاشاه از دست میلسپو به جان آمده بود ولی همه را تحمل می کرد. کنتراتش پنج ساله بود اختیار فسخ در سه سال بود. بعد از سه سال اگر می گفتند نمی خواهیم مجبور بود بروم. سه سال که نزدیک شد خیلی دشمنان جوش و خروش کردند. یقین داشتند رضاشاه موافقت می کند که بروم. سه سال که تمام شد یک روز رضاشاه از منزل خود به منزل فروغی که در خیابان سپه و نزدیک بود رفته و گفته بود بردار بنویس که ما از فسخ قرارداد صرف نظر کرده ایم که این قورباغه ها از صدا بیفتند، همینطور شد. آن روز عصر از روزنامه ها معلوم شد که میلسپو ماندنی است. اگرچه به رضاشاه هم سختگیری می کرد و خیلی آدم سختی بود ولی در دوره اول سختگیری او مفید واقع شد.

رضاشاه که شاه شدن را ارزان کرد. یک روز حکم کرد که نان ده شاهی ارزان شود. میلسپو هم حکم کرد که همه آن را از وزارت جنگ منها کنند یعنی خیلی در حفظ عایدی دولت می کوشید. آخر کار دیگر خیلی کشمکش پیدا کرد.»

زیر تصویب گردید.

«ماده واحده - مجلس شورای ملی اختیارات مصرحه در قانون چهارم اسد ۱۳۰۱ را راجع به اختیارات رئیس کل مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا ششم مهر ۱۳۰۶ به آقای حاج مهدیقلی خان هدایت رئیس الوزراء واگذار می نماید. تبصره - دولت مکلف است قبل از انقضای مدت فوق لایحه استخدام متخصصین مالیه از غیر دول همجوار به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.»

با این ترتیب اختیارات رئیس کل مالیه به رئیس الوزراء تفویض گردید و این اختیارات برای چند نوبت تجدید شد و نصرت الدوله با این ترتیب زیر پای دکتر میلسپو را جارو کرد و رئیس کل مالیه جدید درست در اختیار وزیر مالیه بود. بقیه مستشاران امریکائی هم تدریجاً به خدمت خود خاتمه داده و ایران را ترک نمودند. نصرت الدوله برای اجرای تبصره ماده واحده از دو کشور مستشار مالی استخدام کرد. مستر والد ر سوئیسی برای مدت سه سال برای سمت خزانه داری استخدام گردید و همچنین چهارده مستشار از بلژیک برای اداره امور گمرک استخدام شدند.

مأمورین گمرک تا ۱۳۱۴ در خدمت دولت ایران بودند. در این سال داور وزیر مالیه به خدمت آنان خاتمه داد.

دکتر میلسپو در کتاب امریکائیا در ایران ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی درباره نصرت الدوله چنین اظهار نظر می کند:

«... او مخیر السلطنه هدایت که پیرمردی بی دل و جرأت و فاقد قدرت فکری بود به نخست وزیری برگزید و یک توطئه گر انگشت نما و فاسد به نام شاهزاده فیروز را به وزارت دارائی منصوب کرد. منظور از انتخاب شخص اخیر این بود که مرا در وزارتخانه به ستوه بیاورد، در مجلس بی اعتبار کند و در میان اعضای هیأت تفرقه بیندازد. دولت قرارداد جدیدی به من پیشنهاد کرد که به نحوی تنظیم شده بود که عملاً اختیارات مرا سلب می کرد. پس از چندین جلسه مذاکره با نخست وزیر و وزیر دربار معلوم شد که هیچ تغییری در این قرارداد را دولت نمی پذیرد و من قادر نبودم اجازه ملاقات با رضاشاه را کسب کنم. بنابراین وقتی قراردادم خاتمه یافت ایران را ترک کردم. سایر اعضای هیأت نیز به محض اینکه قراردادهایشان پایان یافت همین کار را کردند.»

پس از اینکه دکتر میلسپو با قرارداد جدید حاضر به همکاری با دولت ایران نشد

ایران را ترک کرد و سایر مستشاران نیز به دنبال وی از خدمت مستعفی و ایران را ترک نمودند. نصرت‌الدوله بلادرننگ به جای مستشاران امریکایی عده‌ای از ایرانیان را متصدی کارهای آنها نمود و انتصاباتى به شرح زیر انجام داد:

محمد حکیمی به ریاست ضرابخانه و مدیر سرویس ملزومات و بانک رهنی، علی‌اصغر طالقانی رئیس عایدات داخلی، محمدحسین دولتشاهی رئیس کل محاسبات، عزت‌الله اردلان رئیس استخدام کشوری، همایون سیاح پیشکار دارائی فارس، محسن ظلی پیشکار دارائی کرمانشاه، محمدمهدی محوی پیشکار دارائی آذربایجان، احمد محمودی پیشکار دارائی خراسان، محمد ناصری پیشکار دارائی کرمان، حسین شیبانی پیشکار دارائی خوزستان، علینقی بیگلری پیشکار دارائی تهران، محمد مفتاح پیشکار دارائی گیلان، محمد رضوی پیشکار دارائی اصفهان و مسیو والدر سویسی به ریاست خزانه.

گزارشی از نصرت‌الدوله وزیر مالیه به تیمورتاش وزیر دربار

«قربانت گردم.

امیدوارم به سلامت و خوش و از هر حیث با خرمی و سعادت قرین باشید. راپرت هفتگی را حسب‌المعمول تقدیم می‌دارد که از لحاظ اقدس شاهنشاهی ارواحنا بگذرد. بعضی مسائل که اطلاعات از آن لازم بود علیحده عرض شده است. قربانت فیروز

آقای درگاهی را دیشب ملاقات و راجع به اوضاع و جریان جاری مذاکرات مفصل کردیم، خلاصه اظهارات ایشان این بود:

۱- در شهر، علما اجتماعاتی کرده و خیالاتی داشتند، می‌خواستند بیانیه هم منتشر کنند ظاهر امر سید سربابی موضوع است ولی البته حضرات نظریات دیگر دادند. آقای درگاهی مذاکراتی با آنها بوسیله واسطه کرده و از قراری که اظهار می‌کردند جلوگیری به عمل آمده است و بیانیه را هم جلوگیری کردند.

۲- از انتشار نطق در شفق متأثر بودند که چرا بدون مشورت ایشان شده و مستمسکی به دست بعضی‌ها بدهند. بنده توضیح دادم که برعکس نتیجه حاصله که تسکین خاطر آقایان باشد یا بالاخره بعد از مذاکراتی که لازم بود خود ایشان را قانع کردم.

۳- مرقومه را که به بنده نوشته بودید دادم خواندند و پسند شد، قرار گذاشتیم که اغلب برای تبادل نظر همدیگر را ملاقات کنیم.

۴- در مورد فواکسیون مجلس مذاکره کردم و ایشان را معتقد به این مطلب دیدم و

قرار شد ایشان هم در حدود خودشان کمک کنند.

۵ - از مشهد تلگرافاتی رسیده که آقازاده و آشتیانی از آنجا خیلی اقدام می‌کنند. تلگرافی هم در جواب متحدالمال به رئیس‌الوزرا داده‌اند که گویا بدو سخت است ولی هنوز ندیده‌ام. در هر حال قسمت مشهد محتاج به دستور اکید شما است که باید از آن غفلت نفرمائید.

۶ - در قم هم اقداماتی در دست دارند. از قراری که آقای درگاهی می‌گفتند آقای شیخ عبدالکریم اعراض کرده و خارج شده است که در این جریانها مداخله نداشته باشد.

۷ - فردا تصور نمی‌رود مجلس رسمی بشود زیرا عدهٔ وکلا کافی نخواهد بود.

۸ - آشتیانی از قرار معلوم خیلی اشتلم می‌کند. درگاهی می‌گفت که در روز جمعه او هم به منزل ایشان آمده و خیلی صحبت کرده بودند، تصور می‌کردند که قدری ملایم بشود.

۹ - آقای مدرس هم از قرار مذکور که دور و نزدیک قضایا را نظارت می‌کنند و احتمالاً در موقع که گزک را دادند.

۱۰ - درگاهی از داور شکایاتی داشت که رفقای او در شهر بر علیه مشارالیه تبلیغ می‌کنند، خیلی حرارت می‌کرد که من خودم در هیأت وزرا رسماً اظهار کنم. بنده تسکینشان کردم و امروز هم با داور مذاکره کردم و قرار گذارديم که توسط آقایان موضوع چه بوده و اظهارکننده‌ها و تبلیغ‌کننده‌ها کی بودند و در کجا اظهار کردند. تمنا دارم خدمت حضرت بهرامی و سایر رفقا عرض ارادت و بندگی عرض و در مواقع صحبت فراموشم نفرمائید.»

فصل دوازدهم

برکناری و توقیف نصرت الدوله

اصولاً رضاشاه نسبت به نصرت الدوله خوشبین نبود و هیچوقت قبول نمی‌کرد که وی نسبت به او سرسپردگی دارد و همیشه نگرانیهایی از اقدامات تخریبی وی داشت و همکاریهای رضاشاه در دوران سردار سپهی و سالهای اول سلطنت برای اجرای مقاصد خاصی بود که فقط نصرت الدوله می‌توانست آن مقاصد را انجام دهد. آخرین وظیفه‌ای که نصرت الدوله قرار بود انجام و به اتمام برساند اخراج دکتر میلسپو بود که واقعاً با کمک مدرس این برنامه شاه به مرحله اجرا درآمد. بدبینی رضاشاه به نصرت الدوله زمانی بنیان گرفت که فرمانفرما، والی کرمانشاه و رضاخان افسر جزء رئیس قراولان فرمانفرما بود. نصرت الدوله از جوانی خودخواه، متکبر و بدبرخورد بود. شاید بارها به سلام نظامی رضاخان پاسخ نداده بود و یا به وی تکلیف کرده بود افسار اسب او را بگیرد تا او سوار شود. نظیر اینگونه اعمال که از هر شاهزاده‌ای چون فیروز میرزا مستبعد نبود ولی جبر زمان نصرت الدوله را به راهی کشانید که مدتی پای علم سردار سپه سینه زد تا سرانجام عضو کابینه شد. بعضی از اقدامات تند نصرت الدوله در وزارت دارائی هم عده‌ای برای او دشمن درست کرد. مثلاً دائر کردن رسومات در قم موجب رنجش شدید روحانیت گردید و بعضی به رضاشاه متذکر شدند که نصرت الدوله دست به سلسله اقدامات تخریبی زده است به طوری که شبی شاه به مخبر السلطنه رئیس الوزراء می‌گوید دیگر حاجتی به نصرت الدوله نداریم چه عیب دارد از خدمت معاف باشد.^(۱) بهر حال وجود تیمورتاش مانع از این بود که

نصرت الدوله کنار برود. رفتار سرتیپ محمد درگاهی رئیس نظمیه نیز در چند ماه اخیر مؤید این نکته بود که حوادثی در شرف تکوین است. برخوردهای درگاهی با نصرت الدوله و گوشه و کنایه‌هایی که نزد بعضی از اشخاص زده می‌شد تا به گوش نصرت الدوله برسد تمام گواه و شاهد صادق بود که شاه نسبت به نصرت الدوله نه تنها لطفی ندارد بلکه وی را از دشمنان و ایادی مخرب خود می‌داند از اینرو تیمورتاش و نصرت الدوله تدبیری اندیشیدند و آن نزدیکی به درگاهی رئیس شهربانی بود و بدینوسیله خواستند او را جزء یاران خود قرار دهند. ظاهراً درگاهی از این نزدیکی استقبال کرد و بعضی از شبها در مجالس انس آنها شرکت می‌کرد. نصرت الدوله که دست و دل و باز و سفره‌ای گشاده داشت پیشقدم شد و شبی مجلس بسیار مجلل و آراسته‌ای ترتیب داد. عده‌ای از نزدیکان شاه را در آن مجلس دعوت نمود که از آن جمله سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه بود. مجلس میهمانی در باغ بیلاقی نصرت الدوله در فرمانیه تشکیل گردید. تیمورتاش و داور شمع محفل بودند و درگاهی هم به جمع آنها اضافه شده بود. در آن شب قمرالملوک و زبیری ستاره درخشان آواز ایران، مرتضی محجوبی و مرتضی نی داود غوغا کردند. مراسمی که در آن شب برپا شد بسیار مجلل و پر سر و صدا بود ولی درگاهی در نیمه‌های شب مجلس را ترک کرد و رویهمرفته نصرت الدوله از شرکت درگاهی در میهمانی خود راضی به نظر می‌رسید. قرار بود که این مجالس انس با مشارکت درگاهی ادامه پیدا کند ولی رئیس نظمیه ظاهراً به علت اشتغالات سنگین خود از شرکت در مجالس بعدی خودداری نمود.

رضاشاه از روزی که از میربنج رضاخان به حضرت اجل سردار سپه تبدیل گردید در قزاقخانه مجالس روضه‌خوانی دائر می‌کرد و خود نیز در آن مجالس شرکت می‌جست و در زمان وزارت جنگ و رئیس‌الوزرائی خود به عنوان صاحب عزا در پائین سالن می‌نشست و با سایر عزاداران همراهی می‌نمود. او وقتی به سلطنت رسید مجالس عزاداری را تعطیل نکرد و فقط محل آن را تغییر داد و از قزاقخانه به تکیه دولت منتقل نمود. در خرداد ماه ۱۳۰۸ که مصادف با محرم ۱۳۴۸ هجری قمری بود این مجلس عزاداری به مدت ده روز در تکیه دولت تشکیل گردید و در روز عاشورا شاه در آن شرکت می‌کرد.

صبح عاشورا که تعطیل عمومی بود داور به دربار احضار شد، ملاقات وزیر عدلیه و شاه پیش از چند دقیقه طول نکشید و داور پس از مرخص شدن به عجله سوار

اتومبیل شد و به منزل عبدالله یاسایی از وکلای متنفذ مجلس رفته پس از چند دقیقه او را همراه خود ساخته به اتفاق به منزل احمد شریعت زاده رفته او را نیز همراه خود ساختند. در همین موقع داور به راننده خود دستور داد برو فرمانیه منزل شاهزاده نصرت الدوله. اتومبیل وزیر عدلیه با سه سرنشین ناله کنان جاده شمیران را طی کرده و پس از پشت سرگذاردن سربالائی و پیچ و خمهای متعدد در جلوی باغ نصرت الدوله در فرمانیه توقف نموده به دربان پیغام دادند که به حضرت والا عرض کنید چند میهمان ناخوانده دارند. دربان با شناختی که از داور داشت با احترام تمام میهمانان را به سالن پذیرایی هدایت کرده میزبان را از ورود میهمانان باخبر نمود. نصرت الدوله مختصر کسالتی داشت و هنوز از بستر خارج نشده بود و از احترام الملوک همسر خود درخواست نمود چند دقیقه ای میهمانان را سرگرم کند تا او لباس پوشیده نزد آنها برود. چند دقیقه طول نکشید که صاحبخانه وارد سالن شد و اولین جمله او این بود: «چه خوب شد سرافراز فرمودید چند روزی است بی جهت گرفته هستم». داور در این موقع لب به سخن گشود و یکی از لوایح دولت را مطرح کرده و گفت: «امروز بهترین فرصتی است که حداقل می توانیم در کلیات لایحه صحبت کنیم، از آقایان یاسائی و شریعت زاده هم خواهش کردم که تعطیل خود را صرف این کار مملکتی کنند». نصرت الدوله ظاهراً این فکر را پسندید و بحث و مذاکره پیرامون لایحه آغاز شد. نزدیکهای ظهر داور به میزبان گفت: «غذا را زودتر به ما بدهید چون ساعت دو بعد از ظهر باید در تکیه دولت حاضر باشیم اعلیحضرت تشریف فرما می شوند». نصرت الدوله بلافاصله پاسخ داد: «اطاعت می شود ولی امروز عذر بنده را از پیشگاه همایونی بخواهید چون کسالت دارم». داور بلافاصله به نصرت الدوله گفت: «به هر کیفیتی که ممکن است باید تشریف فرما شوید و حتماً با همه ما اعلیحضرت فرمایشاتی دارند و بالاخص حضرت والا که کلید خزانه مملکت در دست باکفایت شما است». به هر نحوی که بود نصرت الدوله آماده شرکت در مجلس عزاداری شد و پس از صرف نهار نصرت الدوله و داور در یک اتومبیل نشسته و به سمت تکیه دولت حرکت کردند و قبل از حضور شاه در آن مجلس حضور یافتند. یک مرتبه شاه وارد شد و با عصبانیت دستور توقیف و جلب نصرت الدوله وزیر مالیه را به درگاهی رئیس نظمی داد. در اینجا از یادداشتهای آقای سلیمان بهبودی شاهد عینی موضوع استفاده می کنیم:

«... در ایام محرم در تکیه دولت روضه خوانی می کردند که خیلی مجلل و مفصل بود.

برای اعلیحضرت همایونی غرفه مخصوص طبق شژون سلطنت آماده می‌کردند و بنده مراقب اعلیحضرت همایونی بودم. بعد از ظهرها از در الماسیه، از خیابان باب همایون اتومبیل وارد و در جلوی عمارت برلیان توقف می‌کرد. بنده در محل توقف اتومبیل انتظار ورودشان را داشتم. آقای رئیس‌الوزراء و آقای وزیر دربار و سایر وزرا در کاخ گلستان نزدیک در ورودی تکیه دولت منتظر بودند، به محض آنکه اتومبیل می‌رسید و توقف می‌کرد و بنده در را باز می‌کردم اعلیحضرت همایونی پیاده شده و به طرف داخل کاخ گلستان راه می‌افتادند و از در ورودی تکیه تشریف می‌آوردند و پس از مختصر توقف و اغلب جزئی مذاکره با اغلب وزرا داخل تکیه و غرفه خودشان روی تشک مخصوص روی زمین می‌نشستند. روضه خوانها هم مشغول بودند و چون معمولاً چای میل می‌کردند بنده هم داخل غرفه کنار در می‌ایستادم که چای بدهم، پس از خاتمه روضه از همین راه تشریف می‌بردند.

موقعی که اعلیحضرت همایونی ناراحت و عصبانی بودند بنده از نظر سابقه ممتد که داشتم از طرز راه رفتن و نگاه کردن فوراً می‌فهمیدم که آن روز بی‌اندازه ناراحت هستند. مثل یکی از روزهای عزاداری که وقتی به در ورودی رسیدند با ناراحتی از آقای صوراسرافیل وزیر پست و تلگراف سؤالی کردند و چای هم خواستند. بنده وقتی چای آوردم فکر کردم چای بی‌موقع خواستن یکی از علائم ناراحتی باید باشد. مدتی چای را از سینی برنداشتند و رد کردند و به آقای مخبرالسلطنه رئیس‌الوزرا فرمودند شما چای خواسته بودید و این هم علامت دیگری بر ناراحتی شدید بود و بلافاصله به صدای بلند فرمودند هر وقت سؤالی از صور کردم از سیر تا پیاز خانه‌اش را هم می‌خواهد برای من تعریف کند. آقای صوراسرافیل ساکت شد و وزرا همه به من توجه کردند و از نظر سابقه‌ای که داشتم می‌خواستند بفهمند اوضاع از چه قرار است. بنده هم با دیدن سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی نگاهی به آقایان وزرا کرده و به قول معروف لب گز کردم و فهماندم که اوضاع خراب و منفجرکننده است. بلافاصله اعلیحضرت همایونی چند قدم سریع در محوطه کاخ گلستان برداشته و رو کردند به مخبرالسلطنه و به صدای بلند فرمودند: آقای رئیس‌الوزرا، دیگر نصرت‌الدوله مورد اعتماد ما نیست و بعد به رئیس نظمی فرمودند بپریدش. رئیس نظمی به سراغ نصرت‌الدوله رفت دست او را گرفت به جلو برد. در این هنگام چون نصرت‌الدوله دور بود به صدای کمی بلند گفت قربان عرض دارم ولی اعلیحضرت همایونی با صدای بلند رو به رئیس نظمی فرمودند چرا معطلی بپرش و بلافاصله تشریف‌فرمای تکیه شدند و در محل مخصوص جلوس فرمودند و چای خواستند و نصرت‌الدوله به زندان رفت...^(۱)

۱. خاطرات سلیمان بهبودی، صفحه‌های ۳۳۵-۳۳۴.

درباره دستگیری نصرت الدوله مرحوم هدایت نخست وزیر وقت در کتاب *خاطرات و خطرات* اشاره‌ای دارد ولی مطلبی که آقای بهبودی یادداشت کرده است کامل و جامع است.

محمد درگاهی پس از صدور دستور از طرف شاه فوراً بازوی نصرت الدوله را گرفته و به سمت در او را می‌کشاند و سرانجام او را در اتومبیل خود جای داده به اتفاق آجودان خود به سمت نظمی می‌روند. پس از ورود به نظمی موقتاً او را در اتاقی حبس نموده و مأموری جهت نگهداری تعیین و خود بلادرنگ به تکیه دولت برمی‌گردد و گزارش امر را به شاه می‌دهد و دستورات جدیدی صادر می‌شود. از همان لحظات نخستین بازداشت نصرت الدوله نزدیکان او مانند فرمانفرما و برادرانش که دو تن از آنها (محمدولی و سالار لشگر) نماینده مجلس بودند تحت نظر پلیس قرار گرفته رفت و آمد آنها تحت کنترل قرار می‌گیرد. پس از چند ساعت توقیف در نظمی نصرت الدوله به منزل شهری خود انتقال یافت و چند مأمور برای حفاظت وی گمارده شد.

دستگیری و حبس صارم الدوله

هنوز بیش از ده روز از دستگیری و توقیف نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه نگذشته بود که به دستور رضاشاه اکبر مسعود (صارم الدوله)^(۱) والی فارس دستگیر و

۱. اکبر میرزا معروف به صارم الدوله ششمین فرزند ذکور مسعود میرزا ظل السلطان است. وی قسمتی از تحصیلات خود را در اصفهان و قسمتی را در لندن به اتمام رسانید. در ۱۳۳۰ هـ ق به معاونت وزارت داخله منصوب شد و در ۱۳۳۴ هـ ق در کابینه محمد ولیخان سپهسالار قزوینی به وزارت امور خارجه منصوب گردید. در کابینه فرمانفرما وزیر فواید عامه بود. در کابینه دوم وثوق الدوله به وزارت دارائی معرفی شد و یکی از وزرائی بود که در تنظیم قرارداد ۱۹۱۹ تلاش بسیار نموده و مبلغ یکصد هزار تومان انگلیسها به وی پرداختند. مدتی والی کرمانشاه شد. در دوره هفتم وکیل مجلس بود که به والیگری فارس تعیین و پس از دو ماه به تهران احضار و به زندان افتاد. مدتی در نظمی و مدتی در شمیران و زمانی در تهران در منزل شخصی تحت نظر و مراقبت بود. پس از یکسال مقارن محاکمه نصرت الدوله از زندان آزاد شد. گویا مستوفی الممالک نزد شاه از وی شفاعت کرده بود. صارم الدوله پس از استخلاص از زندان بلادرنگ یکصد هزار تومان وجه دریافتی از انگلیسها را که دستخوش گرفته بود در چهار قسط به خزانه دولت پرداخت و از رضاشاه اجازه گرفت در اصفهان زندگی کند و فقط به امور کشاورزی بپردازد. شاه اجازه رفتن به اصفهان را صادر کرد و به نظمی هم دستور داد مراقب اعمال و رفتار او باشد. تا شهریور ۱۳۲۰ صارم الدوله دست از پا خطا نکرد و اجازه چند سفر به اروپا گرفت. آخرین ملاقات وی با رضاشاه در روز بعد از استعفای رضاشاه از سلطنت بود که در اصفهان این ملاقات انجام گرفت. در دوره محمدرضا پهلوی صارم الدوله از ارکان مملکت بود. در تهران و اصفهان ملاقاتهایی با شاه داشت و

تحت‌الحفظ به تهران اعزام گردید و بلافاصله اداره نظمیه او را تحویل گرفته و به زندان انداخت. در همان ایام سرتیپ محمدحسین خان فیروز رئیس ستاد نیروی جنوب و برادر نصرت‌الدوله از شغل خود منفصل و به زندان تهران انتقال یافت. سرتیپ زاهدی رئیس امنیه مملکتی و سرتیپ نخجوان رئیس هواپیمایی هم که در شیراز برای درهم شکستن شورش عشایر مشغول اقداماتی بودند به تهران احضار و به زندان دژیان انتقال یافتند.

درباره بازداشت صارم‌الدوله نخست‌وزیر وقت در کتاب *خاطرات و خطرات* چنین می‌نویسد:

«صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان را که حاکم فارس بود مغضوباً با طیاره به تهران آوردند در ضمن از شاه شنیدم فرمودند نمی‌کشمش و این در موقعی بود که مزد دست وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله در بستن قرارداد ۱۹۱۹ استرداد می‌شد.»

با توقیفهای پیاپی که به دستور شاه انجام می‌گرفت کم‌کم در افواه شایع شد که بازداشت نصرت‌الدوله سیاسی بوده و ارتباط با قضایا و شورش عشایر فارس دارد و ممکن است در آتیه نزدیک خطراتی برای جان وی ایجاد شود از اینرو فرمانفرما با تمام قدرت در صدد برآمد به هر نحوی که هست فرزند خود را نجات دهد. مراجعات مکرر به تیمورتاش نشان داد که وی حاضر به مذاکره درباره نصرت‌الدوله بهیچوجه نیست و گاهی نیز اشاراتی به بعضی از گفتارهای شاه می‌کرد. سرانجام فرمانفرما متوسل به مستوفی‌الممالک شد و از او خواست به هر نحوی که ممکن است حداقل انتقال نصرت‌الدوله را از زندان به منزل فراهم سازند. مستوفی که مورد احترام رضاشاه بود در شرفیابی خود پیش شاه گفته بود نصرت‌الدوله در مدت وزارت مالیه خدماتی کرده است که اعلیحضرت از کارهای ایشان ابراز رضایت داشته بودید. دست میلسپو را کوتاه کرد، تعادل بودجه و عایدات و مخارج را کاملاً تنظیم کرد که مورد تشویق اعلیحضرت قرار داشت چنانچه رأی مبارک اقتضاء نماید، مقرر فرمائید او را معاف و مرخص نمایند. شاه در جواب می‌گوید: «من خود می‌دانم که نصرت‌الدوله در وزارت

استانداران اصفهان حرمت او را همیشه نگه می‌داشتند. هر مقامی که به اصفهان وارد می‌شد به دیدار او می‌رفت. صارم‌الدوله در سال ۱۳۵۳ در سن ۹۲ سالگی در اصفهان درگذشت. همسر وی افتخار اعظم دختر میرزا علی‌اصغرخان اتابک بود.

مالیه خدمات زیادی کرده است ولی نسبت به شخص من رفتاری داشته که در حقیقت خیانت می‌باشد. پس از پاسخ شاه گرچه مستوفی سکوت نموده و حرفی نزد ولی فردای آن روز رضاشاه به احترام شفاعت مستوفی دستور رفع توقیف نصرت‌الدوله را داد و وی آزاد شد. ولی حق ملاقات با احدی را نداشت و فقط می‌بایستی در منزل بسر برد یعنی حبس او از محل نظمی به منزل انتقال یافت، همین رویه هم نسبت به سرتیپ محمدحسین میرزا اعمال گردید.

سرتیپ محمد درگاهی تمام فعالیت خود را بر این محور استوار ساخت که یک پرونده محکمه‌پسند در وزارت دارائی برای نصرت‌الدوله تدارک ببیند از اینرو به عوامل و ایادی خود دستور داد پرونده‌های دوران وزارت او را زیر و رو کنند تاگزکی از وی بدست آید. قدرت رئیس نظمی از یک طرف و برکناری نصرت‌الدوله از طرف دیگر باعث شد عده‌ای از ناراضیان دوران وزارت او برای نزدیکی به درگاهی مطالبی را گزارش نمایند. درگاهی نیز با تغییراتی که به میل خود در گزارشها می‌داد آنها را به عرض می‌رسانید و شاه نیز همه آنها را به عدلیه می‌فرستاد.

گزارشهای متعدد نظمی و سعایت اشخاص مخالف کم‌کم ذهن تیمورتاش و داور را نسبت به نصرت‌الدوله تغییر داد. وزیر مختار انگلستان نیز ساکت نبود به هر ترتیبی که میسر بود در ملاقاتهای خود با مقامات عالی‌رتبه اتهاماتی به نصرت‌الدوله وارد می‌ساخت.

در یک ملاقاتی که بین رابرت کلایو وزیر مختار انگلستان در تهران و تیمورتاش اتفاق افتاد وزیر مختار صریحاً به وزیر دربار متذکر شده بود که طبق اطلاع موثقی که داریم نصرت‌الدوله در مدت تصدی وزارت مالیه قریب یکصد هزار تومان از قروض خود را پرداخته است. نظیر اینگونه سمپاشیها طبعاً در تیمورتاش که نصرت‌الدوله دست راست او بود بی‌تأثیر نبود و تا حدی نسبت به وی ظنین شده بود. از همه بالاتر نفرتی که شاه از او داشت - بی‌جهت یا باجهت - تیمورتاش بالاچار صمیمیت سابق خود را تا حدی تعدیل نموده بود.

نصرت‌الدوله وقتی به منزل خود منتقل شد و زندگی خود را با خانواده‌اش توأم نمود فوق‌العاده راضی به نظر می‌رسید. گرچه هنوز مأموران آگاهی به دستور رئیس نظمی او و نزدیکانش را تحت نظر شدید داشتند ولی یادآوری زندان نظمی و مقایسه آن دو او را سرشار از خوشحالی می‌نمود. وی در این مدت به فکر جمع و جور کردن

کارهای خود گردید و اولین اقدام او ثبت دادن قریه وردآورد به نام خود و عباس میرزا سالار لشکر بود.

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

نصرت‌الدوله اوقات خود را با خواندن کتاب و بازی با بچه‌ها و نظیر آن‌گونه کارها سپری می‌ساخت. یک روز صبح (در آذرماه ۱۳۰۸) خبری مانند بمب در تهران منتشر گردید و آن برکناری و زندانی شدن حضرت اجل محمدخان درگاهی رئیس کل نظمیه ایران. عجیب! این خبر باورکردنی نیست. چطور ممکن است رئیس نظمیه‌ای که روزی چند بار شاه را ملاقات می‌کرد و گزارشهای او حکم و وحی مُنزل را داشت برکنار شود و بعد به زندان منتقل گردد؟ باید دید مرتکب چه گناه عظیمی شده است. در هر حال روزنامه‌ها خبر را منتشر ساخته‌اند و در صحت آن هیچ تردیدی نیست. آن روز چند نفر از دوستان وی او را ملاقات کرده اصل خبر را با چند پیرایه و شاخ و برگ تحویل نصرت‌الدوله دادند. وجد و سروری که از این خبر به او دست داد قابل توصیف نیست. شاهزاده‌ای متفرعن و وزیر ارشد کابینه با آرزوهای دور و دراز یک‌مرتبه با سعایت شخصی از کار معزل و به زندان بیفتد آیا از گرفتاری مدعی خود که تمام بلاها را او به سرش آورده است خوشحال نمی‌شود؟ خوشحالی سهل است بلکه آن روز برای او تولدی دیگر بود.

داستان برکناری و توقیف درگاهی در مطبوعات آن روز خیلی مختصر و متحدالمال مانند انتشار یافت و این نکته که علت و جهت اصلی آن مکتوم مانده بود بیشتر مردم را تشنه خبر می‌ساخت مخصوصاً نصرت‌الدوله میل داشت که از کم و بیش این مژده باخبر شود. روزنامه اطلاعات تحت عنوان «توقیف» خبر زیر را منتشر ساخت:

«... بطوریکه اطلاع حاصل شده آقای سرتیپ درگاهی رئیس سابق تشکیلات نظمیه و آقای منشی‌باشی معاون آن اداره و آقای برهان کارمند یکی از شعب تأمینات و احتشام عضو اداره نظمیه در اداره دژبانی قشون توقیف گردیده‌اند. مادامی که رسماً معاون اداره تشکیلات نظمیه معرفی نگردیده است آقای سرهنگ پاشاخان امور معاونت نظمیه را عهده‌دار و انجام می‌دهند.»

در همان شماره روزنامه‌ها آمده بود:

«رئیس کل تشکیلات نظمیه آقای سرتیپ صادق‌خان کویال (سالار نظام) که از

صاحب‌منصبان لایق وزارت جنگ می‌باشند حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی به سمت ریاست تشکیلات نظمیه مملکتی منصوب و از قبل از ظهر دیروز شروع به کار کرده‌اند»

درباره تغییر محمدخان درگاهی مطالب مختلفی نوشته شده است که اصل موضوع یکی است فقط شاخ و برگهای آن تغییر کرده است. سلیمان بهبودی در مورد تغییر رئیس نظمیه در صفحه ۳۱۵ خاطرات خود چنین نوشته است:

«مدتی بود دستور فرموده بودند در زمینهای جنوب قصر قاجار برای زندانیان نظمیه محلی متناسب زمان بسازند چون زندان از نظر بهداشت و زندگی وضع بدی داشت، بعد از مدتی از هر جهت آماده شد. روزی را برای افتتاح معین فرمودند و رئیس نظمیه از عده‌ای از رجال و وکلای مجلس دعوت کرده بود. شنیده شد در آنجا رئیس نظمیه با اغلب مدعوین مزاح می‌کرد و می‌گفت: جای مناسب و خوبی تهیه کرده‌ام. در موقع بازدید اعلیحضرت همایونی ایراداتی از نظر ساخت و تهیه لوازم گرفته بودند که سرتیپ درگاهی انتظار نداشت در چنین موقعی مورد بازخواست واقع شود. این موضوع را اعلیحضرت همایونی استنباط کردند و روز بعد به بنده فرمودند: تحقیق کن درگاهی به نظمیه آمده یا نه. معلوم شد آن روز رئیس نظمیه نه در منزل بود نه در اداره نظمیه گویا چون از موضوع بازخواست ناراضی بوده تقریباً تمارض کرده است. وقتی به عرض رساندم فوراً آقای سرلشگر پورزند را احضار فرمودند ولی هرچه تجسس کردم ایشان را نیافتم. بعد قرعه فال به نام سرلشگر کوپال افتاد و ایشان را احضار کردم. فوراً شرفیاب و مأمور تحویل شهربانی شد و خود درگاهی هم نزدیک بود اولین زندانی خودش بشود و مدتها در منزل بیکار ماند تا آنکه مقرر فرمودند اداره آمار و ثبت احوال را تحویل گرفت»^(۱)

تعویض درگاهی و جانشین شدن سرتیپ کوپال برای عده‌ای از جمله نصرت‌الدوله فوزی عظیم بود. در مقام مقایسه بین آن دو به حق می‌توان دیو و فرشته را معانی بیان نمود. بیش از هرکسی در این تغییر و تبدیل نصرت‌الدوله خوشحال بود و

۱. در آن تاریخ مرحومین پورزند و کوپال درجه سرتیپی داشتند. درگاهی مجموعاً پنج ماه بیکار ماند تا در اردیبهشت ۱۳۰۹ به ریاست اداره نظام وظیفه عمومی منصوب گردید و سه سال در آنجا بود، بعد به ریاست اداره کل آمار و ثبت احوال که معمولاً نظامیها در رأس آن قرار می‌گرفتند تعیین گردید. درگاهی مدت کوتاهی در اداره ثبت احوال مستقر بود که در اثر برخورد شدید با سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش به دستور شاه بازنشسته شد.

تصور می‌کرد سوءظن شاه نسبت به او در اثر تفتین رئیس نظمیه بوده است مخصوصاً امتیازات زیادی که کوپال در ماه اول زمامداری خود در نظمیه برای نصرت‌الدوله قائل شد دال بر این بود که وی نه تنها با او دشمنی و عناد ندارد، بلکه درصدد رفع سوءتفاهم و حتی خوشبین نمودن شاه به اوست. کوپال ذاتاً مردی نجیب و اصیل بود با وجودی که در جنگهای متعددی شرکت کرده بود و چندین زخم جنگی داشت مع ذلک به یک افسر بزمی بیشتر شبیه بود تا افسر رزمی. او هم خوشگذرانی و شب‌زنده‌داری را مانند تیمورتاش دوست داشت. به همان اندازه که تیمور از صدای قمرالملوک وزیری لذت می‌برد کوپال هم عاشق صدای ملوک ضرابی بود و در بعضی شبها این دو دولتمرد آن روز روی خواننده مورد علاقه خود مسابقه می‌دادند.

سرتیپ محمدصادق کوپال که از احمدشاه لقب «سالار نظام» گرفته بود تحصیلات نظامی خود را در مدرسه حریبه استانبول در رشته توپخانه انجام داده بود و از سال ۱۲۸۷ در ژاندارمری و سپس قشون مشغول خدمت بود. در جنگ با سالارالدوله در شوره‌جه فرمانده توپخانه بود. وی مدتی با ممسنیها جنگیده بود. در لرستان با کاکاوندیها نبردی سخت داشت که منجر به انهدام دشمن گردید. مدتی فرمانده گردان ژاندارمری در کردستان بود. در گیلان برای ختم غائله میرزا کوچک‌خان مأموریت داشت. مدتها ریاست ستاد لشگر آذربایجان را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی تا آن تاریخ آتاشه نظامی ایران در ترکیه، حکمرانی پشتکوه، ریاست رکن چهار ارکان حرب، ریاست ستون اعزامی به کبیرکوه و جنگ با الوار را می‌توان نام برد. با این سوابق مردی خوش‌رفتار، مؤدب و انسان‌دوست بود.^(۱)

کوپال در نخستین روزهای ریاست شهربانی خود از مأمورین محافظ نصرت‌الدوله و بستگان وی تعدادی کاسته فقط یک مأمور درب منزل فیروز نگاهداشت و به وی اجازه داد هر وقت که میل دارد به وردآورد رفته و در آنجا بماند. معاشرتهای او آزاد شد و نظیر اینگونه آزادیها که بسیار ارزشمند بود. در این ایام نصرت‌الدوله به فکر افتاد برای

۱. کوپال بعد از ریاست شهربانی که یک سال و چند ماه بیشتر طول نکشید به ارتش بازگشت و مشاغل مختلفی را طی نمود. چندی رئیس نظام وظیفه بود. بعد ریاست قورخانه را عهده‌دار بود، در شهریور ۱۳۲۰ استاندار آذربایجان غربی شد. دادستانی ارتش، ریاست دادرسی ارتش، ریاست ژاندارمری و ریاست شهربانی از مشاغل دیگر وی است. در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ وی رئیس شهربانی بود که از کار برکنار و پس از چندی بازنشسته شد.

مظفر فرزندش که برای ازدواج بیتابی می‌کرد سر و سامانی بدهد. سرانجام مهین دولتشاهی دختر محمدعلی دولتشاهی برای همسری مظفر انتخاب شد. عروس خانم جوان دختر عموی عصمت دولتشاهی همسر رضاشاه بود و می‌بایستی در این مورد از شاه اجازه گرفته شود. نصرت الدوله اطمینان داشت که شاه اجازه نخواهد داد ولی برخلاف این تصور، شاه با این ازدواج موافقت کرده بود.

در همین ایام که نصرت الدوله سرگرم مسائل داخلی بود شبی داور وزیر عدلیه به ملاقات وی رفت و ظاهراً برای احوالپرسی و دلجوئی آمده بود ولی این ملاقات در حقیقت اولین بازپرسی از نصرت الدوله بود. ظاهراً پرونده‌ای که درگاهی چندی پیش ساخته و پرداخته بود و پس از گزارش شرفعرضی و اظهار نظر سرلشگر شیبانی توسط دادستان دیوان جزای عمال دولت بایگانی شده بود به دست داور حیات تازه یافته بود و علی‌الظاهر می‌بایستی مقدمات بازجوئی توسط یکی از مستنطقین دیوان جزا به عمل آید ولی داور آن شب در منزل نصرت الدوله امر بازجوئی را انجام داد و قریب ده ساعت سؤال و جواب بین داور و نصرت الدوله طول کشید. نصرت الدوله با تمام زرنگی و تدبیر چون داور را دوست نزدیک خود می‌دانست از جواب دادن به سؤالات نه تنها طفره نرفت بلکه مطالبی را هم که ضرورتی نداشت عنوان شود بازگو نمود و داور هم همه را یادداشت کرد. هوا وقتی روشن شد داور خانه نصرت الدوله را ترک کرد و یکسره به وزارتخانه آمده سراغ کاظم صدر مدعی العموم دیوان جزا را گرفت و چند ساعتی نیز با وی در گفتگو و تنظیم پرونده بود. صدر به وزیر عدلیه متذکر شد بازجوئی ناقص است و باید تکمیل شود بهتر آن است که خود حضرتعالی یا بنده این امر را بر عهده بگیریم ولی داور صلاح در این دید که بقیه سؤالات توسط تأمینات انجام بگیرد که در گفتگو و سؤال و جواب ملاحظاتی در کار نباشد.

هنوز سه روز از ملاقات داور و نصرت الدوله نگذشته بود که زنگ منزل نصرت الدوله توسط یک افسر جزء نظمی به صدا درآمد. یکی از گماشتگان درب را گشوده و حاجت افسر را پرسید. نامه‌ای لاک و مهر شده به دست او داده و گفت فوراً این نامه را به دست آقای نصرت الدوله بدهید و پس از گشودن پاکت را پس از امضاء و قبول مفاد نامه برگردانید. دستور اجرا شد. مفاد نامه این بود که فردا ساعت ۹ صبح برای پاره‌ای توضیحات در اداره تأمینات حضور بهم رسانید، بدیهی است عدم حضور موجب جلب خواهد شد.

نصرت الدوله ابتدا تصمیم داشت موضوع را از احترام الملوک و سایرین مخفی کند ولی پس از اندکی فکر به این نتیجه رسید که این احضار ممکن است به توقیف مجدد بیانجامد لذا بهتر است که موضوع را کماهو حقه با آنها در میان بگذارد. نصرت الدوله موضوع را با همسر و اطرافیان خود در میان گذاشت و سرتاسر منزل را مامی فراگرفت. قرار شد همان ساعت موضوع را با محمدولی میرزا و عباس میرزا سالار لشکر برادران نصرت الدوله که هر دو نماینده مجلس و دومی سمت نیابت اول مجلس را عهده دار بود در میان گذارند. ساعتی بعد که سالار لشکر از موضوع مطلع شد به دیدار برادر خود شتافت و سر بسته گفت: در این چند روزه باید منتظر حوادث تازه‌ای باشیم جز صبر و شکیبائی و متانت چاره‌ای نیست. فردای آن روز طبق احضاریه، نصرت الدوله به نظمیه رفت. معلوم شد مقدمات کار فراهم شده مأموری در جلوی ساختمان انتظار نصرت الدوله را داشت. به محض دیدن او با احترام کامل به داخل نظمیه هدایت گردید و یکسر او را به اتاق هاشم عربشاهی رئیس شعبه اول تأمینات بردند. عربشاهی با برخوردی سرد نصرت الدوله را در کنار خود نشانید و در یک صفحه کاغذ سؤالاتی را که قبلاً طرح شده بود جلوی او گذاشت و از وی خواست تا پاسخ آنها داده شود. نصرت الدوله با اکراه تمام شروع به نوشتن کرد. چند سؤال را پاسخ مجمل داد ولی عربشاهی پس از خواندن پاسخهای نصرت الدوله متجاوز از سه برابر سؤالات طرح شده سؤالات جدیدی عنوان نمود. این وضع تا ظهر ادامه پیدا کرد و برای نصرت الدوله غذائی آورده شد ولی از خوردن امتناع نموده به صرف چند بیسکویت که در جیب داشت اکتفا نمود. سؤالات تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. عربشاهی اظهار کرد: «آقای نصرت الدوله امشب ما در خدمت شما هستیم اگر میل دارید مأموری بفرستم از منزل شما رختخواب بیاورد». نصرت الدوله بدون اینکه به صورت عربشاهی نگاه کند با سر تصدیق کرد ولی یک مرتبه متوجه گرسنگی خود شد و آهسته به عربشاهی گفت: «بگوئید شامی هم برای من بیاورند». بازجویی در تأمینات تا نیمه‌های شب ادامه داشت و قرار شد شب نصرت الدوله در همان اتاق استراحت کند و ادامه بازجویی در روز بعد انجام گیرد. فردای آن روز بازجویی تا نزدیکیهای ظهر به طول انجامید و پس از پایان سؤالات، عربشاهی اظهار کرد: «حضرت والا می‌توانند به منزل تشریف ببرند فعلاً کاری ندارم اگر لازم باشد مجدداً بمصدق اوقات شریف می‌شویم». نصرت الدوله به منزل بازگشت و به همه گفت در این چند روزه باید منتظر

حوادث تازه‌ای باشند. دو سه روز بعد حشمت‌الله فریود پیشکار نصرت‌الدوله به شهربانی احضار و پس از چند ساعت بازجویی توقیف گردید.

ناروی داور به نصرت‌الدوله

روز دوشنبه ۲۶ اسفند ماه ۱۳۰۸ یکصد و ششمین جلسه مجلس شورای ملی به ریاست حسین دادگر تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه چند فقره مرخصی مطرح و به تصویب رسید آنگاه رئیس مجلس اظهار داشت آقای وزیر عدلیه لایحه‌ای داده‌اند که قرائت می‌شود:

«نظر به اصل ۲۵ و ۶۹ و اصل ۷۰ متمم قانون اساسی و نظر به قانون محاکمه وزرا مصوب تیرماه ۱۳۰۷ و نظر به راپرت پارکه دیوان جزاکه موارد مستقیماً تقدیم می‌شود، وزارت عدلیه تقاضا می‌کند که آقای فیروز میرزا وزیر مالیه سابق به مناسبت ارتشاء مورد تعقیب واقع گردد. داور.»

سپس راپرت دیوان جزای عمال دولت به شرح زیر قرائت گردید:
«مقام منیع وزارت جلیله عدلیه اعظم دامت شوکت»

در ضمن تعقیب دوسیه انبار اطلاع حاصل شد که اداره انبار در ۱۳۰۷ قراردادی با ارباب علی‌آقا یزدی منعقد نموده است به این مضمون که ارباب متعهد می‌شود ۵۰۰ خروار جنس از قراء و املاک حومه شهر تهران مطابق نرخ معینه به اداره ارزاق بفرود و در مقابل اداره انبار سه هزار تومان نقداً بطور مساعده به مشارلیه پرداخته در حمل جنس نیز به او کمک خواهد کرد. اداره تأمینات درصدد جستجوی اصل قرارداد برآمده و پس از اخذ آن از اداره انبار معلوم شد:

اولاً - قرارداد برای ۲۵۰ خروار بوده و بعد آنرا ۵۰۰ خروار نموده‌اند.

ثانیاً - قرارداد محرمانه بسته شده زیرا رئیس اداره ارزاق برای آن نمره آزادی از اندیکاتور گرفته و حتی المقدور این قضیه را مخفی داشته است.

ثالثاً - آقای فیروز میرزا وزیر مالیه سابق در ذیل آن دستور اجرا داده و تصویب فرموده‌اند.

انعقاد این قرارداد مصادف است با وقتی که اداره انبار از یک طرف جنس زیاد موجود داشته و به واسطه بروز آفت برای حفظ آن به فکر تدابیر علمی و عملی افتاده و از طرف دیگر به واسطه تراحم فروشندگان جنس دچار مضیقه و فشار فوق‌العاده گشته بطوریکه همیشه در صحن انبار چندین هزار خروار گندم ریخته و مامورین از تحویل گرفتن آن عاجز بودند. با این وصف خصوصاً پس از آنکه اصل ورقه قرارداد ملاحظه و

معلوم شد اولاً برای ۲۵۰ خروار گندم کتترات بسته شده و بعد آنرا ۵۰۰ خروار کرده ثانیاً شخص نصرت الدوله شخصاً ذیل آن را امضاء و امر به اجرا فرموده‌اند. سوءظن مأمورین و تجسس ایشان را جلب و شروع به یک رشته تحقیقات عمیق نمودند که بالنتیجه مطابق دوسیه موجوده ثابت می‌شود جنسی که ثابت قرارداد تحویل شده متعلق به املاک آقای حاج امین‌الضرب و پنج هزار تومان در وجه آن به آقای نصرت الدوله رسیده است و با قرائن خارجی معلوم می‌شود که این وجه بابت رشوه بوده است که آقای حسن آقای مهدوی برای رفع توقیف املاک خود به آقای نصرت الدوله با این وسیله داده است. دلایل موجود به شرح زیر است:

۱ - اختلاف‌گویی ارباب علی آقا در استنطاق و عدم اطلاع کامل او از جریان پرداخت قیمت گندم چنانکه در جلسه اول می‌گوید جنس موضوع قرارداد را از حسن آقای مهدوی خریداری نموده به وسیله قرارداد فوق‌الذکر تحویل انبار داده بابت قیمت آن سه هزار تومان به طور مساعده شخصاً و بقیه را به حوالجات مختلف که بیشتر آن را سید ابوالقاسم گرفته است دریافت داشته‌ام ولی بعد از آنکه اداره تأمینات کشف کرد سه هزار تومان اولیه را جهان‌بخش میرزا نوکر آقای نصرت الدوله از بانک گرفته و دو هزار تومان دیگر را حشمت‌الله خان گرفته است. در جلسات بعد ارباب حرف خود را تغییر داده و گفته است سه هزار تومان اولی یک چک به نام گرفتم ولی نمی‌دانم وجه چک را چه کسی از بانک گرفته و به من مسترد داشته است و دو هزار تومان دیگر را حشمت‌الله خان گرفته به من داد و بقیه را سید ابوالقاسم گرفت (حشمت‌الله خان منشی و نوکر آقای نصرت الدوله و سید ابوالقاسم نوکر خود ارباب است).

۲ - سلطان حسین میرزا رخشانی رئیس سابق ارزاق چنین می‌گوید که روزی آقای نصرت الدوله من را به دفتر خود احضار و با حضور ارباب علی آقا فرمودند برای خرید جنس از ارباب قراردادی با او منعقد نموده سه هزار تومان به طور مساعده به او کارسازی نمایم. و پس از آنکه سه هزار تومان پرداخته شد و مقداری هم جنس داده بود باز هم روزی نصرت الدوله بنده را احضار و فرمودند دو هزار تومان بابت قیمت جنس ارباب علی آقا لازم است که باید فوراً به خود ایشان پرداخته شود. امر کتبی مطالبه نموده و پس از چند دقیقه توسط حشمت‌الله خان یادداشتی به همین مضمون دادند پس از آن به اداره ارزاق مراجعه کرده دو هزار تومان از وجه صندوق توسط رئیس محاسبات دریافت و به فرمانیه برده توسط حشمت‌الله خان سابق‌الذکر تقدیم و ضمناً مطالبه رسید نمودم حشمت‌الله خان وجه را به اندرون برده و بلافاصله مراجعه نموده و گفت شاهزاده فرمودند لازم نیست لذا وجه را به ارزاق عودت و به صندوق تحویل دادم.

۳ - آقای سلیمان خان سپانلو رئیس محاسبات ارزاق اظهار داشته است روزی آقای رخشانی فرمودند حسب‌الامر آقای وزیر مالیه باید جنس از ارباب علی آقا بزدی

خریداری نموده و مبلغی بابت مساعده به او بدهم من در جواب عرض کردم این ترتیب ممکن نیست مگر آنکه مقدمات اداری آن تکمیل شود بعد از چند روز قراردادی تهیه کردند آقای نصرت‌الدوله ذیل آنرا شخصاً امضاء و دستور اجرا دادند و مکرر از آقای رخشانی شنیدم که قرارداد مزبور باطناً متعلق به شخص آقای وزیر مالیه است و گاهی هم گفته که آقای وزیر مالیه در تحویل گرفتن جنس موضوع قرارداد تأکید می‌کند و بعد از آنکه مقداری از جنس تحویل شده بود روزی یادداشتی از وزیر به من دادند و فرمودند فوراً دو هزار تومان از قیمت جنس ارباب بدهید که برای آقای وزیر لازم است منم یادداشت را گرفته به موجب آن دو هزار تومان از صندوق به آقا رخشانی دادم فردای آن روز وجه را عودت داده و گفتند آقای وزیر قبول نکردند لازم است یادداشت ایشان را پس بدهید که بفرستیم وجه را در صندوق بگذارید منم یادداشت را مسترد داشته وجه را به صندوق تحویل دادم.

۴ - امیرخان تحویلدار این مطلب را تأیید و اظهار می‌دارد روزی آقای سپانلو رئیس محاسبات دو هزار تومان از من دریافت و فردای آن روز عیناً مسترد داشتند، به حساب گذاشتم.

۵ - اخذ سه هزار تومان اولیه از بانک به وسیله جهانبخش میرزا نوکر شخصی آقای نصرت‌الدوله در صورتی که ارباب علی‌آقا رسید آنرا برای قرارداد امضاء کرده و مدعی بود خودم گرفته‌ام. جهانبخش میرزا با آنکه امضای چک بانک را معترف گردید معذک اخذ وجه را منکر گشت و این خود ثابت می‌کند که اگر وجه را به غیر از نصرت‌الدوله پرداخته بود داعی به انکار نداشت.

۶ - به موجب اقرار حشمت‌الله خان و اظهار اخیر ارباب علی‌آقا دو هزار تومان دیگر مشارالیه از انبار گرفته ولی مدعی است به ارباب علی‌آقا داده است در صورتی که تمام اوراق اداره انبار به امضاء نوکر ارباب علی‌آقا (سید ابوالقاسم) می‌باشد مناسبت نداشت است دو هزار تومان پول متعلق به ارباب علی‌آقا را حشمت‌الله خان دریافت دارد. این عمل ثابت می‌کند که پس از تسلیم دو هزار تومان اولیه به شخص آقای نصرت‌الدوله و علت قبول آن به علت مطالبه رسید قضیه به اینطور حل شده است که حشمت‌الله خان وجه را دریافت ولی رسید مربوطه در اداره به امضاء نوکر ارباب باشد.

۷ - اظهار شفاهی آقای حسن آقای مهدوی که در حضور چند نفر صریحاً گفت جنس تحویل شده بابت شانزده هزار تومان است که آقای نصرت‌الدوله برای رفع توقیف املاک من دریافت داشته و معامله ارباب علی‌آقا صوری بوده است.

۸ - مساعدت فوق‌العاده اداره ارزاق در حمل جنس موضوع قرارداد و تسریع در تحویل گرفتن و پرداختن قیمت آن به طوری که در اغلب بولت‌های جنس مذکور یادداشتی از امنا مالیه ولایات و دستوری از آقای رخشانی به مأمورین مبنی بر تسریع

در تحویل موجود است.

۹ - با اینکه به موجب اوراق اداره انبار گیرنده تمام قیمت جنس نوکر ارباب علی آقا است چنانکه عرض شد سه هزار تومان به وسیله جهانبخش میرزا و دو هزار تومان دیگر توسط حشمت‌الله خان اخذ شده است. البته اگر نظر خاصی در این کار نبوده است اختفاء گیرنده وجه ضرورتی نداشته است.

۱۰ - سری داشتن این امر بطوریکه کلیه مأمورین ارزاق به غیر از چند نفر از قضیه بی اطلاع بوده من جمله سرمفتش کل ارزاق اظهار داشته است من به کلی از موضوع قرارداد و علت امضاء آن بی‌خبر بودم فقط اجمالاً می‌دانستم جنسی از ارباب علی آقا خریداری شده است و فوق‌العاده در حمل و تحویل آن تسریع می‌شود بنابراین آنچه که عرض شد و قرائن دیگری که در پرونده موجود و این خلاصه گنجایش ذکر تمام آنها را ندارد ثابت است که جنس تحویل شده متعلق به آقای حاج امین‌الضرب و گیرنده وجه آن آقای نصرت‌الدوله بوده‌اند. چون این عمل در زمان وراث ایشان اتفاق افتاده و تعقیب آن باید به نحو خاص انجام شود مراتب را به عرض رسانیده تا هر نوع امر مقرر فرمائید اقدام شود. در خاتمه علاوه می‌کند از پانصد خروار مذکور در قرارداد بیش از دوپست و هفتاد و نه خروار تحویل انبار نشده است. عین قرارداد به ضمیمه این راپورت از لحاظ می‌گذرد.

امضاء کاظم صدر مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت»

لایحه فوق پس از قرائت به کمیسیون عرایض ارجاع شد. در جلسه ۴شنبه ۲۸ اسفند ماه خبر کمیسیون عرایض مبنی بر تأیید لایحه وزارت عدلیه در تعقیب نصرت‌الدوله فیروز در مجلس قرائت و به کمیسیون عدلیه احاله شد کمیسیون مزبور سوکمیسیونی از بین خود انتخاب کرد که فیروز میرزا را ملاقات و تحقیقاتی بنمایند آقایان احمد شریعت‌زاده و محسن همراز و حاج شیخ اسماعیل عراقی که هر سه حقوقدان بودند برای رسیدگی تعیین گردیدند. ضمناً آقایان یاسائی و سید بعقوب و جمشیدی هم معین شدند که به دوسیه امر رسیدگی نمایند.

سوکمیسیون عدلیه صلاح را در این دیدند که با اطلاع قبلی نصرت‌الدوله را در منزل ملاقات و تحقیقاتی در زمینه گزارش مدعی العموم دیوان جزا به وزیر عدلیه که عیناً برای رسیدگی به مجلس ارجاع شده بود بنمایند. نصرت‌الدوله روز هشتم فروردین ماه ۱۳۰۹ را برای این ملاقات تعیین کرد. فیروز میرزا در خاطرات روزانه خود درباره این دیدار چنین نوشته است:

از طرف کمیسیون عدلیه مجلس آقایان عراقی، شریعت‌زاده و فاضل^(۱) برای تحقیقات از من در حدود ساعت پنج بعدازظهر به منزل آمدند وقتی وارد اتاق شدم دیگری را هم در آنجا دیدم معلوم شد رئیس شعبه...

پس از تعارف مختصری از طرف شریعت‌زاده که بلاجواب گذاردم اظهار شد که از طرف کمیسیون عدلیه آقایان برای تحقیقات از من در مورد راپرت مدعی العموم و لایحه‌ای که دولت برطبق آن تنظیم کرده است آمده‌اند و از من خواستند توضیحاتی بدهم. اظهار داشتیم اگر برای محاکمه وزراء قانون مخصوص و طرز مخصوص تهیه شده است برای این است که خواسته‌اند وزراء را که داخل سیاست و مورد حب و بغض هستند، تا درجه‌ای محفوظ بدارند و مخصوصاً اگر تحقیق و محاکمه آنها را به وکلا که خودشان مردمان سیاسی و از اقران آنها هستند واگذار کرده‌اند و هر قبیل مداخله مأمورین دولت و عمال پارک و وزرا و غیره را ممنوع دانسته‌اند برای این است که از محیط سیاست و بیطرفی دور نشود به این ملاحظه من قبل از دادن توضیحات راجع به راپرت مدعی العموم دیوان جزا که زمینه لایحه دولت بوده است می‌خواهم بعضی مطالب کلی را ذکر و آقایان را مستحضر بدارم کلیات در زمینه نکات ذیل بود.

۱ - سیاست چندساله اخیر با وضعیت من در شروع به عصر پهلوی و بعد از آن، ازدیاد رقابتها برای اعتمادی که شاه به من پیدا کرده بود، آنتریکهای که برای سلب آن اعتماد و خرابی من می‌شد، یکی از مراکز مهم مملکتی کانون آن آنتریکها بود اسم محمدخان و نظمی را نیاوردم ولی مطلب را واضح فهماندم. قضیه مهدوی و این اتهام هم یکی از رشته‌های آن عملیات و آن آنتریکها بود.

۲ - معرفی مهدوی، حسن‌آقا، سابقه او با من و ارتباط کاملی که با دشمنها و دستجات مخالف من و طرف با من داشت.

۳ - معرفی ارباب علی‌آقا و ذکر اینکه من می‌خواستم به ترتیبی با او همراهی و خوبی کرده باشم، تقاضای مساعده او از من، قبول من، عمل کردن به این ترتیب و استثناء به حکم کلی خودم راجع به ندادن مساعده و به این ملاحظه امضای ذیل کترات و تحریر مساعده را.

۴ - اشاره به اینکه معنای راپرت (مدعی العموم جزا) بر قرائن و یا اعمال آدمها و نوکرهای من و ارتباط آنها به کار ارباب علی‌آقا است. اعتراض به اینکه اتهام خیالی را بر قرائن نباید متکی کرد. به علاوه هر کس مسؤل اعمال شخص خودش است، عملیات و اقدامات نوکرها و بستگان و غیره هیچ ارتباطی ندارد و دلیلی برای وارد داشتن اتهام

۱. آقای محسن همراز پس از انتخاب از این مأموریت عذرخواهی نمود در عوض آقای محمدتقی فاضل بروجردی جهت این مأموریت انتخاب گردید.

نمی‌شود.

۵ - اشاره به وضعیت توقیف و ممنوعیت از هر قسم مراوده خودم، اگر اینطور نبود می‌توانستم برای مدافعه خودم و توضیح آن‌تریکها و اقداماتی که در این ده ماهه حبس من جریان داشته و حالا به اینجا منجر شده است رشته‌هایی به دست آورده و به سهولت این اغراض را به آقایان ثابت می‌کردم.

۶ - جلب توجه آقایان به اهمیت موضوع خیانت و باز عطف نظرشان به طور خیلی مبهم به وضعیت خاص خودم. پس از ذکر این کلیات راپرت مدعی العموم را گرفته و نسبت به هر یک از قسمتهای آن توضیحاتی دادم و آقای فاضل آنها را تحریر کردند. پس از ختم توضیحات من آقای عراقی اظهار داشتند:

در تحقیقاتی که عده دیگری از اعضاء کمیسیون عدلیه کرده‌اند، جهانبخش میرزا و حشمت‌الله خان اعتراف کرده‌اند که یکی سه هزار تومان و دیگری دو هزار تومان وجه مقروضه از انبار را به شما داده‌اند و این اظهارات مؤکد به اعتراف ارباب علی و آقای حسابرس است که تفاوت پنج هزار تومان فوق‌الذکر را تا شانزده هزار تومان مورد دعوی را خود او به شما داده است.

جواب من:

۱ - هر کس چنین اظهاری کرده باشد دروغ است.

۲ - به موجب راپرت خود مدعی العموم ارباب علی آقا مکرر اظهار داشته است که این وجوه را خود او دریافت داشته پس این تغییر اظهارات و اختلاف‌گویی از چه ناشی گردیده نه تنها این رویه دال به خلاف بودن این اظهارات است بلکه موجب سوءظن قوی من است.

سؤال شریعت‌زاده:

از چه حیث مورد سوءظن است. توضیحی نمی‌توانم بدهم.

مفاد این سؤال و جوابهای اخیر در ذیل توضیحات من نوشته شده و پس از قرائت آقای فاضل پای ورقه را من امضاء کرده و در آخر آن به خط خودم جمله‌ای به مضمون و مفاد ذیل نوشتم:

«در شروع و خاتمه مذاکرات، توضیحات شفاهی داده‌ام که مورد توجه آقایان اعضاء کمیسیون علیه بشود.»

پس از امضاء اوراق من از اتاق خارج و آقایان در آنجا ماندند.»^(۱)

۱. مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)، جلد دوم، خاطرات محبس، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان صفحه ۱، ۲، ۳ و ۴.

همانطوری که فیروز میرزا در ابتدای نوشته خود متذکر شده است برخوردار وی با سه نفر اعضاء کمیسیون عدلیه بسیار زننده و غیرعادی بوده است بطوری که خود می نویسد پاسخ تعارفات شریعت زاده را بلا جواب گذاردم و بعد هم اضافه می کند پس از امضاء اوراق اتاق را ترک کردم در حالی که این سه نفر وارد بر او بودند و غیر از دوستی و آشنائی قبلی چون به صورت کمک به منزل او وارد شده بودند حق این بود که میزبان رفتاری میهمان نوازانه داشته باشد ولی تفرعن و خودخواهی نصرت الدوله موجب رنجش شدید آنها شد و در گزارش منفی خود تعجیل نمودند.

روز دوازدهم فروردین ماه ۱۳۰۹ سوکمیسیون عدلیه گزارش خود را به شرح زیر تقدیم مجلس شورای ملی نمود.

«طبق ماده چهار قانون محاکمه وزرا و تحقیقات از اشخاص لازم و شخص متهم و راپورت مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت مشعر بر اینکه مقارن تصفیه حساب حاج حسین آقا مهدوی به نمایندگی فرزند مشارالیه حسن آقای مهدوی با بانک ایران و رفع توقیف از املاک شخصی ایشان که از طرف وزارت مالیه در توقیف بوده است آقای فیروز به اخذ رشوه به مبلغ ۱۶ هزار تومان متهم شده است موافقت نموده رای می دهد که نظر به قرائن و امارات موجود در دوسیه که از طرف دیوان جزای عمال دولت به وسیله وزیر عدلیه به کمیسیون داده شده و تحقیقاتی که کمیسیون فرعی مأمور از کمیسیون عدلیه نموده آقای فیروز وزیر سابق مالیه قابل تعقیب است و برای تعقیب قضیه در دیوان عالی تمیز کمیسیون موافقت می نماید. مخبر کمیسیون عدلیه یاسائی.»

روز اول اردیبهشت ماه نصرت الدوله به شعبه اول دیوان عالی تمیز احضار شد. پس از استماع شرح اتهام خود آقایان شیخ رضا ملکی و سید هاشم وکیل را به وکالت خود معرفی نمود.

روز دوم اردیبهشت ماه نصرت الدوله از منزل شخصی به زندان نظمیه انتقال یافت و بامداد روز نهم محاکمه وی با شرکت کلیه مستشاران دیوان تمیز آغاز شد.

فصل سیزدهم

محاكمه و قتل نصرت الدوله

وضع دیوانعالی تمیز

در آن روز دیوانعالی تمیز دارای سه شعبه بود. ریاست شعبه اول با رضاقلی خان هدایت نیرالملک بود که ضمناً کفالت دیوانعالی تمیز را هم داشت. این نان پخته و پرشته را آقای مخبرالسلطنه پسر عمو و برادر همسرش در دامان او گذاشته بود. مخبرالسلطنه وقتی از طرف داور به ریاست تمیز انتخاب شد خیلی از منسوبین و دوستان خود را به داور تحمیل کرد از جمله همین نیرالملک بود و پس از انتخاب خود به نخست وزیر این عموزاده را به جای خود نشانید. شعبه اول سه مستشار داشت که عبارت بودند از: میرزا صادق خان بروجردی شگرف، حاج میرزا حسن خان فلسفی (شرف الملک)، حاج شیخ اسدالله ممقانی. این سه مستشار درجه اجتهاد داشته، در فلسفه و حکمت نیز مطالعات عمیقی داشتند.

ریاست شعبه دوم که جدیدالتأسیس بود به عهده آقای محمدرضا وجدانی قرار داشت و به مسائل جزائی رسیدگی می کرد و بار سنگین پرونده به دوش این شعبه قرار گرفته بود. مستشاران عبارت بودند از: میرزا مجیدخان آهی، ابوالقاسم خان فروهر و سلطان احمد راد (معمدالممالک). مستشاران این شعبه هر سه تحصیل کرده اروپا در رشته حقوق بودند و چون قوانین جزائی ما مقتبس از قوانین اروپائی بود لذا این افراد در فهم و به کار بردن آن قوانین مسلط بودند.

ریاست شعبه سوم با آقای حاج سید نصرالله تقوی بود و مستشاران وی دو حکیم عالیقدر بودند. میرزا طاهر تنکابنی و محمدرضا ایروانی. سید ابوالحسن حائری زاده هم عضو علی البدل بود.

دادستانی کل دیوانعالی تمیز را میرزا رضاخان نائینی برعهده داشت. وی از سران مشروطه خواهان بود. در دوره دوم وکالت مجلس داشت. چندی روزنامه انتقادی تئاتر را منتشر می کرد. وارد خدمات قضائی شد، چندی مستشار تمیز و دادستان کل شد. مدتی معاون وزیر علوم و اوقاف بود و سپس به معاونت وزارت عدلیه منصوب شد. دانشمند و حکیم و ادیب و فقیه بود و در آن ایام مورد احترام تمام قضات بود.

آغاز بحث و جدال

دو ساعت قبل از ظهر روز پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ محاکمه فیروز میرزا فیروز، نصرت الدوله، در محل دادگاه جنایی به ریاست نیرالملک هدایت با حضور کلیه مستشاران دیوانعالی تمیز و مدعی العموم کل و عده زیادی تماشاچی و تعدادی شاهد تشکیل شد.

این اولین باری بود که عدلیه نوین ایران یکی از وزراء متنفذ و باقدرت عصر مشروطیت را به محاکمه کشیده بود.

متهم فیروز میرزا (نصرت الدوله) از رجال معروف با سابقه سه بار وزارت عدلیه، یک بار وزارت امور خارجه، دو نوبت وزیر مالیه و سه دوره نماینده مجلس شورای ملی، یک بار استاندار کرمان و یک بار استاندار فارس بود. وی نوه دختری مظفرالدینشاه و مادرش نوه میرزا تقی خان امیرکبیر بود. تحصیلات خود را در رشته حقوق در دانشکده حقوق پاریس به اتمام رسانیده و مردی متفرن، حراف، جاه طلب و باهوش بود. غالب مستشارانی که او را محاکمه می کردند در دوران وزارت عدلیه اش زیر دست او بودند و به خصوصیات و خلقیات وی وقوف کامل داشتند.

در ابتدای جلسه وقتی رئیس هویت متهم را پرسید نصرت الدوله با قاطعیت جواب داد: «اسم خانوادگی فیروز، شغل و کار سیاست، اسم پدر عبدالحسین میرزا فرمانفرما».

پس از انجام مقدمات جلسه ادعای نام دادستان قرائت شد. سپس سوالات متعددی از متهم و شهود به عمل آمد و آقایان سید هاشم وکیل و شیخ رضا ملکی دفاع مفصلی از موکل خود نمودند. شیخ رضا ملکی که در نطق و بیان تالی نداشت آنچنان محکمه را تحت تأثیر قرار داد که مدعی العموم اظهار داشت: «الحق ایشان سحرالبیان دارند به حدی که باطل را به قدری در صورت حق جلوه می دهند که اشخاصی هم که

مطلع هستند مشتبه می شوند.» آسید هاشم وکیل دیگر پرونده کیفرخواست دادستان را از نظر ماهوی مورد بحث قرار داد و هر دو وکیل تقاضای برائت متهم را نمودند. نصرت الدوله درباره وکلای خود چنین اظهار نظر می کند:

«آقا سید هاشم نکات دقیق را خوب اظهار و با کمال وضوح و سلامت بیان می کرد. وکیل بسیار دقیق و موشکافی است.

ملکی با فصاحت و بیان قوی حرف می زند. نقاط ضعف ادعا یا مدافعه طرف مقابل را خوب و با سرعت درک و خیلی به مناسبت و با اقتدار از آن استفاده می نماید. حافظه عجیبی دارد. بدون ملاحظه یادداشتهای خود، مسلسل مطالب را تعقیب می کند. البته چنانچه باید انتظار داشت به همین جهات بعضی نکات هم فوت می شود. در ملکی جنبه ناطق عمومی بودن و جنبه شرعیات و علوم قدیمه اقوی از جنبه های اصول جدید است.»

پس از مدافعات مفصل وکلای مدافع نوبت به نصرت الدوله رسید و آخرین دفاع خود را به شرح زیر ایراد نمود:

«رئیس - آقای فیروز برای آخرین دفاع اگر مطالبی دارید اظهار کنید.

فیروز میرزا - بنده خیلی میل دارم که از این حق قانونی خود برای آخرین دفاع استفاده کنم ولی اگر ریاست محترم هیأت عالی حاکمه موافقت فرمایند چون فعلاً ساعت پنج و نیم بعد از ظهر است تا ساعت شش بیش از نیم ساعت باقی نمانده و وقت کافی برای دفاع بنده نیست اگر موافقت می فرمائید به من اجازه دهید که آخرین دفاع خود را فردا به عرض برسانم. علاوه بر تنگی وقت کسالتی هم دارم که اگر اجازه فرمایند محکمه تعطیل و به فردا صبح موکول شود ایجاد رفاهیتی برای من خواهد کرد. رئیس محکمه - چون مدافعات وکلا تمام شد و باید در همین جلسه ختم محاکمه اعلام شود اگر ممکن است آخرین دفاع خود را بنمائید.

فیروز میرزا - چون کسالتی به بنده عارض شده است و حالم برای بیان مدافعه مساعد نیست تقاضا کردم که دفاع بنده به فردا موکول شود.

رئیس محکمه - آقای مدعی العموم در این خصوص چه نظری دارند.

مدعی العموم - البته اگر امروز محاکمه ختم شود بهتر است ولی در صورتی که مقتضی می دانید که اجازه داده شود من مخالف نیستم.

رئیس محکمه - چند دقیقه تنفس داده شود که در این خصوص مذاکره و تصمیم

مقتضی ایجاد شود.

(محکمه ساعت شش و ربع کم برای تنفس تعطیل شد. به فاصله ده دقیقه مجدداً محکمه تشکیل گردید.)

رئیس محکمه (خطاب به فیروز میرزا) - کسالتی که اظهار داشتید مانع از این است که به دفاع بپردازید و آیا نمی‌توانید فعلاً مبادرت به دفاع کنید؟
فیروز میرزا - کسالت زیادی دارم ولی مانع نیست در صورتی که می‌فرمائید عرض کنم.

رئیس - پس بفرمائید.

فیروز میرزا - بنده اگر می‌خواهم از این حق قانونی خودم استفاده کنم برای این نیست که داخل در بحث قانونی شوم... نه!... آقایان مدافعین محترم من جانی برای این مسأله باقی نگذاشته‌اند (با تأثر) و نه حال ضعف و فرسودگی من، به من اجازه می‌دهد، پس اگر با این وضع در این مقام مؤثر بنده مبادرت به اظهاراتی می‌کنم فقط برای ذکر یک کلیاتی است و شاید هم به ضمیمه این کلیات یک خصوصیتی باشد. (یک لحظه سکوت.)

وضعیت بنده در مقابل محکمه محترمه مانند وضعیت کسی است که از طریق عابری و هموار و متناسب با زندگی خودش (با صدای بلندتر) بدون آنکه بداند چطور و چرا یک انحرافی حاصل کرده و مصادف با یک پرتگاه مهیب شده باشد!

به جرم جنایت از محکمه محترمه برای من تقاضای مجازات می‌شود: مجازات ترحیبی و ترذیلی!... یعنی چه؟... یعنی به عبارت واضح و واقع، تمامی و اعدام!...

بنده هم نه از نقطه‌نظراتی که قوانین مملکتی محترم و حتمی الاجراست مطیع رأی محترم هستم ولی از نقطه‌نظر اینکه به عالی‌ترین هیأت قضائیه مملکت خودم باید مثل همه اعتماد داشته باشم با کمال اطمینان و از روی قلب و عقیده تسلیم هستم...

شما آقایان... عالی‌ترین هیأت قضائیه جدید این مملکت می‌باشید!... مظهر قوه قضائیه هستید که در مقابل قوه مقننه و اجرائیه یک قوه مستقلی است؛

امنیتی که در این مملکت ایجاد شده و این مملکت را از حال ملوک‌الطوایفی... از حال تروریسم و کشت و کشتار مبدل به یک حال سلامتی کرده و این پایه استقلال داخلی یک مملکتی است، این امنیت سپرده دست شما است و حافظش شما هستید - بالاتر از این... رفع اثرات خارجی از قوه قضائیه این مملکت، این هم از اصلاحات

عصر حاضر است و این قسمت پایه استقلال خارجی این مملکت محسوب می شود و یکی از بزرگترین پیشرفتهائی است که تحصیل آن هم باز از طرف شماست، حفظش به عهده شماست و حافظش شما هستید!

البته تصدیق می فرمائید که اینطور اصلاحات اساسی به مجرد تسلیم شدن یا تسلیم کردن به یک اصلی پایدار نمی شود. بایستی مقامات مربوطه مملکتی از هر حیث عملاً خودشان را با این قبیل ترقیات و پیشرفتها منطبق بکنند تا آنکه یک پایه محکمی تشکیل شود که بتواند این تأسیسات را از یک لطمات فرضی که ممکن است ایجاد شود مصون و محروس بدارد!

البته مسلم است که هیأت حاکمه محترمه بهتر از بنده واقف به این نکات و مسبوق به این اسرار هستند و بهتر از بنده می دانند که در داخله مملکت از عالی تا دانی انتظار مردم از آنها فرداً فرد و از هیأت اجتماع آنها چیست. و من یقین دارم که تعهدی را که آقایان در موقع قبول این مقام کرده اید نسبت به حفظ منافع آن از همه کس بهتر به آن سابقه دارید و از همه کس بهتر حفظش می کنید.

یکی از اصولی که در تشخیص حق و باطل مؤثر و در نظر قاضی عامل قوی است توجه به خصوصیات اخلاقی است. برای بنده اظهار این قسمت خیلی مشکل است و آقایان مدافعین محترم من هم در این زمینه اظهاراتی کرده اند ولی از آن طرف موقع یک موقع خیلی دقیقی است و من یقین دارم که حرف زدن در این محل به تزکیه نفس نمی شود و ناچارم یک تذکرات مختصری عرض کنم:

قریب ۱۶ سال متوالی است که بنده در امور عمومی و سیاسی این مملکت دخیل هستم. مقامات مختلفه را احراز کرده ام و به طوری که آقای مدعی العموم محترم اشاره کردند همیشه دشمن خیلی زیاد داشتم. دشمنهای قوی هم داشتم باکی هم نداشتم، یک قسمت از این دوره تصدی که به آن اشاره کردم در یک موقعی واقع شده بود که اگر آقایان توجه بفرمائید یک دوره ای بوده است که اگر رشوه قبیح اصولی هم داشته از نقطه نظر عمل مجری و معمول به بوده است. (قدری سکوت).

در آن ازمنه دشمنهای من به من خیلی تهمت زدند... (به صدای بلند) قیام بر علیه حکومت ملی ... و... و...

اما اگر مراجعه به فحوای عمومی شود تصدیق خواهد شد که در میان این تهمتها تهمت رشوه گیری به من نزدند، نگفتند در وزارتخانه یا حکومت خود پول از مردم

می‌گرفت و کار انجام می‌داد اقلأً مرا به یک آدم با حرص و طمع و آزی تلقی نکردند و رشوه‌گیری را که اخلاق ملتزم و مستلزم این صفات است به من نسبت ندادند. اخیراً که وسایل جلوگیری از این عادت مذموم بیشتر شده، قوانینی به تصویب رسیده، دیوان جزای مخصوصی تشکیل شده، یکی از قوانینی که همیشه سالهای درازی بود ورد زبانها بود و قانون اساسی هم مزدهٔ ظهورش را می‌داد اما هیچوقت از پشت پردهٔ غیب بیرون نمی‌آمد یعنی قانون محاکمه وزرا ظهور کرد و تصویب شد و بنده خودم هم در تمام این مدت و تمام این امور یکی از عوامل مؤثر اجرای این نیات اصلاح طلبانه بودم.

یک مرتبه در همچو موقعی (با تأثر) مشی و روش قدیمی خودم را هم از دست داده‌ام شده‌ام رشوه‌گیر! (به صدای بلند و متأثر) دزد! آنهم آفتابه‌دزد! (مدتی سکوت). (با تبسم) آقای مدعی العموم در ضمن فرمایشاتشان فرمودند البته بعد نسبت به این قسمت عرایضی خواهم کرد و فعلاً تذکر عرض می‌کنم: در ضمن فرمایشاتشان فرمودند موضوع رشوه چیزی نیست که برای آن دلایل زیاد و آوردن تصدیق آیت‌الله و حجت‌الله لازم باشد و دلایل آن سند است برای رشوه که همین جا من پیدا کردم یعنی پیدا کردند و دادند به دست من و من هم ابراز داشتم و همین هم زیادی است...

بلی که زیاد است. این خودش دلیل کافی است که رشوه نیست و چیزهایی که می‌گوئید عملیات معقول ساده‌ای بیش نبوده است. به بنده اجازه بدهید هم الان با آقای مدعی العموم به وزارت مالیه بروم. حالا که دوسیه برای من تهیه کرده‌اید پس بدانید که من پنجاه دوسیه از این چیزها دارم. اجازه بدهید بروم نشان بدهم... دوسیه‌هایی است که می‌یادداشت داده‌ام، می‌حکم صادر کرده‌ام.

برای گرفتن رشوه کنتراست منعقد شود، گندم خریداری شود، مساعده داده شود، البته هر کس تصدیق می‌کند که اینها برای کسی که می‌خواسته رشوه بگیرد زیادی است! من خیال می‌کنم که اگر آقای مدعی العموم نه بواسطهٔ این دلایل بلکه اگر خدای نخواسته، خدای نخواسته به دلایل دیگری که اظهار نداشتند محقق می‌دانستند که من مرتکب گرفتن رشوه شده‌ام عوض این که ادعاینامه جزائی بر علیه من تنظیم کنند می‌بایستی قیم برای من تعیین نمایند. نه فقط برای من بلکه برای هر کس که به این صورت و با این همه مقدمات و هیاهو رشوه بگیرد (مدتی سکوت و مطالعهٔ یادداشت).

خدمت اخیر دولتی بنده وزارت مالیه بود. دو سال بلکه متجاوز امور مالیه این مملکت را بنده عهده دار بودم. از نقطه نظر عمومی و از نقطه نظر ترقیات انتظامات راپرت ۱۳۰۷ مالیه را که تهیه کردند و شش هفت ماه بعد از برکناری من طبق کردند دلیل کافی وافی برای من است و هرکس به آن دقت کرده باشد تصدیق خواهد کرد که اگر حسن توجهی در مدت تصدی من شامل من بوده است به غلط صرف نشده است. و اما از نقطه نظر خصوصیات و شخصیات که موضوع مانحن فیه است بنده بایستی تذکراً عرض کنم که قریب یکسال است، ۱۱ ماه است (قدری تفکر) بلی در حدود یازده ماه است بنده از کار خارج شدم و اگر مقام مقایسه ای باشد می توانم بگویم از یک سعادت به یک نکیتی منتقل شدم و در تمام این مدت برای حفظ مرسوم و سابقه از هر طرف به سرافتاده من لگدی و لگدهائی زده شد و با این حال بنده امروز در حضورتان افتخار می کنم که نتیجه مساعی تمام این دشمنان من در این مدت با همه حرفهایی که زدند برای این که شبهه ای در ذهن پادشاه مملکت تولید کنند برای این که حیثیات مرا ببرند فقط همین دوسیه است و دو سال پیش از این که پایه و سنگ اساسی آن (به صدای بلند) روی دشمنی و روی غرض ورزی و روی حسادت برای من گذاشته شد، این افتخار من است (به صدای بلند) مدت دو سال. دو سال و بلکه متجاوز از دو سال وزیر مالیه بودم یک وزیر مالیه مقتدر، متهور، بی ملاحظه بی باکی بودم و محافظه کاری را هم بلد نبودم. بعد از دو سال در مدت یکسال افتادگی من همه دشمنهای من با همه کوشش و جدیتی که کردند فقط همین ورق پاره ها را برای من تهیه کردند.

نمی دانم حالا بنده می توانم آن سوالی را که آقای رئیس فرمودند اکنون جواب عرض کنم. در این موقع کسالتم زیاد شده و قوه مقاومت را از من سلب کرده است اگر ممکن است اجازه بدهید بقیه عرایضم را فردا عرض کنم.»
محکمه با این تقاضا موافقت کرده ساعت شش و بیست دقیقه عصر جلسه ختم و بقیه به صبح روز بعد، ساعت ۸ موکول گردید.

آخرین دفاع نصرت الدوله

«رئیس محکمه - آقای فیروز به آخرین دفاع پردازند.
فیروز میرزا - اگرچه مطلبی که می خواهم عرض کنم بدیهی است ولی تذکر آن

ضروری ندارد. اظهارات بنده یا هر مدافعی برای استماع هیأت محترم قضات است بالاخص و استناد کتبی آنهم صورت مجلسهای مفصل امضا شده است ولی چون در اظهارات خود بنده که در جراید محلی منتشر شده و من امروز دیدم بعضی اختلافات بین و منافی و مخالف با منظور و مقصود بنده دیده شده به این ملاحظه این تذکر را قبل از شروع به مدافعه دادم.

قسمت مدافعات دیروز بنده به اینجا رسید که اشاره کرده به دوره تصدی خودم در وزارت مالیه و به اینکه در مدت ۱۱ الی ۱۲ ماه کناره جوئی و خروج از کار نتیجه عمل و سعی معاندین بنده همین دوسیه است که اینجا مطرح شده است و بنده به این مطلب افتخار دارم. حالا وارد دوسیه می شویم ولی باز اجمالاً یک مقدمه را ناچارم به عرض برسانم.

این محاکمه‌ای که در حضور محترم قضات عالی و هیأت عمومی دیوان عالی تمیز مطرح است اول محاکمه‌ای است که مطابق یک قانون جدیدی می شود و مسلم است که یک سوابقی از هر حیث نسبت به جریان محاکمه یا به قسمت‌های دیگر اصولی امر هنوز موجود نشده است و من هم خیلی خوشوقت هستم که قرعۀ این فال به نام بنده زده شده و در سر بنده این مقدمات و سوابق باید درست شود. حالا باید قدری تفکر کنیم به این که اگر یک مشکلاتی در حواشی و اطراف امر به واسطه نبودن سوابق ممکن است ایجاد شود شاید در همین مرحله اولی هم بشود از آن احتراز کرد و اگر هم نشد لااقل برای دیگران سوابقی ایجاد شده باشد.

باید دید چرا در همه جا - به جاهای دیگر کار نداریم - در قانون اساسی خودمان برای محاکمه وزرا یک طرز خاصی قائل شده‌اند و یک قانون مخصوصی برای آن وضع کرده‌اند؟ یکی از علل اینست که هر وزیری که تحت محاکمه می آید یک مدعی خصوصی دارد، مدعی خصوصی او کیست؟ یک وزیر دیگر. یک عضو هیأت دولت، این مدعی اوست. بایستی یک وزیری، یک عضو هیأت دولتی به مجلس شورای ملی مراجعه کند و تعقیب یک وزیری را بخواهد. این قائم مقام مدعی خصوصی است، البته مقننین هم باید متهم و مدعی علیه را در مقابل مدعی خصوصی حفظ کنند، چه کار باید بکنند؟ اول کاری که می کنند این است که آن متهم را از حدود اختیارات مستنطقین و بارکه‌ها که محکومند خارج کند. برای او یک موضع و موضوع خاصی معلوم کنند... آن موضع خاص کجاست؟ مجلس شورای ملی. و در مجلس شورای ملی اول

کمیسیون عرایض و بعد کمیسیون عدلیه است. در حقیقت کمیسیون عدلیه قائم مقام قاضی - مستنطق - است. ماده صریح محاکمه وزراء تمام اقدامات بدوی را محول و موکول به کمیسیون عدلیه کرده است. کمیسیون عدلیه وقتی که تحقیقات خودش را تکمیل کرد رأی خود را می دهد و آن رأی خبری است که آن کمیسیون تنظیم و تهیه می نماید. قانون می خواهد که آن خبر عرضه مجلس شود و بعد شرکت کل مجلس رأی، جامعه مجلس قائم مقام اظهار عقیده و موافقت مدعی عموم است با مستنطق. کمیسیون عدلیه کار مستنطق را می کند و رأی نهایی مجلس موافقتی است که مدعی العموم در موارد دعاوی عادی با رأی و قرار مستنطق می نماید.

هیأت حاکمه، هیأت عمومی دیوانعالی تمیز است که به یک شکل خاصی برای این کار تعیین شده و در حقیقت محکمه ای است که در این موارد بالاخص جمع بین دو جنبه می کند: جنبه سیاسی و جنبه قضائی. آقای مدعی العموم محترم دیوانعالی تمیز که به موجب ماده صریح قانون محاکمه وزراء مأمور تعقیب در محکمه دیوان عالی تمیز هستند از طرف مجلس شورای ملی مأمور هستند و این وظیفه ایشان در این موقع وظیفه خاصی است که از نقطه نظر تعقیب و اصول شباهتی با وضعیات دیگر که در موارد عادی دارند ندارد، خوب! البته این مقدمه که ذکر شد برای این است که مقصود مقنن حاصل بشود. جریان امر و ترتیبی که منظور قانونگذار و منظور تمام محققین و اصولیین بوده است که از سالهای متمادی قریب به هفتاد و هشتاد سال است که روی این اصل رفته و به مرور زمان این فکر را در عمل تکمیل کرده اند و به اینجا که رسیده است بایستی محفوظ بماند.

اینجا بی مناسبت نیست با اینکه موضوعیتی در آن به نظر نمی رسد ولی بی مناسبت نیست که اشاره ای در حضور هیأت حاکمه بنمایم به یک مذاکراتی که بین آقای مدعی العموم محترم و وکلای مدافع من در سر دوسیه ها و نوشتجات جریان پیدا کرده و البته جلب توجه آقایان محترم را هم خواهد کرد - وزیر متهم، متهم به کار اداری است. کجاست؟ توی خانه اش است؟ (لحظه ای سکوت) وزیر متهم، متهم به کار اداری است. اسناد او چه برای ادعا و چه برای دفاع اسناد اداری است، دوسیه های اداری است، اسناد و دوسیه هایی است که در زمینه تحقیق که من عرض کردم دست مدعی است. خوب اگر به یک متهمی وسایل این داده نشود که به اسنادی که مبنای ادعا یا مدرک دفاع او از آن است بتواند رجوع کند و این اسناد و مدارک به اختیار او نباشد چه باید

بکنند؟ این بهیچوجه منطقی نیست. وکلای بنده چون به این امر سابقه ندارند مطابق کلیه عادات معموله در محاکمات دیگر، به من اظهار می کنند که به مجرد تقاضا ادای تکلیف کردند و اگر ندادند مختارند و بنده باید خودم اظهار بدارم. بنده معتقدم که تشخیص به این که آیا فلان دوسیه یا دوسیه دیگر که وزیر متهم برای دفاع از خود می خواهد آیا ارتباطی به دفاع او دارد یا نه، در این موقع با هیچکس نیست و با خود وزیر است. او می داند در دوسیه ها چه هست. آن دوسیه ها تحت نظر او تشکیل شده اگر یک قسمتی را استناد می کند می داند چرا استناد می کند. اگر یک دوسیه هائی بود شاید خیلی از این مشکلات و اشتباهات و چیزهایی که مورد بحث و اختلاف است و فاصلی برای آنها پیدا نمی شود به وسیله آن دوسیه ها فصل می شد. عرض کردم مقصود بنده تذکر به مناسبت بود و اکنون چون مناسبت در بین آمد یک تذکر دیگر هم می دهم. از آقای مدعی العموم تقاضا کردم که مرا مسبق سازند که موضوع دخالت مدعی العموم دیوان جزا در دوسیه بنده که در جراید منتشر شده چه بوده است و مدعی العموم دیوان جزا چرا دخالت کرده است؟ دوسیه وقتی که از مجلس شورای ملی به دیوان عالی تمیز مراجعه بشود مدعی العموم دیوان عالی تمیز آن را مورد تعقیب قرار می دهد مناسبت مدعی العموم دیوان جزا از کجا آمد؟ من نمی دانم! متأسفانه آقای مدعی العموم محترم در جواب این تقاضا، به سکوت قائل شدند. حرفی ندارم. این تذکر فقط برای این است که یک سوابقی ایجاد شود و نکاتی تحت ملاحظه آقایان محترم در مقام مشورت و دادن رأی قرار گیرد.

مثلاً ملاحظه بفرمائید در این دوسیه که این جا هست و در دسترس ما و آقایان می باشد و تصور می کنم دوسیه دیگری نیز در دسترس آقایان نباشد که چرا بعضی از اسناد سوادش هست و بعضی ها فقط ذکر اسمش هست و خودش نیست چرا؟ ذکر می شود در دوسیه که در فلان تاریخ فلان حکم صادر شده ولی اصل حکم در دوسیه نیست چرا نیست؟ آخر اصل حکم به درد من می خورد به درد شما می خورد.

باری مقدمه بنده تمام شد. این دوسیه مطروحه سه مرحله دارد: یک مرحله قبل از مجلس شورای ملی، یک مرحله در مجلس شورای ملی دارد، و یک مرحله بعد از احاله از مجلس در دیوان عالی تمیز.

راجع به جزئیات و سمتهای مختلفه مرحله اول یعنی قسمت قبل از مجلس شورای ملی چون مبنای آن بر مذاکرات و شهود و ادعا و مدافعه بود در اینجا خیلی

مذاکره شد البته مرکوز ذهن آقایان محترم هست و تکرار کردن و فهرست کردن آنها برای بنده لازم نیست و یقین دارم خود آقایان محترم هم در موقع مدافعه در این امر مجدداً به آن دوسیه و به اوراق آن مراجعه خواهند کرد و البته این دیگر وظیفه خود آقایان است و مربوط به مداخله من نیست که در تمام مبانی و مبادی و در جریان تنظیم شده در آن اوراق و تطبیق آنها با اصول و موازین دقت لازم را خواهند کرد ببینند آیا چنین رویه‌ای و چنین جریان و نتیجه چنین طرزى ممکن است مورد استناد برای وکلا واقع شود یا خیر البته محتاج به ذکر نیست که احترام و استحکام و مقدس بودن و مقدس باقی ماندن قانون در دنیا مبنی بر اجرای علی السویه است. هر تبعیضی به هر شکلی که بوده باشد در مورد یک قانون به منزله الغای آن قانون است. در قسمت مجلس نظر به همین که عرض کردم سوابقی در این کار نبوده و همه از متهم و اقامه کننده دعوی از طرف مدعی خصوصی و همچنین رسیدگی کننده‌ها همه تازه کار و ناشی بودیم البته یک نواقص وجود پیدا کرده و یکی از آن نواقص که به نظر وکلای مدافع بنده رسیده بود و به عرض هیأت حاکمه رساندند و محکمه محترم قرارى در آن خصوص صادر نمود که البته مطاع و متبع است ولی در ضمن چون آقای مدعی العموم در جواب اظهارات وکلای مدافع بنده نظری اظهار کرده و استدلالی کرده و استدلال ایشان تقریباً در قرار ذکر شده بنده می‌خواستم یک تذکری عرض کنم و علت اینکه به خودم این اجازه را می‌دهم این است که مطابق فهم من محکمه محترمه در قرار خود ایراد قبول یا رد اعتراض را اساساً ذکر نکرده و فقط از نقطه نظر رأی نهایی مجلس شورای ملی امر را تصدیق و رأی به طرح قضیه دادند. اما آقای مدعی العموم تذکری دادند که خوب اگر کمیسیون عدلیه اشتباهی کرده بود وقتی به مجلس آمد چرا در مجلس اعتراضی نشد. همین اعتراض نشدن دلیل تصویب آن است. اصولاً این طور نیست که بنده از تذکر آن عذر می‌خواهم اما این یکی از مسائل اصولی منجز و مسلم است که اگر مراجعه به کتب اصول مشروطیت و قانون‌گذاری شود معلوم خواهد شد که اگر برعکس اعتراضی شده بود و مجلس به آن اعتنا نمی‌کرد و عمل کمیسیون را رد نمی‌کرد و به جریان می‌انداخت آن مطلب تصدیق شده بود چون حکومت آخری با مجلس شورای ملی است که خودش واضح قانون است اما در مواردی، (این موارد، سوابق زیادی دارد که موجود است) که اعتراض نمی‌شود و بدون اعتراض رد می‌شود این مستند نیست. حالا در این قسمت نقطه نظر تذکر اصولی بود اما قسمتهای دیگری هم هست که برای یادآوری و تذکر

عرض می‌کنم.

کمیسیون عدلیه که قائم‌مقام مستنطق قرار گرفته ماده صریح قانون دستور به تفصیل داده که چه باید بکند وقتی که از متهم به وسیله یک سو کمیسیونی تحقیق می‌کند نه استنطاق.

روی راپرت ضمیمه به دعوی وصولی وقتی که از او تحقیق می‌کنند همان برای یک مستنطق و قاضی تحقیق کافی است؟ این قسمت محتاج به یک توضیحات بیشتری نیست آیا مواجهه با اشخاص دیگری که در این کار یا دعوا به عنوان شاهد یا مطلع که حاضر شده‌اند در سو کمیسیون دیگر اظهاراتی کرده‌اند لازم نیست؟ به عقیده بنده این هم یک نقصی است: آیا کمیسیون عدلیه که بایستی حفظ روح قانون را بکند نباید متذکر باشد که اگر وزیر متهم را، قانون از مداخلات مستنطق و پارکه و تمام عملیاتی که مربوط و یا اتصالی به قوه اجرائیه دارد بیرون می‌آورد و مصون و محفوظ نگاه می‌دارد و می‌دهد دست و کلا باید متذکر باشد که اگر سو کمیسیون یا کمیسیون بیاید یک وزیری را که خودش مدعی خصوصی و اقامه‌کننده دعواست دخالت بدهد برخلاف روح قانون است چه رسد به آنکه مدعی العموم دیوان جزا هم به طوری که آقای مدعی العموم محترم هم اظهار فرمودند حاضر باشد و استنطاق کند. اینها نواقص است. عرض کردم این نواقص نتیجه نبودن سابقه است که انشاءالله این موردی که امروز مطرح است برای جلب توجه همه به اینکه در موارد دیگر مدرکهایی شود مفید خواهد بود.

دو مرحله از جریان دوسیه به عرض رسید. مرحله سوم مرحله توجه کردن در دیوانعالی به اوراق و محاکمه است. بنده یقین دارم و امیدوارم که این مرحله آخری برخلاف مقدمات اگر دارای نواقصی باشد حالا کاملاً مبنی و متکی بر عدل است. شما آقایان که امروز اولین قضاتی هستید که اول محاکمه یک وزیر را برطبق یک قانون جدیدی رسیدگی می‌کنید، طوری کنید که این اساس قابل بقا باشد، استوار باشد، و از حفظ این اساس در آتیه هم برای خود اساس و هم برای خودتان تحصیل سرفرازی کرده باشید چون مورد یک مورد جدیدی است، یک چیز تازه‌ای است و همه بر آن متوجه هستند که شاید بشود گفت مشرف بر دنیا است و البته بر افراد ما حتی بر بنده که متهم هستم و تمامی اهالی این مملکت لازم است که سعی کنند و مایل باشند در این موقع که همه نگاهش می‌کنند همه بفهمند که ما از روی اصل و اساس کار می‌کنیم.

حالا می آئیم در جریانات دوسیه و شاید اصل موضوع ما نحن فيه. یکی از چیزهایی که مورد بحث و اختلاف بود این بود که از طرف محکمه محترم از آقای مدعی العموم محترم سؤال شد که تاریخ جرم را معین کنند و اگر در جواب اشاره ای به سه عمل واقعه در سه تاریخ مختلف کردند شاید این هم خود مبنی بر نواقصی است که در مقدمات کار وجود داشته. حالا بنده می خواهم اینجا اصلاً یک قضیه دیگری را بگویم و بپرسم که از مراجعه به این دوسیه و استماع اظهارات مطلعین و مذاقه در ادعای مدعی و دفاع آیا ممکن است یک کمکی شود به بنده برای اینکه تشخیص بدهیم ببینیم عاقد این رشوه که بوده؟ عقد رشوه کجا و کی و به توسط کی بسته شده؟ این یک چیز خیلی مهمی است از برای اینکه ما اگر باید به تعریف قانونی مراجعه کنیم برای اینکه بتوانیم تشخیص جرم را بدهیم و موقع آن را هم چنانکه عادت و اصل همین است تعیین کنیم و اگر به موجب تعریف قانون خواه در ماده ۱۳۹ قدیم و خواه قانون دوم تیرماه رشوه را باید قبول وجه یا مالی از یک کسی برای یک مأمور دولتی تعریف کرد وقتی بخواهیم تطبیق کنیم در عمل باید ببینیم عقد این رشوه کی و کجا و به توسط کی بوده است به طور منجز تا بتوانیم بگوئیم تاریخ جرم چه بوده است. حالا قبل از آنکه توضیحات دیگری بدهم سه چهار نکته از اظهارات آقای مدعی العموم را برای اطلاع آقایان محترم جواب عرض می کنم و شاید همانها مقدمه ای باشد برای قسمتهایی که بعد می خواهم عرض کنم.

آقای مدعی العموم در ضمن مذاکراتشان گفتند که من دشمنی حسن آقا را با متهم نمی دانم. بعد گفتند که چرا به من این تهمت را زده اند. بعد گفتند یکی از دشمنهای فلانی را پرت داده. بعد گفتند که ارباب علی آقا مستاجر و دوست فیروز میرزا بوده است. این چهار مطلب را بنده حالا جواب می دهم:

بنده خیال می کنم که اگر آقای مدعی العموم محترم دارای آن دشمنی بودند که من داشتم و خودشان به آن اشاره کردند و آن دشمن با داشتن وسایلی که داشت و حسن آقا و پدرش و من تبعش از ایادی او بودند و محتاج به اظهار من نیست فحوای عام دلالت دارد با آقای مدعی العموم محترم هم این طور معامله می کردند. نظایر هم خیلی زیاد دارد. از این چیزهایی که گفته اند که فلانی وزیر مالیه بوده برای گرفتن رشوه کنترت بسته، حکم مساعده داده، یادداشت به بلدیّه نوشته برای ایشان هم تهیه می کردند اگر هم چیزی نبود پیدا می کردند، ایجاد می کردند، تهیه می کردند. می بردند توی خانه شان

می انداختند. کاغذی نوشته لای کاغذهاشان می گذاشتند. هیچ اشکالی نداشت. خوب است آقای مدعی العموم بروند خدا را شکر کنند که چنین دشمنی نداشتند (خنده حضار)، علاوه بر این باید از یک چیز دیگر هم ملاحظه کنند که این باب را افتتاح نکنند. یک چیزهایی هست که مراجعه به فلسفه اجتماعات ثابت می کند که اگر نظایر ندارد و عمل نمی شود برای آن است که اذهان سابقه ندارند و به نظر بعید و مشکل می آید. اما به مجرد اینکه یک موردی پیش آمد، به حکم یک اصل کلی - اصل تقلید - که حاکم بر جماعات است، نظایر آن لاتعد و لاتحصی می شود و به مرور تکمیل تر می گردد. از این موضوع باید بترسند. از این بگذریم.

فرمودند دشمنی حسن آقا را با متهم نمی دانم. این مقدمه که اول ذکر کردم کافی است برای این که توضیح ثانوی را ندهم. خود آقای مدعی العموم و گمان می کنم شهادت به این قضیه، اگر لازم باشد بدهند که حسن آقا... (سکوت) ولی از این مطلب بگذریم دشمنی حسن آقا با من اینست که خودش با من دشمن بود. پدرش محکوم پدر من است. حکمش هم در اجرای عدلیه است و اجرا نمی شود بیست سال است که اجرا نشده و هیچ وزیری هم آنرا اجرا نکرده و یکی از وزرای مانع اجرا هم خودم بودم. سابقه دیگر می خواهم بدهم و آن اینست که در مجلس شورای ملی در موقع رسیدگی به اعتبارنامه ها شنیدم یکی از برادرهای بنده از فرط جهالت یا بی تجربگی با اعتبارنامه امین الضرب مخالفت کرده بعد هم پس گرفت و از این سابقه ها خیلی زیاد است.

آقای مدعی العموم فرمودند که ارباب علی آقا مستأجر و دوست من است. این هم اشتباه است. اگر حقیقتاً مراکز تحقیق آقای مدعی العموم همه اینطور باشد وای بر حال من. ارباب علی آقا متجاوز از چهار پنج سال است که بکلی ارتباط اجاری و استیجاری با من ندارد. پس اینکه گفتند ارباب واسطه خوبی بوده زیرا مستأجر طرفین بوده و از این حساب به آن حساب منتقل می کرده (البته اینطور نگفته ولی مفهوم فرمایششان این بود) موضوع ندارد.

دشمن، دشمنی، اقتدار، وسیله در دست دشمن، آلات و ادوات هم که حاضر، بی اراده، بی عقیده، حاضر برای هر چیز، آب از سر آدم که گذشت چه یک نی چه صد نی!

بالاخره مورد استفاده، همینطوری که فرمودند به عقیده ایشان چهار هزار تومان و به عقیده ما ۱۶ هزار تومان، بهتر از این چه می شود: هم فال هم تماشا! ارباب علی آقا

هم که هست، نسبتاً خصوصیت هم داشته، کنترات هم بسته مساعده هم که گرفته مساعده به حکم مخصوص وزیر هم که هست. این را هم موجر می داند، هم رفیق موجر. ببینیم وسیله ای بهتر از این پیدا می شود؟ آقایان که الحمدالله و آقای مدعی العموم نیز سابقه به این چیزها نداشتند ولی ما چون خیلی با این قضایا طرف بوده ایم و می توانیم یک فرض آخری را هم بکنیم که اینست:

حسن آقا را صدا می کنند و می گویند بیا این کار را بکن. اول چیزی که به او می گویند این است که برو، آقای مدعی العموم تمیز را که برحسب امر مخصوص هیأت دولت مأمور رسیدگی به این کار است مطلع کن که یک همچو مذاکراتی هست. آقای مدعی العموم کل هم این اظهار را که شنیدند درشان تأثیر می کند، اگرچه یک چیزی من از قول ایشان شنیده بودم و جرأت اظهارش را نداشتم ولی پس از فرمایشی که دیروز فرمودند مانعی نمی بینم که آنرا اظهار دارم. شنیدم گفته بودند که این پسر این حرف را به من زد ولی به اندازه ای متقلب است که نمی شود باور کرد (خنده حضار و مدعی العموم)

خوب این نظریات و عقاید ماست نسبت به این اشخاصی که ارکان این اتهام هستند؟ راستی این را فراموش کردم عرض کنم. فرمودند ارباب علی آقا مستأجر فلاتی است هم دوست او. بنده خودم عرض کرده ام و مجدداً تکرار می کنم و اقرار دارم که با ارباب علی آقا نظر بدی نداشتم زیرا معقول و مقبول نیست که اگر کسی با دیگری مدت ده سال نیکی کرده باشد از او بترسد، حتی اگر آن شخص ساده هم باشد. تاکنون نفهمیده ام ولی بعد از این تجربه فهمیدم که چه باید کرد. بنده خودم عرض کردم که برای دوستی و موافقت با ارباب که یک مدت مستأجر من بوده و بعد هم همیشه منزل من می آمده و کارهای مرا انجام می داده مثلاً می گفتم به فلان قنات سرکشی کن، می کرده یا حاصل فلان جا را بازدید کن، مفت و مسلم انجام می داد و من از این جهات از او امتناناتی داشتم بعد از تمام این مدت و در مدت دو سال دوره تصدی وزارت مالیه من آمد. به من گفت که من احتیاج به پول پیدا کرده ام. می خواهم جنس بفروشم. بگو به من مساعده بدهند. گفتم چشم! من خودم که در این قضیه انکاری نداشتم، اما آقای مدعی العموم محترم خوب است توضیح دهند که دوستی او به عقیده ایشان نسبت به کدام قسمت است. آیا نسبت به آنکه محبوس شد و تمام مضمیقه ها را دید و از فرط دوستی من چیزی نگفت! خیلی مرحمت کرد! اما وقتی که آزاد شد آمد چیزهایی گفت.

اگر دوستی ثانوی را دوستی اسم می‌گذارند خیلی متشکرم!
ولی حالا این مسأله را کنار بگذاریم بیاینم ببینیم خود دوسیه و این مطلعین و شهود اقامه دعوا اظهاراتشان چیست؟ نظریات آنها دشمنی و غرض‌ورزی است. اینها قطعاً با هم مواضعه کرده‌اند و همه سهمی برده‌اند اما من چه تقصیری دارم؟ گناه من چیست! (مدتی سکوت)

حالا در دوسیه ببینیم شهود و مطلعین قضیه چه گفته‌اند؟ حسن آقا مهدوی در همین محکمه و حضور آقایان اقرار کرده و بنده تکرار می‌کنم برای آنکه مطابق اصول، تمام اقرارات و تعزیرات که قبل از این جلسه و غیر از این موقع، شده نمی‌تواند مورد استفاده قضائی باشد و اگر اینها صالح برای این باشند که بتوانند اظهار اطلاع بکنند یا شهادتی بدهند همان است که در اینجا گفته‌اند پس به موجب این اقرار صریح مهدوی می‌گویند که بهیچوجه با بنده مذاکره‌ای برای انعقاد قرارداد رشوه نکرده است و حتی گفت به غیر از یک مرتبه مرا ملاقات نکرده و بنابراین من مورد این قسمت نیستم که از مهدوی مطابق تصریح ماده قانون ارتشاء وجهی بعنوان رشوه قبول و اخذ کرده باشم. این یکی چه می‌گوید؟ حرف ارباب چیست؟ مهدوی می‌گوید من با ارباب مذاکره کردم و به او گفتم او رفت وجه به شاهزاده داد. ارباب در مقابل سؤال بنده و چند مرتبه تکرار رئیس محترم محکمه در هر دو سه مورد مرتبه منجزاً و مصرحاً اظهار کرد که من هیچوقت وسیله و رابطه انعقاد رشوه نبودم. مهدوی به من گفت به این مبلغ قطع کرده‌ایم ببر بده - پس کی این عقد رشوه را بسته؟ ارباب می‌گوید من در زنجان بودم مرا خواستند گفتند ما صحبت را تمام کردیم تو برو ۱۲ هزار تومان بده. واقعاً مشکل است! مبنای عمل و کار مبنای تطبیق با قانون است.

آقای مدعی العموم محترم اظهار کردند که: «انعقاد قرارداد را من جرم حساب نکردم.» و گفتند مقدمه‌ای بوده است برای جرم ولی در همان ادعای نامه ذکر کرده‌اند که مقارن همان قرارداد ۲۲ خرداد یا روز بعد روز اخذ وجه است. یکی از تواریخ اخذ وجوه تاریخ ۲۳ خرداد است که مرتبط با قرارداد است، دو هزار تومان دیگر متمیم آن است و متصل به قرارداد و بقیه را هم در شهریور داده‌اند که آن دو تای اولی متصل به قرارداد می‌باشد.

پس جرم را در کجا تشخیص داده‌اند؟ جرم را تشخیص دادند در پول بلدیّه. پول بلدیّه چیست؟ پولی است که حسن آقا مهدوی حواله آن را برده است بلدیّه قبولی

نوشته و رفته است از بانک پهلوی گرفته است. این را دروغ می‌گوید. این حرف به تکیه کی است؟ به تکیه همان مهدوی همان شاهد کاذب است. مهدوی می‌گوید من این پول را دادم به ارباب علی آقا از بابت ۱۶ هزار تومان قرض ولی ارباب چه می‌گوید؟ می‌گوید من نگرفته‌ام (با خنده) می‌گوید من هیچوقت همچو چیزی نگرفته‌ام. عرض کردم بدبختی بنده این است که این شهود در تمام موقع ادای شهادت مقید بودند که حرف نزنند. والا پنجاه اختلاف دیگر پیش می‌آمد که به خوبی مطلب را ثابت می‌کرد. آنها می‌گفتند دوسیه را بخوانید همان است که ما گفته‌ایم. دوسیه را می‌خواندند. تصدیق می‌کردند که حرف خودمان است، چرا؟ زیرا هر کس دروغ گفته باشد یادش می‌رود، زیرا این یکی از اصول مسلم و متحتم است که اختلاف‌گویی در محضر حکومت جزائی دلیل ثابت و مسلم دروغ‌گویی است زیرا آدمی که دروغ نمی‌گوید چون حرف راست به چند لباس در نمی‌آید. در تحقیقات هرچه بگوید و تکرار کند از حیث زمان و مکان و اشخاص و اصل موضوع همان است که گفته است بدون هیچ اختلاف. اما آدم وقتی بخواهد دروغ بگوید نمی‌تواند طوری بگوید که همیشه همان باشد و اینکه برای امور جزائی چندین مرحله استنطاق تهیه شده مواجهه و استنطاق مکرر می‌شود برای تمیز راست از دروغ و معلوم شدن اختلاف‌گوییها است. آنوقت نتیجه این اختلاف‌گویی ثابت می‌شود و دروغها مکشوف می‌گردد.

یک مذاکره هم اینجا بین آقای مدعی العموم با وکلای مدافع بنده جریان داشت راجع به تاریخ این امر یعنی تاریخ امر قطع عمل حسن آقا مهدوی و امین‌الضرب پدرش - اگرچه وکیل مدافع بنده دیروز در محضر محکمه محترمه اظهاراتی نمودند ولی چون آقای مدعی العموم محترم اشاره به یک خصوصیتی کردند و مذاکرات خصوصی را تذکر دادند این است که بنده این تذکر را عرض می‌کنم و استناد می‌جویم به فرمایشات ایشان در همین محضر محترم.

یک تصویرنامه‌ای در تاریخ ۱۳ اسفندماه ۱۳۰۶ از هیأت وزراء صادر شد به این مضمون که تصویرنامه‌ای راجع به کار بانک استقراضی سابق از هیأت وزراء صادر شده و به موجب آن تمام تصویرنامه‌های سابق الغاء شده است. (قسمتی از تصویرنامه را قرائت کردند).

پس در ۲۳ اسفندماه این تصویرنامه هیأت وزراء تمام تصویرنامه‌های سابق را اولاً الغاء می‌کند و آن تصویرنامه وظایف و ارتباطات بانک مذکور را با وزارت خانه‌ها معین

کرد. بعد مقرر می دارد که امور بانک در تحت کنترل خود هیأت دولت باشد و تصفیه امور این بانک را با اختیارات زیادی به آقای مدعی العموم محترم واگذار می کند. این مبداء اختلاف است اما عمل مطابق این تصویبنامه که دیروز خود آقای مدعی العموم دو سه مرتبه تکرار کردند و حتی چند مرتبه خواندند که بیانات ایشان را تأیید کند و به وکیل من بگویند که در تحت کنترل دولت به کار بانک رسیدگی کرده اند، تصور می کنم در این قسمت اشکالی نباشد. اولاً اینجا آقای یک صیغه ای قبل از اینکه تصویبنامه ثانوی هیأت وزراء صادر شود خوانده اند و بعد من یک تذکری به ایشان داده ام که خودشان هم دیروز تصدیق کردند که آن تذکر بر نفع دولت بوده و پس از اینکه خودشان هم رفته معاینه کرده اند آمده اند و رفته اند آن صیغه اولی را فسخ نموده و در محضر حاج امام جمعه خوئی صیغه ثانوی جاری کرده اند. این فرمایشات خودشان است که من به آن استناد می کنم. تذکر را هر کس می تواند بدهد. بنده هم تذکری دادم فرمودند من خیلی میل داشتم با موافقت فلانی این کار را انجام دهم، این فرمایش دال بر حسن ظن و حسن اعتماد و لطف و محبت ایشان به بنده بوده است و هیچ ربطی به وظیفه رسمی و کارهای اداری نداشت. بنده وظیفه نداشتم تذکری به ایشان بدهم و ایشان هم احتیاج به تذکر من یا اجبار به قبول آن نداشتند بلکه چون دیدند این یک تذکر معقولی بود قبول کردند و البته به غیر از من هم هر کس تذکر معقولی به ایشان می داد قبول می نمودند. این قسمت مربوط به قسمتهای رسمی و اداری کار نیست یک قضیه شخصی است.

بعد در تاریخ ۲۵ تیر، از آقایان تمنا دارم به این تاریخ توجه کامل بفرمایید. در تاریخ ۲۵ تیر هیأت وزراء تصویبنامه صادر می کنند بدین مضمون که به طوری که آقای میرزا رضاخان نائینی محاسبه بانک ایران را با حسن آقا مهدوی نماینده و وکیل حاج حسین آقا امین الضرب به انجام رسانیده اند موافقت می شود، با این شروط و قیود، ببخشید تاریخ صدور این تصویبنامه ۲۲ تیرماه بوده که در آن جلسه پیشنهادات آقای نائینی مطرح و تصویب شده و ۲۵ تیر تاریخ ابلاغ آن است. هیأت وزراء یعنی مرکز کنترل که حق کنترل را برای خود حفظ کرده بود بعد از آنکه پیشنهاد مزبور میرزا رضاخان نائینی را مطرح کرده، مذاکراتی نمود پیشنهادات را تصویب و این قیدها را کرد. قیدها چیست؟

سی هزار تومان قیمت باغ ضرابخانه برگشت شود و قیمت آن بر تعهد حسن آقا

مهدوی اضافه شود بنده درست در خاطرم نیست شاید در خاطر آقای مدعی العموم باشد - خیال می‌کنم بعد از تذکر بنده به ایشان که باغ ضرابخانه ارزش ندارد و پس از آنکه خودشان رفته باغ را دیدند پیشنهاد را اصلاح کرده از مبلغ کاستند و هیأت وزراء به این صورت تصویب نمود. هیأت وزراء در این قید مقرر داشت که مهدوی مبلغ ۴۷ هزار تومان را شش ماهه وجه نقد و یا قبض بانک بدهد و وزارت مالیه تأمینات لازمه را گرفته مقررات مصوبه را اجرا کنند.

بنابراین مالیه از طرف هیأت وزراء مأمور شد که ناظر انجام این تعهد باشد و وجه را وصول کند، قبالات املاک را رد بکند و قبوضی را که بابت تعهد این وجه است در مقابل آن بگیرد. این امر هیأت وزراء از ۲۲ تیرماه تصویب شده و در ۲۵ تیر ابلاغ شده است. پشت سر این ابلاغ بنده مراسله‌ای خدمت آقای مدعی العموم عرض کردم که دیروز خوانده شد و مجدداً محتاج به قرائت آن نیستم. آن مراسله به تاریخ ۴ مرداد است یعنی ۹ روز بعد از تاریخ ابلاغ تصویبنامه که ۲۵ تیر باشد. در مراسله بنده به آقای نائینی نوشته‌ام که تصویبنامه قبلاً به جناب عالی ابلاغ شده که در آن مراسله اشاره به اسنادی شده است که من برای آقای نائینی ارسال داشته‌ام آن اسناد اسنادی بود که لازم بود به امضای آقای رئیس الوزراء برسد و آقای نائینی برای من فرستاده بودند که آنرا به امضای آقای رئیس الوزراء و ثبت هیأت وزراء رسانیده و به ایشان عودت دهم. این عمل را بنده در فاصله ۲۵ تیر تا ۴ مرداد کرده‌ام یعنی اسناد را داده‌ام آقای رئیس الوزراء امضا کرده‌اند و در هیأت وزراء به ثبت رسانیده و در ۴ مرداد این مراسله را به ایشان نوشته‌ام. تا ایشان اسناد را تهیه و حاضر کند و برای من بفرستد و من با همه کارهای زیاد هیأت وزراء که شاید به خوبی مسبوق باشید به امضاء و ثبت برسانم مدت ۹ روز طول کشید.

در این مراسله بنده یک چیز دیگر هم هست: در این مراسله بنده اشعار می‌کنم که دستورهای لازم را هم به مأمورین داده‌ام، بعد ما اینجا چه می‌بینیم؟ بله! متأسفانه یک یادداشت می‌بینیم، یک ورقه کوچک که رویش یادداشت شده حکم رفیق توفیق ۱۱ مرداد است. این مشعر بر این است که بعد از ۴ مرداد که شرحی به ایشان نوشته شده است در ۱۱ مرداد احکامی امضاء و صادر شده ولی اصل آن احکام که خیلی زیاد بوده است و به خیلی جاها فرستاده شده هیچکدام اینها نیست (مدتی فکر) بله از اظهاراتی که خودشان فرموده‌اند یک چیز دیگری هم استخراج می‌کنم و آن این است که در ۱۰

مرداد ایشان صیغه خواندند. تاریخ عربی که در اینجا هست چهاردهم صفر ۱۳۴۷ است که مطابق می شود با ۱۰ مرداد ۱۳۰۷ در این تاریخ ایشان صیغه خواندند و بنابراین ترتیب جریان کار اینطور می شود: ۲۲ تیرماه تصویب هیأت وزراء، ۲۵ تیر ابلاغ تصویبنامه بعد از ابلاغ اسناد از طرف آقای مدعی العموم تهیه شده و به امضای رئیس الوزراء و ثبت هیأت دولت رسیده، در ۴ مرداد اسناد امضاء شده برای آقای مدعی العموم ارسال شده و دستورات لازم به مأمورین داده شد. در ۱۰ مرداد صیغه معامله در محضر امام جمعه خوئی جاری شده و در ۱۱ مرداد حکم ابلاغ می شود. چنانکه ملاحظه می فرمائید یکی از مستندات یکی از مستندات که برای اتهام بنده تهیه شده است که بنده در ۱۱ مرداد ماه یادداشت به بلدیّه داده ام که رفع توقیف از املاک امین الضرب شده است، بنده می گویم نه، این یادداشت یکی نبوده، خیلی زیاد بوده است برای همه جا ارسال شده، خوب، آقایان کجای این اقدامات غیرطبیعی و غیرمتناسب با عمل است؟ کجاش غیرمربوط و بی رویه است؟ چه عرض کنم. بنده که عجز دارم!

یک قسمت دیگر از مذاکراتی که در حضور محترم آقایان شده، قبل از اینکه از اینجا بگذریم چون وکیل من یادداشتی به من داده اند که اظهار می کنم و تذکر می دهم و عرض می کنم. آقای مدعی العموم محترم به آقای ملکی گفته بودند شما هیچوقت وزیر نبودید و نمی دانید که یک نفر وزیر با فرط مشاغل نمی تواند تمام جزئیات در نظرش باشد و بداند که رئیس محاسبات هر قسمتی کیست. آقای ملکی می خواستند در جواب بگویند بسیار خوب. ممکن است وزیر در نظرش نبوده است که نماینده مالیه در بلدیّه رئیس محاسبات بوده یا ناظر محاسبات ولی رئیس محاسبات مالیه که واقف بر تمام جریانات محاسباتی است و می گویند یادداشت صادر به بلدیّه به خط او بوده است باید به خوبی مطلع باشد.

بنده عرض می کردم که یک قسمت دیگر از مسائل مربوط است به جریانات اداری انبار که اساساً بنده نمی دانم چرا مورد طرح واقع شده است. آقای مدعی العموم محترم خودشان اظهار کردند که انعقاد قرارداد جرم نیست و بنده می خواهم خاطر آقایان را با عذرخواهی از اینکه مذاکره زیاد شده و خسته شده اند متوجه کنم که اینها هیچیک مربوط به دلایل اتهام و جرم نیست.

در این جا همین طوری که عرض کردم یک مسأله در دوسیه می تکرار و می در اطراف آن اصرار شده است متأسفانه بعد از توضیح آنکه دو مرتبه مفصلاً از طرف بنده

و مدافعینم در این خصوص توضیح داده شد باز دیدم آقای مدعی العموم صرفنظر یعنی کاملاً صرفنظر نکردند در یک قسمت صرفنظر فرمودند ولی باز یک قسمت آن ماند.

این موضوع که با استعجاب و غرابت مکرر می‌کنند اینست که با بودن اینهمه جنس در انبار که از احتیاجات بیشتر و در انبار فاسد می‌شده است چطور باز هم کنترات برای خرید جنس منعقد شده است بنده عرض کردم که آقا زیاد بودن و نبودن جنس ربطی به اجبار در خرید جنس که لازمه انحصار گندم و جنس به دولت است ندارد. آقای مدعی العموم فرمودند که این را تصدیق می‌کنم که گندم انحصار دولت بوده و باید خودش بخرد ولی این بوده است که وقتی جنس خیلی زیاد شد خریداری نشود بنده هرچه فکر کردم نفهمیدم روی چه فرضی اصل این بوده است؟ اگر مقصود این بود که اول حکم صادره انحصار و اجبار در خرید جنس بوده ولی در مقابل یک حکم سری، از آن سریها که شباهت به این سریها ندارد، یک حکم سری و محرمانه و بی سرو صدا صادر شده است که اگر کسی جنس آورد نخرد و حتی المقدور جنس وارد را قبول نکنید و رد کنید! اگر مقصود این است بنده جداً تکذیب می‌کنم، هیچ همچو چیزی نبوده است! اصل و عمل هر دو با هم بوده! عرض کردم در موقعی که احتیاج به خرید جنس وجود داشت دولت برای اینکه مردم جنس به انبار حمل کنند تشریفات می‌نمود. وقتی که جنس زیاد و بیشتر از حد احتیاج شد وسایل تشویق گرفته شد، مساعده را که وسیله تشویق بود گرفتیم. دیگر جنس نمی‌خواستیم و نمی‌خواستیم تشویق کنیم.

اگر مقصودشان از عمل که مورد استثناء با اصل قرارداد بوده اینست که (چون فرمودند دوسیه‌های انبار شهادت می‌داد) دوسیه‌های اردیبهشت و خرداد را دیدند که در انبار خرید و فروش جنسی نشده. اینکه از بدیهیات اولیه است خرید جنس موقع دارد باید گندمها درو شود و برای حمل به انبار تهیه گردد. در اردیبهشت و خرداد هنوز خرمن جمع نشده، هنوز مقدمات فراهم نشده که مالکین جنس به انبار بیاورند! این یک قدری، خیلی کم، اطلاعات از عمل انبار و امور رعیتی و کارهای ملاکین می‌خواهد تا شخص بداند که موقع فروش جنس کی می‌باشد! در اردیبهشت و خرداد جنسی نبوده که بفروشند. اصل معنی مساعده یعنی چه؟ مساعده‌ای که من اجازه داده‌ام برای چه بوده است؟ اصل مساعده مبنی بر این است که وقتی جنس نیست و مالک احتیاج به

پول دارد پیش پیش بیاید پولی بگیرد و بعد جنس تحویل دهد و باقی پولش را دریافت کند. فلسفه مساعده اینست که در موقع بدست آمدن جنس تحویل جنس بشود. اگر کسی جنس حاضر داشته باشد مساعده می خواهد چه کند، جنس را به انبار می آورد می دهد پولش را می گیرد، می رود پی کارش، هی این مسأله تکرار می شود. من نمی فهمم مقصود چیست!

یک اشتباه دیگر آقای مدعی العموم محترم نمودند: فرمودند که در مراجعه به تمام دوسیه ها معامله دیگری نیست مگر یک معامله با شهاب الدوله که آن را هم به همین ترتیب اجازه مساعده وزیر مالیه داده است و علتش هم این بوده که شهاب الدوله در ده تارند با امین الضرب شریک می باشد. بنده جداً تکذیب می کنم که شهاب الدوله شریک ملک تارند باشد و در همان سند کنترات که در دوسیه است اسم ملکش «بهنام سوخته» ذکر شده است. این کار برای استثناء در عمل بوده است و این استثناء را هم من برای خصوصیت کرده ام. دلم خواست در مدت دو سال وزارت مالیه دو موضوع خصوصی را برای دوستان خود انجام دهم. در خصوص تسریع در حمل و نقل چون من این اجازه را داده بودم از ترس آنکه مبادا روزی اسباب حرف بشود متصل تسریع و تأکید در حمل جنس می کردم ممکن بود در یک موقع یکی از اشخاصی که به اجازه من مساعده گرفته بودند جنس تحویل ندهند و این کار که معمول به نبوده و من بطور استثناء کرده ام اسباب زحمت من شود و در اطراف آن چیزهایی بگویند. بنابراین بالخصوص در همین دو قسمت جداً مواظبت کردم و مخصوصاً به انبار سپردم و آنها را مسؤول کردم که تا این جنس وارد انبار نشده شما راحت نباشید. در خود قرارداد هم اگر ملاحظه بفرمایید این التزام هست که باربرداری انبار بعهدہ ماست زیرا آنها در انحصار انبار بوده است. والله اینها چیزهایی است که تمام از بدیهیات اولیه زندگی اداری ما بوده است وسایل حمل و نقل را هم ما می دادیم. اینهم یک التزامی بود که ما وسایل را بدیم برای اینکه مطابق این مساعده جنس وارد انبار شود و بعد حساب می کردیم اینکارها بسیار عادی و اداری بود... اینها چه اهمیت دارد؟ چطور دلیل جرم می شود؟ بنده اگر باز هم یک روزی دستم برسد هزاران از این تأکیدها خواهم کرد و از این دستورها خواهم داد... و اگر باز آن را جرم تشخیص دهید یکدفعه دیگر هم می آیم این جا! (خنده حضار) (مدتی سکوت).

بنده خیال می کنم که در قسمتهای اداری راجع به انبار و راجع به جریان عمل و

تطبيق تواریخ با هم جزئیات و توضیحاتی را که لازم بوده است عرض کرده‌ام. فقط یک یادداشت هم وکیل مدافع بنده داده‌اند که بگویم و تکرار کنم. این تذکر در جزو نواقص است و آن راجع به تذکری بود که داده‌اند که مراسله که حسن آقای مهدوی به وزارت عدلیه نوشته که اساس و مبنای تشکیل این دوسیه است در دوسیه موجود نیست.

باری بنده بیش از این وقت آقایان را مصروف نمی‌کنم و در ختم کلام خودم همین قدر عرض می‌کنم که من با دستهای پاک، سفید، از کار خارج شدم، امروز هم در مقابل شما بدون اضطراب و بدون لرزه و لرزش برای محاکمه آمده‌ام و یقین دارم که این اعتماد و اطمینان من به شما به موقع و بجاست من خودم را به کلی از این قبیل انتسابات مبری و منزّه می‌دانم. و تمام این دوسیه را چنانکه یک قسمتی را اشاره کرده‌ام که از دو سال قبل به این طرف بلکه بیشتر شروع به تشکیل آن شده در مدتی که خودم سر کار بودم این دوسیه شروع شده. تمام آن مبتنی بر غرض، دشمنی، حسادت و علاوه بر اینها چون اینها یک چیزی است که در طبیعت بشری مجاز است ولی علاوه بر اینها مبتنی بر بدنفسی است که این دیگر مجاز نیست!

سوءاستفاده از اقتدارات (با صدای بلند) در قانون مجازات عمومی موادی دارد و من وقتی وزیر مالیه باشم، سوءاستفاده از اقتدارات وزارتتی خود بکنم برای اینکه به یک عمر و زیدی اذیت کنم و از اقتداری که جامعه و یا پادشاه مملکت به دست من به امانت سپرده است برای زجر و خرابی او استفاده کنم قانون مجازات عمومی برای این کار مجازاتی معین کرده است (با هیجان) و در اجرای قانون بهیچوجه تبعیضی نباید باشد. من اگر بخواهم مواد قانون مجازات را عرض کنم طولانی می‌شود، فصول خیلی دارد قانون مجازات. اگرچه هر نسبتی که به یک وزیری داده می‌شود آن نسبت نظر به شخصیت آن وزیر که یک آدم سیاسی است ممکن است جنبه سیاسی و سیاسی داشته باشد محکمه محترمه هم چنانکه عرض کردم دارای دو جنبه است. ولی بنده بغیر از این که عرض کردم عرض دیگری ندارم و نمی‌خواهم حتی در قسمتهای دشمنیها و عملیات دیگر و نظائر - که اینها هم ممکن است موجب روشنایی فکر آقایان شود و ممکن است به من متهم هم در یک همچو موقعی کمک کند - ولی نمی‌خواهم! زیرا مقیدم و علاقه اخلاقی دارم به اینکه دشمنهای من باز استفاده‌ای از حال عصبانیت فعلی من نکنند.

ختم کلام بنده اظهار امیدواری به دو چیز است چنانکه عرض کردم: معرفت کامل

آقایان به مقام خودشان و اعتماد کامل من به احاله و بصیرت شما به اصول قضا. اینک شما و مقدرات من!

رئیس محکمه - ختم محاکمه اعلام می‌شود.»

آخرین دفاع متهم در ساعت ده بامداد پایان یافت^(۱) و رئیس جلسه ختم دادرسی را اعلام و قضات وارد شور شدند و سرانجام در ساعت ۱۱/۵ بعد از ظهر رأی محکمه در دادگاه قرائت گردید. در پایان حکم آمده بود:

«به موجب ماده ۱۳۹ قانون مجازات عمومی مرتکب آقای فیروز میرزا فیروز به اکثریت آراء محکوم است به محرومیت از حقوق اجتماعی و ۴ ماه حبس تأدیبی و پرداخت مبلغ ۵۸۰۸ تومان سه برابر مبلغ ۱۹۳۶ تومان دریافتی به عنوان غرامت. امضاء: رضاقلی هدایت، حاج سید نصرالله تقوی، محمدصادق بروجردی، سلطان احمد راد، ابوالقاسم فروهر، محمدرضا وجدانی، مجید آهی، حسن فلسفی، اسدالله ممقانی، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا محمدرضا ایروانی»

وکلائی مدافع ذیل آنرا امضاء نموده محکمه یک ربع قبل از نصف شب ختم گردید. مرحومین شیخ رضا ملکی و سید هاشم وکیل، وکلای مدافع در همان موقع در زندان نظمیة حضور یافته و حکم را به نظر نصرت‌الدوله رسانیدند و فردای آن روز متهم از زندان موقت شهربانی به زندان قصر انتقال یافت.

قضات دیوان عالی تمیز از ختم محاکمه تا صدور و ابلاغ حکم سیزده ساعت و نیم به بحث و مجادله پرداخته بودند و در این مدت داورگاهی در اتاق خود و زمانی در دربار نزد تیمورتاش به رایزنی و کسب دستور مشغول بود. ظاهراً آقایان مجید آهی و ابوالقاسم فروهر و احمد راد مستشاران تمیز که از دست‌نشانندگان داور بودند به نحوی

۱. نصرت‌الدوله برخلاف تیمورتاش در دادگاه رشید و مردانه از خود دفاع کرد. بیاناتی که وی به عنوان آخرین دفاع ایراد نمود گذشته از فصاحت دارای نکات مهم حقوقی بود. وی هنگام ایراد خطابه خود تمام رموز مربوط به سخنرانی را در نظر گرفت. گاهی بلندتر از حد معمول، گاهی آهسته، زمانی با لبخند و بعضی وقت با تمسخر به ایراد سخن می‌پرداخت. در طول تمام محاکمه اسمی از شاه نبرد، التماس و التجائی نکرد. تمام کوشش خود را مصروف رد کیفرخواست نمود. بعضی از قضات دیوان عالی تمیز که به پرونده رسیدگی می‌کردند در دو نوبت وزارت عدلیه نصرت‌الدوله زیر دست او بودند مانند حاج سید نصرالله تقوی، محمدرضا وجدانی، میرزا رضا ایروانی و شرف‌الملک فلسفی. حتی میرزا رضا نائینی هم مدتی در دیوانعالی تمیز بود و میرزا طاهر تنکابنی همچنین عضو تمیز بود. پرونده نصرت‌الدوله ساخته و پرداخته پلیس بود. داور به آن رنگ و روغن زد و به اصرار و تهدید آنها را وادار نمود که برای اجرای نیت شاه او را محکوم سازند.

او را در جریان کار قرار می دادند. رویهمرفته نظر دادگاه بر تبرئه متهم دور می زد ولی نظر شاه بر محکومیت فیروز ابلاغ شده بود ولی عده‌ای از مستشاران زیر بار نرفته و مصرّ بر تبرئه متهم بودند.

حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزرای وقت درباره توقیف و محاکمه نصرت الدوله چنین می نویسد:

«... علت رنجش شاه از نصرت الدوله بدین غلظت معلوم نشد. حدس من این شد که باید ارتباط با صارم الدوله و قضایای فارس داشته باشد. از خواص پهلوی است که فکر او از وجنات او ظاهر نمی شود با اینکه خالی از عصبانیت نیست گاهی در چشم او حالی پیدا می شد گانه حدقه تجسمی حاصل می کرد و دور می زد. من یک نوبت این طرز نگاه او را دیده بودم در صورتیکه مقتضیاتی هم نبود.

چندی نصرت الدوله در نظمیّه توقیف بوده آقای مستوفی وساطت کرد، من به عرض رساندم، فرمودند راه قانونی پیدا کنند. داور به موجب ماده ۵۵ قانون مجازات پیشنهاد کرد در خانه خودش توقیف باشد، به ورآورد ملک خودش رفت.

در محکمه پس از اخبار داور به مجلس ۲۶ اسفند و ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ محکوم به محرومیت از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان غرامت سه برابر ۱۹۳۶ تومان مأخوذی از حاج علی آقا شد. داور نیرالملک را که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصرت الدوله باید محکوم شود و الا همه محکومیم. در این دوره سیره اینست حتی برای وکلا مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده بود مکفی نبود. نیرالملک هم محکوم به استعفا شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیده غزاکه در هجو احمدشاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیه پالان)^(۱)

خبر و اظهار نظر حاج مخبرالسلطنه چند اشتباه بین دارد. اولاً محاکمه فیروز در ۱۲ اردیبهشت ماه انجام گرفت نه در فروردین، ثانیاً نصرت الدوله از حقوق اجتماعی محروم شد نه از حقوق مدنی. در هیچ قانونی محرومیت از حقوق مدنی وجود ندارد. حقوق مدنی عبارتست از نکاح و طلاق، مالکیت، ارث، وصیت ... و غیره که هیچ محکمه‌ای نمی تواند شخصی را محروم از آن حقوق بکند مثلاً همسر انتخاب نکند. بنابراین محکومیت نصرت الدوله محرومیت از حقوق اجتماعی بود مانند قبول شغل

دولتی، مشارکت در انتخابات مجلس یا انجمن شهر و غیره.

برکناری نیرالملک بر اثر مکفی نبودن محکومیت نصرت الدوله نبود بطوریکه نیرالملک تا سال ۱۳۱۵ در مسند کفالت تمیز قرار داشت و برکناری وی مربوط به محاکمه و تبرئه منصورالملک بود. ایشان نوشته‌اند به جای نیرالملک، آقای حاج سید نصرالله تقوی صاحب قصیده غراکه در هجو احمدشاه گفته بود آمد. البته در ۱۳۱۵ این تغییر انجام گرفت ولی این نکته را نباید فراموش کرد که صلاحیت علمی و حقوقی و فقهی حاج سید نصرالله به مراتب بیشتر از نیرالملک بود. او قریب سی سال در مشاغل ریاست شعبه دیوان عالی تمیز و دادستانی کل به شغل قضا اشتغال داشت در صورتیکه نیرالملک یک روز هم شغل قضائی نداشت. ریاست دیوانعالی حاج سید نصرالله نه به مناسبت سرودن قصیده غرا در هجو احمدشاه بود و نه دسته‌بندی بلکه در آن روز بین قضات، وی چنین استحقاقی را داشت.

حال درباره محکمه نصرت الدوله و صدور حکم محکومیت از نوشته‌های حشمت‌الله فریود منشی و رئیس دفتر فیروز و احد از متهمین استفاده می‌کنیم:

«ساعت پنج بعدازظهر هیأت به شور پرداخته و چون مدارک و دلائل رشوه‌گیری کافی نبود نصرت الدوله را میرا دانسته و خواسته بودند رأی به تبرئه ایشان بدهند. یکی از اعضاء هیأت بعنوان دستشویی از اتاق شورا خارج می‌شود (اعضای شورا تاخاتمه و صدور رأی مجاز به ترک جلسه نمی‌باشند.) و به وسیله تلفن به آقای داور موضوع را متذکر می‌شود. داور دستور می‌دهد در صدور رأی تا اطلاع ثانوی خودداری کنید.

آقای ... در پنهانی به آقای نیرالملک رئیس محکمه می‌گوید. نیرالملک به طریقی درباره موضوع توضیحاتی می‌خواهد و اختلاف عقیده ظاهر می‌شود. از آن طرف داور فوری می‌رود پیش تیمورتاش و موضوع را به او می‌گوید. او هم می‌گوید مطلب را باید به عرض شاه برسانید چون محکومیت نصرت الدوله در نظر ایشان مسلم گشته. داور می‌گوید پس به اتفاق حضورشان می‌رویم. به وسیله تلفن اجازه شرفیابی گرفته می‌شود. شاه جلوی عمارت خودش راه می‌رفته است. آنها می‌روند و تعظیم می‌کنند و شاه سؤال می‌کند موضوع چیست. داور عرض می‌کند محاکمه نصرت الدوله خاتمه یافته است و هیأت محکمه در نظر دارند او را تبرئه کنند و مدارک را کافی ندانسته. شاه پس از شنیدن اظهارات داور با حالت تغیر و تشدد می‌گوید اگر اینطور بود چرا این همه مدت با تشریفات وسایل محاکمه را ترتیب دادی و محکومیت را اعلام داشتی؟ داور عرض می‌کند بین اعضاء محکمه اختلاف پیدا شده و خودم می‌روم ببینم چه علتی داشته که چنین تصمیمی گرفته‌اند و نتیجه را به عرض شاه می‌رسانم. شاه با تغیر می‌گوید

بروید. (روایت دیگر این بود که شاه می‌گوید این بی‌لیاقتی تو را می‌رساند و می‌گوید بروید گم شوید که آنها هر دو به تندى از جلوى شاه فرار می‌کنند.)

پس از خروج از نزد شاه داور به تیمورتاش می‌گوید برویم پیش مخبرالسلطنه و از او کمک بگیریم. تیمورتاش می‌گوید من مداخله نمی‌کنم شما خودتان هرطور صلاح می‌دانید اقدام کنید. داور فوراً به منزل حاج مخبرالسلطنه می‌رود و در ملاقات با او جریان را می‌گوید و از او خواهش می‌کند با هم بروند در پشت اتاق جلسه در محکمه اوضاع و احوال را بپرسند و راه‌حلی پیدا کنند. مخبرالسلطنه با کمال بی‌میلی داور را همراهی می‌کند و می‌روند در اتاقی که پشت اتاق شورا بوده است می‌نشینند. حاجی مخبرالسلطنه با تلفن به اتاق شورا نیرالملک رئیس جلسه را دعوت می‌کند که از جلسه خارج شود چون مطلب مهمی در پیش است. نیرالملک از جلسه بیرون می‌رود می‌بیند ایشان و داور نشسته‌اند. داور تمام جریان و برخورد با شاه را بیان می‌کند و به نیرالملک می‌گوید چگونه با این همه مدارک مثبت خواسته‌اند او را تبرئه کنند. نیرالملک می‌گوید آرزای اعضای دادگاه آزاد است، من خودم چون رئیس هستم رأیی ندارم. داور می‌گوید شما باید کاری کنید که اختلاف نظر از بین برود و طبق مدارک محکومیت ایشان را اعلام کنند. نیرالملک که خود از این برخورد ناراحت بوده است می‌گوید من سعی خود را خواهم کرد. داور به نیرالملک می‌گوید این مطلب را بدانید چنانچه نصرت‌الدوله محکوم نشود همه ما محکوم خواهیم شد. نیرالملک به جلسه برمی‌گردد و با چند نفر به شور و مشورت می‌پردازد. حاجی مخبرالسلطنه و داور به طرف دفتر وزارت می‌روند و منتظر نتیجه امر می‌شوند. و بالاخره شورا پس از مجادله و مباحثه نظر اولیه خود را به استثناء سه نفر تغییر داده و رأی به محکومیت نصرت‌الدوله می‌دهند. آن سه نفری که از دادن رأی محکومیت نصرت‌الدوله خودداری کردند عبارت بودند از: مجید آهی، شرف‌الملک فلسفی و اسدالله مقانی^(۱) که سه روز بعد از خاتمه محاکمه به دستور داور وزیر دادگستری از ریاست شعب دیوان کشور برکنار شدند.»

البته طبق روال قضائی رئیس شعبه از دادن رأی خودداری می‌نماید لذا نیرالملک

۱. هیچیک از سه نفری که نام برده شده در آن هنگام رئیس شعبه دیوانعالی تمیز نبودند و داور برای ارباب مستشاران تمیز ابتدا حکمی برای شیخ اسدالله مقانی صادر نموده او را به دادستانی استان اصفهان منصوب نمود. چون حکم صادره برخلاف اصل ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی بود مورد اعتراض شدید مقانی واقع گردید و از اجرای آن خودداری نمود. سرانجام داور برای اینکه امر شاه را اجرا کرده باشد او را به معاونت مدعی‌الموم کل منصوب نمود. دستور شاه اخراج مقانی از مستشاری تمیز بود. مقانی صریحاً رأی به تبرئه نصرت‌الدوله صادر کرده بود ولیکن شرف‌الملک فلسفی (حسن فلسفی) و مجید آهی در رأی دادن شرکت نموده بودند.

هدایت در رأی دادن شرکت نکرد.

نوشته‌های مزبور تا حدی به حقیقت نزدیک است و حضور مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء در عدلیه و مذاکره با نیرالملک واقعیت دارد. در آن روز نیرالملک پس از مذاکره با رئیس‌الوزراء و وزیر عدلیه تلاش دامنه‌دار خود را برای محکومیت نصرت‌الدوله به کار برد و به اعضاء تمیز متذکر شد که نصرت‌الدوله مورد عفو قرار خواهد گرفت و مسأله زندان برای او منتفی است. از اینرو بعضی از مستشاران قانع شدند و رأی صادر گردید. محکومیت فیروز بدون تردید در اثر مساعی و فعالیت داور وزیر عدلیه انجام گرفت که در تمام مراحل قدم به قدم در تعقیب پرونده بود. نصرت‌الدوله در روز عاشورای ۱۳۴۸ (۲۸ خرداد ۱۳۰۸) بازداشت شد و در عاشورای ۱۳۴۹ قمری (۱۸ خرداد ۱۳۰۹ شمسی) با شفاعت مستوفی‌الممالک از زندان آزاد گردید و با این ترتیب پرونده سیاسی و اجتماعی او برای همیشه بسته شد ولی املاک و مستغلات وی به اندازه‌ای بود که رسیدگی به تمام آنها مجالی در روز برای او باقی نمی‌گذاشت.

پاداش

اولین کسی که پس از محاکمه و محکومیت نصرت‌الدوله فیروز پاداش خود را دریافت کرد سرتیپ محمد درگاهی بود. اساس پرونده‌ای که برای نصرت‌الدوله تدارک دیده شده بود مربوط به اقدامات و فعالیت درگاهی بود. بعد از برکناری درگاهی، داور و مدعی‌العموم دیوان جزای عمال دولت هرچه تلاش کردند تا پرونده محکمه‌پسندی فراهم کنند موفق نشدند و سرانجام همان پرونده‌ای را که درگاهی تنظیم نموده بود و در دیوان جزا بایگانی شده بود به جریان انداختند از اینرو روز دوازدهم اردیبهشت ماه یعنی روز بعد از محکومیت فیروز، سرتیپ محمد درگاهی که مدتی در زندان قلمه‌بیگی بازداشت و بعد در منزل خود تحت نظر بود مورد عفو و اغماض شاه قرار گرفته و سرتیپ امیر موثق نخجوان کفیل ارکان حرب ضمن ملاقاتی که با وی به عمل آورد مزده داد که اعلیحضرت شغل مهمی برای وی در نظر گرفته‌اند و طبعاً تا فردا حکم جدید به او ابلاغ خواهد شد و بهتر این است که بامداد فردا در دفتر ارکان حرب حضور یافته تا او امر مطاع شاهانه به وی ابلاغ شود. درگاهی با تشکر از امیر موثق و مقادیری دعا و ثنا به ذات ملوکانه به انتظار موهبت جدید دقیقه‌شماری می‌کرد تا روز بعد به دفتر رئیس

ارکان حرب رفته و ابلاغ ریاست اداره نظام وظیفه عمومی را که منضم به فرمان شاه بود دریافت کرد و پس از شرفیابی کار خود را در سمت جدید آغاز کرد.

دومین کسی که دستخوش خود را از رضاشاه بابت پرونده سازی نصرت الدوله دریافت نمود عبدالله یاسائی نماینده مجلس بود. وی در دوره پنجم از ارکان مخالفین قاجاریه بود و در تصویب انقراض قاجاریه تلاش بسیار نمود و در کنار داور به مخالفین جواب می داد. در دوره ششم و هفتم هم نمایندگی داشت. در آن دوره عضویت کمیسیون عدلیه و مخبری آن کمیسیون را عهده دار بود. در سوکمیسیون رسیدگی به دوسیه نصرت الدوله از طرف کمیسیون عدلیه انتخاب گردید و سرانجام در گزارشی که برای مجلس تهیه کرد ارتشاء و سوء استفاده فیروز را تأیید نموده و از مجلس تقاضا نمود با تعقیب وی در دیوانعالی تمیز موافقت نمایند که موافقت هم شد.

یاسائی در بهار ۱۳۰۹ کاندیدای نایب رئیسی مجلس به جای عباس میرزا سالار لشگر برادر نصرت الدوله شد زیرا به یقین می دانست ستاره بخت منسوبین فیروز در حال افول است. لذا در مجلس کاندیداتوری خود را اعلام نمود ولی رأی کافی نیاورد. چند نفر دیگر نیز کاندیدا بودند از جمله علی دشتی که در حدود ۲۸ رأی داشت. چهار بار اخذ رأی شد و یاسائی نتوانست آراء لازم را تحصیل کند. سرانجام دشتی را راضی کردند که از نیابت صرف نظر کند و به دوستان خود توصیه کند که رأی خود را به یاسائی بدهند. چون دستور از مقامات بالا صادر شده بود به فوریت جامه عمل پوشید و دشتی خود را کنار کشیده و طرفداران او رأی خود را به عبدالله یاسائی دادند و در نتیجه با اکثریت ضعیفی به نیابت مجلس انتخاب شد و پس از چند ماه در اثر تلاش علی اکبر داور ریاست کل اداره تجارت را به او سپردند که کاری مهم بود و با شاه سرو کار داشت.

بعد از کناره گیری و تبعید رضاشاه به جزیره موریس عده زیادی از بازماندگان مقتولین زمان رضاشاه علیه عمال نظمیه که عامل اجرائی قتلها بودند اعلام جرم نمودند و دولت نیز در امتثال خواسته شاکیان موضوع را مورد بررسی و تحقیق قرار داد. رئیس شاکیان مظفر فیروز فرزند ارشد نصرت الدوله برای تعقیب عمال جنایتکار شهربانی فعالیت کم نظیری از خود بروز داد و علاوه بر تعقیب در دادگستری با انتشار روزنامه رعد امروز قسمتی از جنایات دوره پهلوی را عریان ساخت. سرانجام دادگستری مراحل بازجوئی را به پایان رسانیده و در مرداد ماه ۱۳۲۱ محاکمه

جنایتکاران در دیوان کیفر آغاز گردید.

دیوان کیفر که از دادگاههای اختصاصی بود وظایفش رسیدگی به تخلفات کارکنان دولت بود: مانند ارتشاء، تدلیس، خیانت در امانت، کلاهبرداری و اتلاف اموال دولت. معلوم نشد چرا دستگاه قضائی آنروز کشور رسیدگی و مجازات قاتلین را به این دادگاه احاله نمود. پس از محاکمه عمال نظمیه و محکومیت عده‌ای از آنها چند پرونده از جمله پرونده نصرت الدوله به دادگاه جنائی تهران ارجاع شد و در این دادگاه فقط پزشک مجاز احمدی به جرم تزریق آمپول مرگ به بعضی از مقتولین محکوم به اعدام گردید. سرپاس مختار رئیس نظمیه به حداکثر هشت سال زندان محکوم گردید که پس از تحمل ۶ سال با استفاده از عفو، از زندان آزاد گردید و در دربار محمدرضا شاغل مقاماتی شد.

مظفر فیروز در زمان حیات خود پیرامون مسائل مختلف یادداشتهائی تهیه کرده بود که پس از مرگش خانم مهین دولتشاهی، همسرش، آنرا به صورت کتابی در اروپا انتشار داد. اینک قسمتی از یادداشتهای آقای مظفر فیروز درباره محاکمه عمال نظمیه را در زیر نقل می‌نمائیم:

محاکمه مختاری

«من پس از تبعید رضاخان از کشور از فرصت به فوریت استفاده کردم و مصمم شدم که قتل رجال دانا و آگاه ایران را که به دستور رضاخان و سادیسیم مختاری و همدستانش انجام گرفته بود تعقیب کنم. بلافاصله به وسیله جراید به تجهیز افکار عمومی پرداخته و به عنوان مدعی خصوصی وارد عمل گردیدم، شروع به تعقیب سرپاس مختاری رئیس کل شهربانی و دار و دسته‌اش کردم. دکتر احمدی جلاد زندان که با تزریق هوا و سم زندانیان سیاسی را می‌کشت به سرعت فرار کرد و به بغداد رفت. شخصاً وزیر خارجه وقت را ملاقات کرده و از او خواستم و به او گفتم که امروز روز دادرسی است و می‌باید فوری تقاضای استرداد احمدی را که مرتکب قتل صدها رجال و روشنفکران ایران شده، از دولت همسایه بخواهد و از طرفی با آشنائی دوستانه‌ای که با سفیر عراق در ایران داشتم از ایشان هم خواهش کردم که استرداد احمدی جانی بدنام را، برای رضایت ملت ایران، از دولت متبوعش بخواهد. او هم بلافاصله تلگرافی به بغداد ارسال داشت و حکومت عراق پس از چند روز آن سفله سادیک را به ایران باز داد و او را تحت‌الحفظ تحویل دادند.

اخراج رضاخان و توقف متفقین در ایران تحرک و جرأتی به مردم عطش‌زده آزادی

اعطاء کرد. در زندانهای سیاه دیکتاتوری به روی عده‌ای که سالهای دراز در آن سیاه‌چالها عمر گذرانیده بودند باز شد و بین آنها پنجاه و سه نفر محکومین مترقی که صرفاً به جرم عقیده ضد دیکتاتوری، متهم به اعتقاد کمونیستی و رواج مراسم اشتراکی شده بودند به صورتی غیرانسانی تحت شکنجه‌های قرون وسطایی و اهانت‌های دستگاه بدون وجدان و اخلاق دوران پهلوی قرار گرفتند آنها هم آزاد شدند و به آفتاب تابان کشور خود چشم گشودند. این جماعت بعد چندی حزب توده را تشکیل داد، بدبختانه، اینها که رنج و مشقت دوران پدر را به عشق آزادی فرزندان و فردای جوانان ایران تحمل کرده بودند پسرانشان در دوره پسر رضاخان به همان سرنوشت گرفتار آمدند که پدرانشان به گفته فرخی یزدی شاعر شهیر و شهید:

تاکه آزادی بود دریند دریندیم ما	ه‌ای که پرسى تا به کی دریند دریندیم ما
با وجود اینهمه غم شاد و خرسندیم ما	خوار و زار و بی‌کس و بی‌خانمان و دربدر
گوشه‌گیر و سربلند و سخت پیوندیم ما	جای ما در گوشه صحرا بود مانند کوه
با درون پر زخون در حال لبخندیم ما	در گلستان جهان چون غنچه‌های صبحدم
آن زن فرزانه را فرخنده فرزندیم ما	مادر ایران نشد از مرد زائیدن عقیم
در میان همگنان بی‌مثل و مانندیم ما	گر نمی آمد چنین روزی کجا دانند خلق
در میان همگنان بی‌مثل و مانندیم ما	گر نمی آمد چنین روزی کجا دانند خلق
با وجود آنکه طوفان را خداوندیم ما	کشتی ما را خدایا ناخدا از هم شکست
چون از ایجاد غزل طرح نو افکندیم ما	در جهان کهنه ماند نام ما و فرخی

خلاصه هر گوشه مملکت عده‌ای به تکاپو و جنبش افتادند. ولی من قبل از هر چیز اجرای عدالت و توقیف و محاکمه قانونی رئیس نظمیه و همدستان بی‌شرم و آبروی او را دنبال کردم و لحظه‌ای از ارائه این فکر به صورت قلمی و قدمی نایستادم و با تفکر و دقت با شناخت و استفاده از فضای باز و سیاست وقت استفاده نموده مشغول تدارک کار شدم. از روزنامه‌نگاران سرشناس و وکلای کارآزموده و شریف دعوتی به عمل آوردم، شور و راهنمایی دادرسان باوجدان و آگاه برایمان بی‌اندازه مفید و باارزش افتاد و برنامه‌ای سالم و برحق برحسب قانون ریخته شد تا محکمه‌ای صالح و بیطرف تشکیل شود تا همه دست‌اندرکاران اعمال جنایت‌کارانه آن عصر وحشت بر همه عیان گردد و مشروطیت زندگی از سرگیرد.

از این پافشاری خود نه تنها منظورم شرح و بیانی از مرگ جان‌گداز پدرم بود، که امریست طبیعی و فریضه بر هر فرزند، نظر من بیان حقیقت و دفاع از حقوق فرد فرد کشته‌شدگان آن زمان دیوانه و افسارگسیخته بود و نشان دادن چهره کریه پدر ملت و رهانده از ذلت رضاخان و خوش‌خدمتان دستگاهش به مردم بی‌خبر و وطنم تا بدانند مردانی که به دست چاقوکشهای مختاری، مقدادی و درگاهی با تبلیغات دروغ و

محاکمات من درآوردی به زندان افتادند و با تحمل خفت و خواری به زیر دست جلادان خود فروخته و بی‌ایمان جان شیرین سپردند بزرگ مردانی، دانشمند و میهن‌پرست بودند. لیاقت، کاردانی، بلندنظری و دانائی آنها سبب مرگ آنها شد که از طرفی آبی بر آتش حسد دیکتاتور زده شود و از سوی دیگر حکومت انگلیس با از بین رفتن سیاستمداران ضدخارجی و حافظ استقلال ایران به طور دلخواه این ملک صاحب مرده را به صورت استتار به استعمار خود درآورند و در ظاهر هم از ایران مستقل تحت رهبری داهیانۀ پادشاهی کردان و نابغه‌ای عظیم‌الشان صحبت بدارند.

«تفو بر تو ای چرخ گردون تفو»

خلاصه، از مطلب دور نشویم. محکمه جنایت‌پیشگان تشکیل شد و اولین مجرم رکن‌الدین خان مختاری رئیس نظمیه رضاشاه بود که بر جایگاه متهمین نشست و به دلیل اسم او محاکمه به محاکمه مختاری شهرت یافت.

برای کسی از هموطنان باورکردنی نبود، مختاری موجودی که اسم او پشت مردم را، حتی در خواب، می‌لرزاند روزی به پای میز محاکمه کشیده شود و خوار و خفیف در مقام متهم جانی در پیشگاه قضاوت قرار گیرد. محاکمه یک ماه به طول انجامید و من چون ممنوع‌الوکاله بودم لهذا آقای پوررضا از طرف وراثت نصرت‌الدوله به عنوان وکیل مدافع تعیین شد و من در سمت خود یعنی مدعی خصوصی به دفاع و خونخواهی پدر و البته به شرح تمام جنایات آن دوره دفاع از دیگر قربانیان بیگناه را هم برعهده گرفتم و مخصوصاً از سید مدرس. محکمه رئیس شهربانی رضاشاه، رکن‌الدین مختاری و چهار نفر دیگر را از هشت تا سیزده سال زندان محکوم کرد و حکم در این باره صادر شد. باید بر مطلب افزود که دربار به محض آنکه مطلع شد که این جانب مصمم به تعقیب مجرمین هستم و هیچکس و هیچ قوه‌ای نمی‌تواند مرا از این راه بازگرداند به تلاش افتاد که به هر وسیله‌ایست جان مختاری و شرکاء را از مرگ نجات دهد و به دست و کیلی مبرز موجبات تبرئه او را فراهم آورد و برای این کار دکتر آغایان را تعیین نمود. دکتر آغایان بنا به وظیفه شغلی خود و دفاعی را که برعهده گرفته بود به دفاع از موکل خود پرداخت و پایه مدافعات او از مختاری و دیگران که همه گفتارش بر آن قرار داشت جمله معروف «مأمور معذور است» و می‌گفت قتل واقع شده ولی مختاری مأموری بیش نبوده است و آمر شخص دیگری بوده است یعنی رضاشاه و در آخر هم خطاب به دادرسان امور جنائی چنین گفت:

«در کف شیر نر خونخواه‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

البته تلاشها به جایی نرسید و در رأی محکمه تغییر زیادی حاصل نشد و حکم زندان عمال ظلم داده شد. اما محکمه جنائی تهران در رأی خود تصریح کرد که اقدام شهربانی خاصه در قتل پدرم نصرت‌الدوله و مدرس در نتیجه امر مقامات مافوق بوده

است ولی دکتر احمدی قاتل تیمورتاش و فرخی و صدها دیگر را، پس از محاکمه، محکوم به اعدام اعلام داشت و در میدان سپه به دار آویخته شد و این مسائل یعنی اقدام به تعقیب و محکومیت مختاری و دار و دست‌اش و قتل پزشک یا صحیح‌تر بگوئیم جلاذ زندان، احمدی دل و جرأتی عجیب به مردم داد و افکار عمومی طوری بسیج شد و شکایتها به جایی رسید که در همان ابتدای سلطنت محمدرضاشاه قوه مقننه کشور رسماً به موجب قانون مصوبه مجلس شورای ملی اعلام داشت که رضاشاه اموال مردم را به زور ضبط کرده و این اموال مسروقه محسوب است و باید به صاحبان اصلی باز داده شود و محکمه صالحه دادگستری که دیوان عالی تمیز آنرا تأیید و تنفیذ نمود، رضاشاه را شریک جرم و بالاتر از آن آمر تمام قتل‌های سیاسی اعلام داشت. و این محاکمه عظیم تاریخی تحت ریاست جناب موسوی‌زاده قاضی پاکدامن و مشهور به صداقت و صراحت و قانون‌شناسی صورت پذیرفت. در واقع هیچ تهدید و تحبیبی او را از اجرای عدالت باز نداشت و من لازم می‌دانم سپاس خود و همه ایرانیان از بند رهیده آن دوران سیاه را خدمت ایشان تقدیم و صمیمانه بگویم توفیق این محاکمه، مدیون درستی و جرأت این قاضی کاردان و وظیفه‌شناس که مردی است بزرگ و وطن‌پرست، می‌باشد.»

چگونگی قتل

با خودکشی علی اکبر داور یکی از بنیانگذاران حکومت پهلوی و مرگ طبیعی و غیرطبیعی بعضی از آنان، رضاشاه از شر آنها بی که در گذشته مورد حاجت وی بودند و به عناوین مختلف برای رسیدن به اهداف خود به آنها شغل و مقام و رشوه‌های مشروع و نامشروع می‌داد راحت شد و دیگر به مرحله‌ای رسیده بود که هیچکدام آنها نایستی روی زمین باشند.

تیمورتاش، سردار اسعد و داور دیگر وجود خارجی نداشتند. عدل‌الملک دادگر، زین‌العابدین رهنما، علی دشتی، عمادالسلطنه فاطمی، فرج‌الله بهرامی دبیر اعظم، سید محمد تدین، سلیمان محسن اسکندری، سید محمدصادق طباطبائی، محمدرضا تجدد و اعتصام‌زاده، در تبعید داخل یا خارج به سر می‌بردند. قوام‌السلطنه و دکتر مصدق نیز آنچنان عاقلانه و مدبرانه عمل می‌کردند که هیچگونه توهمی برای شاه ایجاد نمی‌کرد.

از میان نظامیان با قتل امیرلشگر عبدالله امیرطهماسبی و اعدام پولادین، محاکمه و تبعید سرلشگر شیبانی، زندانی کردن و بعد مرگ امیرلشگر محمود آیرم و خلع درجه

و اخراج سررتیب جان محمدخان امیرعلائی و از گردونه خارج کردن سپهبد امیراحمدی و عده‌ای دیگر.

در آن ایام دیگر رضاشاه کسی را که مدیون او باشد در اطراف خود نمی‌دید از اینرو میل نداشت بعضی از آنها زنده باشند. مدرس در زندان خواف و بعد کاشمر و نصرت الدوله در زندان سمنان هنوز حیات داشتند. امریه برای قتل هر دوی آنها به سرپاس مختار ابلاغ شد.

نصرت الدوله در مهرماه ۱۳۱۵ از طرف پلیس سیاسی دستگیر و پس از چند روز توقف در زندان تهران در معیت چند مأمور به زندان سمنان انتقال یافت. در ماههای اول از رفاه نسبی برخوردار بود؛ یک آشپز و یک نوکر در اختیار او بود و اجازه خواندن کتاب و مکاتبه هم داشت ولی پس از آنکه فرمان قتل صادر شد همه چیز را از او گرفتند و حتی تنها مونس او را که سگی بود که با خود به سمنان برده بود از او جدا ساخته و با گلوله‌ای مغز آن حیوان را متلاشی کردند.

سرپاس رکن الدین مختار رئیس شهربانی با معاونت سربرهر (سروان) عبدالله مقدادی رئیس دایره اول اداره کارآگاهی، چهار نفر را برای اجرای نظر شاه مبنی بر قتل نصرت الدوله در نظر گرفتند که عبارت بودند از: رسدبان ۲ سیف‌الله فولادی، سرپاسبان یک عباس مختاری (معروف به عباس شش انگشتی)، همردیف پاسبان حسینقلی فرشچی تبریزی، همردیف پاسبان علی اصغر عقیلی‌پور.

چهار نفر نامبرده از افراد شرور و پرونده‌دار اداره نظمییه بودند و سمت سازمانی حساس نداشتند ولی برای اینکه حقوق خود را همه ماهه دریافت کنند در مشاغلی از قبیل بازرسی و مصدر مختاری و پادوی اداره کارآگاهی انجام وظیفه می‌کردند البته انجام وظیفه اصلی آنها زجر و شکنجه و آزار زندانیان و عنداللزوم قتل آنها بود.

وقتی این هیأت چهار نفری وارد سمنان شدند طبق دستورالعملی که داده شده بود زندانی یعنی نصرت الدوله از ابوابجمعی شهربانی سمنان خارج گردید و مراقبت و نگهداری از او به این هیأت سپرده شد. از روزی که این هیأت وارد سمنان شدند بد رفتاری و خشونت جای ملایمت سابق را گرفت. تمام درها و پنجره‌های خانه‌ای را که نصرت الدوله در آن زندانی بود تیغه کردند. آشپز و نوکر او را به تهران فرستادند و محل سکونت زندانی را از اتاق به زیرزمین تاریک و نمناکی انتقال دادند. نصرت الدوله در اثر سختگیریهای این هیأت به ستوه آمده و از آنها سؤال می‌کند اگر قصد از بین بردن

مرا دارید بیش از این رنجم ندهید و مرا زودتر خلاص کنید. مأمورین به وی تکلیف نوشتن وصیت‌نامه می‌کنند. غیر از وصیت‌نامه، فیروز نامه‌های دیگری برای افراد خانواده خود می‌نویسد ولی نه وصیت‌نامه به دست خانواده وی می‌رسد و نه سایر نامه‌ها و تماماً در پرونده مربوطه در اداره کارآگاهی بایگانی می‌شود که تمام آنها هنگام محاکمه عمال نظمیه در اختیار خانواده وی قرار می‌گیرد.

جریان قتل بدین طریق صورت می‌گیرد که بامداد آن روز رسدبان فولادی مقداری عرق با خود به منزلی که نصرت‌الدوله در آن زندانی بود می‌برد و بچه‌ها را برای عرق‌خوری به دور خود جمع می‌کند. عقیلی‌پور که ظاهراً مقدس‌نما بود از خوردن مشروب خودداری می‌کند. فولادی به وی تکلیف می‌کند برو بیرون و محمد نوکر نصرت‌الدوله را نیز با خود ببر و تا غروب به اینجا مراجعه نکن. ظاهراً عقیلی‌پور و محمد به گرمابه می‌روند و ریش خود را حنا می‌بندند که از حد معمول دیرتر از حمام بیرون بیایند. پس از صرف مشروب فراوان، فولادی به اتفاق عباس شش انگشتی و فرشچی وارد زیرزمینی می‌شوند که نصرت‌الدوله در آن سکنی داشت. به محض ورود نصرت‌الدوله از جا برمی‌خیزد و می‌گوید: «کاری با من دارید؟» رسدبان فولادی می‌گوید: «بلی مأموریتی داریم که باید انجام دهیم.» نصرت‌الدوله اظهار می‌کند بسیار خوب. فرشچی بلافاصله استکان زهر را به دست نصرت‌الدوله می‌دهد و می‌گوید این را بخور. فیروز پاسخ می‌دهد بسیار خوب، استکان را گرفته لاجرعه سر می‌کشد. قاتلین تحمل دو سه ساعتی را نداشتند تا زهر اثر خود را ببخشند بلافاصله عباس از پشت نصرت‌الدوله را بغل گرفته به زمین می‌کوبد و روی سینه وی می‌نشیند، فولادی هم که مردی چاق و سمین بود روی پاهای او نشسته و کوچکترین حرکتی را از او سلب می‌کنند و عباس با دست گلوی او را فشار می‌دهد تا او خفه شود. عباس واقعاً در خفه کردن اشخاص مهارت خاصی داشته است و طوری عمل را انجام می‌داده که هیچگونه اثری در بدن اشخاص باقی نمی‌ماند. پس از اینکه از مرگ نصرت‌الدوله اطمینان حاصل می‌شود فولادی و عباس مقتول را خوابانده و عینک را به چشم او می‌زنند و فرشچی را دنبال دکتر می‌فرستند. پس از نیم ساعتی دکتر معتمد بر بالین مقتول حاضر می‌شود و گواهی فوت او را به علت بیماری قلبی می‌دهد؟! پس از دو روز از تهران دستور می‌رسد که جنازه را تحویل نوکر وی بدهید.

حبیب‌الله خان پوررضا برجسته‌ترین وکلای دادگستری آن روز وکالت

نصرت الدوله در دیوان کيفر و دادگاه جنایی را پذیرفت و مدافعات بسیار ارزنده و عبرت‌انگیزی نمود بطوریکه چندین بار تماشاچیان به شدت گریستند.
پوررضا پس از مقدمه مفصلی چنین گفت:

«استدعا می‌نمایم به آخرین نامه‌ای که مرحوم نصرت‌الدوله فیروز به همسر خود نوشته است گوش دهید:

من دور از تو می‌میرم و از مردن بیم ندارم و از برای خودم متأثر نیستم زیرا مرگ بهتر از زجر و ذلت است. اما برای تنها ماندن تو برای بی‌پدر ماندن لیلی و ایرج و شاهرخ در موقعی که هنوز احتیاج به پدر دارند آتش می‌گیرم و باز می‌سوزم که بی‌گناه و بی‌جهت بدون تقصیر حتی تقصیر در فکر و نیت مرا از بین می‌برند. تأثر دیگرم از این است که من نتوانستم آنطوری که دلم می‌خواست در زندان شهر یا به وسیله مکاتبه از اینجا از تو عذرخواهی و خداحافظی کنم.

مدلول این نامه که حکایت از طوفان و انقلاب درونی می‌نماید برای کسانی که عاری از احساسات پدری و عواطف خانوادگی می‌باشند مراسله عادی است ولی آن پدرانی که علاقه به همسر و اولاد خود دارند، آن پدرانی که معنی و مفهوم وظیفه پدری را می‌دانند می‌فهمند که مفهوم این مراسله چیست و به مسببین بدبختی او و ملت ایران لعن و نفرین می‌نمایند.

آقایان قضات، تا به جای مرحوم نصرت‌الدوله فیروز نباشید، تا موقعیتی را به دست نیاورید که بدانید تا مدت ده پانزده روز دیگر از بین خواهید رفت نخواهید توانست انقلاب روحی و طوفان درونی مرحوم نصرت‌الدوله را کاملاً تشخیص دهید. امیدوارم که آن موقعیت هیچوقت برای شما و برای کسی تکرار نشود برای آنکه تجدید آن توأم با استقرار رژیم دیکتاتوری خواهد بود.

آقایان قضات، به خدا قسم اگر به عقیده و مذهب ناسخینون این متهمین چندین مرتبه متولد و مرده و مجدداً زندگانی را از سر بگیرند و در تمام این ادوار چندین مرتبه محاکمه شده و محکوم به حبس ابد گردند تمام این مجازات‌ها جبران عشری از اعشار مصائب و بدبختی‌هایی که بر سر مردم این کشور آورده‌اند نخواهد بود. این صورت و قیافه‌های معصومی که حق به جانب در پیشگاه دادگاه خود را معرفی و به قوه بیان و تواضع و فروتنی می‌خواهند حقایق را طور دیگری جلوه دهند لایق ارفاق و شفقت دادگاه نمی‌باشند. اینها کسانی می‌باشند که بچه‌ها را بی‌پدر و زنها را بی‌بوه و مادران را داغدار و پدران از دست مظالم و مصائب اینها دق نموده‌اند.

آقایان قضات، از چندین سال قبل و مطابق تمام معتقدات مذاهب دنیا اولاد خوب و لایق بهترین تسلای پدر و مادر بوده و به وجود او خوشوقت و افتخار

می‌نماید. فقدان اولاد خوب و لایق برای ابوبین بزرگترین ضربتی است که وارد می‌شود خصوصاً به اینکه اولاد هم به مرگ طبیعی نمرده و به نامردی او را از بین برده باشند. آیا شما می‌توانید تحمل این مصائب را بنمائید؟ آن ساعت و دقائقی را در نظر بگیرید که مقدادی به امر مختاری به منزل مرحوم فرمانفرما رفته و خبر مرگ و نیستی فرزند ارشد او را به او داده است، آن لحظاتی را یادآور باشید که مادر پیر مرحوم نصرت الدوله از مرگ فرزند خود مطلع و آگاه شده است. موقعی را به خاطر داشته باشید که مادر پیر مرحوم نصرت الدوله فیروز مراسله فرزندش را که به نام او نوشته و به او نرسیده است در متن ادعاینامه قرائت نموده و برای دیدن خط فرزندش به دادسرای دیوان کیفر مراجعه می‌نماید چه حالتی خواهد داشت علاوه بر اینکه بازماندگان مقتولین ناظر اعمال دادگاه می‌باشند. ارواح پاک مقتولین که روح مرحوم مدرس، فیروز، خزعل و دیبا باشد در چهار کنج سالن ناظر اعمال و مراقب اوضاع بوده و منتظرند که نظریه هیأت حاکمه را که مظهر قهر و انتقام الهی می‌باشند مشاهده نمایند...»

نصرت الدوله در روزهای آخر زندگی خود در زندان تعدادی نامه برای پدر و مادر و همسر و اولاد خود نوشته بود که در آن موقع به دست آنها نرسیده ولی در پرونده اداره کارآگاهی پس از سقوط رژیم دیکتاتوری این نامه‌ها ظاهر شد. در نامه‌ای که به عنوان مادر همسر خود نوشته است این عبارت دیده می‌شود: «... هیچ تأثیری در موقع مرگ مرا بیش از فکر تأثر حال شما منقلب نخواهد کرد. از اینکه من مظلوم می‌میرم سربلند باشی»

در نامه‌ای که به عنوان دو تن از برادران خود محمدولی میرزا و سرتیپ محمد حسین میرزا نوشته متذکر شده است: «... آخرین کلماتی است که از من به شما خواهد رسید... من به انتظار مرگ مهیا می‌شوم و هیچ امیدي از مخلوق ندارم. از آفریننده برای خودم قوت و رشادت و برای شماها تحمل و سعادت می‌خواهم و چون و چرا نمی‌کنم، همینقدر بدانید بی‌تقصیر بیگناه و مظلوم صرف می‌میرم. ای کاش عوض مصائبی که بر من وارد شده به زن و بچه‌های صغیرم روزگار سازگاری کند...»

در نامه دیگری که به عنوان عبدالحسین میرزا فرمانفرما، پدر ۸۶ ساله خود نوشته چنین عبارتی دیده می‌شود: «پدر عزیزم، من می‌میرم بیگناه نسبت به مخلوق و برای دشمنی بی‌جهت از طرف آنها و اما نسبت به خالق آنچه در این مدت فکر و جستجو در خود کرده‌ام گناهی که قابل چنین کیفر باشد نیافته‌ام. پدر عزیزم ۲۱ شوال ۵۶ تاریخ ۵۰ سالگی من نیم قرن عمرم... مسبب مرگ یا نیستی یا خرابی هیچکس و هیچ عائله

نشده‌ام. پدر عزیزم از من راضی باشید قوی و متحمل بوده و انشاءالله رشید خواهم
مرد...»

در پشت عکسی از خود برای لیلی دخترش نوشته است: «... دو چیز از تو
می‌خواهم اول مواظبت و پرستاری و دلسوزی مادرت که بتواند با فراق من بسازد».
در پشت عکسی که برای شاهرخ کوچکترین فرزندش فرستاده نوشته است:
«... پسر نازنینم از فراق پدرت زیاد متأثر نباش، ناموس طبیعت بر اینست که باید پدرها
بروند و فرزندها بمانند.»

فصل چهاردهم

علل و جهات محاکمه و قتل نصرت الدوله

سرتیپ محمد درگاهی رئیس نظمیه از نخستین روزهای سلطنت رضاخان در صدد بود برای افرادی که به مقام سلطنت نزدیک هستند پرونده سازی کند از اینرو با عوامل و ایادی خود که در تمام سازمانهای دولتی و حتی مجلس شورای ملی پخش بودند اسناد و مدارکی جمع آوری می کرد. برخی از آن اسناد و اخبار به صورت گزارش شرفمرضی به شاه داده می شد و برخی در اداره تأمینات باقی می ماند تا در موقع خود از آنها استفاده شود. از آن ایام بیش از همه تیمورتاش، نصرت الدوله و داور مورد نظر بودند و به اشاره درگاهی رؤسای شهربانی ولایات عده ای را تحریک می کردند تا علیه این سه مقام نزدیک به شاه شکایت شود و شاه هم کاملاً خبر داشت که این شکایتها غالباً واهی و به دستور رئیس اداره کل نظمیه تهیه و فرستاده می شود ولی در عین حال بی میل نبود که روزی از آنها استفاده کند تا سرانجام نوبت به قربانی کردن نصرت الدوله رسید و این گزارشهای بی اساس پرونده ای را تشکیل داد. این پرونده ساختگی بالاخره در دستگاه قضائی داور به صورتی درآمد که قابل طرح در دادگاه باشد.

۱ - بدون تردید پرونده نصرت الدوله فیروز یک پرونده سیاسی بود و شاه بر اساس نفرتی که از وی داشت نمی خواست او جزء وزراء و هیأت حاکمه باشد قصد مجازات تریبی و تزدیلی نداشت بلکه می خواست او را از صحنه سیاسی خارج کند به همین دلیل محکومیت نصرت الدوله بر دو محور دور می زد:

الف - محرومیت از خدمات اجتماعی. ب - چهار ماه زندان و پرداخت غرامت. به طوری که ملاحظه شد نصرت الدوله پس از یک ماه زندانی بودن مورد عفو قرار گرفته از زندان خارج شد و سالهای بعد هیچگونه مزاحمتی برای او بوجود نیامد تا سال

۱۳۱۵ که پرونده تازه‌ای برای او تشکیل شد که در همین کتاب به آن اشاره شده است. رضاشاه در اوایل سلطنت خود برای کوبیدن رجال و مخالفین خود از حربه دادگستری استفاده می‌کرد ولی بعد متوجه شد حربه دادگستری کافی نیست مخصوصاً تبرئه منصورالملک در دادگستری گرچه منجر به برکناری وزیر دادگستری وقت و رئیس دیوانعالی کشور شد ولی رضاشاه را برای تنبیه افراد از عدلیه منصرف ساخت.

چنانچه سردار اسعد بختیاری، مدزس، نصرت الدوله به دست دژخیمان پلیس به قتل رسیدند و افرادی چون زین‌العابدین رهنما، علی دشتی، دبیراعظم بهرامی، سرلشگر جهانبانی، محمدرضا تجدد، مجید آهی، عمادالسلطنه فاطمی، ابوالفتح دولتشاهی استاندار فارس و عموی همسر شاه، اعتصام زاده مدیر روزنامه ستاره جهان و نماینده مجلس، سرتیپ هوشمند شهردار تهران و حسین دادگر بدون محاکمه به زندان رفتند و بعضی از آنها مانند حسین دادگر و رهنما تبعید شدند و تنها علی و کیلی محاکمه و به زندان افتاد.

۲ - نصرت الدوله به علت تفرعن و خودخواهی و جاه‌طلبی دشمنان زیادی داشت حتی یاران نزدیک او چون تیمورتاش و داور نسبت به او بدبینی پیدا کردند. داور او را سدّ راه ترقی خود می‌دانست و معتقد بود تا زمانی که نصرت الدوله در هیأت حاکمه مستقر باشد رئیس‌الوزرائی نصیب او نخواهد شد از اینرو با تلاش فراوان پرونده‌ای تشکیل داد و او را به محاکمه و محرومیت از خدمات اجتماعی کشید هم شاه را از خود راضی ساخت، هم مدعی احتمالی سیاسی خود را از میان برداشت.

۳ - نصرت الدوله مردی باسواد و کتاب‌خوانده بود. به قول سعید نفیسی به دو زبان فرانسه و انگلیسی مسلط بود و از این دو زبان کتابهای زیادی خوانده بود و همه را در حافظه خود جا داده بود و در مواقع لزوم از آن استفاده می‌کرد. تحصیلات حقوقی عمیقی داشت و چون خود را یک سر و گردن از دیگران بالاتر می‌دانست در مقام بحث یا طرح موضوعی طرف را مورد انتقاد قرار داده و اشتباهات او را برمی‌شمرد. این رویه نصرت الدوله در هیأت وزیران مخبرالسلطنه ساری و جاری بود. رئیس‌الوزراء غالباً مورد حمله شدید نصرت الدوله قرار می‌گرفت از اینرو حاجی رئیس‌الوزراء راضی به عضویت وی در کابینه نبود مخصوصاً از زمانی که مخبرالسلطنه جانشین رئیس کل مالیه شد این تضاد فکری بالاگرفت و گاهی برخوردهای شدید لفظی بین آندو واقع می‌شد از اینرو مخبرالسلطنه هم از سعایت درباره او در نزد شاه کوتاهی نمی‌کرد.

۴ - مهمترین مخالفتی که درباره نصرت‌الدوله ابراز می‌شد از طرف انگلیسها بود. نصرت‌الدوله تا کودتای ۱۲۹۹ از سرسپردگان مسلم انگلیس در ایران بود. اقامت وی در لندن پس از مراجعت احمدشاه به ایران برای وی این فرصت را پیش آورد که با لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس بیشتر نزدیک شود و نقشه‌ای برای آینده ایران طرح نماید که جانشین قرارداد ۱۹۱۹ باشد. کرزن این فکر را پسندید و نصرت‌الدوله را کاندیدای کودتا در ایران کرد. دیپلماتهای انگلیسی مقیم ایران با نصرت‌الدوله میانه‌ای نداشتند مخصوصاً هاوارد از دشمنان سرسخت وی بود و سرانجام سیدضیاء جانشین او شد و تمام خوابهای سیاسی نصرت‌الدوله از جمله تصاحب تاج و تخت ایران، نقش بر آب شد، سهل است به زندان کودتاگران افتاد. نصرت‌الدوله پس از این وقایع ۱۸۰ درجه تغییر جهت داد و از مخالفین سیاست انگلیس در ایران شد و طبعاً انگلیسها هم علیه او مطالبی انتشار می‌دادند. هاوارد که توسط نصرت‌الدوله از ایران تغییر مأموریت داده به سوریه رفت، تمام مقالات علیه فیروز را می‌نوشت و انتشار می‌داد. درهرحال مخالفت انگلیسها با او در سقوط وی تأثیر فراوانی داشت.

۵ - نصرت‌الدوله به واسطه همان خصوصیات و خلقیاتی که قبلاً بدان اشاره کردیم دشمنان زیادی برای خود تدارک دیده بود. این دشمنان مرئی و نامرئی مدام علیه او سمپاشی می‌کردند و نظمی از این سمپاشیها استفاده می‌کرد و ذهن شاه را نسبت به او مشوب می‌نمود البته ماده اولیه هم مساعد بود.

موارد ذکر شده علل و جهاتی بود که موجبات محاکمه و کنارگذاشتن نصرت‌الدوله را فراهم ساخت. البته ممکن است موارد دیگری هم باشد که نگارنده را وقوف بر آن نیست. درهرحال نصرت‌الدوله پس از محکومیت از حقوق اجتماعی زندگی خود را بر محور یک مالک قرار داد و در عین حال فرصت مناسبی پیدا کرد که به تفریحات خود مانند شکار، رسیدگی به وضع گلکاری فرمانیه و کشاورزی وردآورد بپردازد و ظاهراً راضی از این زندگی به نظر می‌رسید ولی مطلقاً با دولتمردان رفت و آمدی نداشت. قتل تیمورتاش و قتل سردار اسعد هشداری بود برای او که جان به سلامت برده است.

مطبوعات فرانسه و پرونده سیاسی برای نصرت‌الدوله

نصرت‌الدوله در اواسط ۱۳۱۴ شمسی ساختمان بیرونی باغ فرمانیه را به مستر

کلارک مستشار سفارت فرانسه اجازه داد و خود و خانواده‌اش به ساختمان اندرونی باغ نقل مکان کردند. کلارک تحصیلکرده مدرسه حقوق سورین بود و قبل از ورود به وزارت امور خارجه فرانسه چندی خبرنگار و نویسنده چند روزنامه مهم پاریس بود. قرب جوار این فرانسوی زرنگ با نصرت‌الدوله موجب گردید رفت و آمدی بین آن دو پیدا شود. همسر کلارک که زنی پرشور و بامحبت بود در دل خانواده فیروز جا کرد و غالب روزها به اسب‌سواری در تپه و ماهورهای اطراف باغ می‌پرداختند و نصرت‌الدوله هم از این رفت و آمد راضی بود که همسر و بچه‌هایش مخصوصاً لیلی که در سنین پانزده سالگی بود زبان فرانسه را از این خانم یاد بگیرد. در آن روزها در فرمانیه و کامرانیه چند باغ بزرگ بیشتر نبود. در نزدیکی باغ کامران میرزا قرار داشت که دو تن از بچه‌هایش در آن باغ زندگی می‌کردند و روابط چندانی با خانواده نصرت‌الدوله و فرزندان کامران میرزا وجود نداشت.

خیلی زود بین کلارک و نصرت‌الدوله نزدیکی و مودت بوجود آمد. نصرت‌الدوله زبان فرانسه را به فصاحت صحبت می‌کرد و در آن ایام بیکاری یک مصاحب فرانسوی برای او بسیار لذت‌بخش بود. کلارک مرتباً از کتابهای فرانسه به نصرت‌الدوله هدیه می‌کرد که پس از مطالعه آنها برگرداند و گاهی بحث آن دو پیرامون مطالب کتاب بود. کلارک نیز کم‌کم به اسب‌سواری عادت کرد و روزهای جمعه با فیروز میرزا سوار می‌شد و گاهی نصرت‌الدوله این خانواده را به وردآورد می‌برد و به شکار می‌پرداختند و برای این خانواده فرانسوی بسیار لذت‌بخش بود. تدریجاً به علت نزدیکی که بین آن دو ایجاد شده بود نصرت‌الدوله درد دل‌هایی می‌کرد و از اوضاع ایران و دیکتاتوری رضاخان داستان‌هایی برای مصاحب فرانسوی خود بیان می‌نمود. ماجرای قتل تیمورتاش و سردار اسعد در زندان قصر و عده زیادی از سران عشایر از مطالبی بود که توسط نصرت‌الدوله برای کلارک بیان می‌شد. این اظهارات و مذاکرات دوستانه تدریجاً کلارک را تحت تأثیر قرار داد. چون به شخصیت و اطلاعات و محفوظات فیروز میرزا نیز اعتقاد داشت در فکر انعکاس دیکتاتوری رضاشاه در مطبوعات فرانسه افتاد شاید در این زمینه با وزیرمختار فرانسه هم مذاکره کرده بود. بدون اینکه روح نصرت‌الدوله از تصمیم این فرانسوی با احساس و نزدیک خبر داشته باشد تدریجاً اخبار دیکتاتوری رضاشاه در مطبوعات فرانسه منعکس گردید و وزیرمختار ایران نیز ناچار بود اخبار روزنامه‌های فرانسوی را به دفتر مخصوص شاه گزارش دهد.

روزنامه فرانسوی گلاسکو هرالد تحت عنوان «یک مستبد شرقی» در ۱۳۱۵ مقاله‌ای انتشار داد. در اول مقاله آمده بود:

«دیکتاتورها فقط در اروپا و امریکای جنوبی به عرصه ظهور نمی‌رسند و از حوادث اخیر عراق دانستیم که در آسیا نیز دیکتاتور برمی‌خیزد. قریب ده سال است که ایران و ترکیه همسایگان عراق به وسیله دیکتاتورهای سرباز اداره شده... رضاشاه پهلوی دیکتاتور ایران گو اینکه در میان مستبدین شرقی کمتر از همه معروف است ولی شاید بیش از همه آنها کامیاب گردیده و سوابق حیرت‌انگیز او به یکی از افسانه‌های هزار و یک شب شباهت دارد. چگونه یک افسر تیپ قزاق به فرماندهی کل قوا، سپس به نخست‌وزیری و سرانجام در آخرین لحظه با یک تغییر فکر از ریاست جمهوری خودش را به تخت داریوش رسانید.»

در آخر مقاله آورده شده بود که شاه به علت پیری از سلطنت کناره‌گیری خواهد کرد و فرزند وی با پشتیبانی پدر بر تخت سلطنت تکیه خواهد زد و چنین عملی که در دوران اخیر سابقه نداشته تعجب‌آورتر از بسیاری از کارهای دیگر رضاشاه نخواهد بود.

چند روزنامه دیگر فرانسه نیز در همین زمینه مطالبی علیه رضاشاه انتشار دادند که تقریباً همه آنها توهین‌آمیز بود.

رضاشاه به محض اطلاع از مقالات مطبوعات فرانسه به عنوان اعتراض ابوالقاسم فروهر وزیرمختار ایران را به تهران احضار کرد و قرار شد کاردار موقت سفارت مطالب روزنامه را تکذیب کند.^(۱) و بلافاصله روابط دو کشور قطع گردید.

۱. پس از انتشار مقاله یک مستبد شرقی در روزنامه گلاسکو کاردار سفارت ایران در پاسخ مقاله مزبور نامه‌ای نوشته که تکذیب مقاله مزبور بود. روزنامه مزبور مقاله کاردار سفارت ایران را به شرح زیر درج نمود:
آقای محترم (خطاب به مدیر) در پیرو مقاله‌ئی که در شماره ۳۰ نوامبر آن جریده تحت عنوان دیکتاتوری ایران انتشار یافته بدینوسیله اعلام می‌دارم که خبرنگار شما اشاراتی ضمن مقاله خود به کشور من کرده که چون گمراه‌کننده و دور از حقیقت است باید آنها را تکذیب بنمایم.

خبرنگار مزبور می‌نویسد که ایران با رعب و وحشت اداره می‌شود و در عین حال اذعان می‌دارد که ایرانیان بیش از هر ملت دیگر می‌توانند عادات و آداب و رسوم غربی را قبول نمایند... در این صورت وقتی که از اصلاحات انجام یافته و کارهایی که صورت می‌گیرد تا این درجه تعریف و تمجید می‌نماید دیگر تفسیر راجع به ترس و وحشت ملت بی‌مورد و قابل تصدیق نمی‌باشد... بلی چگونه ممکن است تمام افراد یک ملت که شیفته هدفهای قومی می‌باشند از رژیم بترسند که همان رژیم جهت پیشرفت قوای فکری و بدنی و همه نوع وسایل

به دنبال مقالات تند مطبوعات فرانسه علیه ایران روزنامه دلیلی اکسپرس چنین

نوشت:

«شاه ایران (که سابقاً به نام پرشیا معروف بود) از انتشارات توهین آمیزی که در روزنامه‌های فرانسه نسبت به ایران انتشار یافته رنجیده خاطر شده و در نتیجه ابوالقاسم فروهر وزیرمختار خود را از پاریس فراخوانده است. همچنین از قرار معلوم ایران از شرکت در نمایشگاه بین‌المللی صنایع که باید در ماه مه افتتاح یابد منصرف گردیده...»

روزنامه نیوز ریویو درباره بولتن مطبوعات فرانسه به شاه ایران چنین نوشت:

«هفته گذشته ابوالقاسم فروهر وزیرمختار و نماینده اعلیحضرت رضاشاه پهلوی از سالنهای معطر سفارت در پاریس که با ذوق و سلیقه شرقی آرایش یافته بود ناگهان فرار نمود. اتومبیل سفارت در ساعت شش و پانزده دقیقه کنار ایستگاه پر سر و صدای شال توقف کرد و از آن دقیقه دیگر ایران نماینده سیاسی در فرانسه از خود نداشت زیرا روابط دو کشور قطع شده بود. علت این پیش‌آمد یک روزنامه‌نگار گمنام فرانسوی بود. وی مقاله‌ای بدون امضاء راجع به ایران در روزنامه‌های فرانسه انتشار داد که به قدری اعلیحضرت تندخو را عصبانی کرد که ژان یوسی وزیر مختار فرانسه مجبور شد اظهارات هم‌میهن خود را تکذیب نماید.»

قضیه تا اینجا به خوبی پایان یافت تا آنکه همان نویسندگان در یادداشتهای اجتماعی روزنامه دیگر مطلبی به فرانسه نگاشت که معنی آن از این قرار است:

«موضوع اینقدر ارزش نداشت که یک گربه را شلاق بزنند. واژه (شا) در زبان فرانسوی به

حتی موجبات دلگرمی آن ملت را فراهم می‌سازد... در هر کشور مترقی و در هر جامعه اصلاح طلب فقط کسانی که جز منافع ناچیز شخصی آرزویی در دل ندارند باید از اجرای قانون و عدالت سراسیمه گردند... از مقایسه ایران امروز با ایران قبل از رژیم کنونی هر قاضی بیطرفی به این نتیجه می‌رسد که شاهنشاه بزرگ و خسرو تاجدار من، اعلیحضرت رضاشاه پهلوی خدمات عظیمی برای ایران انجام داده و به رهبری و سرپرستی شخص معظم‌له بسیاری از اصلاحات ثمربخش به عمل آمده است. خبرنگار شما می‌نویسد در ماه مارس پلیس در گوشه خیابانها ایستاده و چادر از سر بانوان برمی‌داشت، آنرا پاره می‌کرد و دور می‌ریخت به قسمی که جویها از چادر زنان سفید گردیده بود ولی او اشتباه می‌کند، چادری که بانوان ایران به سر می‌کردند و اکنون ممنوع شده سیاه رنگ بود نه سفید.

اینجانب خیر استعفای اعلیحضرت همایونی را نیز جداً تکذیب می‌نمایم زیرا اینگونه شایعات به کلی عاری از اساس و حقیقت است. در خاتمه برای رفع سوء تفاهم از خوانندگان، ممنون خواهم شد که این نامه را لطفاً در صفحات آن جریده امر به درج فرمائید.

با احترامات فائقه - فضل‌الله نبیل - کاردار سفارت ایران.

معنای گربه اوست و برخلاف معمول شاه نیز در این زبان (شا) تلفظ می‌شود. رضاشاه پهلوی در حال خشم نماینده خود را از پاریس فراخواند و شرکت ایران را در نمایشگاه صنعتی و فنی ۱۹۳۷ که در ماه مه در پاریس افتتاح می‌گردد ملغی نمود. این پیش‌آمد برای مقامات رسمی فرانسه بسیار ناگوار بود زیرا شاه ایران یک دوست خوب و مفیدی برای آنها بشمار می‌رفت. رضاخان که در ۱۸۷۷ در سوادکوه به دنیا آمده پسر یک افسر ارتش است. وی که دارای روحیه ناسیونالیستی بود داخل یک هنگ قزاق شد و در سال ۱۹۲۱ به فرماندهی چهار هزار سرباز وارد تهران گردید تا دستگاه حکومت متزلزل ایران را تحت نظم و انضباط درآورد. آنگاه خود را فرمانده کل قوا و وزیر جنگ اعلام نمود و ارتش نوین ایران را بوجود آورد و در ۱۹۲۳ زمام نخست‌وزیری را در دست توانای خود گرفت و در سال ۱۹۲۴ سلطان احمدشاه را از تخت سلطنت فرود آورد. او که میل نداشت خود شاه ایران گردد نخست یک قانون اساسی جمهوری تنظیم کرد و اعلام نمود می‌خواهد ریاست حکومت را عهده‌دار شود ولی چون روحانیون حوادث ترکیه را به رهبری مصطفی کمال پاشا در نظر داشتند از اینرو به مخالفت با وی برخاستند در نتیجه رضاخان تغییر فکر داد و در آخرین لحظه خود را شاهنشاه ایران اعلام نمود...»

به دنبال قطع روابط ایران و فرانسه از طرف نمایندگان ایران در کشورهای اروپایی فعالیت بی‌سابقه‌ای ایجاد شد تا مطبوعات آن کشورها به تمجید و تعریف از شاه ایران بپردازند و روزنامه‌های اروپایی با الهام گرفتن از وزرای مختار و کارداران به مدح رضاشاه پرداخته پیشرفتهای ایران را در روزنامه‌های خود منعکس ساختند. رضاشاه پس از قطع رابطه با فرانسه به شهربانی دستور داد که هیچیک از ایرانیان حق تماس با اتباع فرانسه در ایران را ندارند. به اندازه‌ای این دستور از طرف شهربانی قاطعانه ابلاغ شده بود که هیچکس جرأت سلام و علیک با فرانسویان مقیم ایران را نداشت. نصرت‌الدوله دستور شاه را در مورد رفت و آمد و مذاکره با فرانسویان نادیده گرفته و به همان رویه سابق با کلارک و خانواده‌اش رفتار می‌نمود و با هم سوار اسب می‌شدند و به شکار می‌رفتند. شبها غالباً با هم بودند و حتی این نزدیکی در انتظار هم انجام می‌گرفت.

شهربانی در این زمینه گزارشی به شاه داد. شاه پس از اطلاع از ملاقاتهای نصرت‌الدوله با کلارک (کلارک تنها عضو سفارت فرانسه بود که پس از قطع رابطه در ایران باقی ماند و به سفارت سوئد که حافظ منافع دولت فرانسه بود کمک می‌کرد) به سرپاس مختار دستور داد تا او را بازداشت و بازجویی کند.

بازداشت نصرت‌الدوله

سرپاس مختار در بازپرسی در مورد نصرت‌الدوله چنین اظهار کرده است: «اعلیحضرت پادشاه وقت دستور داده بودند اعمال فیروز فرمانفرمائیان (نصرت‌الدوله پیشین) تحت مراقبت باشد. معلوم شد که مشارالیه با کاردار فرانسه ملاقات کرده است گزارش مزبور از شرف عرض گذشت فرمودند با اینکه منع شده است اشخاصی که کارهای رسمی و صلاحیت ندارند با مأمورین سیاسی و غیر سیاسی نباید ملاقات کنند. فیروز را جلب و بازداشت نموده و تحت بازجویی قرار دهید که به چه منظور کاردار سفارت فرانسه را ملاقات کرده و چه ارتباط و آشنایی با مشارالیه داشته است و همچنین باید اسناد و نوشتجات فیروز واریسی شود. بنده هم اوامر صادره را به اداره سیاسی ابلاغ نموده و اداره سیاسی هم در تاریخ ۱۳۱۵/۷/۲۴ فیروز را بازداشت و کلیه اسناد و مدارک موجود در منزل او را همراه به اداره سیاسی انتقال دادند. در ضمن بازجویی معلوم شد چند مرتبه کاردار سفارت فرانسه را ملاقات کرده است و علت ملاقاتها را هم در بازجویی توضیح داده است. مراتب از شرف عرض گذشت. اعلیحضرت پادشاه وقت فرمودند با پیشینه‌ای که فیروز دارد ملاقاتهای مشارالیه با کاردار سفارت فرانسه به طوری که گفته است نبوده و ممکن است مذاکرات سیاسی می‌کرده‌اند و باید بازداشت باشد.»

نصرت‌الدوله تا پایان فروردین ۱۳۱۶ در زندان اداره سیاسی به طور انفرادی تحت نظر شدید بود در ۳۰ فروردین ماه به دستور رضاشاه او را به زندان سمنان تبعید نمودند.

فصل پانزدهم

قضاوت درباره نصرت الدوله

مهدی بامداد مؤلف کتاب شرح حال رجال ایران در جلد سوم صفحه ۱۲۴ در مورد نصرت الدوله چنین اظهار نظر می‌کند:

«نصرت الدوله را باید یکی از افراد برومند قاجاریه محسوب نمود. شاهزاده‌ای بود باهوش، زیرک اما نه به قدر پدرش عاقل و مآل‌اندیش، پشت‌هم انداز، ناراحت، خراج، تا اندازه‌ای بذال، ناطق، چیزنویس، تحصیل‌کرده و خیلی جاه‌طلب.»

دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران صفحه ۱۵۲ درباره نصرت الدوله داوری خود را عنوان می‌کند:

«نصرت الدوله (فیروز) یکی از اعضای اتحاد سه گانه (وثوق الدوله) و واسطه قرارداد بدنام ۱۹۱۹/۱۲۹۸، فردی توانا و متکی به خود، اما کاملاً غیراخلاقی، فوق‌العاده خودخواه و تا سرحد وقاحت فرصت طلب بود. او با رنجاندن وثوق الدوله و کنار گذاشتن مدرس به روشنی نشان داد که حاضر است روح و روانش را به بهترین خریدار بفروشد.»

سید حسن تقی‌زاده در کتاب خاطرات خود در صفحه ۲۲۳ درباره وضع نصرت الدوله هنگام محاکمه چنین می‌نویسد:

«... اما نصرت الدوله هیچ اعتنائی نداشت. می‌گفت من وزیر مالیه بودم، وزیر مالیه آفتابه‌دزد نمی‌شود. اگر می‌خواستم یک کروور می‌گرفتم، ولی تیمورتاش خود را باخت.»

عبدالله مستوفی می‌نویسد:

«... شاهزاده از اینکه انگلیسها سید ضیاء‌الدین را بر او ترجیح داده عاملی قلمی کودتا را

که شکار مسافرت لندن خود می‌دانست از جلو تیر او رد کرده و به دم تیر سید ضیاء‌الدین داده بودند و سید هم در آن بد عمل کرده و نتیجه آن گیر یک افسر قزاق آمده بود بسیار ناراضی بود. بر فرض اینکه نامزد بودن او را برای عاملی قلمی کودتا هم جزو افسانه‌های تاریخی بدانیم همین عمل را که انگلیسها با آنهمه سابقه و خدمات و کارچاقی‌های نصرت‌الدوله در کارهای آنها او را به حبس سید ضیاء‌الدین انداخته یا لامحاله او را در این حبس وا گذاشته بودند حقاً شاهزاده را خیلی عصبی کرده و از آنها ناراضماندی زیاد داشته است. سید مدرس مرد فکور مسلمان سیاسی موقع را مغتنم شمرده و در مجلس با شاهزاده بیشتر نزدیک شده و بی‌ثباتی اینگونه اعمال و رفتار را بر او ثابت و به عقیده خود، از شخص باهوش، نطاق، زرنگ، با کفایت و ذی‌نقوذ ولی گمراه یک نفر طرفدار سیاست ملی ساخته و پرداخته و دفاع مدرس از او بدین لحاظ بوده است و شاید در این وقت واقعاً نصرت‌الدوله ولو موقتاً طرفدار سیاست ملی شده بود و اینکه سید در نطق می‌گفت توبه کرده است مطابق با واقع بود...»^(۱)

محمودخان فطن‌الدوله پیشکار و دست راست نصرت‌الدوله در نامه‌ای که به شیراز برای نصرت‌الدوله فرستاده قسمتی از مذاکرات مدرس و رضاخان را درباره نصرت‌الدوله چنین می‌نویسد:

«مدرس در ملاقاتی که با رضاخان داشته اظهار می‌دارد نمی‌دانم از تهران به نصرت‌الدوله چه نوشته‌اند که کاغذ سه صفحه‌ای به من نوشته و اوقات تلخی کرده و رویه مرا ملامت کرده و بالاخره از زمزمه مخالفت با شما اظهار انزجار کرده و اظهار عقیده کرده که مخالفت با سردار سپه مخالفت با مملکت است.

سردار سپه اظهار داشته، نصرت‌الدوله از دوستان فرسخی قضا یا را تشخیص می‌دهد تو در پنج هزار ذرعی نمی‌خواهی تشخیص بدهی، نصرت‌الدوله یکی از اشخاص چیز فهم کاری فعالی است که مملکت باید از وجود او استفاده کند.

مدرس گفته بود، بلی خیلی خوب است یکی دو عیب هم دارد. سردار سپه گفته بود نخیر هیچ عیبی ندارد و دارای محسنات است و هیچ دخلی به پدرش ندارد و خیلی بهتر از پدرش می‌باشد. گویا آن دو عیب از نقطه نظر شما باشد والا، در نظر من هیچگونه عیبی ندارد.»^(۲)

۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، جلد سوم، صفحه ۳۴۲.

۲. منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میزا فیروز (نصرت‌الدوله)، جلد اول، صفحه ۱۳۷.

بلوشر وزیرمختار آلمان در سفرنامه خود که توسط دکتر کیکا زوس جهاننداری ترجمه شده در صفحه ۱۵۰ این سفرنامه نوشته است:

«به هر تقدیر در سالهای نخستین سه نفر بودند که از محارم او بشمار می‌رفتند. اینها عبارت بودند از تیمورتاش وزیر دربار، فیروز میرزا وزیر مالیه و داور وزیر عدلیه. این سه بخوبی اروپا را می‌شناختند، به چند زبان خارجی صحبت می‌کردند، فوق‌العاده هوشیار و از همه پیشداوریه‌ها بری بودند. در پشت تخت سلطنت در واقع مغز متفکر شاه محسوب می‌شدند و او را به نحوی در همه امور راهنمایی و هدایت می‌کردند. اما ایشان در اقدامات خود و از لحاظ قدرت از طرف گروهی از نظامیان که زیر نظر کریم آقاخان و شیبانی بودند و معاند این سه نفر بودند محدود می‌شدند. چنین به نظر می‌رسید که شاه با زبردستی بین این دو اردو نوسان می‌کرده تا اعتبار و اقتدارش لطمه نیند.»

در جریانِ شورش عشایری فارس غالب روزنامه‌ها نصرت‌الدوله را یکی از عوامل توطئه معرفی می‌نمایند. روزنامه حبل‌المتین در شماره‌های ۲۲ و ۲۳ تیرماه ۱۳۰۸ در این باره می‌نویسد:

«... محمود آیرم امیر لشکر سابق جنوب هم خدمت بزرگ به انقلاب فارس کرده. اشخاصی که از دور تماشا می‌کنند حقایق امور را بهتر می‌فهمند. اکبر میرزا صارم‌الدوله ... پسر ظل‌السلطان جایز است والی ایالت پراقلابی مثل فارس شود؟ - گل بود به سبزه نیز آراسته شد. پسر عمویش محمدحسین میرزا پسر فرمانفرما نیز مأمور امنیت فارس می‌شود...»

به تدریج با اشاراتی به دیگر پسر فرمانفرما، نصرت‌الدوله فیروز، وزیر مالیه وقت «توطئه آل قجر» را مطرح می‌کند البته روابط دیرینه فرمانفرما و قوام‌الملک نیز ناگفته نمی‌ماند.

در این زمان با انفصال و توقیف اعضای عالیرتبه حکومت فارس و نصرت‌الدوله فیروز در مرکز ثنوری توطئه جنبه رسمی پیدا می‌کند.

به دنبال مقاله حبل‌المتین روزنامه‌های اقدام و شفق سرخ نیز در تأیید مطلب حبل‌المتین مطالبی در تأیید توطئه می‌نویسند. حبل‌المتین می‌نویسد:

«از همه بالاتر دستورالعملهایی بود که فیروز میرزا وزیر مالیه به نمایندگان خود در کلیه نقاط فارس داده بود. شاید محتاج به بیان نباشد که برای برانداختن انقلاب در یک نقطه

هیچ وزیر احمقی هم به نمایندگان خود صراحتاً دستورالعمل انقلاب نمی‌دهد بلکه حکم به برخی اقدامات سخت برحسب وظیفه آنها می‌دهد که آن اقدامات بالطبع مورث شورش و انقلاب اهالی می‌گردد.»^(۱)

ابراهیم صفائی درباره نصرت‌الدوله نظریه زیر را می‌نویسد:

«نصرت‌الدوله فیروز میرزا (فرزند فرمانفرما) از رجال فعال و تیزهوش و تحصیلکرده و در عین حال توطئه‌گر و فتنه‌جو بود. او در خرداد ۱۳۰۸ به دنبال اغتشاش فارس بازداشت شد و در ۲۲ اسفند از طرف داور وزیر عدلیه (رفیق صمیمی! وی) به اتهام رشوه‌خواری از مجلس اجازه محاکمه او خواسته شد.

روز اول اردیبهشت ۱۳۰۹ در دیوان کشور به ریاست رضاقلیخان هدایت (نیرالملک) و عضویت سید نصرالله تقوی و میرزا طاهر تنکابنی و محمدرضا وجدانی و مجید آهی و ممقانی و چند نفر دیگر از قضات محاکمه شد و سرانجام به اتهام اخذ ۱۹۲۶ تومان رشوه مع‌الواسطه از ارباب علی آقا یزدی مباشر حاج حسین آقا امین‌الضرب به چهار ماه حبس تأدیبی و تادیه ۵۸۰۸ تومان محکوم شد. میرزا رضاخان نائینی دادستان کل و سه نفر از قضات به اتهام نصرت‌الدوله رأی ندادند. نصرت‌الدوله در محاکمه گرفتاری خود را معلول علل سیاسی می‌دانست و اتهام رشوه‌خواری را رد کرد. نوشته مخبرالسلطنه رئیس‌الوزرای وقت در ص ۳۸۶ چاپ دوم خاطرات و خطرات نیز تلویحاً جنبه سیاسی گرفتاری او را تأیید می‌کند. نصرت‌الدوله به وساطت مستوفی در اواسط ۱۳۰۹ آزاد شد و مدتها در روستای وردآورد (نیمه راه کرج و تهران) سکونت داشت. بعد شهربانی وقت اتهام سیاسی به او بست و از تهران به سمنان منتقل شد و در شهریور ۱۳۱۶ در همانجا درگذشت ولی مرگ او تا حدی مشکوک بود.»^(۲)

نصرت‌الدوله فیروز مردی ثروتمند و مالدار بود. قسمتی از ثروت وی مربوط به پدرش فرمانفرما بود که در زمان حیات به او انتقال داد و قسمت دیگر دارائی او مربوط به خودش بود که از مداخل مشاغل دولتی به دست آورده بود. چندین قریه و ده در کرمانشاه و همدان به او تعلق داشت. در تهران علاوه بر خانه شهری باغ بسیار زیبا و

۱. کاوه بیات، شورش عشایر فارس سالهای ۱۳۰۹-۱۳۰۷، نشر نقره ۱۳۶۵.

۲. ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه جلد اول صفحه ۴۵۲. توضیح آنکه میرزا رضا نائینی دادستان علیه نصرت‌الدوله کیفرخواست صادر کرد و در دادگاه به بیان کیفرخواست پرداخت. بطور کلی دادستانها حق رأی در محاکم ندارند و خودشان طرف دعوی هستند.

مجللی در فرمانیه برای خود تدارک دید که متجاوز از یکصد هزار متر مربع بود. چند سال پس از مرگش آن باغ را به سفارت ایتالیا به مبلغی در حدود یک میلیون ریال فروخت در آن ایام چنین مبلغی بسیار گزاف و کم سابقه بود.

قریه وردآورد واقع بین تهران و کرج متعلق به او بود که پس از تصویب قانون ثبت اسناد و املاک زمینهای اطراف آن را به ثبت رسانید. شمال قریه تا کوههای البرز و جنوب قریه تا یافت آباد متعلق به او شد و فرزندانش بعدها تمام این زمینها را به قیمت گزاف به فروش رساندند.

نصرت الدوله در سفر احمدشاه به اروپا برای مخارج ضروری خود یکصد و بیست هزار لیره از دولت دریافت کرد و در تمام مدتی که در اروپا اقامت داشت با هزینه دولت به زندگی پرخرج خود ادامه داد. در دوره پنجم حاج عزالممالک اردلان ضمن مخالفت با اعتبارنامه وی موضوع یکصد و بیست هزار لیره را مطرح نمود، وی قول داد که اسناد هزینه را تقدیم وزارت دارایی خواهد کرد و گویا تا آخر زندگی اسناد را به دولت نداد.

مکتوبی از ادوارد براون به نصرت الدوله

«دوشنبه اول مارس سنه ۱۹۲۰»

به عرض حضور مراحم ظهور بندگان عالی حضرت مستطاب مکارم مآب امجد اشرف ارفع والا می‌رساند، نظر به مراحم فراوان و مکارم بی‌پایان که از طرف حضرت والا نصیب این دعاگوی حقیقی شده است حالا یک جسارتی دیگر می‌کنم امیدوارم که از قبیل فضولی و گستاخی شمرده نشود و آن اینست که چون معلوم شد که دولت ابدمدت ایران مستخدمین از این مملکت انتخاب می‌کند خیلی اشخاص انگلیسی که دارای صفات متنوعه هستند طالب نصیبی از این سعادت شده‌اند. از آن میان یکی است که چون به اعتقاد بنده به چند خاصه ممتاز است و خیلی مشتاق آنست که داخل خدمت ابدمدت بشود و او را از قدیم می‌شناسم حتی سابقاً از تلامذه بنده بوده است جرأت می‌کنم اسم و عنوان او را پیش حضور حضرت مراحم ظهور حضرت والا مذکور دارم. اسم و عنوان آن شخص از قرار ذیل است:

H. ST. John philby

17 St. Peters...

London. W. 2. r.

اگرچه از اعضای Indian Civil Service است هیچ شباهتی به بعضی از مستبدین

آن گروه ندارد. خیلی اسلام دوست و شرق‌دوست است و عربی و فارسی را با چند زبان دیگر خوب می‌داند. شجاعت دارد، هم ادب، هم حسن خلق و اخلاص. تنها به نجد رفت و مدتی با امیر آنجا اقامت کرد و به حسن معاشرت قلوب مردم آنجا را جلب نمود. حتی امیر ابن سعود وقتی که می‌خواست وفودی به این مملکت بفرستد در اواخر سال گذشته اجزاء آن وفود را به او سپرد تا او را به سلامت به اینجا برساند و بازگرداند. این عربها اینجا هم آمدند و بسیار مردمان نجیب بودند اگرچه وهابی مذهب و خیلی متعصب بودند، این شخص را مثل پدر دوست می‌داشتند و خوب معلوم شد که به چه درجه به مرد اعتماد دارند. فی‌الجمله در حسن معاشرت با اهل شرق و اجتناب از آن تکبر و زبردستی که عیب بعضی از انگلیسیهاست مثل او کمتر دیده‌ام و با آنچه عرض کردم شجاعت و ادب و زبان‌دان و خوش خلق. چون ضمناً به این دعاگو گفته بود که چقدر اشتیاق دارد داخل خدمت دولت ابدمدت ایران بشود و از خدمت حالیه خود استعفا بنماید اگرچه دلم خواست بیشتر از این مزاحم اوقات شریفه حضرت والا نشوم، باز چون یقین دارم این شخص مومی‌الیه از آن اشخاصی است که خدمات لائفه از دست او می‌تواند کرده شود، جسارت نمود این عرض حال را نوشتم. به امید آنکه اگر عدد مستخدمین انگلیسی که دولت ابدمدت ایران استخدام می‌کند تمام نشده باشد در لیاقت این شخص مومی‌الیه هم تفتیش و تفحص بفرمائید.

باز از جسارتی که کردم معذرت می‌خواهم ولی مرحمت و مهربانی بزرگان همیشه باعث جسارت دیگران می‌شود. باقی سلام و دعای دوام عزت و جلالت و مزید عمر و سعادت حضرت مستطاب امجد اشرف ارفع والا.

مخلص صمیمی و دعاگوی حقیقی Edward, G. Browne^(۱)

۱. این نامه ابتدا در جلد پنجم سال دوم (۱۳۴۱) راهنمای کتاب درج گردید. سپس دانشمند محترم آقای ایرج افشار در جلد دوم سواد و بیاض (مجموعه مقالات) آن را نقل نموده‌اند و یک صفحه عکس هم از اصل نامه گراور شده است.

آقای افشار در ذیل مکتوب شرح حال مختصری هم از شخصی که براون توصیه او را به مرحوم نصرت‌الدوله کرده است مرقوم داشته‌اند.

فصل شانزدهم

بازماندگان

فیروز میرزا فیروز در ۱۲۸۴ شمسی با دختر عمه خود خانم دفترالملوک صبیبه میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از بطن خانم نجم‌السلطنه ازدواج کرد و یک سال پس از این مزاجت پسری بدنیا آمد که مادر نصرت‌الدوله، نام پدرش «مظفرالدین» را بر او نهاد. این ازدواج بیش از دو سال به طول نینجامید و بین آن دو متارکه شد. همسر دوم نصرت‌الدوله احترام‌الملوک دختر سرهنگ برزین بود که صاحب سه فرزند شد به نامهای لیلی، ایرج و شاهرخ.

مظفر فیروز فرزند ارشد نصرت‌الدوله و خواهرزاده دکتر مصدق در شش سالگی به انگلستان اعزام شد و دوره ابتدایی و متوسطه را در مدارس آن کشور پایان داد و چندی هم در دانشگاه کمبریج به تحصیل اقتصاد پرداخت. وی سپس در ۱۳۰۶ شمسی به ایران بازگشت و چندی در وزارت دادگستری مترجم بود، بعد به وزارت امور خارجه انتقال یافت و مأمور در واشنگتن شد. سمت وی نایب دوم سفارت و اتاشه اقتصادی بود. مظفر در این سمت دوام زیادی نکرد و به تهران بازگشت و به وکالت دادگستری پرداخت. در ۱۳۱۲ هنگامی که دکتر کورت لیندنبلات در دادگاه جنایی تهران به جرم اختلاس و کلاهبرداری از بانک ملی ایران محاکمه می‌شد مظفر فیروز وکیل ایرانی او بود و از این محاکمه شهرتی به دست آورد. پس از شهریور ۱۳۲۰ وی به خونخواهی پدر خود برخاست و در روزنامه‌های متعدد مقالات زیادی در زمینه جنایات پلیس رضاخان می‌نوشت. در محاکمه عمال نظمیه در دیوان کیفر، مظفر اصالتاً از طرف خود طرح دعوی نمود و حبیب‌الله پوررضا را به عنوان وکیل نصرت‌الدوله معرفی کرد.

مظفر پس از محاکمه و محکومیت عمال نظمیه روزنامه رعد امروز را انتشار داد که روزنامه‌ای هتاک، تندرو و منقّد بود و غالباً لبه تیز حملات او متوجه رضاشاه بود. یک دعوی نیز به وکالت عصمت‌الملوک دولتشاهی (همسر رضاشاه و دختر عموی همسر فیروز) علیه محمدرضا پهلوی بابت وصول صداق او طرح کرد.

مظفر فیروز در ۱۳۲۲ سفری به فلسطین کرده و سید ضیاء‌الدین را دعوت به ایران نمود و پس از ورود سید به ایران قریب یک سال با وی همکاری نزدیک داشت و روزنامه‌اش ارگان حزب وطن و اراده ملی بود.

مظفر چون نتوانست آرزوهای دیرین خود را توسط سید ضیاء جامعه عمل بپوشاند از وی اعراض نمود و به قوام‌السلطنه نزدیک شد و تمام فعالیت و امکانات خود را برای روی کار آوردن احمد قوام به کار گرفت.

احمد قوام در بهمن ماه ۱۳۲۴ با رأی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی برای چهارمین بار بر مسند صدارت نشست و مظفر فیروز را به معاونت سیاسی و پارلمانی و تبلیغاتی خود برگمارد. مظفر همه کاره دولت شد و در حقیقت بازوی راست قوام‌السلطنه بود. علاوه بر سمت رسمی خود، عضویت شورای عالی اقتصاد و ریاست شورای عالی کار به او تفویض گردید. شورای عالی کار موظف بود هرچه زودتر برای تعیین رابطه کارگر و کارفرما، تهیه قانون کار و رسیدگی به دعاوی کارگران و بیمه‌های اجتماعی مقرراتی وضع کند. در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ سید جعفر پیشه‌وری صدر فرقه دموکرات آذربایجان در رأس هیأتی به دعوت قوام وارد تهران شد. مظفر فیروز میهماندار و رئیس هیأتی بود که می‌بایستی با وی مذاکره کنند. پیشه‌وری و همراهان قریب دو هفته در تهران در باغ اریاب مهدی در جوادیه پذیرایی شدند و مظفر فیروز شب و روز با آنها بسر می‌برد. در خرداد ماه همان سال حکمی از طرف قوام‌السلطنه به این شرح برای مظفر فیروز صادر شد:

«تاریخ ۱۳۲۵/۳/۱۹ شماره ۱۵۸۰/۶۷۵

جناب آقای مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر

به موجب این حکم مأموریت دارید به تبریز رفته و پس از مذاکرات با نمایندگان اهالی آذربایجان موافقت‌نامه‌های لازمه را جهت حل و تسویه مسائل فی‌مابین از طرف اینجناب امضاء نمائید.

نخست‌وزیر. احمد قوام»

مظفر فیروز در رأس هیأتی مرکب از موسوی‌زاده، ابوالحسن صادقی، سرتیپ

هدایت، سرهنگ محمدعلی علوی مقدم به تبریز عزیمت نمود و موافقتنامه‌ای با پیشه‌وری منعقد نمود. به موجب این موافقتنامه دکتر سلام‌الله جاوید وزیر داخله آذربایجان از طرف دولت به استانداری آن استان منصوب شد و دولت مبلغ هشت میلیون ریال برای اصلاحات در اختیار مقامات آذربایجانی قرارداد. قوام‌السلطنه در اوایل سال ۱۳۲۵ حزبی به نام حزب دموکرات ایران تأسیس کرد و در همان جلسه اول قوام به رهبری حزب مزبور انتخاب گردید و مظفر فیروز معاون رهبر شد و در حقیقت گرداننده حزب مظفر بود. دو روزنامه به نامهای دموکرات ایران و بهرام، ارگان حزب بودند. در مرداد ماه ۱۳۲۵ قوام به جهات خاصی یک کابینه ائتلافی تشکیل داد که سه نفر از لیبران حزب توده در آن عضویت یافتند. در آن کابینه مظفر فیروز هم از حزب دموکرات ایران وارد کابینه شد و در رأس وزارتخانه جدیدالتأسیس کار و تبلیغات قرار گرفت، معذک که عضویت هیأت وزیران را پذیرفت معاون سیاسی نخست‌وزیر و معاونت حزب را نیز عهده‌دار بود.

در اعتصاب کارگران خوزستان و بعد اصفهان، مظفر فیروز از طرف نخست‌وزیر مأمور خواباندن غائله شد و در هر دو استان شدت عمل به خرج داد و حکومت نظامی در آنجا برقرار نمود و عده‌ای از سران بختیاری را بازداشت کرد. سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان را از مسببین غائله تشخیص داده او را توقیف نمود و امر بازجویی از او را شخصاً انجام داد. حجازی این اهانت را با پنج انگشت خود پاسخ داد و موضوع بالا گرفت. سپهد امیراحمدی و سرلشکر رزم‌آرا وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش به علت اهانت به ارتش استعفای خود را به شاه تقدیم کردند. قوام برای رفع بحران شخصاً در وزارت جنگ حضور یافته و از عمل مظفر فیروز معذرت‌خواهی نمود. در اصفهان نیز ابوطالب شیروانی مدیر روزنامه میهن بازداشت شد. جهانشاه خان صمصام، هرمز احمدی و ابوالقاسم خان از دیگر بازداشت شدگان بودند. مظفر فیروز در سمتهای حساس خود از طرفداران تجزیه آذربایجان بود و پیشه‌وری را تشویق و ترغیب می‌نمود. سرانجام اقدامات وی موجب رنجش شدید شاه شد و قوام ناگزیر او را از کابینه خارج ساخت و به سفارت ایران در مسکو فرستاد. این مأموریت نیز چند ماهی بیش طول نکشید و فیروز راه اروپا را در پیش گرفت و مدتی در سوئیس و بعد در فرانسه اقامت گزید و بعداً حق ورود به ایران از او سلب شد، او نیز در مقام مبارزه با شاه برآمد. با چند روزنامه فرانسوی از جمله لوموند همکاری داشت و مقالاتی علیه شاه

می نوشت. پس از انقلاب اسلامی نیز به ایران بازنگشت و در همان فرانسه ادامه زندگی داد تا سرانجام در ۱۳۶۸ درگذشت. وی در جوانی با دختر محمدعلی دولتشاهی (مشکوه الدوله) خواهرزاده صادق هدایت ازدواج کرد. همسر وی هنرمند و نویسنده بود و پس از مرگ مظفر کتابی تحت عنوان زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز بر پایه یادداشتهای او نوشته و انتشار داد.

هم اکنون که این سطور قلمی می شود سه فرزند نصرت الدوله حیات دارند. لیلی خانم در جوانی به حباله نکاح دکتر نیرنوری طبیب حاذق و انسان دوست درآمد و صاحب چندین فرزند شد و یکی از فرزندانش جای او را گرفته و پزشکی دانشمند و متعهد است. لیلی خانم هم اکنون در لندن زندگی می کند. ایرج و شاهرخ نیز در امریکا متوطن می باشند. دو برادر اعیانی نصرت الدوله یعنی سرلشگر محمدحسین فیروز و محمدولی میرزا فرمانفرمایان چند سالی پس از انقلاب اسلامی در دیار غربت فوت نمودند. نصرت الدوله هجده برادر صلیبی و ۱۲ خواهر صلیبی داشت، جز عبدالعلی، تاری وردی و ابوالبشیر بقیه در قید حیاتند.

عباس میرزا سالار لشگر

دومین فرزند فرمانفرما و برادر اعیانی نصرت الدوله است که در سال ۱۲۶۸ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در تهران انجام داد. تحصیلات متوسطه را در بیروت در دبیرستان هارو با تمام رسانید و برای ادامه تحصیلات عالی به انگلستان اعزام شد و در مدرسه سندهورست فنون نظامی آموخت. پس از فراغت از تحصیل در ارتش فرانسه مدتی کارآموزی کرد. بعد از مشروطیت به ایران مراجعت نمود و در وزارت جنگ با درجه سلطانی وارد شد. یکسال بعد درجه یابوری گرفت و بعد به منصب سرهنگی رسید و هنگامی که محمدولیکان سپهدار اعظم به والیگری آذربایجان منصوب شد سالار لشگر فرمانده اردوی نظامی او بود. در ۱۳۳۱ هـ ق حکمران همدان شد و قریب سه سال در آن منطقه حکومت داشت. در اواسط جنگ بین المللی اول که عده ای از رجال به کرمانشاه حرکت کرده و دولت موقت به ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه تشکیل شد، سالار لشگر در آن دولت وزیر جنگ و فرمانده قشون بود. پس از مدتی سالار به ایران بازگشت و همراه مهاجرین به عثمانی رفت. در ۱۲۹۷ که وثوق الدوله برای بار دوم به رئیس الوزرائی منصوب شد سالار لشگر به حکمرانی

کرمانشاه منصوب شد و قریب دو سال در آنجا حکومت داشت. در دولت مشیرالدوله معاون وزیر جنگ و مدتی هم کفیل آن وزارتخانه بود.

در نیمه دوم ۱۲۹۹ در کابینه سپهدار اعظم ابتدا وزیر فوائد عامه و تجارت شد و بعد برای مدت کمی در رأس وزارت عدلیه قرار گرفت.

پس از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ سالار لشگر از طرف کودتاجیان توقیف و به زندان عشرت آباد منتقل گردید و در تمام مدت رئیس الوزرائی سید با پدر و برادرش (نصرت الدوله) در زندان بود. در حکومت قوام السلطنه پس از آزادی از زندان مجدداً به حکومت همدان و تویسرکان منصوب گردید و پس از چندی حاکم لرستان و بروجرد و نهاوند گردید.

سالار لشگر در دوره پنجم مجلس شورای ملی به نمایندگی مجلس از مراغه انتخاب شد و هنگام تصویب طرح نمایندگان مجلس مبنی بر خلع سلسله قاجاریه در جلسه مشارکت نکرد و رأی نداد. در دوره ششم مجدداً از مراغه انتخاب گردید و در دوره هفتم هم از همانجا وکیل شد. از فروردین ۱۳۰۸ تا مهرماه همان سال نایب رئیس مجلس بود.

عباس میرزا فرمانفرما در جوانی با دختر رضاقلی نظام السلطنه ازدواج کرد و صاحب چهار دختر و دو پسر گردید. وفات او در ۱۳۱۳ شمسی در یکی از بیمارستانهای آلمان رخ داد. او هنگام فوت ۴۳ ساله بود.

سرلشگر محمدحسین فیروز

محمدحسین فیروز کوچکترین برادر اعیانی فیروز میرزا نصرت الدوله بود که در حدود سال ۱۲۷۵ شمسی متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی بعد از استبداد صغیر در معیت برادر بزرگ خود برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت. مدتی در بلژیک و چند سالی در فرانسه دوره متوسطه را به اتمام رسانید و به ایران بازگشت و چون شوق خدمت در نظام داشت در اثر تلاش و فعالیت پدرش و کمک و مساعدت وزیرمختار روسیه در تهران و فرمانده روسی قزاقخانه سرانجام امپراطور روسیه موافقت کرد که برای اولین بار اجازه دهد یک دانشجو خارج از کشورش به مدرسه نظامی کودوپاژ وارد شود. این مدرسه نظامی مخصوص شاهزادگان روسی بود و ریاست افتخاری آن را امپراطور عهده دار بود و سالی چند نوبت از آن بازدید می نمود و با

دانشجویان به گفتگو می پرداخت. تنها ایرانی که توانست وارد این مدرسه نظامی در روسیه شود فقط محمدحسین فیروز بود.

فیروز با جدیت و تلاش قابل تحسین دوره این مدرسه نظامی را گذرانید و وارد هنگ گارد هوسار شد و به امر امپراطور روس از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ در جنگ برضد آلمان و اتریش در جبهه لهستان و گالیسی شرکت داشت و سرانجام به شدت مجروح شد و مدتی در بیمارستان پتروگراد بستری بود تا پس از بهبودی به ایران بازگشت.

هنگام بازگشت به ایران پدرش والی فارس بود و لذا چندی در شیراز به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در سال ۱۲۹۶ با درجه یآوری در قزاقخانه استخدام گردید.

در سال ۱۲۹۸ که احمدشاه سفر اول خود را به اروپا آغاز کرد محمدحسین میرزا با درجه سرهنگی و عنوان ژنرال آجودان همراه شاه بود و در تمام مدتی که احمدشاه در اروپا از کشورهای مختلف بازدید می کرد او در کنارش بود.

پس از ورود احمدشاه به ایران، محمدحسین میرزا در دربار اوقات خود را در سمت آجودان نظامی می گذرانید تا اینکه سردار سپه وزیر جنگ در دی ماه ۱۳۰۰ از ادغام قزاقخانه و ژاندارمری و بریگاد مرکزی، قشون را به وجود آورد و سازمانی براساس کشورهای اروپائی در ایران پی ریزی نمود. در این سازمان سرهنگ محمدحسین فیروز به ریاست ستاد لشگر آذربایجان منصوب گردید ولی چون بین وی و فرمانده لشگر که از افسران قزاقخانه بود تفاهمی وجود نداشت وی به تهران منتقل و بلافاصله به ریاست ستاد لشگر جنوب برگزیده شد و در همین سمت درجه سرتیپی گرفت و با حفظ سمت، فرماندهی تیپ مختلط اصفهان نیز به او واگذار شد.

در سال ۱۳۰۳ که سردار سپه برای دستگیری خزععل به خوزستان رفت به سرتیپ فیروز دستور داد تیپ اصفهان را هرچه زودتر در رامهرمز تمرکز دهد. این تیپ هنگام حرکت در «تنگ کله» نزدیک سلطان آباد با جنگجویان امیرمجاهد بختیاری مواجه گردید و پس از شش ساعت جنگ قوای امیرمجاهد شکست خورده و متواری گردید. سرتیپ فیروز پس از جنگ با امیرمجاهد تلگراف زیر را به امیرلشگر محمود آیرم فرمانده سپاه جنوب مخابره نمود:

«مقام امارت جلیله لشگر جنوب

در تاریخ ۱۴ قوس در اول «تنگ کله» یک فرسخ و نیم سلطان آباد که تنگ مهمی

است برای جنگ تدافعی، پیش قراولهای سوار در ساعت هفت و نیم صبح با دشمن مصادف و مشغول زد و خورد گردیدند. کلیه ارتفاعات و جنگل و دهات در تصرف سواره و پیاده دشمن بود. ستون اول قوای ما که مرکب بود از یک گردان از فوج سلحشور، یک گردان از فوج نادری، دو گروهان مسلسل، یک رسد کوهستانی و یک گروهان مهندسی شروع به تعرض نمودند. ستون دوم که بقیه قوا را تشکیل می داد در احتیاط مانده پس از ۶ ساعت که دائماً قوای ما تعرض می کرد و سواره و پیاده دشمن هم استقامت می کرد دشمن مجبور به عقب نشینی گردید. کلیه مواضع و قراء اطراف و جنگل و قریه سلطان آباد که مرکز قوای دشمن بود به تصرف قوای ما درآمد. دشمن با حال بی نظمی و با تلفات، هزیمت اختیار نمود. توپخانه و مسلسل دشمن در مقابل توپخانه و مسلسل های ما فقط چند تیراندازی کرد و مجبور به خاموش شدن گردیدند. شب را در سلطان آباد توقف نموده، یوم ۱۵ قوس وارد رامهرمز شدیم. دشمن در بین راه ابدأ توقف ننموده و از رامهرمز عبور کرد، به قرای اطراف پراکنده شد. صاحبمنصبان و نظامیان رشید اردو از هیچگونه فداکاری مضایقه ننموده با کمال تهور دشمن را منکوب و متواری نمودند. قوای دشمن بالغ بر هشتصد الی نهصد نفر بود. امیرمجاهد شخصاً سرکردگی آنها را دارا بود و خوانین بختیاری هم که اسامی آنها ذیل تلگراف نمره ۸۷ عرض شده جزو قوای مشارالیه بودند.

رامهرمز ۱۵ قوس فرمانده قوای اعزامی اصفهان سرتیپ محمدحسین میرزا»

سرتیپ محمدحسین میرزا پس از استقرار در رامهرمز به قلع و قمع متمرذین و اشرار پرداخت و منطقه را از وجود آنها پاک نمود.

رضاخان سردار سپه فرمانده کل قوا در کتاب سفرنامه خوزستان از استقامت رشیدانه سرتیپ فیروز و قوای وی تجلیل می کند و مدعی شده است که شکست امیرمجاهد کار آسانی نبود و غیرت و مردانگی افسران و سربازان قوای اصفهان با فداکاری بی سابقه، دشمن را تار و مار کردند. سرتیپ فیروز پس از ایجاد آرامش در رامهرمز مأمور انتظام و آرامش کهکیلویه گردید و این وظیفه را نیز به خوبی انجام داد و پس از استقرار کامل امنیت در خوزستان با قوای خود به اصفهان بازگشت و در سال ۱۳۰۴ به فرماندهی تیپ شیراز و ریاست ستاد قوای جنوب منصوب گردید. سرتیپ محمدحسین فیروز پس از یک سفر کوتاه مدت به هندوستان به ریاست اداره کل احصائیه منصوب می شود. این اداره که همان اداره آمار و ثبت احوال است در آن تاریخ فوق العاده مورد توجه رضاشاه بود و روسای آن از بین افسران مورد اعتماد انتخاب

می‌شد. در ۱۳۰۸ سرتیپ فیروز مجدداً به فرماندهی قوای فارس برگزیده شد و در جریان شورش عشایر فارس در آن منطقه بود. غیر از سرتیپ فیروز، سرتیپ زاهدی فرمانده امنیه مملکتی و سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوایی هم در شیراز برای فرونشاندن شورش عشایر حضور یافته بودند. از تهران اکبرمیرزا صارم‌الدوله به والیگری فارس تعیین گردید و سرلشگر محمود آیرم فرمانده قوای جنوب که مسبب غائله تشخیص داده شده بود به تهران احضار و به زندان رفته بود.

صارم‌الدوله و امرای فارس نه تنها نتوانستند شورش را خاموش کنند بلکه اشتعال آن بیشتر گردید و شهر شیراز نیز از طرف عشایر محاصره شد.

سرتیپ محمد شاه‌بختی که او نیز در شیراز اقامت داشت طی گزارشی از شاه درخواست کرد افسر ارشدی به شیراز اعزام دارد و ضمناً سه افسر جوان مقیم شیراز (فیروز - زاهدی - نخجوان) شب‌ها به شب‌نشینی پرداخته و به وظایف نظامی خود عمل نمی‌کنند. رضاشاه سه امیر یاد شده را به تهران احضار و پس از خلع درجه به زندان افکند. در همان روزها نصرت‌الدوله وزیر دارائی نیز به دستور رضاشاه توسط سرتیپ درگاهی توقیف و در منزل خود تحت مراقبت قرار گرفت و کم‌کم روزنامه‌های پایتخت شورش عشایر فارس را یک توطئه سیاسی قلمداد کرده و از عوامل اجرائی آن افراد زیر را نام می‌بردند: نصرت‌الدوله فیروز، صارم‌الدوله، سرتیپ محمدحسین فیروز و خانواده قوام. با این ترتیب، سرتیپ فیروز چندی در زندان بود تا مورد عفو قرار گرفته و آزاد شد و چون نظر رضاشاه را نسبت به خود نامساعد دید تقاضای کناره‌گیری از ارتش را نمود که مورد موافقت قرار گرفت.

سرتیپ فیروز تا شهریور ۲۰ گاهی در تهران در زمانی در اروپا وقت می‌گذرانید و به اندازه‌ای محتاط زندگی می‌کرد که هرگز مورد بازخواست قرار ننگرفت.

پس از استعفای رضاشاه، ستاد ارتش از عده زیادی از افسران مستعفی یا اخراجی دوره رضاشاه دعوت به خدمت کرد. سرتیپ فیروز با همان درجه سابق به خدمت ارتش بازگشت و اولین پست نظامی او فرماندهی اداره سواره نظام در ارتش بود.

کار جنبی دیگری به وی داده شد و آن عضویت دادگاه نظامی محاکمه فرماندهان فراری در شهریور ۲۰ بود. ریاست این دادگاه فوق‌العاده را سپهبد امیراحمدی عهده‌دار بود و دادستانی دادگاه به سرتیپ رزم‌آرا سپرده شد. اعضاء دادگاه عبارت بودند از: سرلشگر حسن مقدم، سرتیپ محمدحسین فیروز، سرتیپ محمودبهارمست و سرتیپ

عبدالله هدایت. متهمین این دادگاه عبارت بودند از: سرلشگر ایرج مطبوعی فرمانده لشگر آذربایجان شرقی، سرلشگر محمد محتشمی فرمانده لشگر خراسان، سرلشگر احمد معینی فرمانده لشگر آذربایجان غربی، سرتیپ پوریا فرمانده لشگر کرمانشاه، سرتیپ قادری فرمانده لشگر اردبیل و سرلشگر شاهنده رئیس ستاد لشگر آذربایجان. محاکمه این افسران قریب یک ماه به طول انجامید. کلیه اعضاء دادگاه به جز ریاست محکمه از تحصیل کرده های دانشکده های معروف روسیه و فرانسه بودند و به اصول تاکتیک نظامی و قوف کامل داشتند در نتیجه حکم دادگاه در مورد سه نفر به برائت انجامید که عبارت بودند از سرلشگر مطبوعی، سرلشگر معینی و سرهنگ شاهنده. سرلشگر محتشمی و سرتیپ پوریا و سرتیپ قادری محکوم و از ارتش اخراج گردیدند. این محاکمه حیثیت اعضاء دادگاه را در جامعه نظامی آن روز بالا برد.

سرتیپ محمد حسین فیروز در سال ۱۳۲۱ به فرماندهی لشگر جنوب منصوب شد و یک سال بعد به فرماندهی نیروی هوایی معرفی گردید و در اواخر سال ۱۳۲۲ به فرماندهی سپاه جنوب و استانداری فارس برگزیده شد و در همین سمت درجه سرلشگری گرفت.

سرلشگر فیروز در شهریور ۱۳۲۳ در کابینه محمد ساعد مراغه ای وزیر جنگ شد ولی این وزارت دیری نپائید و با سقوط کابینه فقط دو ماه طول کشید. در کابینه دوم حکیمی در آبان ماه ۱۳۲۴ سرلشگر وزیر به وزارت راه رسید و قبل از سقوط کابینه از وزارت استعفا داد.

در کابینه احمد قوام در سال های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ سرلشگر فیروز وزیر راه بود. چندی هم بازرسی مناطق نظامی را عهده دار گردید. سرلشگر فیروز در زمان قدرت رزم آرا بازنشسته شد و به امور کشاورزی پرداخت.

وی در جوانی در شیراز با خانواده نمازی وصلت کرد و صاحب دو فرزند ذکور شد. سرلشگر فیروز مردی صحیح العمل و درستکار بود و به علت اینکه خود و همسرش از مکنت و ثروت برخوردار بودند نیازی به سوء استفاده نداشت و در تمام مراحل زندگی دامن خود را آلوده نکرد. او در ۱۳۶۰ در اروپا درگذشت.

محمدولی میرزا

نصرت الدوله برادر اعیانی دیگری به نام محمدولی میرزا داشت که او نیز

تحصیل کرده اروپا بود. در جوانی در دربار احمدشاه و محمدحسن میرزا اشتغال داشت و چندی هم حکومت گرفت. املاک فرمانفرما در میانه و مراغه نصیب او شد و در ازدیاد آن ثروت مجدانه کوشید. مجموعاً در ادوار ۵ و ۶ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ وکیل مجلس شد. در ۱۳۲۵ چندی هم در کابینه قوام السلطنه وزیرکار و تبلیغات بود و سرانجام در ۱۳۶۹ در امریکا درگذشت. محمدولی میرزا داماد قائم مقام عدل آذربایجانی بود.

فصل هفدهم

فیروز فیروز (نصرت الدوله) در آئینه تاریخ

از: سعید نفیسی

نصرت الدوله فیروز

هجده نوزده سال پیش گاهی اول شبها در کتابفروشی ابن سینا در چهار راه مخبرالدوله مردی کوتاه قد که عینک درشتی داشت و لباسهای پاکیزه خوش دوخت می پوشید و همیشه شسته و رفته و اتوکشیده بود دیده می شد. در آن زمان کتابفروشی ابن سینا فضائی تقریباً دو برابر فضای امروز را داشت. در ضلع غربی آن که از گوشه های دیگر خلوت تر بود این مرد خوش پوش که پیدا بود عمری را در ناز و نعمت گذرانده نیم ساعتی با آشنایان خود ایستاده گفتگو می کرد.

معلومات سرشار و حافظه بسیار نیرومند داشت، خیلی چیز می دانست، خیلی بیش از رقیبان و همکاران خود، فرانسه و انگلیسی را خوب می دانست و به هر دو زبان کتاب بسیار خوانده بود. نکات جالبی از این کتابها به یاد داشت و به آسانی فوق العاده آنها را بیان می کرد. هر وقت من با او روبرو می شدم و سر سخن باز می شد به اصطلاح عوام مطالب را از من «می فاپید» یعنی با سرعت انتقال عجیبی درک می کرد و از سیمای او پیدا بود که همه آنها را در مغز خود وارد کرده است و همیشه به یاد خواهد داشت. ظاهرش خیلی آرام و مؤدب بود و کسی تصور نمی کرد سابقه شرارت داشته باشد و عاقبت شوم پیدا کند. آیا روزگار سر او را به سنگ زده بود؟ آیا چون دیگر مجال شرارت به او نمی دادند تا این اندازه نرم و ملایم و شیرین زبان و مؤدب و مهربان شده بود؟ روزگار او را ننگه نداشت که من این معمارا حل کنم و ببینم اگر باز عرصه به دستش می افتاد به همان خوی دیرین باز می گشت یا اینکه توسری حوادث و سیلی دوران او را

از کار درآورده و دگرگون کرده بود.

نخستین بار که من نام فیروز میرزا نصرت‌الدوله پسر مهتر عبدالحسین میرزا فرمانفرما را شنیدم، بچه سیزده ساله بودم. در آن زمان روزنامه صوراسرافیل در تهران چنان دست به دست می‌گشت که به دست ما کودکان هم می‌رسید و مندرجات آن چنان در ذهن مردم جای می‌گرفت که به گوش ما هم می‌خورد.

در آن سال اول مشروطه این شاهزاده حکمران کرمان بود و در روزنامه‌های تهران مردم آن دیار از دستش می‌نالیدند. گوئی حکمرانی کرمان در این خانواده ارثی شده بود زیرا که پدرش فرمانفرما نیز پیش از او چند سالی در این مقام بوده است. هنگامی که در پاریس تحصیل می‌کردم وی نیز در آنجا بود و در مدرسه علوم سیاسی پاریس که مدرسه خصوصی است و شرکتی آنرا اداره می‌کند و به قول فرانسویها در آنجا «دیپلمات» تربیت می‌کنند درس می‌خواند. این مدرسه برنامه‌ای آسان‌تر از دانشکده حقوق دارد. به همین جهت اعیان‌زاده‌های فرانسه و کسانی که از خاندان قدیم هستند به آنجا می‌روند زیرا که وزارت امور خارجه فرانسه در موقع استخدام هنوز جوانانی را که از خانواده متمول هستند ترجیح می‌دهد و معتقد است که دیپلمات باید تمول شخصی داشته باشد تا در مأموریت‌های خارج از جیب خود هم خرج بکند و آبروی فرانسه را در خارج بخرد. در ارتش فرانسه هم همیشه جوانانی را که از خاندان متمول باشند برای افسری بر دیگران ترجیح می‌دهند.

برخی از این جوانان در همان حین که در مدرسه علوم سیاسی درس می‌خوانند به دانشکده حقوق هم می‌روند و برخی از آنها چون دوره سه ساله این مدرسه را به پایان رساندند وارد دانشکده حقوق می‌شوند.

این شاهزاده که در پاریس خود را به نام «پرنس فیروز» معرفی کرده بود در آغاز عمر چند سالی در بیروت تحصیل کرده بود. در آن زمان بسیاری از خانواده‌های ایرانی که می‌خواستند تربیت جدید به فرزندان خود بدهند آنها را به اروپا نمی‌فرستادند و به مدارس فرانسوی که در بیروت بود و بیشتر آنها را مبلغین عیسوی تأسیس کرده بودند روانه می‌کردند و ترجیح می‌دادند که جوانانشان در کشور اسلامی به معارف جدید پی ببرند. پرنس فیروز ضمن اینکه در مدرسه علوم سیاسی تحصیل می‌کرد در سیاست آن زمان هم نامش بسیار برده می‌شد. در نتیجه حوادث مشروطیت عده‌ای از مشروطه‌خواهان و مستبدین به اروپا پناه برده بودند و بیشتر در پاریس جمع شده بودند

و پیداست که دو دسته مخالف بودند و پرنس فیروز ناچار جزو دست مستبدین بود. اندکی به جنگ بین الملل اول مانده بود که فیروز پایان نامه خود را در باب «سلطنت عمان» چاپ کرد و همین که جنگ درگرفت به تهران بازگشت. چند ماهی از ورود او گذشته بود که معاون وزارت عدلیه آن روز شد و کم کم خود را بالا کشید و نخستین بار در ۱۲۹۰ در کابینه اول وثوق الدوله وزیر عدلیه شد. پس از آن چند بار دیگر وزیر امور خارجه و وزیر مالیه شد و در موقع بسیار حساسی ایالت فارس را به او دادند و حوادث گوناگونی در زمان ایالت فارس او روی داد.

در این میان گاهی هم به وکالت از نواحی مختلف انتخاب می شد. در مجلس از دسته گردانان انگشت نما و سرشناس بود و استعداد عجیبی در تغییر جهت داشت چنانکه در یک دوره سید حسن مدرس با اعتبارنامه او مخالفت سخت کرد و چیزی نمانده بود اعتبارنامه او رد شود اما در همین گیرودار ناگهان مدرس از دوستان و پشتیبانان جدی او شد!

در کابینه دوم وثوق الدوله معروف به کابینه قرارداد، وزیر امور خارجه بود و بالاترین شاهکار سیاسی خود را در آن زمان بکار زد. وزیران این کابینه یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله، فتح الله خان اکبر سردار منصور، سپهدار اعظم رشتی، اکبر میرزا صارم الدوله پسر ظل السلطان، حسین بدر دبیرالملک، احمد بدر نصیرالدوله و حسن مشار مشارالملک قراردادی با دولت انگلستان امضاء کردند که همان قرارداد معروف ۱۹۱۹ می باشد و در این قرارداد ارتش ایران و مالیه ایران را در اختیار دولت انگلیس گذاشتند و عجب آنکه سی هزار لیره نقد انعام گرفتند و در میان خود تقسیم کردند. اما انگلیسیها از این پول نگذشتند و در اوایل سلطنت رضاشاه آن را با دولت ایران حساب کردند و دولت ایران هم از هر کدام از این وزرا که زنده مانده بود سهمی را که گرفته بود پس گرفت.

ماجرای این قرارداد را که یکی از دردناکترین و شگفت ترین حوادث ایران است وقتی دیگر برای شما خواهم نوشت. دو سال پیش از آن در سال ۱۲۹۵ در پایان جنگ اول جهانی هیأتی از ایران به عضویت محمدعلی فروغی، علیقلی مشاورالممالک و حسین علاء به ریاست همین پرنس فیروز مأمور شده بودند به پاریس بروند و درکنگره صلح و رسای دعاوی دولت ایران را طرح کنند. نمایندگان دول فاتح آن روز که همه دست نشاندۀ انگلستان و فرانسه بودند ایرانیان را به آن کنگره راه ندادند و حتی آنها را

دست انداختند و استهزاء کردند. تنها ویلسون رئیس جمهوری آمریکا اندک حمایتی از ایران کرده بود اما زورش نرسید که سخنان آنها را به گوش دیگران برساند.

همین که قرارداد ۱۹۱۹ با شرکت مؤثر همان رئیس هیأت نمایندگی ایران در کنگره صلح ورسای به امضاء رسید و در جهان منتشر شد همان ویلسون رئیس جمهوری آمریکا بیانیه‌ای که بوی مخالفت با این قرارداد را می‌داد منتشر کرد و این واقعه در جهان انعکاس عجیبی بخشید.

اندکی پیش از کودتای ۱۲۹۹ فیروز در اروپا بود. در آن زمان نزدیک شدن کمونیستها به مرزهای ایران دولت انگلستان را سخت نگران کرده بود. اسنادی هست که نشان می‌دهد، در چاره‌جویی اختلافی میان وزارت امور خارجه انگلستان و وزارت هندوستان بود. لرد کرزن معروف بار دیگر وزیر امور خارجه انگلستان شده بود و این آخرین باری بود که در این مقام جای گرفت، چنان می‌نماید که در لندن با پرنس فیروز قراری گذاشته بودند و وی شتابان راه ایران را در پیش گرفته بود. در اندک مدتی که وی در راه بود نقش عوض شده و وزارت هندوستان در این زمینه پیش برده بود و چون شاهزاده به قزوین رسید سه روز از کودتا در تهران گذشته بود، وی را از همانجا دستگیر و با عده کثیری از سران سیاست در قزاقخانه زندانی کردند.

این بی‌وفایی و پیمان‌شکنی چنان بر شاهزاده که چندین سال مدار سیاست شده بود گران آمد که خشمی در دل او نسبت به این منعمان و مخدومان حق‌ناشناس جای گرفت. اما یا خود مصلحت خویشتن را در این ندید که این خشم و کینه را آشکار کند یا آنکه صلاح را در آن دانستند که تا چندی با او کج‌دار و مریز رفتار کنند به همین جهت باز چند سالی با حکومت‌هایی که پس از کودتا بر سر کار آمدند همکاری کرد و دو بار دیگر وزیر مالیه شد.

اما ناگهان ضربتی سخت بر سرش فرود آمد و بار دیگر به زندان افتاد و کارش به دادگاه رسید و محکومیتی یافت که از حوادث بسیار مهم آن روزگار بود. در محاکمه سرسختی خود را نشان داد. همان زبان‌آوری را که در دوره‌های مختلف وکالت در مجلس شورای ملی به کار برده بود و یکی از سلاح‌های برنده او بود و بدین وسیله بر مشکلات فایز می‌آمد در این محاکمه نیز خواست به کار ببرد اما چه سود که در برابر دادرسان آن روز کارگر نشد و چون مجازاتی را که برای او معین کردند به پایان رساند تا بود دیگر می‌بایست بیرون از صحنه سیاست بماند. اما این شاهزاده زبردست که سالها

در عرصه سیاست ایران و بیشتر در سیاست خارجی ورزیده شده و یکی از مهم‌ترین عوامل و سازندگان و بنیادگذاران بود و بسیاری از حوادث را خود فراهم کرده بود قهرماً نمی‌توانست به شکست خود تن دردهد و در گمنامی و ناکامی روزگار بگذراند، وانگهی چه می‌توانست بکند؟ در محکمه هنگامی که در آغاز محاکمه شغل وی را از او پرسیده بودند گفته بود «سیاست» قهرماً نمی‌توانست کار و پیشه دیگری به جز این برای خود اختیار کند. کسانی مانند وی وقتی که در سیاست را به رویشان ببندند از هر سوداگر ورشکسته‌ای بیچاره‌تر و مفلس‌ترند.

وی مرد بسیار زبردست و بسیار مستعدی بود. در استدلال توانا بود. از بسیاری رقیبان خود باسوادتر و کتاب خوانده‌تر بود و با سرعتی شگرف از همه پیش افتاده بود. از روزی که وارد میدان شده بود در هیچ جا و هیچ موقع شکست نخورده بود. این دو شکست پی‌درپی که یکی دنباله و نتیجه دیگری بود با همه سختی و دل‌آزاری نمی‌توانست او را یکسره نومید کند ناچار باز هم تلاش می‌کرد و غافل از اینکه دیگر دل به دریا زنده‌ای او مفید نخواهد بود.

بزرگترین عیب سیاست این است که چون روزگار عوض شود مردان آن روزگار هم باید عوض شوند. این دکانی نیست که بتوان همیشه در آن همان متاع را فروخت. علم و هنر نیست که هرگز کهنه نشود، حتی کسانی که با همه مقتضیات سرسازش دارند گاهی مقتضیات را هم تشخیص نمی‌دهند، یا آنکه مقتضیات کور و کر و نمک به حرام و بی‌وفاست و آنها را نمی‌شناسد و به جا نمی‌آورد. بسیاری از بزرگان ایران زمانه را به زنی روسپی تشبیه کرده‌اند که هر دم یاری از نو می‌گیرد، بوالهوسی‌هایش حد و حصر ندارد، با هم بستر شب پیش دشمنی می‌ورزد.

در این وقت بود که من پرنس فیروز سابق را که حالا دیگر یک مرد عادی شده بود اول شبها گاه‌گاه در کتاب‌فروشی ابن‌سینا می‌دیدم.

چاره جز این نداشت که با آشنایان دیرین خود نرم و مهربان باشد. از کتابهایی که خوانده بود و می‌خواند سخن می‌گفت. گاهگاهی گوشه و کنایه می‌زد. ناچار از اوضاعی که وی را از فراز به نشیب آورده بود می‌گفت. از اسباب دولت از دست‌رفته، یگانه صنعتی که هنوز از دست نداده بود همان ناطقه سرشار او بود. من که از پیچ و خم دهلیز جهان خبرها دارم و ممارست در تاریخ شامه مرا تیز کرده است می‌دانستم که سرانجام خوشی نخواهد داشت. درینغم می‌آمد که آن همه هوش و استعداد و زیرکی و

چیره‌دستی را وی در سراسر عمر در راهی به کار برده است که جز وزر و وبال نتیجه‌ای نخواهد داشت. رشکم می‌آمد و دریغ داشتم که این نیروهای خدا داده را چگونه حرام کرده است. کراماً پیش خود می‌گفتم دریغ از این مرد که از این نعمتها نه خود سودی برده است و نه دیگران را به سودی رسانیده است. در نظر من پهلوانی آهنین پنجه بود که مشت بر سنگ گران می‌کوفت. راستی دلم برای او می‌سوخت. همیشه در این اندیشه بودم که چه می‌شد این مرد با این معلومات و این استعداد ممتاز چند روز دیگر راکه از عمر او مانده است صرف کاری مفید می‌کرد؟ اما او در حالی و در وضعی بود که روی بازگشت نداشت و انگهی مردمی هستند که درست یا نادرست راهی پیش گرفته‌اند و چنان به کاری خو گرفته‌اند که نه خود می‌توانند و نه دیگران را یارای آن هست که آنها را از آن راه بازگردانند و درست مانند کسانی هستند که به زهری جان‌آزار خو گرفته‌اند، اگر ترک کنند جانشان در خطر است و اگر نکنند سرانجام آن زهر جان از ایشان می‌ستاند.

در همین گیراگیر دیگر او را در کتاب فروشی ندیدم. چند ساعت بعد شنیدم که باز گرفتار شده است و او را به یکی از شهرهای کوچک خراسان برده‌اند. چندی نگذشت که خبر مرگ او انتشار یافت. آنچه دربارهٔ مردنش می‌گفتند با قراین راست نمی‌آمد و از نزدیکانش شنیدم که چون پیکر او را به دست کسانی دادند که به خاک بسپارند آثار فشردگی در حلقومش آشکار بود.

هنوز بر آن عمری که به بطالت گذشته بود افسوس می‌خورم. چقدر به جا بود که این مرد آن استعدادهای گوناگون را که طبیعت با کمال گشاده‌دستی و کرم به او بخشیده بود به کاری دیگر که قطعاً می‌توانست هزاران سود بردارد و هزاران سود برساند می‌گماشت! اما چه سود؟ جان بر سر کاری گذاشت که هم خود از آن زیان دید و هم دیگران را زیان افزود.

تهران ۲۷ شهریور ماه ۱۳۳۴.^(۱)

۱. این مقاله در سال ۱۳۳۴ در مجلهٔ سپید و سیاه به چاپ رسیده است.

از: عباس اسکندری

نصرت الدوله فیروز یکی از مقتولین نامی

چنانچه قضات محترم ملاحظه خواهند فرمود یکی از مقتولین دست بیدادگری نصرت الدوله است و او خود یکی از عاملین مؤثر و جزو بازیگران حکومت کیف مایشائی شانزده ساله بوده. بدو مدعی العموم خلاصه‌ای از شرح زندگانی او را به اطلاع محکمه عالی می‌رساند.

نصرت الدوله، فیروز میرزا، پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و نواده عباس میرزا نایب‌السلطنه، از طرف مادر نوه مظفرالدین شاه و میرزا تقی خان امیرکبیر بود. در سن هیجده سالگی والی کرمان و به واسطه شدت و سختی با مردم در ابتدای مشروطیت نتوانست به حکمرانی ادامه دهد، منفصل گردید. بعدها به اروپا رفته به تحصیل حقوق اشتغال داشت و بعد از مراجعت از اروپا به معاونت وزارت عدلیه منصوب گردید و در سنوات بعد کارهای مختلفی داشت تا در کابینه قرارداد (۱۹۱۹)^(۱) وزیر عدلیه شد.

در حقیقت زندگانی سیاسی او از اول جنگ بین‌الملل شروع گردیده است. دو سال و نیم قبل از تشکیل حکومت مزبور به واسطه اختلافات طبقاتی و اثرات جنگ بین‌الملل گذشته در زمان حکومت سپهسالار و مستوفی‌الممالک جمعیت سری در تهران به نام «کمیته مجازات» تشکیل شد و جمعی هم مورد تعرض کمیته مزبور واقع گردیده به قتل رسیدند. مقصود مدعی العموم قضاوت در عمل مؤسسين کمیته

۱. کابینه وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلیس منعقد کرد. قرارداد مزبور به دولت انگلیس عملاً اجازه مداخله در مالیه و قشون را می‌داد.

مجازات و اقداماتی که به نام کمیته مزبور در تهران شد نمی‌باشد و به طور خلاصه گفته می‌شود در هیأت مزبور اشخاص وطن‌پرستی هم بودند که مرتکب جرم و جنایت نشدند و بعد از توقیف و محاکمه، محکمه عدلیه آنها را تبرئه و آزاد نمود.

در زمان وزارت عدلیه نصرت‌الدوله اشخاص مزبور مجدداً توقیف، قسمتی اعدام و بعضی محکوم به حبس و برخی از تهران به سمنان تبعید و در آنجا به عنوان آنکه می‌خواستند فرار نمایند بنا بر دستور مقتول گردیدند. این عمل به نظر مدعی العموم جرم بینی به شمار می‌رود. اگر اشخاص مزبور محکوم به مرگ شده بودند یا اینکه حکم به غلط صادر شده باشد کشتن آنها آن اندازه گناه نیست که کسی را به حق یا به باطل محکوم نموده باشند و آنوقت در حبس او را به بهانه‌ای مقتول سازند.

از شگفتیهای روزگار آنکه در همین سمنان نصرت‌الدوله به دست و فرمان مأمورین حکومت مطلق‌العنانی مقتول گردید و اکنون مدعی العموم از قاتلین او بازجویی می‌نماید!!

قتل و تبعید این اشخاص و جمعی دیگر مقدمه تصمیمی بود که حکومت مزبور در سیاست خارجی اتخاذ کرد.

وزیر خارجه کابینه سابق، مشاورالممالک که مخالف جدی نصرت‌الدوله و داعیه ریاست‌وزرایی هم داشت از تهران به سمت نمایندگی در کنفرانس صلح به اروپا فرستاده شده بود که از شر او ایمن باشند. وزیر خارجه مزبور، نقشه عریض و طویلی که امپراطوری قدیم ایران از رود سند تا دجله و فرات را شامل بوده همراه برداشته با هیأتی که در معیت او بودند به کنفرانس صلح ورسای برد. مشارالیه به اتفاق میرزا حسین خان علاء (سابقاً متین‌الوزاره) تا پشت درِ اتاق کنفرانس بیشتر موفق نشدند خود را برسانند.

چرا دولت ایران که در معرکه جنگ بین‌الملل رسماً شرکت نداشت می‌خواست بنای امپراطوری ساسانی را بگذارد و پایه تقاضا بر چه بود؟ کسی نفهمید و این اسرار تاکنون هم مکتوم و از موضوع بحث ما خارج است.

مشاورالممالک چون در کار خود فرصتی به دست مخالفین او آمد و از کار برکنار شد موفق نشد. نصرت‌الدوله وزیر خارجه جدید با مصاحبت هیأتی که شاگرد ارسطو جزو آن بود و پیشنهادات تازه‌ای که به روی پایه قرارداد ۱۹۱۹ گذاشته شده بود به اروپا رفت و مشارالیه در مدت این مسافرت با سمت وزیر خارجه گاهی در فرانسه و

زمانی در انگلستان بسر می برد و به استخدام صاحبمنصبان انگلیسی برای وزارت جنگ و رئیس کل مالیه (ارمیتاز اسمیت) و چند مستخدم جزء برای مالیه مبادرت نمود.^(۱) روابط احمدشاه با نصرت الدوله خوب نبود و راجع به قرارداد ایران و انگلیس مورخ ۱۹۱۹ به هیچ صورت نتوانست شاه را با خود موافق نماید. مدعی العموم در این موضوع اسناد مثبته متعددی دارد که یکی از آنها را به اطلاع قضات محترم می رساند. بعد از آنکه دولت ایران قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء نمود سلطان احمدشاه از طرف دولت انگلستان رسماً دعوت گردید که به انگلستان مسافرت نماید. وصف این مهمانی بسیار باشکوه و معروف تفصیل زیادی دارد و جزئیات آن از گنجایش در ادعانامه بیشتر است.

مدعی العموم اطلاع دارد در مسافرت از پاریس به لندن روابط بین شاه و وزیر خارجه تیره تر و اختلاف آنها به منتها درجه شدت رسید. بعد از ورود او به لندن در شب میهمانی در عمارت بوکینگام پالاس وقتی نصرت الدوله متن نطقی را که باید در جواب خطابه پادشاه انگلستان قرائت نماید به او داده شاه را فوق العاده متغیر نمود. شاه جداً استنکاف کرد و گفت من نمی توانم چنین نطقی بنمایم و قراردادی را که هنوز مجلس من تصویب نکرده است تصدیق کنم.

آنچه نصرت الدوله به او اصرار کرد نتیجه نرسید. وزیر خارجه، ناصرالملک را که در لندن بود و آن شب هم در معیت شاه به مهمانی دعوت داشت به کمک خود آورد. نصایح ناصرالملک نایب السلطنه قدیم ایران که استناد و راهنمایی شاه بود نتوانست در این تصمیم خللی وارد آورد.

سلطان احمدشاه صریحاً اعلام نمود که من این قرارداد را مطابق مصالح دولت ایران و دولت انگلستان که دوست قدیم ایران است نمی دانم و این قرارداد به دوستی دولتین لطمه خواهد زد و گذشته از اینها پادشاه مشروطه نمی تواند بدون نظر مجلس شورای ملی بیان و اظهاری راجع به قراردادی بنماید آنهم مربوط به سیاست خارجی مملکت، قانون اساسی به پادشاه ایران چنین حقی را نداده است.

سابقاً میان وزیر خارجه و شاه به هم خورده بود ولی دیگر رشته به کلی پاره گردید. نصرت الدوله به شاه گفت شما برای همین موضوع دعوت شده اید و وزیر

۱. بعداً معاون همین ارمیتاز اسمیت موسوم به بالفور کتابی راجع به قرارداد منتشر نمود و چگونگی انعقاد آنرا مفصلاً شرح داده که از موضوع ادعانامه خارج است.

خارجه انگلستان لرد گُرنز بهیچ صورت حاضر نیست متن نطق سلطنتی را تغییر دهد. شاه متغیرانه در اتاق را به وزیر خارجه نشان داد و گفت خارج شود ولی وزیر خارجه نمی‌توانست تسلیم اراده پادشاه شده و نتیجه تمام زحماتی که حکومت قرارداد در انعقاد این پیمان به کار برده از میان ببرد، با کمک خانواده سلطنتی و همراهان شاه باز بنای اصرار را گذاشت ولی جواب همیشه یکسان بود.

ناصرالملک هم به کمک وزیر خارجه مجدداً به شاه نصیحت کرد که برعلیه خود و خانواده خود اقدام می‌کند و او را تحذیر نمود ولی نتیجه بیشتری نگرفت.

بالاخره شاه گفت برای حضور در مجلس مهمانی بیش از بیست دقیقه نمانده و اگر وقت مرا با این صحبتها تلف نمائید من اصلاً نمی‌توانم سر میز حاضر بشوم، مطلب همان است که گفته‌ام بروید و مرا تنها بگذارید. این حرف آخری شاه وزیر خارجه را مأیوس و متنبه نمود و با کمال اوقات تلخی رفت.

شاید از نظر شخص شاه و خانواده سلطنت اصرار نصرت‌الدوله مفید بود، اما از نظر ایران و انگلستان این قرارداد قطعاً مضر و نگرانی مردم ایران از آن بینهایت بود. بزودی سیاستمداران بریتانیا به این اشتباه پی برده و قرارداد ۱۹۱۹ را که هنوز ساخته نشده بود در مهمانی معروف به شب دوغ در قصر گلستان به دست سیدضیاءالدین که رئیس‌الوزراء شده بود پاره کرده به کنار انداختند و در همان موقع مردم آگاه دانستند که انگلستان تصمیم به تغییر سیاست خود در ایران گرفته است.

در سر میز شام خانواده سلطنتی و مؤدب انگلستان که همیشه معروف به مهمان‌نوازی بوده‌اند از مهمان تاجدار خود بی‌نهایت احترام و تجلیل نمودند.

هیأت نمایندگان خارجه مقیم لندن عموماً حضور داشتند. ژرژ پنجم پادشاه اسبق انگلیس برخاسته و نطق مفصلی مبنی بر روابط صمیمانه ایران و بریتانیا در تمدن یک قرن و نیم و سوابق خانواده ویندروز و قاجاریه و مخصوصاً مسافرت‌های ناصرالدین شاه به انگلستان را تذکر داد و گفت دولت امپراطوری بریتانیا یقین دارد که در آسمان مودت بین این دو مملکت و خانوادگان تاجداران هیچ وقت لکه ابرکدورتی پیدا نخواهد شد و به همین نظر نمایندگان دولتین برای تشیید این روابط نیکو قراردادی اخیراً در تهران امضاء نموده‌اند و مسلم است که در اجرای آن منافع و استقلال تام ایران ملحوظ و نصب‌العین خاطر بوده و برای بقای سلامت پادشاه ایران و سعادت ملت قدیم تاریخی ایران جام خود را نوشید.

سلطان احمدشاه در جواب پادشاه انگلستان گفت: «چنانچه آن اعلیحضرت و میزبان تاجدار فرمودند روابط انگلستان و ایران قدیمی و همیشه بر روی اصول دوستی متکی و پایدار بوده است و خاندان سلطنتی این دو مملکت همواره برای بقای آن از هیچ نوع مساعی فروگذاری ننموده‌اند؛ مخصوصاً در مسافرت جد اعلای من ناصرالدین شاه به انگلستان در زمان علیاحضرت ویکتوریا ملکه محبوب انگلستان این روابط حسنه تأیید گردید و اکنون هم بی‌نهایت شاد و مفتخریم که بر روی همان اصول و عقیده بر سیره اجدادی خود به حفظ آن نیات و تشیید مناسبت بین دولتین از هیچ نوع منظوری کوتاهی نکرده و امیدوارم این حسن روابط برای همیشه باقی و پایدار بماند.» و جام خود را برای سعادت ملت انگلیس و سلامت امپراطور و خانواده محبوب او نوشید و از قرارداد حرفی نگفت. صدای همهمه نمایندگان سیاسی آرامش این میز تاریخی را چند ثانیه به هم زد.

مدعی‌العموم متن قرارداد را به اطلاع محکمه عالی می‌رساند. آقایان قضات و هیأت منصفه تصدیق می‌نمایند که سلطان احمدشاه نمی‌توانست چنین قراردادی را تأیید نماید.

اینک قرارداد ۱۹۱۹

متن قرارداد ۱۹۱۹ بین دولتین ایران و انگلیس

«نظر به روابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان موجود بوده است و نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منابع مشترکه و اساسی هر دو دولت را آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به لزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می‌گردد:

- ۱ - دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که یک مرتبه در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار می‌نماید.
- ۲ - دولت انگلستان عده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کترات اجیر و با آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد، کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.
- ۳ - دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحبمنصبان (افسران) و ذخائر و

مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد، عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخائر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و اختیارات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴ - برای تهیه وسایل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آنرا دهد.

تضمیناً این قرض به اتفاق نظر دولتمن از عایدات گمرکات با عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باش تأمین می شود.

۵ - دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسائل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می باشد حاضر است که دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع به تأمین خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید.

در این باب باید قبلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتمن در طرحهایی که مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶ - دولتمن توافق می نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای مملکتین و تهیه و توسعه وسائل آن تطبیق نمایند.»

متن نامه وزیر مختار انگلیس سر پرسی کاکس

«جناب مستطاب اجل اشرف افخم - امیدوارم که حضرت اشرف در دوره زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت یقین کرده اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از یک طرف اعاده نظم و امنیت را در داخله مملکت تکمیل و از طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتمن ایران و انگلستان محفوظ باشد تقویت نماید.

برای ابراز تجدید این احساسات که همواره مکتون خاطر کابینه لندن بوده است من حالیه مآذون هستم به حضرت اشرف اطلاع بدهم که در موقع امضای قراردادی که مربوط به رفورمها است که کابینه حضرت اشرف اجرای آن در نظر گرفته اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود با دولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل موافقت نمایند.

۱ - تجدیدنظر در معاهدات حاضره بین دولتمن.

۲ - جبران خسارات مادی وارده بر مملکت ایران به واسطه دول متخاصم دیگر.

۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل نقلیه مقتضیه برای تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.
این موقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را به حضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم می شمارد.

ب. ز. کاکس»

معهود چنان است که این نطقها کلمه به کلمه جواب داده شود، نه تنها به قرارداد اشاره نشد بلکه چنان موضوع مهمی که جان کلام بود حذف گردید.
فردای آن روز احمدشاه رسماً از طرف دولت فرانسه به پاریس دعوت گردید در صورتی که قبل از آمدن به انگلستان دو ماه در فرانسه متوقف و دولت فرانسه هیچ نوع حس ارادتی از خود بروز نداده بود. وزیرمختار ژاپون روز بعد به نام یک دولت آسیایی برای عظمت ایران و شاهنشاه آن حضوراً به سلطان احمدشاه تبریک گفته و مفهوم گردید همه جز آنچه در شب مهمانی گذشت تصور می نمودند.
این مهمانی در آینده ایران و سلطنت آن تأثیری بسیار کرد ولی تمام اشخاص بی طرف و کلیه سیاستمداران آگاه حتی قسمتی از زمامداران و سیاسیون انگلستان بعدها تصدیق نمودند که پادشاه ایران در رد قرارداد از نظر منافع دولتین محق بوده است.

اسناد دیگری مربوط به جریانات سیاسی از بدو مشروطیت تا قرارداد ۱۹۱۹ موجود است که ذکر آن ما را از جریان ادعای نامه در این محکمه قدری منحرف می نماید و جز در موارد استثناء که مدعی العموم نیازمند می باشند نمی تواند به ذکر آن مبادرت کند.

بنابر دستور محکمه تنفس داده شد. تماشاچیان که خود را حاضر به شنیدن اسناد انقلاب سیاسی مملکت خود نموده بودند از طفره مدعی العموم دلتنگ شدند.
تماشاچی افسانه گواز نارضایتی آنان استفاده کرده و گفت آنچه را مدعی العموم از بیان آن سرباز زد من به خوبی آگاهم و شما می توانید در تنفس از آن باخبر شوید و اگر مرا با همین لباس عادی مدعی العموم به نظر آورده و خود را اعضای محکمه در حساب آورید مطلوب حاصل است.

من هم قول می دهم که در بیان حکایت همه جا شما را به نام محکمه و خود را
قائم مقام مدعی العموم به شمار آورم.
اگرچه تا اندازه‌ای مدعی العموم را محق می دانم و این تفصیلات مربوط به
محاکمه متهمین نیست ولی ذکر آن هم روشنائی بیشتری در هیأت حاکمه خواهد داد.

از: ابوالحسن عمیدی نوری
مدیر روزنامه داد

اولین محاکمه یک وزیر در سلطنت رضاشاه

رضاشاه همیشه سعی می‌کرد طعمه‌های خود را غافلگیر نماید زیرا می‌دانست در این صورت از فعالیت دفاعی دشمن خود ایمن است. برای غافلگیری نیز اسلوب او همین بود که در نزدیکترین مواقع اجرای نقشه خود نسبت به یکی از طعمه‌هایش به قدری او را طرف محبت و نوازش قرار می‌داد که سرپای او مملو از احساسات پر از غرور و غفلت شده نمی‌توانسته نقشه پنهانی رضاشاه را درک کند. این اسلوب در مورد سلیمان میرزا، مدرس، سردار اسعد، صولت‌الدوله و امثال آنها همیشه به کار می‌رفت. نصرت‌الدوله نیز از کسانی بود که در این دام افتاد زیرا سردار سپه پس از آنکه توانست میلسپو را از ایران براند چنان خود را نزد شاهزاده فیروز وانمود کرد که برای همیشه در قلب او جایگزین است و تمام مشکلات سلطنت را فقط انگشت گره‌گشای او قادر است باز نماید.

به همین مناسبت روزی به نصرت‌الدوله گفت: «آیا سزاوار است با این همه فداکاری که در راه استقلال کشور نموده‌ام و با اینکه من پادشاه ایران هستم و تو وزیر دارائی دولت ایران هستی هنوز هم انگلیسها بیرق خود را در بندر خور موسی که اولین بندرگاه جنوب ایران و مبداء راه آهن سرتاسری کشور خواهد بود نصب نموده باشند؟ مگر انگلیسها نمی‌خواهند در ایران قدرت حکومت مرکزی برقرار باشد؟ مگر از دولتی که من در رأس آن هستم و تو وزیر دارائی آن هستی اطمینان ندارند؟!»

شاهزاده نصرت‌الدوله تحت تأثیر گفتار رضاشاه قرار گرفت، گفت: «تا فیروز زنده است اعلیحضرت نباید نگرانی داشته باشند. اگر اجازه فرمایند در سفری که برای

جنوب در پیش دارم شخصاً به خور موسی می‌روم و با کمال متانت و از روی سیاست بیرق انگلیس را پائین آورده پرچم ایران را در آنجا خواهم افراشت تا خاطر خطیر ملوکانه آسوده باشد.»

نصرت‌الدوله که در انتزاع سلطنت از قاجاریه و کندن ریشه احمدشاه آنطور جلادت به خرج داد باید دچار انتقام طبیعت شده، هنوز چند صباحی از ایام وزارت عظیمش نگذشته باشد که نقشه اضمحلالش طرح‌ریزی گردد زیرا برای رضاشاه تنها مانع برکنار کردن نصرت‌الدوله از سیاست فقط نزدیکی او به سفارت انگلیس بود که البته برای این کار فکری کرد.

وقتی که با داور صحبت از حیات و زندگی به میان بود یکی آرزوی درازی عمر داشت و دیگری لذت و کامرانی را مورد نظر قرار می‌داد. مرحوم داور گفته بود من از زندگی کیفیت آنرا در نظر می‌گیرم نه کمیت آن را. نصرت‌الدوله نیز پیرو این مکتب بود. او میل داشت با قدرت و نفوذ زندگی کند، در کارها دست داشته باشد و در هر حال که بود خودش را اینطور معرفی می‌کرد، به همین جهت آنچه داشت خرج این اخلاق خود کرد، در صورتی که ثروتمند بود از پدرش فرمانفرما خیلی چیز گرفته بود ولی همه‌اش را صرف سیاستمداری کرده بود و در این راه خرج می‌کرد. او عشق داشت لباس خوب بپوشد و مردم هم به او کرنش کنند. در هر حالی که بود خود را قادر و پیروزمند معرفی می‌کرد چنانکه در محاکمه‌اش خیلی مقتدر صحبت نمود، دست راستش چون در شکار گلوله‌ای خورده بود کار نمی‌کرد به همین جهت به پشت کمر می‌زد و وقتی پشت میز اتهام صحبت می‌کرد انسان خیال می‌کرد الان نصرت‌الدوله با مقام وزارت مقتدر خود در پشت تریبون حرف می‌زند مثل اینکه وقتی در محکمه از او پرسیدند شغل شما چیست جواب داد «سیاست» که این جمله خیلی در محکمه مؤثر واقع شد.

باری نصرت‌الدوله با این روحیه به قصد مسافرت جنوب از تهران حرکت کرد. چند نفر از خاصانش هم با او بودند، همه جا با کمال احترام وارد شد، رؤسای مالیه شهرستانها خیلی به او کرنش کردند، به قدری سرگرم این احترامات شد که وقتی به بندر شاپور یا خور موسی رسید تصور نمی‌کرد به کاری که می‌خواهد دست بزند رشته زندگی‌اش را در هم خواهد گسست، به همین جهت به سمت گمرک آنجا رفت و بازدید کاملی کرد.

مأمورین مختلف در آنجا بودند. نصرت‌الدوله نقشه راه آهن سراسری ایران را که از

خورموسی شروع می شد از نظر گذراند، به سوی محلی رفت که باید ایستگاه راه آهن ایران باشد، در آنجا گردش کرد، از عظمت کشور ایران یاد آورد، فکر کرد که به زودی ایران دارای راه آهن عظیمی می شود و از نتیجه این قدم بزرگ، مظاهر تمدن سرتاسر شهرستانهای متشتت و غیرمربوط ایران را فرا گرفته، کشور به سرعت هرچه تمامتر مهد تمدن خواهد شد. این تخیلات او را تقویت می کرد، به او نشاط و وجد می داد، امیدوار می کرد که یک ایران مستقل و بزرگی در پیش دارد، او وزیر دارائی چنین ایرانی است، ایرانی که پادشاه مقتدر آن رضاشاه پهلوی است. در تحت تأثیر همین افکار بود که در مرکز برافراشته شدن پرچم انگلیس دولت ایران در نزد مأمورین ایرانی و چند تن خارجی نطقی ایراد کرد، نطقی که توأم با حماسه و پر از احساسات بود، نطقی که مبنی بر عظمت ایران و استقلال کشور بود، همان موقعی که دستور داده بود پرچم ایران را هم آماده نمایند، پرچمی که منظر افراشته شدن بر منتها الیه خاک ایران بود و هر لحظه باد گرم ساحلی انتظار داشت که آن را به اهتزاز درآورد.

نصرت الدوله گرم سخنرانی از عظمت کشور شد. از فداکاری رضاشاه صحبت کرد و در پایان نطق خود گفت: «به نام استقلال ایران و به یاد اعلیحضرت رضاشاه پهلوی پرچم ایران را به جای پرچم انگلیس در اینجا به اهتزاز درمی آوریم» که کف زدنهای شدید حضار از هر سو برخاست و بیرق شیر و خورشید ایران با نوسانهای باد ساحلی به اهتزاز درآمد.

در آن موقع بود که نصرت الدوله غرق شغف و شادی شد، از فرط مسرت در پوست نمی گنجید زیرا گذشته از اینکه یکی از بهترین کارهایی بود که در دوره زندگی پر از اضطراب خود انجام داده بود خوشوقت شده بود که از این راه توانسته است برای همیشه مالک الرقاب قلب بزرگ شاهنشاه ایران شود که آنطور با او در خصوص این امر مهم مصاحبه کرده بود.

نصرت الدوله فوراً به تلگرافخانه می رود و جریان امر را با جملات پرطمطراق و مملو از احساسات به رضاشاه تلگرافی اطلاع می دهد در حالی که فوراً به پاسخ مسرت انگیزی از طرف شاه مباحی می شود، خود را سعادتمندترین افراد تصور می کرد در صورتی که به محض وصول این خبر رضاشاه از ته دل نفس راحتی کشید.

حرکت نصرت الدوله از خورموسی هرچند در نظر خود او با سابقه خدمتگزاریش به سیاست انگلیس در ایران مهم نبود بلکه خود را مأذون می دانست

که از روی صمیمیت و علاقه مندی به حفظ روابط دوستانه دو کشور از این راه خدمتی نماید ولی رضاشاه از این موضوع استفاده کرده بهانه‌ای برای اجرای نقشه خود به دست آورد خصوصاً اینکه کدورت سفارت انگلیس را از او در تهران همینکه استنباط نمود، فوراً به وسیله دستگاه شهربانی خود دستور داد بر علیه نصرت‌الدوله دلایلی جمع‌آوری نمایند. دستگاه شهربانی نیز به شدت به کار افتاد در حالی که شاهزاده بی‌خبر از این جریان مست‌غرور و نخوت‌خود بوده چند روز قبل از گرفتاریش در ایستگاه قلهک در خیابان تیغستان که مهمترین گردشگاه آن زمان بود و تمام افراد منور و سیاست‌چیهای تهران عصرهای روز تابستان در آنجا گردش می‌کردند، با یک دنیا تبختر و قدرت از اتومبیل شیک خود پیاده شده، مورد تعظیم و تکریم همه قرار می‌گرفت و با قدمهای شمرده و جلوه دادن سینه پهن خود با صدای کلفت خویش از هر کس که به قصد تقرب به او نزدیک می‌شد و تعظیمی می‌کرد احوال‌پرسی می‌کرد. در همان روزهایی که در میدان قلهک این کبک خرامان اینطور به طنز می‌پرداخت خودم از دهان میرزا کاظم خان سمیعی که آن وقت مدیرکل ثبت اسناد و املاک بود شنیدم که می‌گفت: «عجب آدم غافل و شاهزاده بی‌اطلاعی است! آیا او نمی‌داند چند روز دیگر گرفتار می‌شود که اینطور چون طاووس پر و بال باز کرده است.»

چند روز بعد بود که به اتهام اخذ رشوه از ارباب علی آقا یزدی، نصرت‌الدوله توقیف شد و پرونده کت و کلفتی برایش تهیه کردند. شکایت شاکي، شهادت شهود و وقوع معامله گندم با او کافی بود که نصرت‌الدوله را به حکم قانون از سیاست ایران خارج سازد. به همین جهت بود که هر قدر در محاکمه فعالیت به خرج داد، وکیلش از او خوب دفاع کرد، خودش بهترین مدافعات را بکار برد اساساً به محکمه و مدعی العموم و مخصوصاً به میرزا رضاخان نائینی مدعی العموم تمیز که با او سابقه خوبی هم نداشت با نظر کوچکی می‌نگریست و مدافعات خود را به خوبی انجام می‌داد معهذا نتیجه نبخشید زیرا اراده رضاشاه بر این تعلق گرفته بود که او محکوم شود. به همین جهت داور هم که از نزدیکترین دوستان او بود و جزء اتحاد مثلث قرار گرفته بود، نه اینکه در چنین موقعی کوچکترین کمکی نتوانست به او بکند بلکه چون وزیر دادگستری بود از طرف رضاشاه مأموریت پیدا کرد که مراقبت کاملی در جریان محاکمه بکار برد که نصرت‌الدوله محکوم شود.

نظمیه نیز مأموریت مخصوص از طرف شاه داشت که موافقت کامل برای صدور

حکم محکومیت او به کار برد به نحوی که اغلب مستشاران دیوان عالی تمیز که قضات آن دادرسی بودند مورد ملاقات رئیس نظمیہ واقع شده اگر اطمینان به موافقت در صدور حکم محکومیت پیدا نمی‌کرد آن مستشار تمیز مورد تهدید خشم و غضب شاه قرار می‌گرفت. با این ترتیب در این اولین محاکمه‌ای که برای یک وزیر در سلطنت رضاشاه پیش آمد باز هم حکم محکومیت نصرت الدوله به اتفاق نبود بلکه رئیس تمیز (نیرالملک) و دو مستشار دیگر، آهی و ممقانی از این دستور تخلف کردند و رأی به برائت نصرت الدوله دادند در صورتی که سایرین رأی به محکومیت او به چهار ماه حبس و محرومیت از حقوق اجتماعی دادند و البته این همان رأیی بود که مرحوم داور تمام ساعات شور قضات را هنگام رأی با آنها در تماس بود و توانست به هر ترتیبی بود از آنها بگیرد زیرا مقصود از این محاکمه هم این بود که دست نصرت الدوله از دخالت در امور سیاسی کوتاه گردد و الا چهار ماه حبس او چیزی نبود که مورد علاقه باشد چنانچه مدتی در زندان به بهترین طرز زندگی کرد که از خانه‌اش راحت‌تر بود و بقیه مدت محکومیت خود را هم با وساطت مرحوم مستوفی الممالک از شاه به «ورد آورد» ملک نزدیک تهران رفت و تحت نظر قرار گرفت. در اینجا بی‌موقع نیست تذکر دهم وقتی مرحوم مستوفی راجع به نصرت الدوله تقاضای بخشش کرد رضاشاه گفت: «آقا آیا هیچوقت خانم بازی کرده‌اید؟!»

مرحوم مستوفی سرش را پائین انداخت و سبیل‌های بلندش هم آویزان شد و به سکوت گذراند. شاه گفت: «من کرده‌ام وقتی شب خانم را نزد خود نگاهداشتم صبح حق‌الزحمه او را داده و روانه کردم و دیگر با او کاری نداشتم حکایت اینها هم از همین قرار است و دیگر با نصرت الدوله کاری ندارم زیرا سیاست عاطفه‌بردار نیست.»

رضاشاه با طرد کردن نصرت الدوله به وسیله حکم عالیترین دادگاه قضائی ایران از سیاست، هم‌چنانکه به مستوفی الممالک گفته بود یکی از دلیران صحنه سیاست را کنار گذاشت و خاطرش از این راه آسود شد زیرا رضاشاه اگر سید ضیاء الدین را در بدو کودتا رقیب خود می‌دانست که به آن صورت پس از نود روز کلکش را کند بزرگترین حریف و رقیب خود را نصرت الدوله می‌دانست که از زمان کودتا تا آن روز به خوبی از روحیه او مخصوصاً قدرت پشت هم‌اندازی و انتریک‌بازیش به خوبی واقف بود. به همین جهت لازم می‌دانست او را هم مثل سید ضیاء الدین از جرگه سیاست ایران خارج سازد زیرا اگر تا به حال از وجود او استفاده می‌کرد برای پیشرفت اموری بود که باید به وسیله او

انجام داد ولی فعلاً که ارکان سلطنت محکم شده دیگر نه تنها وجود نصرت الدوله مفید نیست بلکه دخالت او در کار مضر است باید اشخاص کوچک و بی سابقه در سیاست را وارد کار نمود تا از طرف آنها خاطر جمع بود. نصرت الدوله کلک خورده سیاست نیز گوشه انزوا اختیار کرده مواظب جان خود بوده و از دخالت در سیاست احتراز می کرد. او به یکی از نزدیکان خود گفته بود که دیگر هیچ هوسی ندارد و بهترین زندگانی ها را در اروپا و ایران به سر برده است، صدارت و وزارت را با کمال قدرت انجام داده است فقط میل دارد بهترین لباس خود را پوشیده و بهترین زندگی انفرادی را ادامه دهد به همین جهت بیشتر اوقات بهار و تابستان و پائیز خود را در باغ ییلاقی خود فرماینده می گذراند و خاطرات گذشته خود را تجدید می کرد، ضمناً مناسبات او هم با سفارت انگلیس زیاد خوب نبود. یکی از محارمش می گفت دیگر نمی دیدیم آن رغبت و میلی که نصرت الدوله سابقاً در ایام عید و روزهای رسمی نسبت به سفارت انگلیس به کار می برد و آنطور دسته های گل می فرستاد و آنطور با آنها گرم بود و اغلب با اعضای سفارت انگلیس مهمان بود، حتی گاهی جملاتی از او بیان می شد که دلالت بر اکراه او از معاشرت با آنها می کرد که این خود یک قرینه قوی است بر کارگر شدن شاهکاری که رضاشاه برای برکنار شدن نصرت الدوله به کار برده بود.

رضاشاه نیز سرگرم معاملات ملکی و توسعه قدرت مالی و بسط ثروت بود. دفتر مخصوص، مردم را می خواست و املاک آنها به نام شاه قباله می شد. در همین مواقع بود که در روزنامه های فرانسه انتشاراتی بر علیه رضاشاه بعمل آمد. مقالات موثری از رفتار او در ایران و ظلم و ستمهایی که به کار می برد منتشر گردید. مهمترین مقاله ای که خیلی در شاه مؤثر واقع شد مقاله ای بود به ضمیمه کاریکاتوری از شاه که در آن تصریح شده بود در ایران مخلوقی جدیداً به دنیا آمده که خوراکش خاک است به نحوی که هر روزه یک ده می خورد. رضاشاه به انعکاس شخصیت خود در خارج از ایران بیشتر از هر چیز علاقه مند بود و تصور می کرد همانطوری که چند روزنامه نویس ایران برای استفاده از مقام و رسیدن به وکالت فرمایشی مجلس ایران برخلاف واقع او را ناجی ایران و کشور را بهشت معرفی می نمایند روزنامه نویسهای اروپا نیز قطعاً ایران را از روی این جراید معلوم الحال خواهند شناخت از انتشار آن مقالات بی اندازه عصبانی شد به نحوی که فوراً دستور داد هر چه از مجلات خارجی به ایران می رسد شهربانی حفظ نماید و ابوالقاسم فروهر وزیر مختار ایران در پاریس نیز هر چه زودتر احضار گردد.

ولی از این اقدامات به هیچ وجه حس کنجکاوی و روح خشمناک رضاشاه را ساکت ننمود و او معتقد بود باید ریشه کار را از جای کند، امروز جلوی انتشار مجلات را در ایران گرفتند فردا در روزنامه دیگری از روزنامه‌های اروپا مطالب دیگر انتشار خواهد یافت. فرضاً آن روزنامه‌ها هم به ایران نیاید ولی در اروپا میلیونها شماره از آن اوراق منتشر شده مشتمل تبلیغاتی او را نزد ملل متمدن دنیا باز خواهد کرد پس باید چاره کار را کرد. چندی نگذشت که برحسب امر شاه فروهر به تهران رسید اما چه فروهری، همان مرد ملاحظه کار و ترسوئی که به خوبی از روحیه تعرض آمیز شاه خبر داشت.

فروهر به حضور شاه رسید، او را چون شیر خشمناک دید که قصد حمله به سر طعمه خود دارد. آن فحشهای آبدار که معمولاً نصیب وزرا و سرلشکرها و وزرای مختار و استاندارها بود به عنوان چشم‌روشنی ورود از شاه دریافت کرده و با عجز و التماس بی‌تقصیری خود را به عرض رساند در حالیکه شاه را هم قانع یافت که در بی‌عرضگی او اعتراف داشت. واقعاً چه نعمتی بود که نزد شاه انسان بی‌حال معرفی می‌شد.

رضاشاه از فکر انتقاد روزنامه‌های فرانسوی خارج نمی‌شد و مثل شیر غضبناکی به خود می‌پیچید و راه کار را از خود جستجو می‌کرد. او به فکر این نبود که لحظه‌ای به وجدان خود مراجعه کرده با اصلاح رفتار خویش و برگرداندن املاک مردم و رفع ظلم و ستم از بیچارگان چاره‌جویی کند. او اگر قیافه زشت و منظره کریه خود را در آئینه صاف و پاک روزنامه‌های پاریس می‌دید به جای آنکه سعی نماید قیافه خود را اصلاح نماید فکر می‌کرد چگونه آئینه را بشکند و از چه راهی آن دستی که آئینه را روبروی او قرار داده قطع نماید. همین غفلت و انحراف از راه راست و نداشتن انصاف که ناشی از حس طمع و غلبه هوای نفس بر رضاشاه بود عاقبت کار او و کشور را به اینجاکشانید که با آن همه آب و خاک و با داشتن سلطنت ایران، خداوند بزرگوار کار را طوری جور کرد که برای او یک قبر دو ذرع در یک ذرع هم در خاک ایران مقدور نبود! ای کسانی که وقتی بر مرکب حرص و آز سوار هستید و در میدان ستم و تعدی جولان می‌دهید آیا از روزگار رضاشاه که در برابر چشم خود آنرا دیدید عبرت نمی‌گیرید؟

شاه خشمناک مختاری را خواسته به او امر می‌کند باید کسی که این اطلاعات را از تهران به روزنامه‌های خارجی داده است هرچه زودتر دستگیر نماید. شهربانی که دستگاهی بود برای اطفاء شهوت رضاشاه، به فکر این نبود حقیقتی را کشف سازد بلکه

می بایستی پرونده‌ای تهیه نموده شخصی را بدین عنوان گرفتار کرده تحویل احساسات غضبناک شاه نماید، به همین جهت شروع به کار کرد.

بدیهی است در بادی امر دستگاه شهربانی متوجه کسانی می شود که زبان فرانسه می دانند و می توانند از طرفی که خارج از راه تفتیش و سانسور شهربانی است اطلاعات به خارج بدهند. در اطراف این که حساب می کنند قطعاً این اخبار و اطلاعات باید از طریق مأمورین سیاسی به خارج درز نماید زیرا آنها هستند که جامه دانهایشان را کسی حق تفتیش ندارد پس باید به وسیله جاسوسهای شهربانی که ضمناً در سفارت فرانسه مستخدم هستند در اطراف مأمورین سیاسی آن سفارتخانه تحقیقی کرد. از طرف دیگر هم مأمور شهربانی که نصرت الدوله را تحت نظر داشت به شهربانی گزارش داد که مادام کلارک، خانم یکی از مأمورین سیاسی سفارت فرانسه در باغ فرمانیه مستأجر نصرالدوله است. یعنی قسمتی از باغ را اجاره کرده است نصرت الدوله هم در قسمت دیگر باغ ایام تابستان خود را می گذرانند و اغلب این دو نفر با هم هستند.

این اخبار برای دستگاه شهربانی که تشنه کشف موضوعی بود، به بهترین وجهی آنرا ساخته و پرداخته به عرض شاه خشمناک برسانند، موقعیتی بسیار نیکو به دست داد که فوراً گزارش آن را به عرض شاه رسانید. وقتی که نام نصرت الدوله به گوش رضاشاه خورد که با مادام کلارک فرانسوی که در سفارت فرانسه رفت و آمد دارد، آنطور صمیمی است، فوراً به یاد یک موضوع گمشده‌ای افتاد و قدری تأمل کرد.

رضاشاه تا آن روز فقط معتقد بود که نصرت الدوله از کار برکنار باشد ولی هیچوقت حساب نمی کرد وجود او ولو در گوشه فرمانیه ممکن است برای او خطرناک باشد. آن دقیقه از خاطرش گذشت که اگر نصرت الدوله کشته شود آیا آسوده خاطر نخواهد بود. این اولین موقعی بود که فکر قتل نصرت الدوله در مغز شاه خشمناک خطور کرد، فوراً دستور می دهد او را خواسته تحقیقاتی در این خصوص به عمل آورند.

نصرت الدوله غافل از همه جا که فقط وجود تابستان و همجواری با مادام کلارک در فرمانیه مختصر معاشرتی عصرها در فضای وسیع آن باغ گاهی به چای و زمانی به بازی تنیس سبب ارتباط آنها بود، غفلتاً از طریق شهربانی به وسیله میرزا هاشم خان عرشاهی با یک تلفن احضار می شود در حالیکه هر فکری می کرد جز اینکه نسبت به این قضیه بسیار ساده سوءظن شهربانی قرار گیرد زیرا او خیال نمی کرد ملک داشتن و اجاره دادن به یک خارجی یا یک زن فرانسوی در این مملکت جرم تلقی گردد به همین

جهت وقتی در اطراف این موضوع از او تحقیقات می‌کنند بی‌اندازه خنده‌اش می‌گیرد و با کمال متانت و از روی دلیل و برهان خود را بی‌تقصیر معرفی کرده سادگی رابطه‌اش را با آن خانم فرانسوی به تفصیل برای شهربانی بیان می‌نماید.

رئیس شهربانی که در این خصوص از خود نمی‌توانست تصمیمی اتخاذ کند فوراً جریان را به عرض شاه می‌رساند. بدیهی است شاهی که برای نصرت‌الدوله خواب تازه‌ای دیده بود برای پنهان داشتن نقشه خود فوراً دستور آزادی او را می‌دهد.

شهربانی دوره رضاشاه که با بهترین وسایل دستگاه جاسوسی خود را تکمیل می‌کرد، لازم نبود خرج زیادی بکند یا بودجه سرشاری در این کار به کار برد زیرا دستگاه مهیب و وحشتناک حکومت رضاشاه که بیشتر به وسیله شهربانی در کشور منعکس بود به نحوی قلوب مردم را به وحشت افکنده بود که هر چه شهربانی اراده می‌کرد انجام می‌شد، مثلاً شهربانی احتیاجی نداشت که به وسایل مرموز و به مصرف رساندن وجوه قابل توجهی در سفارتخانه‌ها جاسوس داشته باشد بلکه راننده‌ها، پیشخدمتها و امثال این اشخاص که در این قبیل مؤسسات یا بنگاهی که شهربانی مایل بود تحت نظر داشته باشد جاسوس شهربانی بودند و اخبار و اطلاعات را به طوری که مسبوق می‌شدند به شهربانی گزارش می‌دادند زیرا آنها از روی ترس و وحشت و برای حفظ جان خود مرتکب این کار می‌شدند. همچنین در طبقات مختلف از قبیل تلفن خانه مفت و مجانی شهربانی نظریات خود را اعمال می‌کرد چنانکه می‌بینیم در آن دوره یکی از وسایل مهم اکتشاف شهربانی به کمک تلفن خانه بود و سابق که هنوز دستگاه خودکار وارد نشده بود کار آسانتر بود زیرا مرکز تلفن باید نمره‌ها را به هم وصل نماید بنابراین به خوبی از ارتباط تلفنی آگاهی کامل داشت و شهربانی نیز کارش از این حیث سهلتر بود ولی دستگاه تلفن خودکار قدری کار را مشکل کرده بود. به همین جهت با تلفن کلاهبرداری‌ها و دشنامهای معمول شده بود. بعدها دستگاهی آوردند که بدان وسیله می‌توانستند هر نمره‌ای را که بخواهند به کمک آن دستگاه تحت نظر گرفته مخابرات تلفنی اشخاص را تحت نظر بگیرند.

شهربانی مظنون نسبت به نصرت‌الدوله و مادام کلارک، دست از تعقیب و تحقیق و تحت نظر قرار دادن او برنداشت به همین جهت از راه تلفن خانه مخابرات نصرت‌الدوله را تحت نظر قرار داد. شاهزاده فرهاد که در تلفن خانه سمت مهمی داشت گزارشی به شهربانی می‌دهد که نصرت‌الدوله با سفارت فرانسه با تلفن کراراً صحبت

می‌کند. مختاری نیز این مطلب را به عرض شاه می‌رساند. رضاشاه نیز که دید چندی است از احضار قبلی نصرت‌الدوله گذشته و دیگر آن موقع کهنه شده است دستور می‌دهد. مختاری که او را بگیرد و بدون تحقیقات نگاهدارد تا دستور بدهم. به همین جهت نصرت‌الدوله را شهربانی غفلتاً دستگیر کرده و در زندان نگاه می‌دارد بدون اینکه دیگر در اطراف موضوع قبلی تحقیقات نماید.

چند روز بعد دستور می‌رسد که او را به سمنان تبعید کنند و در تحت نظر شهربانی آنجا زندگی نماید.

برای خانواده فرمانفرما محقق بود که دیگر نمی‌توانند نصرت‌الدوله را زنده ببینند زیرا این نقشه در مورد مدرس هم که به کلات تبعید شده بود عملی گشته بود و اطلاعاتی به آنها رسیده بود که مدرس دیگر به تهران نخواهد برگشت. نصرت‌الدوله در سمنان بسر می‌برد تا چندی بعد که قدری خبر تبعید او کهنه شد و از دهنها افتاد، دستور قتل او داده می‌شود.

برای اجرای این نقشه مأمورینی از شهربانی تهران عازم سمنان می‌شوند از جمله آنها فولادی بود. او به هر نحوی بود مطلب را به نصرت‌الدوله در آنجا فهماند و خود به تهران آمده به خانواده‌اش اطلاع می‌دهد. همین اطلاعات بود که بعداً سبب کشف قضیه و تعقیب مأمورین شهربانی قرار می‌گیرد.

از : مظفر فیروز و مهین دولتشاهی

نصرت الدوله و قرارداد ۱۹۱۹

مظفر می نویسد: «انگلیسها از شکست قرارداد، مارزخمی شدند و درصدد انتقام، نقشه کودتا را برای برانداختن احمدشاه طرح و آماده کردند. مرد کارزار خود را بین قزاقهای «لیاخوف» یافتند. رضاخان میرپنج مامور اجرای کودتا و نامزد آینده تاج و تخت ایران شد. آن مرد گمنام، بیرحم و طماع ماموریت خود را در اسرع وقت به بهترین وجه انجام داد. هر آن کس که سد راه دولت انگلیس بود با بیشرمی و سنگدلی از میان برداشت و با نصرت الدوله، علاوه بر اشاره ارباب، عداوت مخصوص داشت، عقده شهرت و آوازه این خانواده همچون سنگی وزین بر تمام وجودش فشار می آورد، آتش کینه و عداوت را در وی شعله ور می ساخت تا بالاخره تدارک مرگ پدرم را با تهمتهای احمقانه و غیرقابل باور، فراهم آورد و فرمانبرداران پست و درنده اش، نصرت الدوله را به قتل رساندند. در محکمه عدالت محاکمه مختاری و شرکا بود که با تلاش من و همراهی جمعی از وکلا، روزنامه نگاران و وطن پرستان پاکدامن انجام گرفت، پرده از بسیاری جنایات رضاخان برداشته شد و سببیت و ذنابت آدمکشان حرفه ای عصر نابغه دوران و احیاءکننده افتخارات ایران! بر همه هویدا گشت و صحت و سقم این وقایع را با دلیل مستند به ایرانیان نشان داد».

قدری پائینتر می گوید: «باید همه مردم بدانند که رضاخان پس از قتل نصرت الدوله بر سر فرمانفرما چه آورد و هر روز به وسایل مختلف دست به آزار و اذیت شاهزاده عظیم الشانی که نشان دو قرن سلطنت خانوادگی را در پیشانی داشت چگونه فراهم آورد. آتش کینه و حسد در دل این مرد مامور نسبت به فرمانفرما هرگز فرو ننشست. روزی مرحوم محتشم السلطنه اسفندیاری - در آن تاریخ، رئیس مجلس

شورای ملی - به دیدن فرمانفرما آمد و به او چنین گفت:

«حضرت والا، رضاخان برای املاک اسدآباد، کرمانشاه و همدان که متعلق به شماست دندان تیز کرده است. من در مقام خویشاوندی از شما تقاضا دارم خود نواب والا این املاک را به این مرد پیشکش فرمایند، صلاح شما در این است.»

پدر بزرگم از این پیشنهاد چهره درهم کشید و جواب داد: هرگز امکان ندارد این کار را بکنم و فرزندان صغیر و کبیرم را از هستی ساقط سازم، آن هم نه برای ایجاد مدارس و مکاتب، نه برای آبادی کشور، نه برای رفاه حال رعیت، فقط و فقط برای ارضای خاطر رضا ماکسیم یعنی برای به آرزو رساندن مردی که در پنج ردیف پشت سر من در صف فرمانبرداران نظامی حاضر باش، برای اجرای فرامین و دستوراتم باید می ایستاد. نعوذبالله خداوند از من راضی نباشد اگر من این طماع آدمکش را به این موهبت و آرزو برسانم.

پیشنهاد محتشم السلطنه را با اراده و قدرتی که همواره در او وجود داشت رد کرد. رئیس مجلس بدون نتیجه از وساطت خود، خداحافظی به عمل آورد و رفت. چند روز بعد از دیداری که بین پدر و پدرشوهر دختر رخ داده بود عمه‌ام مریم فیروز عروس محتشم السلطنه، نزد من آمد و به من گفت: «مظفرجان، همه ما می دانیم که تو تا چه حد نزد پدرم عزیز هستی و به همین جهت از تو خواهش مندم، شخصاً به وکالت از طرف جمع ما خدمتت بروی و از او بخواهی که از این مال درگذرد و از قول ما بگو هر آینه این اموال را برای ما می خواهد، هیچیک از ما ثروت او را که به قیمت آزارش تمام می شود هرگز نمی خواهیم، ما به وجودش محتاجیم و طول عمرش از هر ثروتی برای ما مهمتر و بالاتر است.

من بلافاصله خدمت فرمانفرما رسیدم و پیام مریم را گذاشتم و التماس خود را هم بر آن افزودم ولی با همه علاقه‌ای که به من داشت سعی من هم در این باره به جایی نرسید و پدر بزرگم زیر بار امضاء و معامله با رضاخان، که تیغش گوش همه ملاکین و معتبرین کشور را بریده بود، نرفت و گفت: بذل و بخشش با جنایتکاری که عزیزترین فرزندانم، پسر ارشدم نصرت‌الدوله را کشته است بر من حرام باد. دو سال دوری و جدائی از نور بصرم، فرزندانم فیروز میرزا، دوری از عمر و زندگی بوده است و من بی عمر زنده‌ام، هیچ رغبتی به این حیات پردرد و رنج ندارم.

پس از این گفتار که با من به عمل آورد به بستر رفت و به عزم مرگ سر بر بالش نهاد

و با همان قدرت که می‌زیست اراده رفتن و مردن کرد و یک هفته پس از این گفت و شنودها مغز بزرگی از سلسله‌ای بزرگ، مردی مدبر و شاهزاده‌ای آگاه و سرافراز از کشور و یازده ایران به عالم جاودانی شتافت. به گفته ملک الشعراى بهار:

آن گرد شتابنده که در دامن صحراست گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
با اجازه خوانندگان چند کلمه هم نویسنده این اوراق درباره نصرت الدوله
می‌نویسم و این فصل پردرد را می‌بندم.

اما نظر خود من راجع به شاهزاده نصرت الدوله، پدر شوهر بزرگوار ارجمندم، چنین است که او یکی از نوادر مردان دانا، آگاه، وطن پرست، حرمت‌نگهدار، بلند نظر و مهربان بود که در زندگی خویش سعادت و نعمت دوست داشتن، ستایش، تحسین و تکریمش را، یافتم. از نخستین دیدار مجذوب، شیفته و سرسپرده او شدم. این ارادت، علاقه و احترام بیش و بالاتر از حد خویشاوندی و پدر و فرزندی فیما بین بود. حضرتش برایم در آسمان الوهیت قرار داشت. از هر مقام و نسبتی درمی‌گذشت. ایمان دارم که تا آخرین نفس «وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم».

در هر دیدار که در کنارش قرار می‌گرفتم، در جمع خانواده و دوستان از او بزرتر نمی‌دیدم، قدرت و عظمت حضورش از دیده من، خاص خود او بود، در هر مکان که جای می‌گرفت تمام فضا در تسخیر و تصرفش.

سالها بعد در کتابی از «اسکار وایلد» نویسنده معروف انگلیسی توصیفی را که درباره شخصیت یکی از قهرمانانش داده، وصف احساسات و تصورات خودم نسبت به شاهزاده نصرت الدوله یافتم. مضمون نویسنده این بود: «وقتی آقای فلان وارد محوطه‌ای می‌شود تمام فضا را با وجود تنهای خود پر و لبریز می‌سازد.» بی‌درنگ این تعبیر و تفسیر را به عقیده خود درباره نصرت الدوله تعمیم دادم، احساس کردم صحنه‌ای که نویسنده شرح داده من به چشم دیده‌ام، تصویری که از پدر شوهرم داشتم، با این جمله، جلوی دیدگانم جان گرفت با خود زمزمه کردم «جانا سخن از زبان ما می‌گویی».

به راستی نصرت الدوله از آن زمره مردانی بود که یک بار دیدارش به ذهن و خاطر بیننده و شنونده‌اش نقش می‌بست و می‌باید از شخصیتی چنان، شایسته دانش و بزرگواریش سخن راند.

به گفته خواجه شیراز:

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هرکسی اکنون به جای خویشتن
افسوس که عقده، حقارت، رذالتِ ناشی از کم بودن و عداوت شخصی ریشه
درختی چنین سترگ و کهن که برگ و شاخه‌اش همه دانش و بینش و میوه‌اش شیوه
ملکداری و سیاست‌شناسی است در پنجاه سالگی با قساوت و دنائتی که شیوه
فرومایگان است افکنده شد.

همانطور که در ابتدای این دفتر تذکر داده شد نصرت‌الدوله کابوس رضاخان بود.
او از شخص شاهزاده فیروز میرزای فیروز وحشت خاصی داشت و او را رقیب
خطرناک تاج و تخت حکیم فرموده و به ناحق غضب کرده خود می‌دانست. انگلیس
هم از اسم فیروز می‌گریخت، می‌دانست که شاهزاده متاع نیست و خرید آن غیرممکن
می‌باشد. از طرف دیگر به بستگی عاطفی شاهزاده فیروز، از نظر تحصیلی نسبت به
فرانسویها و سوءظنش نسبت به خود به خوبی آگاه بود.

شاهزاده نصرت‌الدوله در کابینه و ثوق‌الدوله وزیر امور خارجه دولت ایران بود.
انگلیسها منظم در تلاش برقراری روابط دوستانه هرچه بیشتر با ایران البته با همان روش
ملایم محیلانه که در سیاست داشتند - خود را مصلح و دوست نشان دادن، اظهار
دلسوزی و همدلی کردن - در این برهه از زمان بیش از پیش با کابینه و ثوق‌الدوله تماس
می‌گرفتند. بدیهی است در ارتباط با دولتها در هر کشور سر و کار بیشتر با وزیر خارجه
است. نصرت‌الدوله دوستی و ارتباط سالم با همه کشورهای را به صلاح مملکت
می‌دانست و برای وحدت دوستانه با ممالک بزرگ تلاش بسیار به کار می‌برد. آگاهی،
تربیت خانوادگی و آداب‌دانش، رفتار و گفتار او را با مخاطبینش دوستانه‌تر و جذابتر
می‌ساخت. انگلیسها نسبت به و ثوق‌الدوله نظر خوشی داشتند و در ضمن دیدارهای
پیاپی با نخست‌وزیر بحث قراردادی را با ایران مطرح کردند تا در راه به اصطلاح تنظیم
و ترمیم بودجه مملکت و سر و شکل دادن به وضع تا حدی آشفته اقتصاد ایران،
راهنما و یار موافق باشند و شرط اول حفظ استقلال سراسری ایران بود.

مواد قرارداد را که عنوان قرارداد ۱۹۱۹ به خود گرفت به نخست‌وزیر وقت،
و ثوق‌الدوله عرضه و ارائه داشتند. ایشان با وزرای مسؤول مخصوصاً وزیر امور
خارجه، که از بدبینی او نسبت به انگلیسها مستحضر بود، در این باره صحبت کرد و با
عقیده این که، مجلس به چنین قراردادی، که ایران را منطقه نفوذ انگلیس سازد رأی

موافق نخواهد داد نظر نصرت الدوله را جلب کرد.

نصرت الدوله با اعتقاد بر اینکه با انگلیسها باید مدبرانه رفتار کرد و نه با خشونت، عقیده نخست‌وزیر را که بهتر است دولت با انگلستان طرف نشود و سیاستمداران با آنها موافقت کند پذیرفت.

شوهرم در یادداشت‌هایش نوشته است: «نصرت الدوله، پدرم، آنقدر انگلیسها را خوب می‌شناخت، به حيله و دسیسه‌بازی آنها آشنا شده بود و نزدیکی با آنها را نزدیکی پرنده‌ای می‌دانست که با جذبۀ چشم مار به حلقوم او فرو می‌رود.»

شاهزاده فیروز می‌دانست انگلیسها برای خوردن ایران، هر حيله‌ای را به کار خواهند برد و بهتر از آن می‌دانست در هر مملکتی که از نظر ثروت و سوق‌الجیشی منافع آنها را تأمین کند، به همه تدابیر شیطانی، برای تصاحب آن کشور، دست خواهند زد و با این هوشیاری و آگاهی فریب آنها را نمی‌خورد. مهمتر از هر مطلب و مسأله‌ای، شاهزاده مملکتش را بسیار دوست می‌داشت و به استقلال آن با تمام وجودش وابسته، سیاستمداری دنیاشناس بود و به بهترین وجه حرص و طمع انگلیسها را نسبت به ممالک عقب‌مانده در رساله دکترای خود که در ژوئن ۱۹۱۵ در دانشگاه «سوربن» فرانسه در پاریس، گذرانده است نشان داده و عنوان تز "de Sultanat d'OMAN" می‌باشد با آنکه مطلب مربوط به مسقط و عمان است در هر صفحه‌ای از تردستی، بندبازی و مکر انگلستان، به منظور استعمار ممالک آسیایی و آفریقایی و رقابتش با فرانسه و راندن فرانسویها از نقاط حساس جغرافیائی کشورهای ثروتمند داد سخن داده است.

برای نمونه ترجمۀ بعضی از مطالب این رساله را که انعکاس شناخت نصرت الدوله از حکومت انگلستان است، برای روشن شدن اذهان خوانندگان ضروری می‌دانم تا بدانند مردی با چنین تمیز و تشخیصی سازش و موافقتش با حکومت جهان‌خوار انگلستان غیرممکن می‌نماید.

رساله «سلطان‌نشین عمان» نصرت الدوله ۲۶۴ صفحه است و به سه فصل منقسم. در مقدمه شرحی مبسوط درباره دخالت و حيله انگلیس، برای تصاحب عمان و مسقط و خارج کردن فرانسویها از میدان نوشته شده است.

در صفحه ۱۹۰ تز مذکور می‌نویسد: «می‌دانیم که ارتباطات تجاری از طریق دریا خیلی آسانتر از خشکی است و عمان بین دلتای هند و خلیج فارس قرار دارد و

شط العرب را در دل «مزوپوتامی» لمس می‌کند. جاده مستقیمی است از هند به افریقا و از آنجا به دریای سرخ می‌ریزد. پس عمان بهترین راه و وسیله برای تجارت دریای هند و خلیج فارس می‌باشد. انگلیس نیاز مبرم به این دریا داشت و برای ارتباط آسان و مطمئن با بقیه دنیای عرب - عربستان خوشبخت و یمن به طور اخص - باید به عمان دست یافت و در این راه تا رسیدن به مقصود به هر مکر و فسونی دست زد.»

در جای دیگر می‌خوانیم: «به محض آنکه بین دو سلطان عرب بر سر منافع داخلی خودشان منازعه‌ای درمی‌گیرد، اگر یکی از آنها به فرانسه نزدیکتر است از او امداد بخواهد، انگلیس با یک سیاست ماهرانه به کمک آن دیگری می‌رود و فرصت حکمیت را از فرانسه سلب می‌نماید و با دورویی مخصوص خودش و سیاست دوچهره‌ای که در نشان دادن آن در حد کمال استاد است تمام سعی خود را به کار می‌برد تا هر دو سلطان را جذب کند و خویشتن را مصلح و خیراندیش بنماید تا قدرت را بالمره از چنگ فرانسویها، که از مدتها پیش در سرزمینهای عرب جایی باز کرده‌اند، بیرون آورد.»

در صفحه ۱۸۶ فصل دوم رساله آمده است: «وقتی سید سعید، سلطان عمان مرد، پسرش فیصل به جای او نشست. در همان روزهای اول عبدالعزیز مدعی سلطنت شد و منازعه‌ای سخت بین آنها درگرفت. انگلستان بنا به شیوه از هر آب گل آلوده ماهی گرفتن، فوراً وارد معرکه شد و عبدالعزیز مدعی سلطنت، در این بندبازی، شکست خورد و فیصل بر جای خود مستحکم. انگلیس از همان آغاز سلطنت فیصل نفوذ بسیار با قدرتی را روی سلطانی که سلطنت خود را ولو به ارث به او مدیون بود گذاشت. سید فیصل سعادت و نعمتی برای دولت فخریه انگلستان بود، بدان معنی که عمان تمام و کمال تحت اختیار سیاستمداران انگلیس قرار گرفت و نتیجه شکست سیاسی برای فرانسه باید گفت این اولین قدم فاتحانه انگلستان محسوب است.»

نصرت الدوله پس از نشان دادن موارد متعدد نوشته است: «مع الوصف انگلستان به این اندازه‌ها راضی نیست و با پیش‌آمداتی چون میانجیگری کار به دلبخواه او تمام نمی‌شود، حتی با قراردادهای کوتاه مدت هم، آن طوری که میل داشت نمی‌توانست وضع خودش را در عمان، به طور دائم که نقشه داشت، مستحکم و تقویت نماید. اراده‌اش مالکیت سراسر عمان و تصاحب بی‌رقیب آن بود همانطور که با اعلام و قرارداد ۱۸۲۶ سرپرستی و حمایت شیوخ عمده سواحل خلیج فارس را به دست آورد

و بدین وسیله جزایر بحرین را تصاحب کرد با انواع حیل و قراردادهای رنگارنگ تسلط خودش را، بدون جنبیدن کسی، روی تمام سواحل «مری دیونال» خلیج فارس و شط العرب به دست آورد و تمام سواحل، مخصوص رفت و آمد انگلیسها شد، عمان را به چنگ آورد.»

قدری بالاتر دنباله مطلب سلطان فیصل و عمان را می‌گیرد و در باره رفتار انگلستان با سید فیصل چنین می‌گوید: «بالاخره فیصل این حصول به مقصود را به انگلیسها داد. همین که دستی از عبا درآورد و خواست صاحب اختیار مملکتش باشد و با ممالک دیگر هم ارتباطاتی برقرار کند و معاهداتی بسته و معاملاتی انجام دهد، انگلیس به او تذکر داد که هر آینه او روشی غیردوستانه و دور از مصلحت امپراطوری انگلیس در پیش گیرد، او را بلادرنگ از کلیه کمکهای خود محروم خواهد کرد. فیصل مدت یک سال تلاش کرد تا برای عرضه وجود خودش راهی بیابد ولی انگلستان چنان راهها را بر او مسدود کرد که راهی باقی نماند و فیصل را درست در مقابل دیواری بدون منفذ قرار داد و سلطان خود را ناچار از تسلیم و اطاعت دید و انگلستان به آرزو و مالکیت کامل رسید.»

در صفحه ۹۴ رساله شاهزاده فیروز چنین پیش‌بینی می‌کند: «بعد از هندوستان و خطوط دیگر دریایی مثل عمان، مسقط و سواحل خلیج فارس می‌بینیم که او قدم به قدم به سوی خلیج فارس و تمامی ایران، که در حال حاضر جزایر بحرین و سواحلش را گرفته است پیش می‌رود. هیچ بعید نیست که انگلیسها چند روز دیگر اسم خلیج فارس را به خلیج بریتانیای کبیر عوض کنند. اگر از نظر تاریخی به این مسیر بنگریم نقشه را از دوران سلطنت فتحعلیشاه، جد ما، کشیده بوده است. در ۱۸۰۸ عهدنامه‌ای بین شاه ایران و ناپلئون بناپارت بر سر مودت و دوستی دوجانبه بسته شد، این واقعه انگلیس را سخت معذب می‌داشت و دنبال بهانه‌ای بود که این دوستی را به هر قیمتی است برهم زند، اتفاقاً این فرصت طلایی به دست آمد، بدین ترتیب که تزار گرجستان را تصرف کرد و شاه ایران بعنوان تعلق این ایالت به ایران، اعتراض نمود و ناپلئون بر این عدوان و تصرف روسها صحه گذاشت و حق را به تزار داد و از این رو فتحعلیشاه از فرانسه رنجید و این عمل را خلاف دوستی شناخت. انگلستان بدون ساعتی تأخیر پا پیش گذاشت، دوستی و مساعدت خود را به شاه ایران عرضه کرد و عهد اتحادی را با او بست و جا و اثر پای دوستی فرانسه را با جاروب حيله روفت و از ۱۸۰۹ پرده‌ای به روی مودت

معنوی فرانسه با ایران کشید، همانطور که دست آنها را از هندوستان به معنای اهم و اتم
برید.۴

از: دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

نصرت‌الدوله فیروز و داستان سقوط وی

فسانه‌ها همه خواب آورد، فسانه من
ز دیده خواب ریاید، فسانه عجیبی است!

سرگذشت پیش از کودتای ۱۲۹۹

سرنوشت سیاسی فیروز میرزا (نصرت‌الدوله) و داستان طلوع، تابش و افول ستاره اقبالش، یکی از عبرت‌انگیزترین صفحات تاریخ معاصر ایران را تشکیل می‌دهد. وی که فرزند ارشد شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما و پسرعمه احمدشاه قاجار بود نسبتاً ز سوی مادر به میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌پیوست. پدرش با وصف اینکه داماد مظفرالدین شاه بود در سال ۱۳۱۵ ه.ق. به امر همان مظفرالدین شاه به عراق تبعید گردید و از همانجا دو پسرش (فیروز میرزا و عباس میرزا) را برای تحصیل به بیروت فرستاد. فیروز میرزا پس از هفت سال تحصیل در بیروت و یاد گرفتن کامل زبان فرانسه به تهران آمد و سال بعد (۱۳۲۳ هجری قمری) در هیجده سالگی به حکومت کرمان منصوب شد. اما اعمال و کارهای ناصوابش در آن ایالت که اسباب رنجش و شکایت کرمانیها شده بود منجر به عزل شدنش از والیگری کرمان (در اوایل انقلاب مشروطیت ایران) گردید.

سه سال بعد دوباره برای تکمیل تحصیلات عالی به پاریس رفت و در رشته علوم قضائی دانشگاه سوربن مشغول تحصیل شد. فیروز میرزا در عرض دوران اقامتش در پاریس دوستانی پیدا کرد که برخی از آنها مانند «ژان کوکتو» بعدها نام و شهرت ادبی در کشورشان پیدا کردند. نصرت‌الدوله در سال ۱۳۳۰ ه.ق. پس از تکمیل تحصیلات عالی

قضائی در فرانسه به تهران بازگشت و چند ماه بعد به معاونت وزارت عدلیه رسید. در سال ۱۳۳۴ در نخستین کابینه وثوق‌الدوله به مقام وزارت عدلیه ارتقاء یافت. در کابینه دوم وثوق‌الدوله تقریباً یک سال همین سمت را داشت و سپس، چهل و هشت ساعت پیش از امضاء شدن قرارداد ۱۹۱۹، به عنوان جانشین وزیر خارجه وقت (علیقلی خان مشاورالممالک انصاری) تعیین شد و پس از امضای قرارداد همراه احمدشاه عازم فرنگستان گردید.

نصرت‌الدوله تقریباً هیجده ماه متوالی در اروپا اقامت داشت و حتی پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله که رئیس الوزرای وقت (مشیرالدوله پیرنیا) حاضر نشد او را در کابینه‌اش شرکت دهد، مقیم اروپا بود و با ارتباط بسیار نزدیکی که در جریان قرارداد ۱۹۱۹ با لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا پیدا کرده بود عملاً به عنوان مشاور او در مسائل مربوط به ایران همکاری و اظهار نظر می‌کرد.

پس از بهم خوردن قرارداد ۱۹۱۹ و لزوم تخلیه ایران از قوای نظامی بریتانیا، فرماندهان نظامی انگلیس که می‌دیدند پس از رفتن آنها از ایران، پایتخت کشور و شهرهای مهم شمال همگی به دست نیروهای مسلح گیلان خواهد افتاد، نقشه جدیدی چیدند که اساس و شالوده آن انجام یک کودتای نظامی در تهران و روی کار آوردن حکومتی نسبتاً مقتدر بود که بتواند پس از رفتن انگلیسیها جلو تهاجم کمونیستهای گیلانی را به سوی قزوین و تهران بگیرد. برای ریاست کابینه‌ای که می‌بایست پس از توفیق کودتا روی کار آید، لرد کرزن نصرت‌الدوله را انتخاب کرده و او را با دستورهای جامع و کافی از اروپا به سوی ایران حرکت کرد. اما به علت اهمال و تساهل عجیبی که در رسیدن به تهران به خرج داد، انگلیسیها که ناچار بودند نقشه کودتا را پیش از اول آوریل ۱۹۲۱ (تاریخ خروج قوای بریتانیا از ایران) اجرا کنند، برای ریاست کابینه کودتا سید ضیاء‌الدین طباطبائی را به جای وی برگزیدند. این گزینش تاریخی مسیر زندگانی نصرت‌الدوله را به کلی دگرگون ساخت زیرا اگر وی توانسته بود خود را به موقع به تهران برساند به احتمال قوی مقام ریاست وزراء را اشغال می‌کرد و شاید یکی دو سال بعد جانشین احمدشاه می‌شد.

نصرت‌الدوله به محض اینکه در ژانویه ۱۹۲۱ از راه عراق وارد کرمانشاه شد تلگرافی به مستر نورمن، وزیر مختار بریتانیا در تهران مخابره و از او خواش کرد از وقوع هر نوع تحول سیاسی در پایتخت جلوگیری کند تا وی به تهران برسد و ترتیب قطعی

کارها را با سفارت انگلیس بدهد. اما چنانکه تلگراف نورمن به لرد کرزن نشان می‌دهد، شاهزاده تاریخ ورود خود را به تهران دو بار پشت سر هم به تعویق انداخت و هیچ فکر نمی‌کرد که در این زمان حساس، نه تنها روزها و هفته‌ها، بلکه ساعات و دقائق نیز از اهمیت خاصی برخوردارند.

وی چنان به شخصیت سیاسی خود مغرور بود که خیال می‌کرد طراحان سیاست انگلیس در ایران پیش از اینکه وی به تهران برسد دست به سیاه و سفید نخواهند زد و اعمال و اقدامات مورد نظر خود را مو به مو با نیت و خواسته‌های وی هماهنگ خواهند ساخت. نورمن در تلگراف خود به وزیرمختار انگلیس (لرد کرزن) از این روحیه تکاهل و مسامحه‌کاری شاهزاده شکایت می‌کند و می‌نویسد:

«... نصرت‌الدوله از کرمانشاه تلگراف کرده و از من خواسته که از بروز تغییرات و تحول اوضاع در تهران جلوگیری کنم تا او از راه برسد و درباره تمام این قضایا با فرصت و فراغت با من صحبت کند.

به حضرت والا با تلگراف جواب دادم این همان چیزی است که خود نیز در راه تحقیقش می‌کوشم. اما چیزی که هست اوضاع با چنان سرعتی در حال تحول است که تردید دارم بتوانم جریان حوادث را متوقف سازم. لذا با کمال تأکید از حضرت والا خواهش کردم در رسیدن به تهران تسریع کنند.

مع الوصف از آن تاریخ تاکنون حرکتش را از کرمانشاه دو بار به تأخیر انداخته است و حالا پیشنهاد می‌کند که روز ۲۴ ژانویه (۱۹۲۱) از کرمانشاه حرکت کند و سر راه هم چند روزی در کنگاور و همدان (که در آنجاها املاک و علاقجات شخصی دارد) توقف نماید.

این وضع مسافرت حضرت والا، با تأنی و آهستگی، خود نشان می‌دهد که در این مملکت چقدر مشکل است حتی فهمیده‌ترین رجال ایرانی را، به ارزش وقت آگاه ساخت.

از لحن صحبت‌های برادرش سالار لشکر چنین استنباط می‌کنم که نصرت‌الدوله مایل نیست وارد کابینه سپهدار رشتی (فتح‌الله خان اکبر) گردد زیرا عقیده دارد که این کابینه عمر زیادی نخواهد کرد. شاهزاده ترجیح می‌دهد همین شخص (سپهدار) دو سه ماه دیگر بر سر کار بماند تا اینکه خودش پس از رسیدن به تهران، بتواند هم آن احساس نفرت و سوءظن را که مردم ایران مدت‌هاست نسبت به وی دارند زایل سازد و هم نفوذ و قدرتش را در مجلس تثبیت کند. فیروز میرزا معتقد است که در عرض دو سه ماه آینده قادر است همه این کارها را روبراه کند و آنوقت می‌تواند شخصاً جای سپهدار رشتی را به

عنوان نخست وزیر بگیرد»^(۱)

در عرض همین روزها که شاهزاده با یک چنین وقار و طمأنینه اشرافی عازم تهران بود و رسیدگی به املاک شخصی خود را در کنگاور و همدان مقدم بر حضور فوری در پایتخت می‌شمرد، صفحه حساس دیگری از تاریخ پر آشوب ایران در قزوین در حال ورق خوردن بود. ژنرال آیرن‌ساید طرح نهایی کودتایی را که قرار بود در تهران صورت گیرد با معاون خود کلنل اسمایس در گراند هتل قزوین (ستاد فرماندهی قوای بریتانیا) بررسی می‌کرد. ضرب‌الاجل خروج نیروهای انگلیسی از ایران برای اول آوریل ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تعیین شده بود و آیرن‌ساید عجله داشت که پیش از این تاریخ افسران ضد کمونیست لشکر قزاق که اکنون در رأس یک نیروی نوسازی شده در قزوین متوقف بودند تهران را بگیرند و نقشه کمونیستهای گیلان (تحت ریاست احسان‌الله و خالو قربان) را که آماده پیشروی به سوی پایتخت (پس از خروج نیروهای انگلیس) و تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران بودند خنثی سازند. خود وی (آیرن‌ساید) در دفتر یادداشت روزانه‌اش چنین می‌نویسد:

«... نظر شخصی من این است که باید جلو حمله قزاقهای ایرانی را به تهران، پیش از آنکه قوای ما ایران را ترک کنند، باز گذاشت. به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در این کشور، بهترین راه غلبه بر مشکلات کنونی ماست زیرا به نیروهای انگلیس فرصت خواهد داد که خاک ایران را با اجتناب از عواقب بسیار وخیمی که در غیر این صورت پیش خواهد آمد ترک کنند...»^(۲)

با مقدماتی که شرح آنها در اینجا زاید است سرانجام قرعه فال به نام میرپنج رضاخان (رضاشاه بعدی) از اهالی سوادکوه اصابت کرد و او بری هدایت عملیات کودتا انتخاب شد. به نوشته آیرن‌ساید:

«... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضا^(۳) داشتم اداره امور قزاقان ایرانی را به طور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعاً مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این اندازه

۱. اسناد وزارت خارجه بریتانیا: FO 371/ 6400 تلگراف محرمانه مورخ ۲۳ ژانویه / ۱۹۲۱ نورمن (وزیرمختار بریتانیا در تهران) به لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا.

۲. خاطرات و یادداشتهای روزانه آیرن‌ساید، ذیل وقایع روز چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ = ۲۴ دی ۱۲۹۹.

۳. ژنرال آیرن‌ساید در خاطرات خود همه جا از میرپنج رضاخان به عنوان «رضا» نام می‌برد که شاید خود نشان‌دهنده روابط نزدیک میان آنهاست. این روابط ظاهراً در عرض آن دو سه ماه آخر میانشان در قزوین ایجاد شده بود.

صریح‌اللهجه و بی‌غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم به تدریج از قید نظارت خود آزادش کنم و او همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان، پس از خروج قوای ما از منجیل، خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلوشان را بگیرد.

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می‌خواستم تعهدنامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که گرفتن سند کتبی در این مورد فایده ندارد چون اگر بخواهد زیر قولهایی که به ما داده بزند همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هرچه نوشته، چون تحت فشار بوده، باطل و بلااثر است، مع الوصف دو نکته را کاملاً برایش روشن کردم:

۱ - یکی اینکه مبادا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت سر مورد حمله قرار دهد، چون در آن صورت نابودش خواهیم کرد.

۲ - باید قول بدهد که پس از گرفتن تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو درخواست مرا با خوشروئی و میل آشکار پذیرفت.

پس از ختم مصاحبه با هم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفته‌ام جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد...»^(۱)

ده روز بعد از این مصاحبه تاریخی، یعنی در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، قزاقان رضاخان فاتحانه وارد تهران شدند و با انجام کودتایی که در تاریخ سیاسی ایران به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ معروف است حکومت متزلزل سپهدار رشتی (فتح‌الله اکبر) را ساقط کردند. از همان بامداد سوم اسفند بگیر و ببند در تهران شروع شد. در بین توقیف شدگان که شماره آنها را میان ۴۰۰ الی ۵۰۰ تخمین زده‌اند، بسیاری از شاهزاده‌ها، رجال، رئیس‌الوزراها و وزرای اسبق نیز دیده می‌شدند که ذکر نام بعضی از آنها در اینجا خالی از فایده نیست.

شاهزاده فرمانفرما با دو پسرش (فیروز میرزا نصرت‌الدوله و عباس میرزا سالار لشکر)، شاهزاده عین‌الدوله، محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)، سهام‌الدوله، حشمت‌الدوله، قوام‌الدوله، حاج مجدالدوله، ممتازالدوله، حاج محتشم‌السلطنه، حاج نصیرالسلطنه (پسر حاج محتشم‌السلطنه)، مشاورالسلطنه، وثوق‌السلطنه، ممتازالملک، لسان‌الملک، یمین‌الملک، مدیرالملک (محمود جم)، سردار رشید،

۱. یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرن‌ساید، ذیل وقایع ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ = ۲۳ بهمن ۱۲۹۹.

سردار معتضد، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین خان تیمورتاش)، امیرنظام فراگوزلو، سید حسن مدرس اصفهانی، سید محمد تدین، فرخی مدیر روزنامه طوفان، علی دشتی مدیر آتی شفق سرخ، ملک الشعراء بهار مدیر روزنامه ایران، میرزا هاشم آشتیانی، زین العابدین رهنما، دکتر مشعوف، عباس خان رأفت و جمع کثیری از شاگردان مدرسه عالی علوم سیاسی تهران...

چنانکه در سطور قبلی هم اشاره شد اگر این امکان برای انگلیسیها وجود داشت که تاریخ کودتا را لااقل شش ماه عقب بیندازند، یا اگر نصرت الدوله کمی عجله به خرج می داد و شش ما قبل از کودتا به تهران می رسید، به احتمال قریب به یقین جای سید ضیاء را به عنوان رئیس الوزراء می گرفت و هیچ بعید نبود که چند سال بعد جانشین احمدشاه هم گردد. حال روابطش با رضاخان پهلوی (بازوی نظامی کودتا) در آتیه چه شکلی پیدا می کرد و در مبارزه اجتناب ناپذیر برای در دست گرفتن زمام نهائی قدرت، کدام یک از این دو حریف سیاس دیگری را شکست می داد، آن دیگر بحث بزانتین، یعنی بحثی است محدود به دایره فرضیات که جز خسته کردن ذهن حاصلی ندارد. به هر تقدیر شاهزاده فیروز میرزا که نظر مساعد لرد کرزن را در لندن برای تشکیل حکومت آتی ایران جلب کرده بود، درست یک هفته پس از ورود به تهران، خود را همراه پدر و برادر در زندان سیاسی سید ضیاء (واقع در عمارت قزاقخانه) یافت و شاید در پشت چهار دیوار همان زندان بود که مفهوم ضرب المثل «وفی التأخیر آفات» را به نحو ملموس درک کرد.

آن قدر کردی ز جای خود درنگ تا گرفت آئینه اقبال زنگ!

چنین به نظر می رسد که میان بازداشت شدگان کودتای سوم اسفند، این پدر و پسر (عبدالحسین میرزا فرمانفرما و فیروز میرزا نصرت الدوله) بیشتر از دیگران مورد بی مهری سیدضیاء بوده اند. وی مجموع مالیات عقب افتاده ده بیست سال گذشته فرمانفرما را که به مبلغی در حدود چهار میلیون تومان (به پول آن زمان) سر می زد مطالبه و تهدید کرد که در صورت استنکاف از پرداخت آن مبلغ، شاهزاده را اعدام خواهد کرد. تلگرافی که نصرت الدوله از کنج زندان (توسط مستر نورمن وزیرمختار بریتانیا) به لرد کرزن مخابره کرده کم و بیش موید این مطلب است:

«... این تلگراف را از کنج محبس که اکنون نزدیک به دو هفته است در آنجا به اتفاق پدر و برادرم بازداشت شده ایم برای عالیجناب می فرستم. یک هفته پس از ورودم

به تهران، پس از قریب یک سال نیم توقف در اروپا، قربانی کودتایی شدم که طراح و مبتکر آن کلنل اسمایس بود و به دست قزاقان ایرانی که از قزوین حرکت کرده بودند اجرا شد. این قزاقها تهران را به قوه قهریه گرفتند و سید ضیاء نامی را بر مسند نخست‌وزیری نشاندهند. او اکنون تمام دادگاهها و محاکم قضائی کشور را منحل کرده، جلو تشکیل مجلس را گرفته، قانون اساسی را عملاً از بین برد، و با اختیارات کامل دیکتاتوری حکومت می‌کند. در عرض این یکی دو هفته که ما سه نفر، بی‌کس و بی‌پناه، در زندان بسر می‌بریم اختیار مرگ و حیاتمان به دست مردی افتاده است که مبلغی هنگفت، چهار میلیون تومان، که مجموع ثروت خاندانمان برای پرداخت آن کافی نیست از ما مطالبه می‌کند و اجازه نمی‌دهد که از خود دفاع کنیم. پنج روز مهلت برای تأدیه این مبلغ به ما داده شده است که سه روز هم اکنون سپری شده و سید ضیاء تهدید کرده است که در پایان روز پنجم، اگر این مبلغ را نپردازیم، هر سه ما را اعدام خواهد کرد. لذا دست التماس به سوی عالیجناب دراز می‌کنم و دخالت شما را برای نجات دادن خودم، پدرم و برادرم از این مهلکه، به دلایل زیر خواهانم:

اولاً به دلیل خدماتی که پدرم در عرض مدت هفت سال گذشته برای تحکیم علایق دوستی ایران و انگلیس انجام داده.

ثانیاً به استناد ضمانتهای کتبی و شفاهی که از شخص عالیجناب داریم و در تمام آنها قول داده شده که در چنین مواقعی به فریاد ما برسید.

ثالثاً بر مبنای آن سنت و عرف قدیمی که کسانی که نشانها و فرامین معتبر از دولت انگلستان دارند، همیشه مورد حمایت آن دولت هستند.

رابعاً بر مبنای آن دوستی شخصی که میان عالیجناب و دوستدار وجود دارد. آنچه که اصالتاً از جانب خود و نیابتاً از جانب پدر و برادرم خواستارم این است که دستور فرمائید اقدام مقتضی و بلا تأخیر به عمل آید که ما سه نفر بتوانیم تحت حفاظت نظامی بریتانیا ایران را ترک کنیم و من متقابلاً قول می‌دهم که در آتیه به هیچ وجه در سیاستهای کشورم مداخله نکنم. مطمئنم که عالیجناب به داد ما خواهید رسید ولی از خدا می‌خواهم چنان به موقع اقدام کنید که کار از کار نگذشته باشد. فیروز»^(۱)

سه روز بعد لرد کرزن توسط مستر نورمن به تلگراف نصرت الدوله جواب داد: «... به حضرت والا از قول من بگوئید پیغامی را که توسط شما مخابره شده بود دریافت کرده‌ام و با سفارت انگلستان در تهران برای حفظ جانشان در تماس هستیم.»

۱. اسناد وزارت خارجه بریتانیا FO 371/ 9024 - تلگراف مورخ یازدهم مارس ۱۹۲۱ مستر نورمن به لرد کرزن.

سرگذشت او پس از کودتای ۱۲۹۹

بعد از سقوط کابینه سیاه (کابینه سید ضیاء) که عمر حکومتش بیش از نود روز و اندی نپائید تمام زندانیان سیاسی (منجمله نصرت‌الدوله) صحیح و سالم از محبس بیرون آمدند و عمر نو یافته را از سر گرفتند. فیروز میرزا به عکس آن قولی که به لرد کرزن داده بود که دیگر در سیاست مداخله نکنند تقریباً از لحظه‌ای که زندان را ترک کرد وارد گود سیاست شد، منتها این بار با شیوه‌ای نوین و کاملاً متضاد با آن روشی که خود و خانواده‌اش تا پیش از کودتا رعایت می‌کردند.

نصرت‌الدوله دیگر آن سیاستگر آنگلو فیل دیروز که به دوستی لرد کرزن افتخار می‌کرد نبود بلکه با یک چرخش ۱۸۰ درجه تبدیل به یک رجل ضدانگلیسی شده بود که سایه انگلیسیها را با تیر می‌زد. جریحه دار شدن احساسات او بی دلیل نبود: برای مرد جاه طلبی مثل او که نزدیک بود عالیترین مقام سیاسی کشور، یعنی مسند ریاست وزرائی را اشغال کند و فعال مایشاء ایران گردد، محروم شدن از چنین موهبتی، آن هم به دست روزنامه نگاری تازه به دوران رسیده که نه اصل و نسب اشرافی داشت و نه در دانشگاه سوربن درس خوانده بود، حقیقتاً غیر قابل تحمل بود. از آنجا که جداً عقیده داشت سید ضیاء جز با کمک انگلیسیها هرگز نمی‌توانسته است جای او را به این آسانی در عرصه سیاستهای ایران غصب کند، تیر انتقامش را متوجه انگلیسیها کرده بود و از هیچ‌گونه توهین، دشنام، تنقید و توطئه نسبت به اعضای عالیرتبه سفارت انگلیس در تهران خودداری نمی‌کرد. اما اگر منصفانه قضاوت کنیم یک چنین عکس‌العملی شدید و تقریباً بچگانه از جانب مردی که لااقل در سالهای اخیر وزارتش می‌بایست کم و بیش با خصوصیات اخلاقی انگلیسیها آشنا شده باشد، حقیقتاً بعید و حیرت‌انگیز به نظر می‌رسد. هیچ مورخ منصفی نمی‌تواند انگلیسیها را مذمت کند که چرا صبر نکردند تا شاهزاده از سرکشی املاک خود در کنگاور و کرمانشاه فارغ شود و پس از گذراندن ایام عید در همدان، هر وقت که دلش خواست وارد تهران گردد و هدایت عملیات کودتا را به عهده گیرد!

زمان به سرعت می‌گذشت و جای درنگ نبود. در سرتاسر ماه فوریه ۱۹۲۱ هر روز، هر ساعت، حتی می‌توان گفت هر دقیقه، برای انگلیسیها ارزش حیاتی داشت. خطر حمله قریب‌الوقوع کمونیستهای گیلان به تهران لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شد و شاه و هیأت دولت نقشه فرار از پایتخت را می‌کشیدند. ضرب‌الاجل خروج قوای

بریتانیا از ایران برای اول آوریل ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تعیین شده بود و با بیرون رفتن آنها دیگر قدرتی که بتواند از حمله قوای رشت به تهران جلوگیری کند وجود نداشت. در تاریخی که شاهزاده سرگرم رسیدگی به املاک و علاقجات وسیع خود در کرمانشاه و همدان بود چهل روز بیشتر به تاریخ انقضای ضرب الاجل فوق باقی نمانده بود و ژنرال آیرنساید مجبور بود کودتای مورد نظرش را در ظرف همین مدت محدود انجام دهد. لذا گله نصرت الدوله از انگلیسیها که چرا حق مسلم او را پایمال کردند و مسندی را که او می بایست اشغال کند به سید ضیاء بخشیدند، اگر منصفانه قضاوت کنیم کاملاً بی مورد است. آنها هرچه لازمه فشار و تأکید بود در عمل نشان دادند و از او خواستند که هرچه زودتر خود را به تهران برساند و نقشی را که در تحولات قریب الوقوع ایران برایش در نظر گرفته شده بود ایفا نماید. تقصیر از خود شاهزاده بود که این فرصت تاریخی را به رایگان از دست داد. در عالم سیاست این قبیل فرصتها معمولاً تکرار نمی شود. اگر چراغ آمال نصرت الدوله در تندباد ناشی از کودتای سوم اسفند خاموش شد، گناه آن را حقاً نمی توان به گردن نورمن، اسمایس، یا آیرنساید انداخت:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه به شکر یا به شکایت برآید از دهنی
فرشته ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی!
لحن خصمانه فیروز نسبت به انگلیسیها و بدگویی آشکارش از آیرنساید، اسمایس و نورمن، چنان شدت گرفت و به حدی از عرف مجاز دیپلماسی تجاوز کرد که پدرش فرمانفرما جداً به وحشت افتاد که مبادا اولیای سفارت انگلیس معامله به مثل کنند و شهرپر حمایت خود را از سر وی و خانواده اش برچینند. فرمانفرما به عکس پسرش مردی مجرب و جهاندیده بود و از عظمت آن روزی انگلستان کاملاً خبر داشت، خوب می دانست که قدرت و نفوذ خانوادگی اش را در دستگاه حکومت ایران صرفاً به حمایت و حسن نظر انگلیسیها مدیون است و طبعاً پذیرای چنین خطری نبود که حامی مقتدری مثل انگلستان را از دست بدهد. در نتیجه، به مستر اسمارت (دبیر شرقی سفارت انگلیس) که متجاوز از پانزده سال در ایران خدمت کرده بود و به زبان فارسی تسلط کامل داشت، متوسل شد و از او خواست که وسایل آشتی پسرش را با سفارت انگلیس فراهم کند.

در این تاریخ نورمن (وزیر مختار بریتانیا) از تهران احضار شده بود و تا ورود

وزیرمختار جدید، رجینلد بریجمن (R. Bridgeman) امور سفارت را به عنوان کاردار اداره می‌کرد. وی در گزارشی مفصل (مورخ بیست و یکم اکتبر ۱۹۲۱) جریان مذاکرات فرمانفرما را با اسمارت به اطلاع وزیر خارجه بریتانیا (لرد کرزن) می‌رساند و می‌نویسد:

«... افتخار دارم در پیروز گزارشها و تلگرافات قبلی (مورخ شانزدهم، نوزدهم و بیست و سوم سپتامبر) که در آنها روش خصمانه خانواده فرمانفرما نسبت به سفارت انگلیس به عرضتان رسیده است، گزارش زیر را که مربوط به همین قضیه است خدمتتان تقدیم دارم:

دیروز شاهزاده فرمانفرما از دبیر شرقی سفارت ما (مستر اسمارت) خواهش کرده بود به منزل ایشان برود و ملاقاتشان بکند. در ضمن این ملاقات حضرت والا از مستر اسمارت سؤال کرده بود آیا برای شخص وی و سایر اعضای خانواده‌اش این امکان هست که دوباره پیوند سابق و دوستانه خود را با سفارت انگلیس برقرار سازند؟ به قراری که اطلاع پیدا کرده‌ام فرمانفرما قبلاً درصدد بوده است با سفارت شوروی در تهران روابط نزدیک و دوستانه ایجاد کند ولی مسیو روتشتاین (وزیرمختار جدید آن دولت) مطلقاً از این عمل استنکاف کرده و حاضر نشده بود کوچکترین رابطه‌ای با خانواده فرمانفرما داشته باشد.

به این ترتیب، پس از آنکه حضرت والا از تمسک به دامن روسها مأیوس می‌شود دبیر شرقی سفارت ما را به منزلش دعوت و در آنجا از او استمزاغ می‌کند که آیا ممکن است دوباره با همان روح مودت قدیم با اعضای سفارت انگلیس و با مقامات انگلیسی در ایران، همکاری کند؟

مستر اسمارت پیش از دادن جواب این سؤال از حضرت والا استعلام کرده بود که آیا ایشان فقط به نام خود صحبت می‌کند یا اینکه به نام تمام اعضای دیگر خانواده، منجمله شاهزاده نصرت الدوله، این پیشنهاد را می‌فرمایند؟ فرمانفرما قبلاً سعی کرده بود به این عذر که زیاد با افراد خانواده‌اش محشور و صمیمی نیست حساب خود را از حساب فرزندان جدا سازد ولی در قبال لحن ناباور مستر اسمارت که چطور ممکن است میان پدر و فرزندان اینهمه بیگانگی و از هم‌گیختگی وجود داشته باشد، سرانجام تصنع و ظاهرسازی را کنار گذاشته و اقرار کرده بود که خیال دارد درباره مذاکراتی که با دبیر شرقی سفارت انجام می‌دهد با پسرش فیروز میرزا (نصرت الدوله) هم صحبت بکند.

پس از روشن شدن این موضوع، مستر اسمارت به فرمانفرما گفته بود که اگر خانواده حضرت والا حقیقتاً مایلند روابط دوستانه قدیم خود را با سفارت انگلیس از سر گیرند، صلاح در این است که شاهزاده فیروز میرزا برای اثبات حسن نیت خویش لااقل از

این روش خصمانه که در طی ماههای اخیر نسبت به انگلستان در پیش گرفته است دست بردارد. مستر اسمارت ضمناً قول داده بود که اصل پیغام او را در این باره (تمایل به تجدید روابط حسنه با سفارت انگلیس) به استحضار من برساند و شاهزاده به تأکید، از او خواهش کرده بود که تمام این مذاکراتی را که میانشان صورت گرفته امری کاملاً محرمانه تلقی کند...»

بریجمن به گزارش خود ادامه می دهد و می نویسد:

«... اگر نظر مرا بخواهید تصور می کنم در کشوری مثل ایران طرد کردن دائمی رجال مخالف انگلیس از حریم سفارت مآلاً به صلاح ما نباشد. چون بارها به چشم دیده ایم (و خود رئیس الوزرای کنونی شاهد برجسته این وضع است) که کسی تا دیروز در زندان بوده ممکن است امروز یا فردا رئیس الوزرای مملکت گردد.^(۱)»

نیز در پایان جنگ اخیر (جنگ جهانی اول) نام عده ای از اعضای برجسته حزب دموکرات ایران در لیست سیاه سفارت ما ثبت شده است و جداً خیال داشتیم در آئینه نگذاریم این قبیل اشخاص مصدر امور و مقامات مهم در ایران گردند. در جزء این عده، نام رئیس ایل بختیاری^(۲) و برخی از مقتدرترین وزرای سابق ایران قرار داشت. ولی در طی زمان فشار اوضاع داخلی و مقتضیات محلی ناچارمان کرد که در رویه سیاست خود تجدیدنظر و آن را تعدیل کنیم. در نتیجه همین تعدیل رویه است که گروهی از مطرودان سیاسی دیروز نظیر مستوفی الممالک و صمصام السلطنه بختیاری امروز بهترین و نزدیکترین روابط دوستانه را با ما دارند.

با توجه به این گونه اوضاع و رویدادهای غیرمنتظر است که شخصاً فکر می کنم طرد دائمی خانواده فرمانفرما و اعراض از دوستی آنها (برای همیشه) در صلاح سفارت انگلیس نباشد. علی رغم تمام آن دخالتها و تحریکاتی که افراد مؤثر این خانواده در قضیه انحلال پلیس جنوب و نیز انفصال مستشاران مالی و نظامی ما انجام داده اند باز هم چاره نیست جز اینکه به معاذیر و دلایلشان گوش دهیم. استدلال عمده فرمانفرما این است که محرک عمده وی و فرزندانش در این رویه ضدانگلیسی که در ماههای اخیر پیش گرفته اند همانا کینه ناشی از رفتار سیدضیاء نسبت به افراد این خانواده بوده است. تمام اعضای خانواده فرمانفرما مسؤولیت این عمل را به پای ما نوشته اند و هنوز هم سفت و محکم بر این عقیده اند که سید ضیاء آلت فعل سفارت انگلیس بوده است.

۱. اشاره به ریاست وزرائی قوام السلطنه در سال ۱۳۰۰ شمسی است. وی از کسانی بود که در دوران حکومت نود روزه سیدضیاء به زندان افتاد ولی پس از فرار سید از ایران، از حبس بدر آمد و به امر احمدشاه رئیس الوزرا شد.

۲. مرحوم صمصام السلطنه بختیاری.

هر قدر هم استدلال آنها نامعقول و غیرمنصفانه باشد باز هم عقیده شخصی من این است که سفارت انگلیس نباید دست دوستی شاهزاده را که به سوی ما دراز شده است پس بزند و صلاح انگلستان در این است که پس از تأخیری مناسب، اعضای این خانواده را دوباره در سلک دوستان صمیمی خود در ایران بپذیرد...»^(۱)

در این ضمن وزیرمختار جدید بریتانیا (سر پرسى لرن) وارد تهران شد. لرد کرزن که از تغییر رویه نصرت الدوله و نمک‌شناسی عجیب و بیسابقه وی، بینهایت عاصی و خشمناک شده بود در دستورالعملی صریح که به خط خود نوشته، سر پرسى لرن را راهنمایی می‌کند که پس از ورود به تهران زیاد با رجال معلوم‌الحال ایرانی گرم نگیرد و مخصوصاً نسبت به نصرت‌الدوله که آنهمه نیکیها و کمکهای انگلستان را با روشی چنین خصمانه تلافی می‌کرد، عکس‌العملی سخت‌تر و آشتی‌ناپذیرتر نشان بدهد. قسمتی از دستورالعمل تاریخی وی به وزیرمختار عیناً در اینجا آورده می‌شود:

«... به یأسها و سرخوردگیها، به حرفهای یاهو‌سرایان و تهمت‌زنان، حتی به تحقیرشدنها، زیاد اهمیت نده. این مردم (مردم ایران) به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بی‌کمک ما کاری نمی‌توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی‌آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه بشوند و قدر ما را بدانند. هر بدبختی و زیانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند.

هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی و ایرانیان چیزفهم، صاحب تمیز و میهن‌پرست را پیدا کنی و به کمک آنها ایران را برای مقابله با خطراتی که تهدیدش می‌کنند مجهز سازی.

مبادا اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی. رجال معلوم‌الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله‌سگها رسمشان این است که می‌آیند و استخوانی می‌ریزند و می‌روند، عیناً مانند سگهای صحنه تئاتر که برای ایفای نقشی تربیت شده‌اند ولی هیچکدام احترام و اهمیت خاصی ندارند.

شجاع باش و قوت قلبت را از دست نده. کارها به مرور زمان اصلاح خواهد شد. اما در هر کاری که انجام می‌دهی فقط مواظب باش که هیچ وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی. هرگز نگذار کسی بوئی ببرد که ما از وضع کنونی ایران آشفته یا ناراحتیم. تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست نده و پایه‌های آنرا به هیچ‌وجه شل

۱. گزارش محرمانه بیست و یکم اکتبر ۱۹۲۱ بریجمن از تهران به لرد کرزن با مشخصات FO 371/ 7802 از دارالاسناد دولتی بریتانیا.

نکن. در قبال سیاست‌بازیهای رجال ایرانی حد اعلای بی‌اعتنائی را (در عین رعایت اصول ادب) نشان بده و یک روز که فرصتی مناسب به دست آمد مثنی محکم به دماغ آن خائن، نصرت‌الدوله فیروز، بزن و نفوذ و شوکت از دست رفته بریتانیا را بپوش با به سفارت برگردان...»^(۱)

در قبال یک چنین دستورالعمل صریح، سرپرسی لرن تا چند ماهی پس از ورود به تهران، با وصف اصرار دائمی فرمانفرما، هنوز آماده نبود ملاقاتی از نصرت‌الدوله به عمل آورد یا اینکه او را برای صرف شامی به سفارت دعوت کند. گو که سرانجام نوعی آشتی صوری میان آنها صورت گرفت ولی آن صفا و صمیمیت دیرین میان شاهزاده و سفارت انگلیس دیگر هیچگاه تجدید نشد و سرپرسی لرن که در تشخیص بازیگران مؤثر صحنه سیاست ورزیده و استاد بود، تنها کسی که در جبینش نور رهبری می‌درخشید، یعنی رضاخان سردارسپه را به عنوان دوست نزدیک خود برگزید و روابطی با وی ایجاد کرد که مسلماً آن روابط در رسیدن پهلوی به مقام سلطنت تأثیری عظیم و انکارناپذیر داشت.

رضاشاه هرگز از نصرت‌الدوله خوشش نمی‌آمد و اگر مقتضیات سیاسی مانع نبود او را از همان آغاز کار از گردونه سیاست ایران کنار می‌گذاشت. اما فیروز میرزا زرنگتر، موقع شناستر، و جاه‌طلب‌تر از آن بود که به این زودی میدان سیاست را ترک کند. در دوره بعد از کودتا، با مهارت و زبردستی خاصی که داشت خود را به مرحوم سید حسن مدرس که از نفوذ و پرستیژ فوق‌العاده‌ای در صحنه سیاستهای ایران برخوردار بود و حرفش در مجلس برو برگرد نداشت نزدیک کرد و در سلک مریدان و مقربان او درآمد. اگر پشتیبانی مدرس نبود اعتبارنامه نمایندگی نصرت‌الدوله (یکی از رشوه‌گیران ثلثه در عقد قرارداد ۱۹۱۹) بیگمان در مجلس دوره چهارم رد می‌شد^(۲) ولی مدرس نه تنها اعتبارنامه او را از تصویب مجلس گذراند بلکه یکی دو سال بعد رئیس‌الوزرای وقت (رضاخان سردارسپه) را تحت فشار قرار داد تا شاهزاده را به عنوان وزیر عدلیه وارد کابینه‌اش بکند.

۱. گوردون واترفیلد، شرح حال سرپرسی لرن (متن انگلیسی) ص ۶۳.

۲. صفحات ۱۹۴-۱۹۹ کتاب «مدرس» گردآوری محمد ترکمان (متن نطقهای مدرس در مجلس) دیده می‌شود. (تهران، ۱۳۶۷).

بعدها که رضاشاه به سلطنت رسید و پایه‌های قدرت خود را محکم ساخت دیگر اعتنایی به نصرت‌الدوله نمی‌گذاشت و چه بسا که می‌خواست او را برای همیشه خانه‌نشین سازد. اما در اینجا باز اقبال نصرت‌الدوله کمک کرد و رفاقت نزدیکش با تیمورتاش (که در آن تاریخ مشیر و مشار پهلوی و دست راست مقام سلطنت حساب می‌شد) باعث شد که شاه، به توصیه تیمورتاش، مقام وزارت مالیه را در کابینه مستوفی‌الممالک به وی واگذار کند و پس از تغییر کابینه مستوفی و تشکیل کابینه هدایت (مخبرالسلطنه)، او را در همان سمت سابقش ابقا نماید.

ولی سرانجام شب دی‌جور سرنوشت فرا رسید و نصرت‌الدوله به اتهام اخذ شانزده هزار تومان رشوه از حسین آقا مهدوی (پسر مرحوم حاج امین‌الضرب) به محاکمه کشیده شد. جریان این محاکمه بسیار جالب و خواندنی است و تفصیل آن را در روزنامه‌های ایران و اطلاعات آن زمان (شماره‌های هفتم و هشتم و نهم و دهم اردیبهشت ۱۳۰۹) می‌توان مطالعه کرد. اظهارات دادستان (آقای کاظم صدر پسر صدراالاشرف)، دفاع نصرت‌الدوله و گواهی شهود، صحنه‌های جالبی از این محاکمه تاریخی را تشکیل می‌دهند. سرانجام نصرت‌الدوله به اکثریت آراء محکوم به محرومیت از حقوق اجتماعی، چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت میلیفی مجازات نقدی شد. از آنجا که در فهرست امضاءکنندگان رأی دادگاه، اسامی قضات برجسته‌ای نظیر میرزا طاهر تنکابنی، حاج سید نصرالله تقوی، آقا شیخ محمدصادق بروجردی، مجید آهی، شیخ اسدالله ممقانی، میرزا محمدرضا ایروانی و غیره دیده می‌شود، به ناچار باید نتیجه گرفت که اتهام رشوه‌گرفتنش از مرحوم حسن آقا مهدوی صحت داشته و به حق محکوم شده است.

ما این مقاله را با نقل ترجمه گزارش مفصلی که سر رابرت کلایو Sir R. Clive (وزیرمختار بریتانیا در تهران در سال ۱۳۰۹) پس از مصاحبه جالبی با تیمورتاش (در اوج قدرت وزیر دربار) برای وزیر خارجه متبوعش (مستر آرتور هندرسن) فرستاده است خاتمه می‌دهیم. این گزارش پرتو کاشفی بر علل بدبینی رضاشاه نسبت به نصرت‌الدوله می‌اندازد و نشان می‌دهد که محکومیت شاهزاده ریشه‌هایی عمیقتر داشته است و گرنه با آن عوالم دوستی نزدیک میان فیروز میرزا و تیمورتاش، محال بوده است بگذارند پرونده ارتشاء وی (با وصف صحت اتهام) در مسیری بیفتد که نه تنها به محکومیت وی بلکه در طی زمان به کشته شدنش منجر شود. در سرتاسر این گزارش

عنوان عالیجناب معطوف به وزیر خارجه انگلیس است و عنوان جناب اشرف معطوف به عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار وقت است.^(۱)

گزارش سر رابرت کلایو

«عالیجناب،

در جریان مصاحبه‌ای که روز پانزدهم مارس با وزیر دربار ایران (عبدالحسین خان تیمورتاش) داشتم جناب اشرف به من اطلاع دادند که تصمیم دولت بر این شده که شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله را به اتهام اختلاس (در زمان وزارت مالیه) به پای میز محاکمه بکشند زیرا اکنون مدارک محکم و انکارناپذیر به دست آمده که نشان می‌دهد معظم‌له موقعی که در رأس کار بوده از اختیارات وزارتی خود برای تحصیل منافع نامشروع سوء استفاده کرده است.

۱ - وزیر دربار اظهار داشت که این مسأله - اختلاس فیروز میرزا - واقعاً ضربه شکننده‌ای برایش بوده است زیرا حضرت والا یکی از قدیمترین دوستانش هستند و به حقیقت روی اصرار و خواهش خود ایشان (تیمورتاش) بوده که اعلیٰ حضرت رضاشاه، که هرگز از فیروز خوشش نمی‌آمده، سرانجام حاضر شده بود پست وزارت مالیه را به وی واگذار کند. در عین حال ایشان (جناب وزیر دربار) هنوز هم بر این عقیده هستند که فیروز میرزا یکی از لایقترین رجال ایران است و اگر می‌شد وادارش کرد که با صداقت و پاکدامنی کار کند حقیقتاً می‌توانست خدمات ذیقیمتی برای کشورش انجام بدهد. وزیر دربار می‌گفت پیش از آنکه فیروز میرزا به وزارت مالیه منصوب گردد او را به دفترش خواسته و سوگندش داده بود که نسبت به شاه وفادار باشد و امور مالی کشور را با امانت و پاکدامنی اداره کند.

۲ - از جناب اشرف وزیر دربار سؤال کردم آیا تا امروز هیچ‌گونه دلیل یا قرینه‌ای دال بر اعمال خلاف فیروز (در وزارت مالیه) به نظرشان نرسیده بود؟ و هیچ سوءظنی تاکنون نداشته‌اند که ایشان (فیروز میرزا) ممکن است مشغول این‌گونه اعمال (اختلاس و سوءاستفاده از مقام وزارت) باشند؟ چون خود من در تاریخی که شاهزاده به وزارت مالیه منصوب شد اطلاعات موثقی داشتم که وضع مالی‌شان بسیار خراب است و نزدیک به یک صد هزار تومان مقروضند^(۲). در صورتی که در عرض هیجده ماه گذشته که وزیر مالیه بوده‌اند به قراری که مجدداً (از طریق همان منابع موثق) کسب اطلاع کرده‌ام قسمت عمده قروض خود را پرداخته‌اند و وضع مالی‌شان به بهبودی گرائیده است.

۱. اسناد وزارت خارجه بریتانیا FO 371/14542 گزارش مورخ نوزدهم مارس ۱۹۳۰ (از سر رابرت کلایو به مستر آرتور هندرسن).
۲. یکصد هزار تومان به ارزش پولی شصت سال پیش.

جناب اشرف (تیمورتاش) هیچ‌گونه اظهارنظری در این باره نکرد و خاموش ماند.
 ۳- در اینجا موضوع صحبت را عوض کردیم و مسأله ترمیم کابینه مطرح شد. از جناب اشرف سؤال کردم آیا برای آقایان ذکاءالملک فروغی (سفیرکبیر ایران در آنکارا) و سید حسن تقی‌زاده (وزیرمختار ایران در لندن) که هر دو از مقر مأموریت خود احضار شده‌اند پست‌هایی در نظر گرفته شده است.

تیمورتاش محرمانه به من گفت: اعلیحضرت خیلی مایلند که خود ایشان (وزیر دربار) عهده‌دار مقام ریاست وزراء گردند و کابینه‌ای از رجال لایق و برجسته کشور تشکیل دهند. اما چون شخصاً طالب این مقام نیستند از اعلی حضرت استدعا کرده‌اند ایشان را از قبول سمت پیشنهاد شده معاف دارند، زیرا اگر پست ریاست وزراء را بر عهده گیرند خواه ناخواه باید قسمت عمده وقت خود را صرف دفاع از برنامه و لوایح دولت در مجلس بکنند و در نتیجه از انجام کارها و وظایف مهمتر باز می‌مانند. در عین حال برایشان مسلم است که کابینه فعلی (حاج مخبرالسلطنه هدایت) کفایت لازم را در برای اداره امور کشور ندارد و باید ترمیم و تقویت بشود. لذا، به اعلیحضرت پیشنهاد کرده‌اند که آقای حسین علاء (وزیرمختار فعلی ایران در پاریس) برای تصدی پست وزارت خارجه احضار گردد، وزارت فوائد عامه به فروغی داده شود و تقی‌زاده در رأس وزارت جدیدالتأسیس طرق و شوارع (= وزارت راه) قرار گیرد.

جناب اشرف اظهار داشت که کریم‌آقا (سرلشکر کریم بوذرجمهری) وزیر کنونی فوائد عامه هیچ‌گونه تناسبی برای شغلش ندارد و اصولاً قبای وزارت به تنش دوخته نشده است و این حقیقتی است که خود اعلیحضرت هم بالاخره آن را تشخیص داده‌اند. کریم‌آقا سرباز خوبی است و در مدتی که شهردار تهران بود خوب کار کرده و خدمات ذیقیمتی برای پایتخت انجام داده است. اما به هر تقدیر، ظرفیتش محدود است و سواد درست و حسابی ندارد. جناب وزیر دربار در دنباله بیانات خود به من اطلاع دادند که هیچ‌گونه تصمیم قطعی درباره نخست‌وزیر آتی گرفته نشده است و چنین به نظر می‌رسد که در اوضاع و احوال کنونی کشور کابینه حاج مخبرالسلطنه هدایت باید تا مدتی کماکان بر سر کار باقی بماند.

آقای علاء هنوز از پاریس احضار نشده است و معلوم هم نیست که به این زودی احضار گردد. از لحن بیان اخیر جناب اشرف چنین استنباط کردم که دولت ایران به عکس آنچه انتظار می‌رفت، هنوز خیال ندارد آقای علاء را به عنوان جانشین تقی‌زاده به لندن گسیل دارد.

۴- در دومین ملاقاتی که دیروز (هیجدهم مارس ۱۹۳۰ = ۲۷ اسفند ۱۳۰۸) با جناب اشرف تیمورتاش داشتم ایشان دوباره سر صحبت را به موضوع محاکمه فیروز میرزا که عنقریب شروع خواهد شد برگرداندند. متن لایحه‌ای که دولت به این منظور

تقدیم مجلس کرده، دیروز در جراید تهران انتشار یافت. جناب اشرف با اشاره به مصاحبه سه روز قبل، اظهار داشتند: آیا دلیلی محکم برای اثبات مطلبی که در آن جلسه مطرح شد (راجع به پرداخته شدن قروض کلان فیروز میرزا طی دوران وزارتش) در اختیار دارم یا نه؟

جواب دادم این علاقهای که نسبت به وضع مالی فیروز میرزا پیدا کردهام تنها از نظر کنجکاوئی نیست بلکه به علتی مهمتر و اساسی تر مربوط می شود، چون حقیقت این است که وزارت جنگ بریتانیا مبلغ پنج هزار لیره از ایشان طلبکار است و در گذشته اتصالاً از لندن به من فشار آورده اند که این مبلغ را از حضرت والا وصول و به لندن حواله کنم. تا زمانی که ایشان وزیر مالیه نشده بودند هر وقت موضوع را از لندن تعقیب می کردند جواب می دادم با تحقیقاتی که شخصاً از منابع موثق (بانک شاهی و غیره) کرده ام برایم مسلم است که حضرت والا تقریباً ورشکست هستند و امکان وصول طلب مزبور منتفی است. اما در طی ماههایی که وزیر بودند مجدداً درباره امکانات مالی شان تحقیق کردم و فهمیدم که وضع مالی شان دفعتهاً بهبود یافته و اکنون در موقعیتی هستند که می توانند قروض خود را بپردازند. ولی اگر منظور جناب اشرف (وزیر دربار) این است که مدرک رسمی در این باره (وضع مالی فیروز میرزا) ارائه دهم، انجام چنین عملی متأسفانه از عهده ام خارج است. جناب اشرف اظهار داشتند اگر مقامات قضائی ایران رسماً از بانک شاهی یا بانک عثمانی بخواهند که ترازنامه حساب بانکی نصرت الدوله در اختیارشان گذاشته شود، هر دوی این بانکها ناچارند به خواسته دولت ترتیب اثر بدهند. جواب دادم اطلاع خاصی در این باره ندارم و نمی دانم که روال کار بانکها در این گونه موارد چیست. با اینکه تصور می کنم هر دوی این بانکها مجبور باشند در صورت تقاضای مقامات قضائی ایران حساب بانک شاهزاده را فاش کنند، مع الوصف صلاح ندیدم ایشان (جناب اشرف تیمورتاش) را به این عمل تشویق و سابقه ای ایجاد کنم که ممکن است در آتیه به سوءاستفاده هایی علیه مشتریان بانک منجر گردد و اعتماد عمومی را نسبت به امانت و رازداری این قبیل مؤسسات متزلزل سازد.

۵ - همچنان که داشتیم راجع به شاهزاده نصرت الدوله صحبت می کردیم، به تیمورتاش گفتم می خواهم سوآلی از ایشان بکنم: درست است که فیروز میرزا از وزارت مالیه منفصل شده و تحت تعقیب قانونی قرار گرفته، ولی علت حقیقی بازداشت ایشان در ماه ژوئن گذشته (تیرماه ۱۳۰۸) هنوز بر کسی معلوم نشده. به وزیر دربار گفتم من در همان تاریخ ضمن گزارشی که برای وزارت خارجه انگلستان فرستادم (لطفاً به بندهای ۱۱ و ۱۲ گزارش محرمانه من، مورخ نهم ژانویه ۱۹۳۵، مراجعه فرمائید) برداشت خودم را از این قضیه به اطلاع دولت متبوعم رساندم. با اینکه مدعی نیستم آن برداشت حتماً صحیح بوده، ولی بر مبنای قوانین موجود چنین حدس می زدم که توفیق همزمان دو

شاهزاده معروف قاجار (شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما و شاهزاده اکبر میرزا صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان) آن هم درست در موقعی که ایالت فارس دچار آشوب و طغیان شده بود، به نوعی چشم ترس گرفتن از سایر شاهزاده‌های قاجار می‌ماند و اعلیحضرت که ظاهراً بیمناک بوده‌اند مبادا شورش فارس مقدمه قیام قاجارها علیه رژیم پهلوی باشد، دست به توقیف نصرت‌الدوله در تهران و صارم‌الدوله در شیراز زده‌اند تا دیگران تکلیف خود را بفهمند. از این لحاظ مسأله اختلاس و پول گرفتن شاهزاده فیروز به عقیده من نوعی بهانه ظاهری برای توقیف و تحت نظر قرار دادنشان بوده است. جناب اشرف (وزیر دربار) صحت استنتاج مرا تأیید و تصدیق فرمودند که حدسم درست بوده. آنگاه دنباله بیان خود را گرفتند و اظهار داشتند که اعلیحضرت شخصاً از این موضوع آگاهند که سلسله پهلوی در جنوب کشور از محبوبیت خاصی برخوردار نیست و بزرگان و اهالی فارس علناً از رژیم کنونی تنقید می‌کنند و می‌گویند که در زمان قاجارها، هم آزادی مردم بیشتر بوده و هم میزان مالیاتشان کمتر.

اکبر میرزا صارم‌الدوله (والی سابق فارس) در دوران تصدی خود عملاً نشان داده بود که قادر به جلوگیری از این وضع در شیراز نیست و اغتشاشات اخیر فارس باعث شد که رضاشاه نسبت به خود ایشان (صارم‌الدوله) ظنن گردند گرچه به عقیده وزیر دربار سوءظن اعلیحضرت در این باره هیچ‌گونه دلیل و مبنای منطقی نداشته است.

تیمورتاش به من گفت که مقارن با همین زمان (تاریخ وقوع اغتشاشات در فارس) گزارش محرمانه‌ای به اعلیحضرت رسیده بود که خوانین ارشد ایل بختیاری در جلسه محرمانه‌ای که مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای سابق ایران نیز در آن حضور داشته، راجع به این مسأله بحث می‌کرده‌اند که اگر شاه دفعتاً بمیرد یا به نحوی دیگر از صحنه سیاستهای ایران ناپدید شود تکلیف آینده مملکت چه می‌شود؟ در آن جلسه صنایع ایل بختیاری ظاهراً به این نتیجه رسیده بودند که در چنین اوضاع و احوالی، از ولیعهد ده ساله مملکت کاری ساخته نیست و تنها راه عملی که باقی می‌ماند تبدیل رژیم ایران به جمهوری و انتخاب خود جناب مستوفی‌الممالک به ریاست جمهور کشور است. بر مبنای همه این دلایل و وقایع پشت پرده (که جزئیات آن قابل افشا نبود) اعلیحضرت بی‌آنکه با کسی مشورت کنند یا از کسی نظر بخواهند، به ابتکار خود تصمیم گرفتند این دو شاهزاده متنفذ قاجار (نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله) را توقیف کنند.

۶ - سپس به جناب اشرف گفتم: حقیقت این است که خود نیز بارها درباره این موضوع فکر کرده‌ام که اگر روزی حادثه‌ای یا اتفاقی برای اعلیحضرت پیش آمد کند تکلیف ایران چه خواهد شد؟ تا جایی که اطلاع دارم هیچ کس باور نمی‌کند که ولیعهد خردسال، در اوضاع فعلی کشور، بتواند جانشین پدر گردد و افکار عمومی ظاهراً در این مسیر حرکت می‌کند که اگر شاه از صحنه سیاستهای کشور ناپدید شود ایران خواه ناخواه

جمهوری خواهد شد. من شخصاً چنین رؤیمی را برای کشوری که ناز به در مسیر عمران و ترقی افتاده است رؤیمی بسیار نامطلوب می دانم زیرا جداً بر این عقیده‌ام که استقرار نظام جمهوری در ایران منجر به آشفتگیها و اختلالات بیشمار خواهد شد و تنها دولتی که قلباً مایل به استقرار چنین نظامی در ایران است و اغتشاشات ناشی از آن را مفید به حال خود می داند، دولت شوروی است.

تیمورتاش جواب داد که نظرش در این مورد عیناً نظر خود من است و به همین دلیل است که طول حیات اعلیحضرت را برای سعادت ملت ایران این قدر مهم و لازم می داند و معتنم می شمارد. از نظر مصالح ایران این مسأله اهمیت حیاتی دارد که اعلیحضرت که در حال حاضر پنجاه و سه ساله هستند لاقلاً پانزده سال دیگر عمر کنند و تا آن تاریخ تحصیلات والاحضرت و آموزشهایی که برای تقبل وظایف خطیر سلطنت باید ببینند کلاً به اتمام رسیده و تکمیل شده باشد به طوری که این بچه باهوش ده ساله که در آن موقع پا به بیست و پنجمین سال عمر گذاشته و مردم ایران با شخصیتش آشنا شده‌اند خوب می تواند بی هیچ گونه زحمت و دردسر جای پدر را بگیرد. جناب اشرف در ادامه بیانات خود اظهار داشتند که در حال حاضر دو گروه در ایران هستند که از صمیم قلب با حکومت پهلوی مخالفند: یکی روحانیان و دیگری اشراف کهن. دسته اخیر عبارتند از هیأت حاکمه سابق (بقایای دوره قاجار) رؤسای منتفذ ایلات و صاحبان املاک بزرگ. سیاست کنونی اعلیحضرت بر حول این هدف می چرخد که مشاغل حساس کشور را به تدریج، نه تنها در شؤون سیاسی و اداری، بلکه در شؤون نظامی نیز، به دست افراد جوان و تحصیلکرده بسپارد به نحوی که تا چند سال دیگر مسؤولانی در رأس کارها باشند که تحت رژیم کنونی کشور تربیت شده باشند و هیچ گونه ارتباط مستقیم با رؤیمی که قبل از کودتای ۱۹۲۱ (کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) بر ایران حکومت می کرد نداشته باشند. در اینجا به جناب اشرف تیمورتاش گفتم با وصف آن احترام عمیق که نسبت به اعلیحضرت رضاشاه پهلوی قائم و در قبال خدمات درخشانی که برای کشورشان انجام داده‌اند حقاً چیزی جز تحسین و ستایش نمی توانم ابراز کنم، مع الوصف اگر جناب اشرف اجازه بفرمایند می خواهم یکی از معایب مهم اعلیحضرت را، در دو کلمه و بی پرده، بیان کنم: عیب عمده رضاشاه به نظر من حرص جمع آوری مال و خست فوق العاده ایشان است. اغلب فرمانروایان بزرگ ایران که در گذشته بر این کشور سلطنت کرده و عین قدرت استبدادی شاه فعلی را در زمان خود داشته‌اند و با اینهمه محبوب رعایای خود بوده‌اند، این محبوبیت را فقط از این طریق به دست آورده بودند که در موارد بیشمار اتباع کشور را از بذل و بخشش خود بهره مند می ساختند. اما چنین به نظر می رسد که اعلیحضرت رضاشاه مطلقاً از این صفت خسروان پیشین بی بهره‌اند و این خود می تواند دلیل کافی برای عدم محبوبیتشان میان توده ملت باشد.

جناب اشرف در عین حالی که نظر مرا تصدیق فرمودند در پاسخ نکته‌ای که پیش کشیده بودم اظهار داشتند که به عقیده ایشان اعلیحضرت رضاشاه عیب بزرگتری دارند و آن عبارت از سوءظن شدید نسبت به اطرافیان و علی‌الاصول نسبت به تمام کاینات است!

جناب اشرف فرمودند اگر حقیقت مطلب را خواسته باشم امروزه در سراسر ایران کسی وجود ندارد که رضاشاه نسبت به او اعتماد داشته باشد و این سوءظن ملوکانه نسبت به همگان، در نظر آنهایی که یک عمر امتحان صداقت و وفاداری خود را داده‌اند بالاخص ناگوار و غیرقابل تحمل است. همین سوءظن شدید ملوکانه باعث شده است که سدی میان اعلیحضرت و صدیقترین خدمتگزارانش بوجود آید، زیرا همه این اشخاص شب و روز در بیم و هراسند که مبادا غفلتاً آماج سوءظن ملوکانه قرار گیرند و نتایج وخیم و مرگبار آن را به چشم ببینند! خود ایشان (جناب اشرف) شاید نزدیکترین کس به اعلیحضرت باشند و ایشان را بهتر از هر کسی دیگر بشناسند. از این رو، چندین بار راجع به همین موضوع با ایشان صحبت کرده و عواقب زیانبار اینهمه سوءظن بیجا نسبت به اطرافیان را خدمتشان عرض کرده‌اند ولی بدبختانه مثل این است که اعلیحضرت از آن سنی که بتوانند عادات و خصوصیات اخلاقی خود را عوض کنند گذشته‌اند. (۱)

نسبت به آن مورد خاصی هم که من (وزیرمختار انگلیس) رویش انگشت گذاشتم، یعنی خست فوق‌العاده اعلیحضرت، این صفت ملوکانه، به نظر جناب اشرف، از لحاظ مصالح کلی مملکت چیز بدی نیست. رضاشاه از خرج کردنهای بیجا، چه از دارایی خود و چه از دارایی ملت، بدش می‌آید و به همین دلیل مراقب است که دیناری از خزانه مملکت بیجهت تلف نشود. در نتیجه، در ایران امروز از آن ریخت و پاشهای زمان قاجار دیگر خبری نیست زیرا مسؤولان کشور به خوبی از این نکته آگاهند که پادشاهی بیدار و

۱. تقی‌زاده در خاطرات منتشر شده‌اش می‌نویسد:

«... وی (رضاشاه) نسبت به انگلیسیها خیلی ظنین بود و همه بدیهای دنیا را از انگلستان می‌دانست. حتی به پسرش (ولیمهد آن‌روزی ایران) هم ظنین بود و عقیده داشت که وی در باطن با انگلیسیها کار می‌کند. ارنست پرون دوست سویی ولیمهد را مأمور خفیه انگلیسیها در دربار ایران می‌دانست. در جلسه کابینه به تمام وزراء اخطار کرد که کوچکترین ارتباط یا مرادده‌ای نباید با این خارجی مشکوک داشته باشند. در سرتاسر دوران سلطنتش ملاقات و حتی سلام و علیک کردن با خارجیان را قذغن کرده بود. سرلشکر محمدحسین میرزا فیروز خودش به من گفت: شبی رفته بودم سینما و در لژ نشسته بودم. در لژ مجاور رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس نشسته بود. نظامیها که جرأت احوالپرسی و سلام و علیک کردن با خارجیان را نداشتند. ناچار از تعارف و احوالپرسی با این مأمور عالی‌رتبه شرکت که سابقه دوستی قدیمی با وی داشتم خودداری کردم تا اینکه فیلم آغاز شد و سینما در تاریکی فرو رفت. فقط در آن موقع بود که رئیس شرکت نفت یواشکی سرش را به لژ ما نزدیک کرد و گفت: حالا اجازه می‌فرمایید در تاریکی سلامی خدمتان عرض کنم!...»

کیفربخش ناظر اعمال و حرکات همه آنهاست.

۷- این نکته را هم باید به گزارش خود اضافه کنم که قبلاً برای تیمورتاش توضیح داده بودم که فقط از این لحاظ که ما دو نفر از افکار و عقاید همدیگر به خوبی آگاهیم و مذاکراتمان در این گونه جلسات خصوصی همیشه بر صداقت بیان و صراحت کامل در اظهار مطلب، استوار است این جسارت را به خودم می‌دهم که از بعضی خصوصیات اعلیحضرت این طور صریح و بی‌پروا انتقاد کنم. تیمورتاش جواب داد که نقطه نظر مرا کاملاً درک می‌کند و به همین دلیل است که خود نیز در مذاکرات خصوصی با من هیچ‌گونه تقیه و کتمان بکار نمی‌برد و مطالبی را که در قلبش هست با کمال صراحت و صداقت بیان می‌کند. نیز تأکید کرد که خودش می‌داند رویه حکومت انگلستان نسبت به سلسله پهلوی کاملاً با رویه حکومت شوروی فرق دارد، زیرا بریتانیای کبیر وجود یک ایران نیرومند را در جوار مرزهای شوروی برای مصالح خود لازم می‌شمارد در حالی که روسها تحقق مصالح خود را در پریشانی و آشفتگی ایران می‌بینند.

سپس موضوع صحبت برگشت روی عهدنامه جامع میان ایران و انگلستان که جزئیات آن در گزارشهای قبلی من منعکس است.

دو نسخه از گزارش فعلی، یکی برای وزیر امور خارجه دولت هندوستان و دیگری برای کمیسر عالی بریتانیا در بغداد ارسال شده است.

با احترامات - رابرت. ه. کلایو،^(۱)

از : حشمت‌الله فربود

شناسنامه نصرت‌الدوله

شاهزاده فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله) پسر ارشد شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما و مادرش خانم عزت‌الدوله دختر مظفرالدین شاه قاجار بود که در سال ۱۳۰۶ هجری قمری تولد یافت.

شاهزاده فرمانفرما بجز خانم عزت‌الدوله همسران دیگری از شیراز، کرمانشاهان، تهران و شمیران نیز داشت.

از خانم عزت‌الدوله چهار پسر به نامهای نصرت‌الدوله، عباس میرزا سالار لشکر، محمد ولی میرزا و سرتیپ محمد حسین میرزا بودند که در دوران زندگی پس از تحصیلات عالی در فرانسه، انگلیس و روسیه قدیم هریک مقامات دولتی و ملی مختلفی را در کشور دارا بودند.

شاهزاده فرمانفرما در تربیت اولاد خود فوق‌العاده حساس و همه را پس از خاتمه تحصیلات ابتدائی در کشور به فرانسه و بلژیک و انگلستان می‌فرستاد و یک نفر که به وضع تحصیلی در خارج مطلع و بصیر بود برای سرپرستی آنها استخدام نموده بود که او به نام مسیو معروف و هر ساله سه چهار نوبت به آن کشورها می‌رفت و با توجه به وضع تحصیلی و رفتار و اعمال هریک از آنها گزارش برای شاهزاده فرمانفرما می‌آورد. اولاد شاهزاده فرمانفرما عموماً پس از خاتمه تحصیلات و برگشت به کشور هریک در دستگاه‌های دولتی و غیردولتی و مؤسسات مصدر خدمات شدند.

خود شاهزاده فرمانفرما تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ مصدر خدمات و مقامات عالیت دولتی بود که در کتاب جداگانه مشخص و به چاپ رسیده است. پس از کودتاکه به اتفاق نصرت‌الدوله و سالار لشکر با عده‌ای از سرشناسان کشور

از طرف سیدضیاء نخست وزیر توقیف گردیدند پس از آزادی از سیاست و زمامداری مقامات خودداری و بیشتر ایام در دفتر شخصی خود به رتق و فتق امور املاک و زندگی خانوادگی و تربیت اولاد و پذیرائی های خصوصی می پرداخت.

علت توقیف فرمانفرما، نصرت الدوله و سالار لشکر کاملاً مشخص نگردید. گفته می شد چون کودتا به وسیله انگلیس انجام گردید، طبق نقشه و قرار قبلی قرار بوده است شاهزاده نصرت الدوله آن را انجام دهد. زیرا خانواده فرمانفرما معروف به دوستی و طرفدار سیاست انگلستان به شمار می رفتند ولی نصرت الدوله به دلیل اینکه او خود از خانواده قاجار به شمار می رفت و اقدام به کودتا و برانداختن سلطنت احمد شاه را صلاح ندیده پیشنهاد را قبول کند و انگلیس ها از این امر عدم رضایت نشان داده و به سراغ سیدضیاء رفتند و او پس از اجرای کودتا آنها را با عده دیگر توقیف کرد.

رضاخان سردار سپه نسبت به فرمانفرما احترام مخصوصی قائل بود چون در زمان وزارت جنگ او رضاخان مورد توجه و محبت قرار داشته و از آن جهت پس از سقوط کابینه سیدضیاء آنها آزاد گردیدند.

رضاخان در زمان سردار سپه بودنش غالباً به دیدن فرمانفرما که در همسایه گی اش منزل داشت شخصاً بدون خبر می رفت و از ایشان احوال پرسی می کرد.

بعداً هم دیده شد که زمان نخست وزیری و بر تخت نشستن او نصرت الدوله و سالار لشکر و محمد ولی میرزا سرتیپ محمد حسین میرزا هریک به وکالت و وزارت نائل گشته و مورد توجه بوده اند.

نصرت الدوله در حقیقت گل سرسبد خاندان فرمانفرما محسوب می گشت، زیرا علاوه بر تحصیلات عالی یک شخصیت برازنده سیاسی و دوست داشتنی بود که در همه حال افراد مجذوب روش و برخورد های او می شدند و بسیاری از نزدیک بودن و دوستی با او استفاده می کردند.

او در سیاست روش های خاصی داشت. گاهی هم اشتباه می کرد. بدین معنی در عین حالی که دوستان زیادی داشت عده ای دشمنان دوست نما هم اطراف او بودند و تصور دوستی با آنها غلط درمی آمد بعداً با توجه به اشتباه خود سعی می کرد دشمنان را جلب تا از در دوستی کامل با او نزدیک گردند ولی متأسفانه آنها در عالم خصومت و دشمنی باقی می ماندند و تا اندازه ای دوستان نزدیک را هم رنجیده و آزرده خاطر می کرد.

البته بعضی از این افراد که در سطح مقامات بالا بودند انتظار کسب مقاماتی بالاتر در دستگاه‌های دولتی و غیردولتی داشتند که به سبب عدم امکان به تأمین انتظارات آنها و محرومیت از احراز مقام مشخصی رنجیده خاطر می‌شدند و عده‌ای از نزدیکان و بستگان و منسوبان شاهزاده فرمانفرما و خود ایشان بودند که چون زمان حکومت و حکمرانی‌های گذشته در ایالات و ولایات آنها دارای کار و در خدمت بودند و پس از تغییرات بیکار شده بودند حال که می‌دیدند نصرت الدوله و برادران در مقامات و کالت مجلس و وزارت هستند انتظار داشتند آنها را مجدداً در کارهایی مداخله بدهند و مسلماً این انتظارات برآورده نمی‌شد، زیرا اوضاع و احوال و زمان تغییر کرده بود و استخدام خدمت در دستگاه‌ها برحسب قانون و مقررات و تحصیلات انجام می‌گرفت. غالباً این اشخاص اطراف عمارت شاهزاده نصرت الدوله برای دیدار ایشان پرسه می‌زدند و ناراحتی شاهزاده را فراهم می‌کردند.

نصرت الدوله اصولاً چه در دوران وکالت و چه در دوران وزارت فوق‌العاده پرکار و اکثر اوقات با اشتغال در وزارتخانه یا جلسات مذاکره و خواندن و نوشتن و مطالعه نوشته‌جات و پذیرائی‌های وزرا و نمایندگان و غیره و تبادل نظر درباره امور کشور سرگرم می‌شد و کمتر اظهار خستگی می‌کرد.

تنها مواردی که برای رفع خستگی و دوری از جار و جنجال اداری و غیره اقدام می‌کرد چنانچه فرصت مناسبی به دست می‌آمد اسب‌سواری و رفتن به کوه‌های اطراف وردآورد برای شکار بود.

اصولاً نصرت الدوله به اسب‌سواری و شکار عشق و علاقه‌اش زیاد بود و در هر فرصت از این امر استفاده می‌شد. در دوران وکالت فرصت بیشتر بود و اکثراً به اتفاق شکارچیان دیگر مخصوصاً امیر حسین خان ظفر بختیاری، مصدق الدوله ناصری، سالار اشرف پالیزی نماینده کرمانشاه، مقدم پسر میرشکار، ناظم‌الملک شیرازی و عده دیگر از جمله یمین‌الممالک برادر صارم الدوله برای شکار قوچ و بز و ناون به کوه‌های اطراف قوچان، شهرستانک، امامه لالان، زایگان و قرسنگ می‌رفتیم و در زمستان با همان عده برای شکار کبک به طرف جاجرود و کوه‌های عسلک پرداخته می‌شد و در مواقعی سپه‌دار اسعد هم که وزیر جنگ بود شرکت می‌کرد و ایام تعطیل را می‌گذرانند. نصرت الدوله با آنکه دست راستش در گذشته در شکارگاه با در رفتن تفنگ آسیب دیده بود و دست راستش کاملاً بار و راست نمی‌شد با این حال با همان وضع به شکار

علاقه به خرج می‌داد و استفاده می‌کرد.

علاقه دیگر نصرت‌الدوله به سر و سامان دادن به باغ و باغچه و گل‌کاری بود که همیشه باغبان مخصوص موسسه پیر و بینوا و تنها مؤسسه گل‌کاری در آن زمان بود در باغ فرمانیه و یا باغچه محل مسکونی شهر مشغول گل‌کاری و درخت‌های زینتی بود. در پذیرائی دوستان و همکاران مخصوصاً با تیمورتاش داور، سردار اسعد و دیگران که در تابستان برگزار می‌گشت زیاده روی می‌شد. بعضی اوقات در این پذیرائی‌ها مقامات خارجی هم شرکت داشتند.

در زمستان هم ناهار غالباً در وزارت‌خانه با عده‌ای از نمایندگان مجلس یا همکاران صرف می‌شد. این پذیرائی‌های تقریباً دائمی مستلزم مخارج زیادی بود که از درآمد و عایدی نصرت‌الدوله از املاک و حقوق اداری کسر خرج پیدا می‌شد و بناچار او را مقروض می‌ساخت، مخصوصاً که خرج زائد دیگر و بی‌رویه بر قروض او افزوده می‌کرد.

درآمد مستقیم او از عایدات املاک مراغه بود که با شاهزاده سالار لشکر شریک بودند و نصف درآمد به ایشان تعلق می‌گرفت که با حقوق وزارتی که در آن موقع ماهی هفتصد و پنجاه تومان بود به هیچ وجه با مخارج ایشان برابری نمی‌کرد همیشه کسر خرج داشت که بناچار به قرض کردن و به گرو گذاشتن ملک و بعضی اشیاء نفیس قیمتی اقدام می‌گردید.

شاهزاده فرمانفرما نصرت‌الدوله را به ول‌خرجی معرفی می‌کرد و ملامتش می‌نمود. ولی این ملامت‌ها تأثیری نداشت و نصرت‌الدوله از این نوع مخارج و پذیرائی‌ها لذت می‌برد البته او به قول معروف بذال نبود و بذل و بخششی به کسی نمی‌کرد با این حال روش خرج کردن او با سایر برادرها به کلی متفاوت و بر قاعده درستی استوار نبود.

شاهزاده فرمانفرما که به راستی یک شخصیت با تدبیر و با کفایت در زندگی سیاسی و غیرسیاسی و امور شخصی و خانواده با داشتن همسران و اطفال متعدد محسوب می‌گشت مخارج او در حد معقول به هیچ کیفیت مخارجی زائد و بی‌جا از طرف او انجام نمی‌گرفت.

خصوصیات اخلاقی و خلقی نصرت‌الدوله در مواقعی که سرگرم کار و اشتغال فراوان بود تا حدی از دیدار پدر و مادر و حتی برادران دور می‌ساخت. چون فرصتی

برای این دیدارها به دست نمی‌آمد، از این جهت فرمانفرما و خانم فخرالدوله که نیاز به دیدار او داشتند فرصتی برای این دیدار به دست نمی‌آمد. روزی شاهزاده فرمانفرما به من مراجعه کردند و گفتند فلانی خواهش دارم وقت ملاقاتی از وزیرتان بگیرید تا من برای چند دقیقه شرفیاب شوم! البته این روش طوری بود که بسیاری از دوستان را هم آزرده خاطر می‌کرد. چون پس از انجام امور وزارتخانه و هیأت دولت و کمیسیون‌های اداری و غیره ملاقات‌های خصوصی با تیمورتاش در دربار و یا با داور و سایرین هر روز و ساعات بعد از وقت اداری صورت می‌گرفت دیگر وقت و فرصتی برای دیدار دیگران حتی پدر و مادر و خانواده به دست نمی‌آمد.

کثرت کار و مشغله و ناراحتی‌هایی که در موارد مختلف با برخورد ایراداتی که از طرف رضاشاه بوجود می‌آمد در خلق و خوی نصرت‌الدوله مؤثر بود و گاهی بی‌جهت برای یک امر جزئی از کوره درمی‌رفت و فریاد می‌کشید و پرخاش می‌کرد و در بعضی مواقع هم آنقدر با مهر و محبت رفتار می‌کرد که حتی به نوکرش هم صدا می‌کرد آقای... حال شما چطور است؟

البته بیشتر این ناراحتی‌ها که به وجود می‌آمد با برخورد امور سیاسی و شرفیابی‌ها بستگی داشت، چون بهر حال و به طور کلی تیمورتاش، نصرت‌الدوله، داور و سردار اسعد عناصر و شخصیت‌های مقتدری در امور کشور بودند که قابل توجه و از جهاتی قابل تأمل بود.

روش هریک از آنها و برخوردها تا حدی متفاوت بود. تیمورتاش فوق‌العاده باهوش، زرتنگ، پرکار، مؤدب و خوش برخورد بود. تنها ایرادی که به او گرفته می‌شد شب‌ها نسبتاً مشروب زیادی صرف می‌کرد، البته همین مشروب‌خوری در وضع اشتغال و کار او تأثیری نداشت و همه روزه صبح زود سرکار حاضر و با شرفیابی امور دربار را اداره می‌کرد.

نصرت‌الدوله نیز هم‌چنان فوق‌العاده باهوش، سیاستمدار، جذاب و درکار و امور محوله دقیق و نسبت به شاه صدیق بود. او مشروب نمی‌خورد مگر در مهمانی‌های رسمی و غیر رسمی آنها نه به طور غیرعادی بلکه فقط صرفاً تشریفاتی، ولی سیگار زیاد می‌کشید. داور در کار خودش خیلی زرتنگ و باهوش، در سیاست محتاط و زیرکانه بود، شناسائی درونی و افکار او کمی مشکل بود، در جلسات کمتر حرف می‌زد، بیشتر به صحبت‌ها گوش می‌داد و دوستان زیادی برای خود به دست آورده بود. سردار اسعد

بسیار مرد آرام و شخصیت محبوبی بود همه او را دوست می داشتند. از سیاست بازی زیاد بهره ای نداشت و باید گفت در بعضی موارد دنباله رو همکاران بود. زندگی او با آنکه وزیر بود بسیار ساده و لرمآب بود و همیشه سرسفره او عده ای از خوانین و بختیاری ها متنعم می شدند.

به هر حال این چهار نفر چهار آس زمان خود بودند و برای پیشرفت و گردش خرج امور کشور نقش های مؤثری بازی می کردند و رضاشاه هم آنها را مورد توجه قرار می داد.

زمان قدرت نمائی این چهار نفر ادامه داشت و سعی بر این بود که خدمات به شاه و حفظ جنبه های سیاسی کاملاً بر اساس اصول قرار گرفته شود، متأسفانه اواخر توجه مقام و موقعیت و تسلط بر کلیه امور و پشتیبانی شاه آنها غافل بودند و نمی دانستند نقشه هایی از طرف حاسدان و دشمنان آنها مخفیانه برای لطمه زدن به قدرت آنان در کار است و از این مهم به کلی بی خبر بودند.

اواخر سال ۱۳۰۷ جسته و گریخته اطلاعاتی درهم و برهم به گوش می رسید و در اجتماع سه نفری و گاه چهار نفری و بیشتر دو نفری (نصرت الدوله و تیمورتاش) صحبت هایی درباره یک توطئه ای که علیه آنها در کار است به عمل می آمد. نصرت الدوله از این امر بیشتر از دیگران نگران بود، تیمورتاش غالباً اطلاعات بدست آمده را با آنها در میان می گذاشت.

در آن زمان سرتیپ محمدخان درگاهی که یکی از افسران مورد توجه شاه بود به ریاست کل شهربانی منصوب شده بود و او ضمن ملاقات و مذاکرات با اشخاص و مخصوصاً نمایندگان مجلس گوشه و کنایه هایی درباره اوضاع مملکت می زده است که آنها به وزیر دربار این کنایه ها را اطلاع می دادند.

سرتیپ محمدخان درگاهی از دوران گذشته با نصرت الدوله و خاندان فرمانفرما دشمنی و عداوت دیرینه داشته و نصرت الدوله این خصومت باطنی درگاهی را در آن موقع که آنها قدرت را در دست داشتند و مورد حمایت و توجه شاه بودند نادیده می گرفت.

با این حال نگرانی در سیمای او و حتی تیمورتاش دیده می شد و در مذاکرات چهار نفری صحبت هایی رد و بدل می گشت، داور و سردار اسعد زیاد اهمیتی نمی دادند و نگرانی ها را بی اساس می دانستند.

با گذشت مدتی بر حضرات مسلم گردید که درگاهی در مقام قدرت نمائی و نمایش است. همه روزه مرکز اداره کل نظمیه وکلا و عده‌ای از وزرا و سایر سرشناسان برای دیدار درگاهی حضور می‌یابند و با او ملاقات می‌نمایند.

آنها احتمال می‌دادند که درگاهی گزارش‌های ساختگی تهیه کرده و به شاه تقدیم نموده و سوءظن و بدگمانی شاه را نسبت به آنها در باطن برانگیخته باشد.

در مذاکرات با هم تصمیم گرفتند یکی دو جلسه او را دعوت نمایند و به عنوان مهمانی و مجلس بزم با او به گفتگو بنشینند شاید از مقاصد او چیزهایی به دست آورند. در نتیجه دو جلسه مهمانی در فرمانیه برقرار گردید و او را به شام دعوت کردند و حضور بهم رسانید. بار اول هر چهار نفر با یکی دو نفر دیگر از نزدیکان همگی شرکت داشتند ولی دفعه دوم داور از حضور در مهمانی عذر خواست و شرکت نکرد. پس از این دیدارها تا چندی دیده می‌شد نگرانی‌ها تخفیف یافته و صحبت زیادی نمی‌شود، ولی نصرت‌الدوله با آنکه خالصاً مخلصاً نسبت به شاه علاقمند و در حقیقت خدمتگذار او بود و شاه هم نسبت به ایشان ابراز رضایت و علاقمندی می‌کرد با این حال از عداوت و دشمنی دیرینه سرتیپ محمدخان درگاهی بیم داشت. مخصوصاً که می‌دید درگاهی بدون اطلاع وزیر دربار از شاه وقت ملاقات و شرفیابی می‌خواهد و برای گزارش شرفیاب می‌شود.

این شرفیابی‌های درگاهی بدون اطلاع تیمورتاش هر دو را سخت نگران ساخته بود و درگاهی هم تقریباً بی‌اعتنا و احترامات لازم را منظور نظر نداشت.

قسمت دیگری که نصرت‌الدوله نسبت به آن متوجه و افکار او را دربر گرفته بود روابط با انگلیس‌ها و دولت انگلیس بود. گاهی در روزنامه‌های انگلیس موضوع عملیات نصرت‌الدوله در اعمال قدرت که برای جلوگیری از کشتی‌ها و نفت کش‌های شرکت سابق نفت انگلیس و ایران کرده بود به چشم می‌خورد و جملات نیش‌داری و گوشه‌هایی زده می‌شد که مورد ناراحتی او را فراهم می‌کرد. در همان موقع که سه مرتبه سفیر انگلیس از ایشان وقت ملاقات می‌خواست ولی او به دلیل گرفتاری فراوان موکول به وقت مناسب دیگری می‌کرد ولی بالاخره دو ملاقات بین او و سفیر انگلیس در فرمانیه صورت گرفت و گویا نتیجه بیش از نقطه نظر ایجاد رابطه گرفته نشد و فکر می‌کرد که انگلیس‌ها هم به قدرت رساندن سرتیپ محمدخان درگاهی در مقابل آنها دستی داشته باشند.

به هر کیفیت پس از چندی مشخص گردید سرتیپ محمدخان درگاهی با گزارشات ساختگی و جعلی سوءظن شاه را نسبت به نصرت الدوله، تیمورتاش و سردار اسعد به منظور برانداختن سلطنت پهلوی تقویت نمود و به علاوه، پرونده رشوه خواری برای نصرت الدوله ترتیب داده شد که آن پرونده از طرف شاه به سرلشکر شیبانی وزیر فوائد عامه ارجاع گردید تا رسیدگی و گزارش به شخص شاه بدهد، سرلشکر پس از چندی گزارشی مبنی بر بی اعتباری پرونده مذکور به شاه داده شد که پرونده موقوف الاجرا گذاشته شد.

ولی موضوع خیانت از طرف نصرت الدوله که باطناً شاه را ظنن کرده بود موجب گردید که دستور توقیف و برکناری او را از وزارت مالیه بدهد. در نگارش های دیگر عوامل توقیف و سایر پیش آمدهای پس از توقیف و محاکمه و غیره شرح داده شده است.

موضوع قابل توجه این است که بر اثر توطئه های سرتیپ محمدخان درگاهی که به حقیقت بذر و تخم این خیانت های دروغی و ساختگی را در روحیه رضا شاه کاشته بود، پس از آنکه نصرت الدوله را روز دهم عاشورا در مجلس روضه خوانی تکیه دولت خود درگاهی به دستور شاه توقیف نمود، چندی نگذشت که خود درگاهی مورد غضب شاه واقع گردید و مدتی توقیف و زندانی گردید.

سپس در زمان سرلشکر ایرم و مختاری که ریاست کل نظمیه را دارا بودند هر یک از آن چهار قدرتمند روز کشور به طریقی فجیع و رفت بار به علاوه چند نفر دیگر از جمله سید حسن مدرس، فرخی و غیره را از بین بردند.

البته داور چون خود نیز نقشی در این بازی ها داشت مدتی سرکار بود ولی پس از آنکه متوجه گردید که او نیز باید به دنبال همکاران خود برود. با خوردن تریاک پیش از دستگیری به زندگی خود خاتمه داد.

رضاشاه خود نیز با آن همه قدرت و توانائی که ترس و دلهره ای در کشور ایجاد کرده بود با دست آنانی که او را قدرتمند کرده بودند چنان قدرت را از او سلب کردند که یارای کمترین مقاومت را نداشت و او را در یک جزیره دور افتاده جنوب آفریقا فرستادند و تا دو سه سال با نهایت عسرت به سر برد و در همانجا زندگی اش خاتمه یافت.

اقدامات ایرم و مختاری و هم دستان آنها درباره از بین بردن و نحوه کشتن آنها را در

نوشته‌جات مختلف ذکر کرده‌اند ولی درباره سرتیپ محمدخان درگاهی که عامل اصلی این ماجراها بود ذکری نشده است ولی به هر حال شاید در پرونده محاکمه مختاری و دستیاران او پس از مرگ نصرت‌الدوله و تیمورتاش و سردار اسعد که وراثت هر یک محاکمه عاملان را خواستار شدند قسمت‌های قابل توجهی دیده شود.

نکته قابل توجه این است که در توقیف و زندانی شدن و محاکمه نصرت‌الدوله قدرت و شجاعت و استقامت بیشتری نشان داده که مورد توجه شده است. ولی تیمورتاش در جلسات محاکمه و دفاع از خود اظهار عجز و ناتوانی زیادی نمود و ندامت خود را از کارهای گذشته ابراز داشته بود.

سردار اسعد بختیاری حقیقاً بدون دلیل و جهتی فقط به عنوان بختیاری بودن و اینکه ممکن است با تیمورتاش و نصرت‌الدوله همکاری کنند و سلطنت را براندازند توقیف و زندانی و او را کشتند.

در یکی از نوشته‌های چاپ شده خواندم که شبی در خانه مجلل‌الدوله پدر یکی از زنهای رضاشاه مهمانی و بساط قمار بر پا بوده است. تیمورتاش، نصرت‌الدوله، عمادالسلطنه فاطمی، حاج مشار سعدیه، وکیل‌الدوله دیبا و دیگران شرکت داشتند و مجلل‌الدوله مبلغ چهار هزار تومان به آنها باخته بود تحمل این باخت برای مجلل‌الدوله مشکل و باعث ناراحتی او گشته و همان شب سکنه کرده و درگذشته است.

ناگفته نماند که نصرت‌الدوله و تیمورتاش اهل قمار نبودند و چنانچه اشخاص دیگری که نام برده شد جلسه قمار راه انداخته و از مجلل‌الدوله برده‌اند آن بحث جداگانه است. و سکنه مجلل‌الدوله هم مسلماً بر اثر قمار و باخت نبوده است.

در آن نوشته‌ها این پرونده‌سازی را به سرتیپ آیرم نسبت داده‌اند که او به علت دشمنی با تیمورتاش این موضوع را ساخته و به عرض شاه رسانده در صورتیکه در خانه مجلل‌الدوله تیمورتاش و نصرت‌الدوله در آن شب مهمان نبوده‌اند.

همانطور که قبلاً اشاره گردید نصرت‌الدوله اصولاً اهل قمار و مشروب نبود، او عشق و علاقه‌اش به اسب‌سواری و شکار و کوه رفتن بیشتر از هر چیزی بود و هر وقت فرصت مناسبی به دست می‌آورد یا با دوستان به شکار می‌رفت یا به ورداورد که بین تهران و کرج واقع بود و بسیار باصفا بود اوقات را می‌گذراند.

در آن زمان مظفر فیروز فرزند بزرگ نصرت‌الدوله که تحت سرپرستی پدر بود زندگی ساده‌ای داشت ولی پس از گذشت زمان او نیز دارای گفتنی و شنیدنی هائی دارد

که قابل توجه و ذکر خواهد بود که در بخش دیگر به اختصار پرداخته خواهد شد. من شخصاً پس از آزادی نصرت الدوله از توقیف‌های مکرر نزد ایشان می‌رفتم و با مهر و محبتی که با من داشتند مخصوصاً نسبت به فشار و ناراحتی‌هایی که در زمان محاکمه به من اعمال شده بود ابراز هم‌دردی و تأسف می‌کردند. غالباً با ایشان ورداورد می‌رفتم و از گذشته‌ها صحبت می‌کردیم و چون کمتر با اشخاص دیگر ملاقات و مذاکره می‌کرد.

ایشان روزی به من گفتند: آقا حشمت (همیشه به من آقا حشمت خطاب می‌کردند) نمی‌دانی الان چقدر از زندگی لذت می‌برم، در جمع خانواده و بچه‌ها چقدر خوشحال هستم و زندگی سیاسی من و کارهای مختلف به کلی مرا از زندگی خانوادگی دور ساخته بود.

چنانچه اتفاق می‌افتاد که به واسطه کار اداری یا خصوصی نتوانستم خدمت ایشان برسم نامه برایم می‌نوشته و می‌فرستادند و تأکید می‌کردند که بروم خدمتشان و البته چنانچه کار خصوصی داشتند که من می‌توانستم انجام دهم مراجعه می‌کردند و دنبال کار ایشان که جنبه‌های شخصی داشت می‌رفتم.

غافل از اینکه اوضاع زمان نگذاشت ایشان از این راحتی و آرامش و پس از سالها تلاش و کار برایش فراهم شده بود به درستی و کامل استفاده کند. در همان موقع به عنوان ارتباط با سفیر یا کاردار فرانسه که مستاجر عمارت فرمانیه بود او را تبعید به سمنان کردند. از سمنان یک مرتبه به وسیله مقدادی رئیس قسمت ارتباطات شهربانی یادداشتی برای [دارو] کردند که به واسطه ناراحتی قلب خواسته بودند و من به همان وسیله فرستادم و دیگر ارتباط دائمی قطع گردید.



محمدعلیشاه قاجار دانی نصرت الدوله



از راست نفر دوم عبدالحسین میرزا فرمانفرما در ابتدای خدمت در تبریز



عبدالحسين ميرزا فرمانفرما هنگام فرماندهی قشون آذربايجان



عبدالحسين ميرزا فرمانفرما هنگام رئيس الوزرايى



عبدالحسین میرزا فرمانفرما در ۸۰ سالگی



رضاخان هنگامی که سرقراول منزل فرمانفرما در کرمانشاه بود در جلو محمدولی میرزا با لباس سفید دیده می شود.



علیقلی خان مشاورالممالک وزیر امور خارجه و رئیس هیات اعزامی برای کنفرانس صلح ورسای



از راست: محمدولیخان سپهسالار، محتشم السلطنه، شهاب الدوله، مستوفی الممالک، مهندس الممالک، فرمانفرما، احمدشاه، محمد حسن میرزا، صاحب اختیار



محمد حسن میرزا ولیعهد



فتح الله اکبر (سپهبدار رشتی) هنگام کودتا نخست وزیر بود.



سیدضیاءالدین پس از کودتا فرمانفرما و نصرت الدوله را به زندان انداخت.



سیدحسن مدرس از حامیان نصرت الدوله بود.

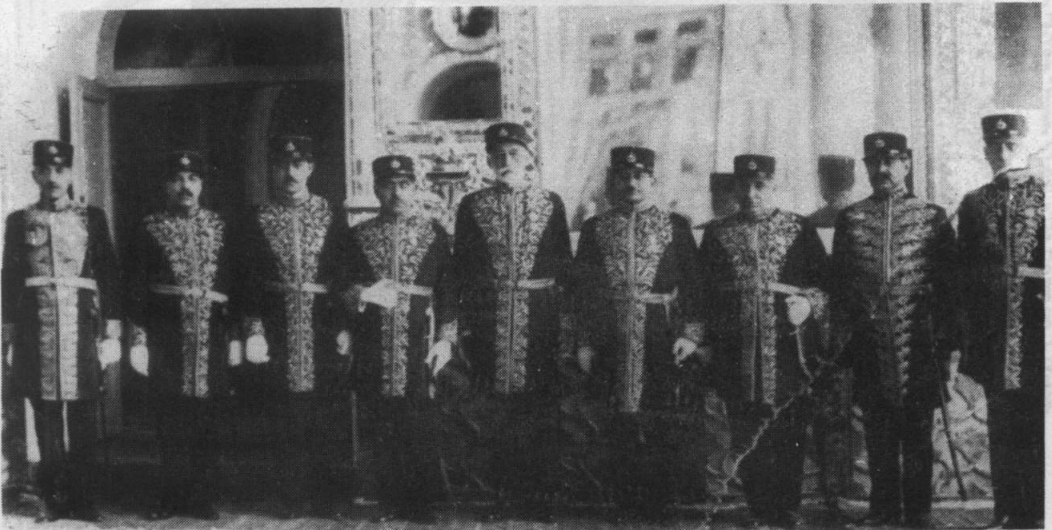
tarikhema.org



مردمان از نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی، شماره ۲۱ نضرت‌الوولک فیروز، شماره ۱۴ محمودولی، میرزا
 نرسانفرمانیان، شماره ۱۳ سردار ناصر حکمتیه، شماره ۲۰ السلطان بیات.



در کابینه مخبر السلطنه هدایت، نصرت الدوله وزیر مالیه بود.



کابینه مخبر السلطنه در کسوت وزارت از راست: اعتماد الدوله قره گوزلو، محمود جم، ادیب السلطنه، سمیعی، سردار اسعد بختیاری، مخبر السلطنه، نصرت الدوله، علی اکبر داور، صوراسرافیل، محمد علی فرزین.

سید حسن فرزین از حامیان صدر السلطنه بود



سرتیب محمدخان درگاهی رئیس نظمیہ بہ دستور رضاشاہ، نصرت الدولہ فیروز وزیر مالیہ را در تکیہ دولت بازداشت کرد.



بہ دنبال بازداشت نصرت الدولہ، صارم الدولہ والی فارس ہم زندانی شد.



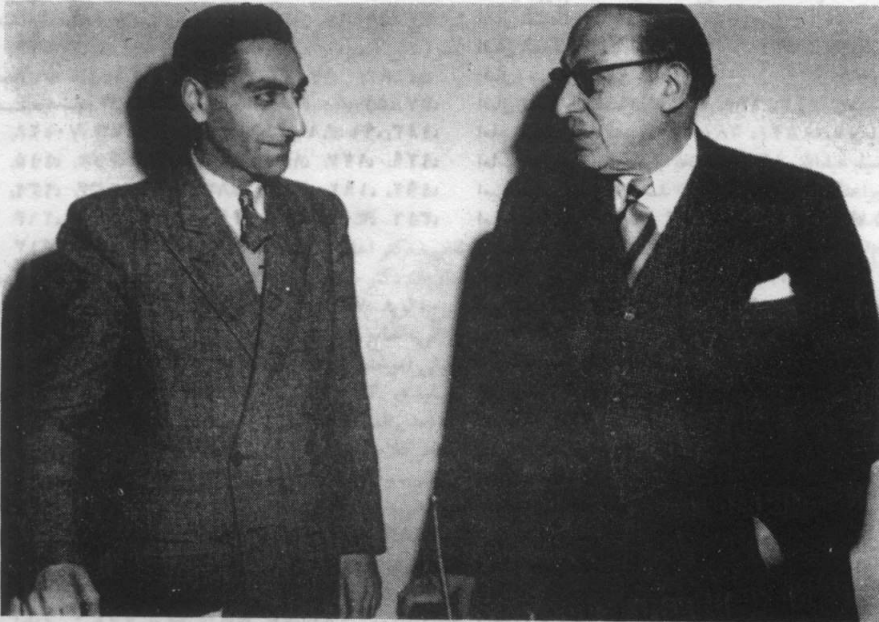
هنگام محاکمه نصرت الدوله، رضاقلی خان نیرالملک ریاست دادگاه را عهده دار بود.



عباس میرزا فرمانفرما برادر نصرت الدوله.



سرلشکر محمد حسین فیروز، سپهبد امیراحمدی و محمد رضا پهلوی



قوام السلطنه و مظفر فیروز

فهرست اعلام

- آشتیانی، حاج میرزا هاشم ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۸
- آشتیانی، حبیب‌الله ۱۷۲
- آصف‌المالک، محمدعلی خان ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۸۰
- آقازاده ۲۱۸
- آقا شیخ محمد جواد ۱۷۲
- آقایان، دکتر الکساندر ۲۷۰
- آلب، نایب‌تقی خان ۷۶
- آهی، میرزا مجیدخان ۱۷، ۲۰، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۸، ۳۱۹، ۳۴۶
- آیرم، محمد حسین ۱۸، ۱۹، ۱۹۲، ۳۶۱
- آیرم، محمود ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۹۶
- آیرن‌ساید، ژنرال ادوموند ۷۰، ۱۲۸، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱
- ابوالفتح‌زاده، میرزا اسدالله خان ۳۹، ۴۰، ۴۴
- ابوالقاسم خان ۲۹۴
- اتابک (امین‌السلطان)، میرزا علی اصغرخان ۲۶، ۳۰، ۴۱، ۵۲، ۲۲۴
- اتحادیه، دکتر منصوره ۱۴۱، ۲۳۶، ۲۸۶
- احترام الملوک ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۹۱
- احتشام الدوله ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۱
- احتشام‌السلطنه (علامیر)، میرزا محمود خان ۵۰، ۵۸، ۷۴، ۷۸-۷۶
- احسان‌الله خان ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۳۳۶
- احمدشاه ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۸-۷۰، ۷۳-۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۸-۹۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴
- احمدی، دکتر ۲۶۸، ۲۷۱
- احمدی، هرمز ۲۹۴
- اخگر، سلطان احمدخان ۷۶
- اخوی ۱۴۲
- ادهم، حشمت‌السلطنه ۷۵
- ارانی، دکتر تقی ۲۰
- اردافی، میرزا علی اکبر ۳۹، ۴۰
- اردیبیلی، سید جلیل ۷۴
- اردشیر، احمد ۵۲
- اردلان، حاج عز‌المالک ۱۴، ۷۴، ۱۸۵-۱۸۹، ۲۸۹
- اردلان، عزت‌الله ۲۱۷
- ارفع‌الدوله ۷۹
- استرآبادی، شیخ محمد حسین ۵۱، ۷۴، ۱۸۰
- استراسلسکی، سردار ۸۵-۸۷، ۱۲۷
- اسدی (مصباح‌السلطنه)، محمد ولی ۱۸، ۱۷۹
- اسفندیاری، عدل‌السلطنه ۸، ۱۷۷
- اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، حاج حسن ۲۹، ۴۰، ۵۸، ۸۳، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۵-۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۷۱، ۳۰۷
- اسفندیاری (نصیرالسلطنه)، حاج مهدی ۴۰، ۱۷۷
- اسکندری، سلیمان محسن ۱۳-۱۴، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۵-۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۷۱
- اسکندری، عباس ۳۰۷
- اسمیس ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹
- اسمیت، آرمیناز ۱۱۷، ۱۸۹، ۳۰۹
- اشتری، میرزا احمدخان ۴۴-۴۵
- اصفهان، آقا سیدجمال ۳۶، ۱۶۹
- اصفهان، شیخ الاسلام ۱۷۷
- اعتصام‌زاده ۱۸، ۲۷۱، ۲۷۸
- اعتصام‌السلطنه ۲۴، ۵۵
- اعظم‌زنگنه، علی ۱۴، ۱۸۱
- اعظمی‌زنگنه، مراد علی خان ۱۳۹
- افتخار اعظم ۲۲۴
- افسر (شیخ‌الرئیس)، محمد هاشم میرزا ۱۳۳، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۰
- افشار، ایرج ۲۱۵، ۲۹۰
- اقبال السلطان ۱۷۹
- اقبال الملک ۵۵، ۷۴
- اقبال، سردار ۱۷۸
- اقبال (مقبل‌السلطنه)، ابوتراب ۱۸۰
- امام جمعه، سید محمد ۳۶
- امامی خوئی، حاج میرزا یحیی ۱۲
- امیراحمدی، سید احمد ۲۷۲، ۲۹۴
- امیراعلم، دکتر امیرخان ۴۳، ۱۱۶، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۸۱
- امیرطهماسبی، عبدالله ۱۱۴، ۱۹۲-۱۹۳، ۲۷۱
- امیرعلانی، سرتیپ جان محمدخان ۲۰۷، ۲۷۲
- امیرکبیر، میرزا تقی‌خان ۲۸-۳۰، ۲۴۰، ۲۴۳-۲۴۴، ۳۰۷، ۳۳۴
- امیرمجاهد ۲۹۶-۲۹۷
- امیر ناصر ۱۳۳، ۱۷۲
- امیرنظام ۳۳۸
- امین‌الدوله ۲۵، ۳۰-۳۱
- امین‌الملک، دکتر اسماعیل خان ۳۴
- امین، حبیب‌الله (امین‌التجار) ۱۷۷
- امین، دکتر رفیع خان ۱۷۸
- امین، محمودخان ۷۴
- انتظام‌الملک، ابوالقاسم خان ۴۸، ۵۰
- انتظام، نصرالله ۵۲
- انصاری (مشاور المالک)، علیقلی خان ۳۸، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۵۸، ۸۰، ۹۳، ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۳۴
- انوار شیرازی، سید یعقوب ۱۳۴، ۱۷۹، ۲۳۴

ایروانی، میرزا محمدرضا ۲۳۹، ۲۶۲، ۳۳۶
 بالفور ۳۷، ۵۰
 بامداد، مهدی ۲۸۵
 بختیاری، ابوالقاسم خان ۷۴
 بختیاری، سردار اسعد ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۱۷۹، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۱۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱-۳۶۲
 بدر (دبیرالملک)، میرزا حسین خان ۳۸، ۱۱۴، ۳۰۳
 بدر (نصیرالدوله)، میرزا احمدخان ۳۴، ۳۸، ۱۱۴، ۳۰۳
 براون، ادوارد ۲۸۹، ۲۹۰
 برزین، سرهنگ ۲۹۱
 بروجردی شگرف، میرزا صادق خان ۲۳۹
 بروجردی، شیخ محمد صادق ۲۶۲، ۳۴۶
 بقائی، سلطان حسن خان ۷۴
 بقائی کرمانی، میرزا شهاب‌الدین ۱۷۹
 بلوچ، میرزا سید حسن خان ۱۷۷
 بلوش ۲۸۷
 بوذرجمهری، کریم ۲۸۷، ۳۴۸
 بو شهری، مبین التجار ۸۳
 بون، مسو ۶۷، ۸۰-۸۲
 بهادرالسلطنه ۳۹، ۴۵
 بهادر، نایب اسماعیل خان ۷۴
 بهارمست، سرتیب محمود ۲۹۸
 بهار (ملک‌الشعراء)، محمدتقی ۳۷، ۴۲، ۶۹، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۳، ۳۳۸، ۳۲۷، ۳۳۸
 بهاء‌الدوله ۲۳، ۲۴
 بهبودی، سلیمان ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷
 بهبهانی، سید احمد ۱۷۵، ۱۸۳
 بهبهانی، سید عبدالله ۴۱، ۴۳، ۷۷
 بهرامی (دبیراعظم)، فرج‌الله ۱۸، ۱۷۱، ۲۷۸
 بهرامی، عبدالله ۴۱-۴۵
 بیات (سهام‌السلطان)، مرتضی قلی ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶-۱۹۷
 بیات، کاوه ۲۸۸
 بیان‌الدوله، میرزا هادی ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۹
 بیان‌الملک ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۷
 بیگلری، علیتقی ۲۱۷
 پاشا خان، سرهنگ ۲۲۶
 پاکروان، فتح‌الله ۲۰
 پالیزی، سالار اشرف ۳۵۶
 پدر، میرزا باقر خان ۴۱
 پرنی، مسو آدلف ۴۸، ۵۱
 پسبان، سلطان حیدر قلی خان ۷۴
 پسیان، کنل محمدتقی خان ۱۳۴
 پوررضا، حبیب‌الله خان ۲۷۰، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۹۱
 پورزند، سرلشکر ابوالحسن ۷۳، ۲۲۷
 پوریا، سرتیب ۲۹۹
 پولادین، سلطان محمودخان ۷۴، ۱۱۴، ۲۷۱
 پیرسن ۲۰۶

پیرنیا (مشیرالدوله)، میرزا حسن خان ۱۶، ۱۶، ۳۳، ۳۶، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۹۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۹۵، ۳۳۴
 پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، حسین ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۷
 تاج‌الملوک (ام‌خاقان) ۲۹-۳۰
 تاجبخش، سلطان مهدیخان ۷۴
 تبریزی، حاج علی اصغر ۳۹
 تبریزی، معتمدالتجار ۱۳۶، ۱۷۸
 تجدد (شیخ‌العراقین‌زاده)، محمد رضا ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۷۱، ۲۷۸
 تحویلدار، امیرخان ۲۳۳
 تدین، سید محمد ۱۶، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۷۱، ۳۳۸
 تربیت، میرزا محمد علی خان ۴۱، ۷۴
 ترکمان، محمد ۳۴۵
 تروتسکی ۶۷
 تقوی، حاج سید نصرالله ۵۱، ۲۳۹، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۸۸، ۳۴۶
 تقی‌زاده، سید حسن ۲۱۵، ۲۸۵، ۳۴۸، ۳۵۲
 تنکابنی (سپه‌دار اعظم)، محمد ولی‌خان ۱۰، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۵۶، ۵۸، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۲۳، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۳۷
 تنکابنی، میرزا طاهر ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۸۸، ۳۳۶
 تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)، عبدالحسین ۱۳، ۱۵-۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۸۳-۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۳۸، ۳۴۶-۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۵۹-۳۵۷
 تفضی، دکتر اعلم‌الدوله ۸، ۴۲
 جاوید، دکتر سلام‌الله ۲۹۳
 جرج، لوید ۴۷
 جلای، حاج فظن‌الملک ۷۴
 جلیلی (مرشد)، سید کاظم ۱۸۱
 جمشیدی ۲۳۴
 جم (مدیرالملک)، محمود ۲۰۷، ۳۳۷
 جواهر کلام، علی ۵۶
 جوزانی، رضا ۱۳۸
 جهانبانی، سرلشگر ۲۷۸
 جهان‌بخش، میرزا ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶
 جهان‌داری، دکتر کیکاووس ۲۸۷
 چیچرین ۶۷
 حائری‌زاده، سید ابوالحسن ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۳۹
 حاج بابا خان ۳۹، ۴۰
 حاج شیخ محمد حسین ۱۸۱
 حاج میرزا ابراهیم ۱۶۹
 حاج میرزا علی محمد ۱۳۴

- حاج میرزا مرتضی ۱۷۲
 حجازی، سرهنگ ۲۹۳
 حسین خان لہ ۳۹-۴۰، ۴۴
 حسین میرزا ۳۵۴
 حشمت الدولہ ۱۱۵، ۳۳۷
 حکمت (سردارفاخر)، رضا ۱۷۷
 حکمت (مشارالدولہ)، نظام الدین ۱۰، ۷۶
 حکیم الدولہ، دکتر حسن خان ۷۳
 حکیم الملک، میرزا ابراہیم ۸، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۸۱
 حکیمی، محمد ۲۱۷
 خازن الدولہ ۲۳
 خازن ہمایون ۷۳، ۱۲۷
 خالو قربان ۳۳۶
 خزل ۲۷۵
 خلیج (امیرحسینی)، امیر ناصر ۷۴، ۱۷۹
 خلیجی، اعتلاء الملک ۷۱، ۱۱۴
 خوئی، امام جمہ ۲۵۸
 خواجوی، مشیر معظم ۱۸۱
 خواجہ نوری، ابراہیم ۱۵۳
 خواجہ نوری، نظام الدولہ ۱۷۷
 خوانساری، شیخ محمد حسین ۷۶
 دادگر (عدل الملک)، حسین ۱۸، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۳۱
 ۲۷۸، ۱۷۱
 دادور، وثوق السلطنہ ۱۱۴
 دانش بزرگ نیا، میرزا محمد ۱۸۱
 داور، علی اکبر ۱۶-۱۷، ۲۰۰، ۲۲۱-۲۲۰، ۲۲۵
 ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷
 درگاہی، سرتیب محمد ۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۳
 ۲۲۵-۲۲۷، ۲۲۹، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۷
 دستغیب، سید محمد باقر ۱۷۸
 دشتی، علی ۱۸، ۲۱۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۸، ۳۳۸
 دفتر الملوک ۲۹۱
 دفتری، دکتر علی اکبر ۵۲
 دوانگر، کریم ۳۹-۴۰، ۴۲، ۴۵
 دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳
 دولتشاہی، ابوالفتح ۲۷۸
 دولتشاہی، عصمت الملوک ۲۲۹، ۲۹۲
 دولتشاہی، محمد حسین ۲۱۷
 دولتشاہی، محمد علی (مشکوٰۃ الدولہ) ۲۹۶
 دولتشاہی، مہین ۲۲۹، ۲۶۸، ۳۲۵
 دیبا، حاج سیدالمحققین ۱۷۸
 دیبا، عبدالحسین ۲۷۵
 ذوالقدر (امیرالشریعہ)، شیخ محمدتقی ۱۸۰
 ذوقی، دکتر ایرج ۸۱، ۹۲، ۱۲۸
 راد (معتد المالک)، سلطان احمد ۲۳۹، ۲۶۲
 رافت، عباس خان ۳۳۸
 رایت، دنیس ۷۰، ۷۱
 رجینلد، بریجمن ۳۴۲-۳۴۴
 رخسانی، سلطان حسین میرزا ۲۴۲، ۲۴۳
 رزم آرا، سرتیب ۲۹۳، ۲۹۸
 رشتی، میرزا کریم خان ۷۶، ۱۱۴، ۱۳۹، ۳۰۳
 رشیدالسلطان ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵
 رشیدشاہ ۷، ۱۵-۲۰، ۲۷، ۳۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۴
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۹۱-۱۹۳، ۱۹۶
 ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۶-۲۱۷
 ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۹، ۲۶۷-۲۷۲
 ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۱-۲۹۲
 ۲۹۶-۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۵-۳۲۲، ۳۲۸
 ۳۳۶-۳۳۸، ۳۴۵-۳۴۷، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۵۵
 ۳۶۱-۳۶۲
 رضوی، محمد ۲۱۷
 رفعت الدولہ، رستم خان ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۸
 رفعت الدولہ، غضنفرخان ۱۷۳
 رفیعی، مہرآبادی، محمد ۵۷
 رکن الملک، صدری ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۹
 رهنما، زین العابدین ۱۸، ۲۷۱، ۳۳۸
 ریاضی، علی ۳۱
 زارع، علی ۱۸۰
 زاهدی، سرتیب ۱۹، ۲۲۴، ۲۹۸
 زنجانی، شیخ ابراہیم ۱۷۹
 ساعتساز، میرزا عبدالحسین ۳۹، ۴۲
 سالارالدولہ، ابوالفتح میرزا ۱۶، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۲۸
 سالارلشگر (فرمانفرمایان)، عباس میرزا ۸، ۱۳، ۲۱، ۲۵
 ۸۵، ۱۲۳، ۱۳۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۹۴-۲۹۵
 ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۴
 سپانلو، سلیمان خان ۲۳۲، ۲۳۳
 سپہدار اعظم (فتح اللہ اکبر) ۳۴، ۴۶، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۷۹
 ۱۸۱، ۳۰۳، ۳۳۵، ۳۳۷
 سجادی، دکتر محمد ۵۲
 سدیدالملک ۱۷۳، ۱۷۹
 سردار افخم ۱۳۳، ۱۷۲
 سردار رشید ۳۳۷
 سردار شجاع ۷۴
 سردار معتضد ۳۳۸
 سردار معتمد، صادق اکبر ۱۷۹
 سردار معظم کردستانی، آصف ۱۷۳، ۱۷۹
 سردار ناصر ۷۳
 سروری، محمد ۵۲
 سعادت، شیخ محمد حسین ۱۸۰
 سعیدالدولہ، میرزا جواد خان ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۲۰۱، ۲۰۳
 سعدوندیان، سیروس ۱۴۱، ۲۳۶، ۲۸۶
 سعیددیوان ۱۷۲
 سکنیہ خانم ۴۵
 سلطان اسفندیارخان ۷۴
 سلطان العلماء، حاج علی اصغر ۱۷۳، ۱۷۷
 سلطان محمدخان ۱۴۸، ۱۷۰
 سلماسی، مکرم ہمایون ۷۴

صدري، غلامحسين ۵۷، ۷۰
 صدري، ميرزا شکرالله خان ۱۷۹، ۱۹۳
 صديق، عيسى ۳۱، ۷۸-۷۹
 صفائي، ابراهيم ۹۳، ۲۸۸
 صمصام بختباري (صمصام السلطنه)، نجفقلی خان
 ۳۴۳، ۱۷۸، ۵۸، ۴۴، ۳۸-۳۵
 صمصام، جهانشاه خان ۲۹۳
 صنع الدوله، مرتضى قلي خان ۴۱، ۷۷
 صوراسرافيل ۲۲۲
 ضرغامی، سرلشگر ۲۲۷
 طالقانی، علی اصغر ۲۱۷
 طباطبائی، سيدضياء الدين ۱۲، ۲۷، ۳۵، ۵۸، ۶۹-۷۰،
 ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۴، ۱۳۹-۱۴۰،
 ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۶،
 ۲۷۹، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۱۹،
 ۳۲۹-۳۳۳، ۳۴۰-۳۴۴
 طباطبائی، سيد محمد تقی ۱۷۸
 طباطبائی، سيد محمد صادق ۱۳-۱۴، ۷۴، ۱۳۹-۱۴۱،
 ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۵-۱۶۸،
 ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۷۱
 ظفر بختباري، حسين خان ۳۵۶
 ظل السلطان، عليشاه ۲۲
 ظل السلطان، مسعود ميرزا ۳۱، ۴۰، ۷۱، ۲۲۳-۲۲۴،
 ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۵۰
 ظلي، محسن ۲۱۷
 عارف قزوینی، ميرزا ابوالقاسم خان ۷۴
 عامری، سلطان علی محمد ۱۳۴، ۱۸۱
 عامری، ميرزا جواد خان ۵۱
 عبدالله خان ۱۹۲
 عبدالباقي تهرانی، حاجي ميرزا ۴۲
 عبدالعلی خان ۷۴، ۲۹۴
 عبدالکریم، شيخ ۲۱۸
 عبدالوهاب، حاج ميرزا ۱۸۱
 عدل السلطنه ۱۳۳، ۱۷۲
 عدل، منصور السلطنه ۵۱
 عراقی، حاج شيخ اسماعيل ۲۳۴-۲۳۶،
 عربشاهی، ميرزا هاشم خان ۲۳۰، ۳۲۲
 عزت الدوله ۲۸، ۳۵۴
 عزت السلطنه، عزت ملک خانم ۷، ۲۹-۳۰
 عزيزالله خان ۷۴
 عصرانقلاب، ميرزا آقا خان ۷۴
 عضدالملک ۷۷
 عقیلی پور، علی اصغر ۲۷۲-۲۷۳
 علائی، سلطان عطاءالله خان ۷۴
 علاءالدوله، محمد رحيم خان ۷۶، ۷۷
 علاءالدوله، ميرزا احمدخان ۴۱
 علاء السلطنه، ميرزا محمد علی خان ۳۶-۳۴، ۴۳، ۷۹،
 ۱۳۷
 علاء السلطنه، ميرزا مهديخان ۹۲

سمیتقو، اسماعيل آقا ۱۹۲
 سيمعی (اديب السلطنه)، حسين ۱۶، ۷۳
 سيمعی، لقاءالملک ۷۴
 سيمعی، ميرزا کاظم خان ۳۱۸
 سنگلجی، شيخ محمد ۵۲
 سوادکوهی، امير مؤيد ۱۳۴، ۲۰۷
 سهام الدوله ۳۳۷
 سهيلي، سرتيب حسن ۴۲
 سیاح، همايون ۲۱۷
 سیار، سلطان اسفنديار ۷۴
 سيد ابوالقاسم، علی آقا ۲۳۲-۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳
 سيد مرتضى ۳۹، ۴۰، ۴۲
 سيفی قزوینی ۳۹
 شاه بختی، محمد ۲۹۸
 شاهرخ، ارباب کيخسرو ۱۷۷
 شاهنده، سرلشگر ۲۹۹
 شجاع السلطنه، حسينعلی ميرزا ۲۲
 شرف الملک (حسن فلسفی)، حاج حسن خان ۷۴
 شریعتزاده، احمد ۲۲۱، ۲۳۴-۲۳۷
 شریعتمدار کرمانی، محمد ۱۷۳، ۱۷۹
 شعاع السلطنه ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۵
 شوستر، مورگان ۲۰۴-۲۰۵، ۲۱۴
 شوکت الملک ۴۱
 شهاب الدوله، اسدالله ميرزا ۷۳، ۲۶۰
 شهاب، سيف الله ۳۱
 شيبانی (جليل الملک)، ميرزا نصرالله ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۸۰
 شيبانی، حسين ۲۱۷
 شيبانی، سرلشگر حبيب الله خان ۷۴، ۱۱۴، ۲۲۹
 شيبانی (وحيد الملک)، عبدالحسين ۱۷۵، ۱۷۸
 شيخ الاسلام ۱۳۳
 شيخ الاسلامی، دکتر جواد ۶۸-۶۹، ۸۲، ۱۰۳، ۱۲۵،
 ۳۳۳
 شیرازی، امين الشريعه ۱۳۳، ۱۷۲
 شیرازی، حاج آقا ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱-۱۸۹
 شیرازی، ضياءالادب ۱۸۰
 شیرازی، ناظم الملک ۳۵۶
 شیروانی ۲۱۵
 صاحب جمع، خاناباخان ۷۵
 صادقی، ابوالحسن ۲۹۲
 صايرم الدوله، اکبر ميرزا مسعود ۱۱، ۱۷، ۳۱، ۴۶، ۵۸،
 ۶۸، ۷۱، ۸۰، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۵۹،
 ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۳،
 ۳۵۶، ۳۵۰
 صدرائی، آقا ميرزا محمد حسين ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۹
 صدراعظم، ميرزا حسين خان ۵۵
 صدرالاسلام، شيخ علی ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۹
 صدرالاشراف ۲۹، ۳۴۶
 صدرالعلماء ۴۳
 صدر، کاظم ۵۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۳۴۶

- علاءالملک، سید محمود خان ۱۰
علاء (معین الوزاره)، میرزا حسین خان ۴۸، ۵۰-۵۱، ۲۰۵، ۲۰۹، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۸
علوی مقدم، سرهنگ محمد علی ۲۹۳
علیخان، سلطان ۲۶
عمادالسلطنه خراسانی، حسنعلی خان ۱۸۰
عمادالکتاب، میرزا محمد حسین ۳۹، ۴۰
عمیدالدوله ۲۴
عمیدالسلطنه، سید ابراهیم خان ۱۷۲، ۱۸۱
عمیدالملک ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۹
عمیدی نوری، ابوالحسن ۳۱۵
عین الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا ۷، ۲۵-۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۵۸، ۷۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۳۷
غضنفرخان ۱۸۰
فاضل بروجردی، محمد تقی ۲۳۵، ۲۳۶
فاطمی (عمادالسلطنه)، مهدی ۱۶، ۱۸، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۷۱، ۲۷۸
فتح الدوله ۱۷۲
فتحعلیشاه ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳۱
فخرالدوله، اشرف الملوک ۲۳، ۲۹، ۳۵۸
فرهود، حشمت الله خان ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶
قرخ (معتمد السلطنه)، مهدی ۱۳۴، ۱۸۱
قرخی یزدی ۲۰، ۱۳۴، ۳۳۸
قرشچی تبریزی، حسنعلی ۲۷۲، ۲۷۳
قرشی ۲۷۱
فرمانفرمایان، ابوالبشر ۲۹۴
فرمانفرمایان، دکتر صبار ۲۸
فرمانفرمایان، محمد ولی خان ۲۸، ۱۷۸، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۷۵، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۵۴
فرمانفرما، حسنعلی میرزا ۲۲
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۷-۹، ۲۳-۲۵، ۲۷-۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۵۰
۳۵۵-۳۵۴
فرمانفرما، عبدالحمید میرزا ۸، ۲۳
فرمند (ضیاءالملک)، حسنعلی ۱۸۱
فروغی (ذکاءالملک)، محمد علی خان ۱۵، ۱۸، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۱۱۴، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۵، ۳۰۳، ۳۴۸
فروهر، ابوالقاسم خان ۱۸، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۸۱-۲۸۲، ۳۲۰، ۳۲۱
فهادمیرزا، شاهزاده ۳۲۳
فطن الدوله، محمودخان ۲۸۶
فلسفی (شرف الملک)، حاج میرزا حسن خان ۱۷، ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۶۲
فولادی، سیف الله ۲۷۲، ۲۷۳
فهیسی، خلیل (فهییم الملک) ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۱
فیروز، ایرج ۲۷۶، ۲۹۱، ۲۹۴
فیروز، سرلشکر محمدحسین ۲۸، ۷۳، ۲۲۴، ۲۷۵
- ۲۹۹-۲۹۴
فیروز، شاهرخ ۲۷۴-۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۴
فیروز، لیلی ۲۷۴-۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۴
فسیروز، مظفر ۲۲۹-۲۶۷، ۲۶۸-۲۹۱، ۲۹۳-۲۹۴، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۶۲
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۲۱-۲۲
قادری، سرتیب ۲۹۹
قراگوزلو، میرزا یحیی خان ۱۰، ۳۱، ۳۳۸
قزوینی، سردار افخم ۱۸۰
قمی، میرزا ابراهیم ۱۳۳، ۱۷۲
قوام الدوله، شکرالله خان ۱۵، ۳۴، ۱۳۳، ۱۹۳، ۳۳۷
قوام العلماء ۷۴
قوام الملک ۲۸۷
قوام (قوام السلطنه)، میرزا احمدخان ۱۲، ۱۴، ۲۶، ۴۳، ۱۲۹، ۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳
کاتوزیان، دکتر محمد علی (همایون) ۲۸۵، ۲۹۳-۲۹۲، ۲۷۱، ۲۰۵-۲۰۴
کازرونی، میرزا علی ۱۳۳، ۱۷۸، ۱۹۳
کاشانی، آقا میرزا سید حسن ۵۵، ۱۷۳، ۱۸۰
کاشانی، حاج سید فاضل ۱۳۳، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۹
کاشی، نایب حسین ۱۱، ۴۵، ۱۳۸، ۲۰۰
کاکس، ژنرال سربرسی ۵۷-۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۰-۷۱، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۳۱۲-۳۱۳
کامران میرزا ۲۸۰
کردستانی، حاج میرزا اسدالله ۱۷۹
کرزن، لرد ۱۲، ۵۶-۵۷، ۷۰، ۷۱، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۲۵
۱۲۷-۱۲۸، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۹۰، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۳۸-۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴
کرزای، سید حسین ۷۴
کلارک، مادام ۳۲۳
کلارک، مستر ۲۸۳، ۲۸۰
کلابو، رابرت ۳۴۶-۳۴۷، ۳۵۳
کلوپ، محمدعلی خان ۷۴
کلهو، سلطان نصرالله خان ۷۴
کمال الوزاره، عبدالحسین خان ۳۹
کوپال (سالارنظام)، سرتیب صادق خان ۱۹، ۷۴، ۲۰۷، ۲۲۶-۲۲۸
کیهان، مسعودخان ۷۴
گروس، شیخ محمد حسین ۱۷۸
گریبایدوف ۵۳
گملروپ، سرهنگ ۸۲، ۸۳
گلشائیان، عباسعلی ۵۲
گل گلاب، حسین ۵۲
لرن ۳۳۵-۳۳۶
لسان الملک (لسان سپهر) ۱۷۸، ۳۳۷
لطفی، سید رضا ۱۳
لقمان الدوله، دکتر ۷۳، ۱۷۳

- لياخوف، كلنل ۳۹
لین تاک، مک ۹۲
لیندنبلات، دکتر کورت ۲۹۱
ماشاء الله خان ۱۱، ۱۳۸
متین السلطنه، میرزا عبدالحمید خان ۴۲، ۴۵
متین دفتری، دکتر احمد ۳۷، ۵۲
مجتهد، حاج آقا حسن ۴۳
مجتهد، حاج میرزا مرتضی ۱۸۰
مجد الدوله، حاج ۳۳۷
مجلد الدوله ۳۶۲
محاسب الممالک، میرزا محمود خان ۳۸، ۱۶۷
محتشمی، سرلشگر محمد ۲۹۹
محبوبی، مرتضی ۲۲۰
محقق (محقق العلماء)، سید جواد ۱۳۳، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۸۰
محلانی، حاج شیخ اسدالله ۲۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۷۲
محمد حسن میرزا ۱۸۴، ۲۲۵، ۲۸۷
محمدخان، سرتیپ ۳۵۹، ۳۶۰
محمدشاه قاجار ۲۹
محمد علی میرزا ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۰، ۵۰، ۷۵-۷۷، ۸۳، ۹۰، ۱۵۹، ۱۶۹، ۲۰۲، ۲۰۴
محمد میرزا ۲۱
محمود میرزا ۷۵
محمودی، احمد ۲۱۷
محموی، محمد مهدی ۲۱۷
مختاری، سرهنگ رکن الدین ۱۸، ۲۶۸-۲۷۲، ۲۸۴، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۱
مختاری، عباس ۲۷۲-۲۷۳
مدحت الدوله ۷۳
مدرس، سید حسن ۱۲-۱۵، ۲۰، ۳۶، ۷۶، ۱۳۳، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۹-۲۱۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۲۴
مرآت، اسماعیل ۳۱
مرتضائی (ممتازالملک)، مرتضی ۸۴، ۳۳۷
مسارات، سید محمدرضا ۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳
مستر اسمارت ۳۴۱-۳۴۳
مستشارالدوله، صادق خان ۴۳، ۸۳، ۱۲۹
مستوفی الممالک، آقا میرزا حسن خان ۱۵-۱۶، ۲۶، ۳۳، ۳۶-۳۵، ۴۴، ۵۰، ۵۸، ۵۸، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۶۶، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰
مستوفی، عبدالله ۱۵۴، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۲۵، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۸۸
مسعود انصاری (مدیرالملک)، عبدالحسین ۴۲-۴۵، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۷۹، ۸۰
- مسعودی (قمی)، میرزا ابراهیم ۱۸۰
میو روتشتاین ۳۴۲
منارالسلطان ۷۳، ۱۲۹
منارالسلطنه ۳۳۷
منار سعیده ۳۶۲
منار (منارالملک)، حسن ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۶، ۱۳۸، ۳۰۳
مشایخی (مستشارالسلطنه)، میرزا احمدخان ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۷
مشرف نفیسی، دکتر حسن ۵۲
مشعوف، دکتر ۳۳۸
مشکوة الممالک، محمدنظرخان ۳۹-۴۰، ۴۳-۴۴
مشیرالدوله، میرزا یحیی خان ۵۵
مشیرالسلطنه ۴۱
مصدق (مصدق السلطنه)، دکتر محمد ۲۸-۲۹، ۵۵، ۱۷۳، ۲۷۱، ۲۹۱
مطبوعی، سرلشگر ایرج ۲۹۹
مظفرالدینشاه قاجار ۷، ۱۵، ۲۳، ۲۵، ۲۸-۳۰، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۸۸-۸۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۴۰، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۵۴
مستعزالدوله ۱۳، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰
مستعزالدوله، اسماعیل میرزا ۱۸۱
مستعزالدوله، منوچهر خان ۲۲
مستعزالملک، میرزا حسین خان ۷۷
مستعز، دکتر ۲۷۳
معیرالملک ۷۳
معین الدوله ۷۷
معین الملک، حاجی محسن خان ۵۵
معین الملک، غلامعلی خان ۷۳
معینی، سرلشگر احمد ۲۹۹
مفتاح، محمد ۲۱۷
مفخم السلطنه ۷۷، ۷۹
مقدادی، عبدالله ۲۶۹، ۲۷۲
مقوم الملک، میرزا خان ۱۸۱
مکاسکی، مستر ۲۰۶، ۲۱۳-۲۱۵
مکی، حسین ۱۳۳
ملایری، شیخ الاسلام ۱۷۳
ملک آرائی، ابراهیم ۱۸۰
ملک المتکلمین ۱۶۹
ملک زاده، سلطان ۷۴
ملکه جهان ۷۵
ملکی، شیخ رضا ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۲
ممتازالدوله ۵۸، ۱۲۹، ۳۳۷
ممتازالدوله، اسماعیل خان ۸۳
ممتازالسلطنه، صمدخان ۴۸، ۷۸-۸۲
ممتازالملک، مرتضی خان ۸۳
مقانی، حاج شیخ اسدالله ۱۷، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۸، ۳۱۹، ۳۶۱

- منتخب الدوله ۴۳، ۴۴
 منتصر الملک ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۹
 منشی اف، میرزا کریم خان ۳۹
 منشی زاده، ابراهیم ۳۹، ۴۰، ۴۴
 منصور الملک، میرزا علی خان ۱۱۴، ۲۶۴، ۲۷۸
 مؤتمن السلطنه ۱۷۲، ۱۷۸
 موثق الدوله، مغرور میرزا ۷۵
 مؤسس خان ۲۰۹
 موسوی زاده، علی اکبر ۲۷۱
 موقر الدوله، میرزا محمود خان ۱۱۴
 مهد علیا ۲۹، ۳۰
 مهدوی (امین الضرب)، حاج حسین ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۱-۲۵۶، ۲۶۱، ۲۸۸، ۳۴۶
 مهدوی، حاج آقا رضا (رئیس التجار) ۱۷۳، ۱۷۹
 مهدوی، دکتر عبدالرضا هوشنگ ۸۴، ۲۱۶
 مهین، دکتر حسین ۵۲
 میرپنج، ابوالفتح ۴۰
 میرپنج، نظم السلطنه ۷۴
 میرزا ابراهیم خان ۱۳۳، ۱۷۳
 میرزا اسماعیل خان ۳۴، ۴۱-۴۲
 میرزا جهانگیر خان ۱۶۹
 میرزا کوچک خان جنگلی ۴۳، ۱۳۴، ۲۲۸
 میرزا ملکم خان ۵۵
 میرزا هاشم ۳۳۸
 میرزا هدایت الله ۲۹۱
 میرزا یانسی، ژوزف ۱۷۷
 میرشکار، مقدم ۳۵۶
 میکده، سلیمان خان ۷۴
 میلسپو، دکتر آرتور ۱۶-۱۷، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۴
 نائینی، حاج میرزا محمد تقی ۱۸۰
 نائینی، میرزا رضا خان ۲۴۰، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۸
 ناصر الدوله، عبدالمجید فیروز ۳۱
 ناصرالدینشاه ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۲، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۲۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱
 ناصر الملک (نایب السلطنه) ۳۰۹-۳۱۰
 ناصری، محمد ۲۱۷
 ناصری، مصدق الدوله ۳۵۶
 ناظم الدوله ۱۷۸
 ناظم دفتر ۱۷۷
 ناظمی (ناظم العلماء)، میرزا محمد ۱۸۰
 نبیل، فضل الله ۲۸۲
 نجات، میرزا محمد ۱۷۳، ۱۷۹
 نیجم السلطنه ۲۳، ۲۹، ۲۹۱
 نخجوان، سرتیب امیر موق ۲۲۴، ۲۶۶، ۲۹۸
 ندامانی، ناصرالاسلام ۷۴، ۱۹۶
 نسرمان، همرن ۷۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۸، ۳۳۹-۳۴۱، ۳۴۸
- نریمان اوف ۶۷
 نصر الملک، حسنعلی خان ۱۱۴
 نصیرت السلطنه ۷۳، ۷۶، ۱۲۱
 نصیردیوان ۱۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۰
 نظام السلطنه، رضاقلی خان ۷۴-۷۵، ۲۹۴-۲۹۵
 نظام مافی (نظام السلطنه سوم)، محمد علی ۱۸۰
 نفیسی، سعید ۲۷۸، ۳۰۱-۳۰۲
 نوری، شیخ فضل الله ۴۲
 نهورای، دکتر لقمان ۱۷۷
 نی داود، مرتضی ۲۲۰
 نیرنوری، دکتر ۲۹۴
 وثوق الدوله، میرزا حسن خان ۱۰-۱۱، ۱۸، ۳۴-۳۸، ۴۲-۴۷، ۵۰، ۵۶-۵۹، ۶۵، ۶۷-۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷-۷۸، ۸۰-۸۳، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰-۱۵۵، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۷
 وثوق السلطنه، مهدی ۳۳۷
 وثوق (معمد السلطنه)، عبدالله ۱۷۹
 وجدانی، محمدرضا ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۸۸
 وحید الملک ۱۷۵
 وحید مازندرانی ۵۶
 وزیر، قمرالملوک ۲۲۰، ۲۲۸
 وقار الملک، غلامرضا خان ۱۷۳، ۱۸۱
 وکیل الدوله ۳۶۲
 وکیل، سید هاشم ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۶۲
 وکیل، میرزا محمد (وکیل الملک) ۱۷۹
 وکیلی، علی ۲۷۸
 هاوارد ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۸، ۲۷۹
 هدایت (نصیرالملک)، رضاقلی خان ۲۳۹-۲۴۰، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۸۸
 هدایت، سرتیب عبدالله ۲۹۳، ۲۹۹
 هدایت، صادق ۲۹۴
 هدایت، محمود ۵۲
 هدایت (مخبر السلطنه)، حاج مهدیقلی ۱۶-۱۷، ۵۰، ۱۱۴، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۸، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۴۸
 هما خانم ۲۳
 همدانی، ظهیر دفتر ۷۴
 همدانی، نظام السلطنه ۲۹-۳۰
 همراز، محسن ۲۳۴-۲۳۵
 هندرسن، آرتور ۳۴۶-۳۴۷
 یاسائی، عبدالله ۱۹۶، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۶۷
 یحیی میرزا ۱۶۹
 یزدی، علی آقا ۲۳۱-۲۳۲، ۳۱۸
 یحیی الملک ۳۳۷
 یحیی الممالک ۳۵۶

فهرست منابع و مآخذ

- اتحادیه، منصوره، «مجموعه مکاتبات اسناد خاطرات و آثار فیروز میرز انصرت الدوله»، نشر تاریخ ایران، اردلان. امان الله (حاج عزالممالک)، «زندگی در دوران شش پادشاه»، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- اسکندری، عباس، «آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران»، چاپ اول، تهران، بدون تاریخ.
- افشار، ایرج، «سواد و بیاض»، تهران، انتشارات دهخدا، جلد دوم، ۱۳۴۹.
- بامداد، مهدی، «شرح حال رجال ایران»، کتابفروشی زوار، جلد سوم، ۱۳۴۷.
- بلوشر، و پیرت، «سفرنامه بلوشر»، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی»، جلد اول، تهران، ۱۳۲۳.
- بهبودی، سلیمان، «خاطرات بهبودی»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۷۲.
- پهلوی، رضا، «سفرنامه خوزستان»، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی، چاپ اول، ۱۳۵۵.
- تقی زاده، سیدحسن، «زندگی طوفانی» به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- تیموری، دکتر ابراهیم، «عصر بی خبری»، انتشارات اقبال، چاپ اول، ۱۳۳۲.
- خان ملک ساسانی، احمد، «یادبودهای سفارت استانبول»، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۵.
- خواجeh نوری، ابراهیم، «بازیگران عصر طلائی»، جزوه های داور، تیمورتاش و مدرس، ۱۳۲۴.
- دولت آبادی، یحیی، «حیات یحیی»، کتابفروشی ابن سینا، جلد چهارم، ۱۳۳۱.
- دولتشاه فیروز، مهین، «شاهزاده مظفرالدین میرزا فیروز»، پاریس، ۱۹۹۰.
- ذوقی، دکتر ایرج، «ایران و قدرتهای بزرگ»، انتشارات باژنگ، چاپ دوم، ۱۳۶۸، قسمت دوم.
- رحیم زاده صفوی، علی اصغر، به کوشش بهمن دهگان، «اسرار سقوط احمدشاه»، انتشارات فردوسی.
- شیخ الاسلامی، دکتر جواد، «سیمای احمدشاه قاجار»، نشر گفتار، «اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹»، جلد اول، کیهان، و جلد دوم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- صفائی، ابراهیم، «رهبران مشروطه»، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، جلد اول، ۱۳۶۳.
- کاتوزیان، دکتر محمد علی، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- کوهی کرمانی، حسین، «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان»، تهران، جلد دوم، ۱۳۲۹.
- مستوفی، عبدالله، «شرح زندگانی من در دوره قاجار»، کتابفروشی زوار، جلد دوم و سوم، ۱۳۴۳.
- معتضد، خسرو، «پلیس سیاسی در ایران»، تهران، انتشارات جانزاده، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- مکی، سیدحسین، «تاریخ بیست ساله ایران»، نشر ناشر، جلد اول و چهارم، ۱۳۶۱.
- میلسپو، آرتور، «امریکائی ها در ایران»، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، ۱۳۷۰.
- ناظم الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- هدایت، مهدیقلی، «خاطرات و خطرات»، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در ادوار: چهارم، پنجم و ششم
- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری و نمایندگان
- مجلس سنا در هفت دوره تقنینیه، از انتشارات مجلس شورای ملی، خرداد ۱۳۵۶.
- روزنامه اطلاعات (سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹)، اطلاعات در ربع قرن اخیر (چاپ روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۹)، مجله آینده، مجله خواندنیها، سالنامه دنیا (سال پنجم، ۱۳۲۸)، سالنامه اطلاعات (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۸)، سالنامه پارس (از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۳۲).

NOSRATODDOLEH FIROOZ

by:

Bagher Aghely

Namak Publishing

TEHRAN, 1994

